جلد ثانی کتاب تاریخ ذوالقرنین مسمّی برسالهٔ صاحبقران در احوال قرن ثانی از دولت حضرت صاحبقرانی

بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان رسالهٔ صاحبقران حمد خداوند ذوالجلالی است جلّ شانه که فرمان خلافت سلاطین صاحبقران را بطغرای غرّای التفات بیکران موشّح داشته وهمّت خداوندی را براجرای احکام واوامر ایشان برگماشته است پادشاهان را مشفق درویشان کرده و درویشان را بی‌نیاز از حضرت ایشان آورده است در بر دلی از خود سودائی نهاده وهریکی را زرهبران وگمراهان راهی بدست داده است که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق لمؤلفه بود هزار در از هر دری بسوی تو راهی ٭ زهر درم که برانی درآیم از در دیگر ٭ و درود نامعدود بر روان مطهّر وتربت معطّر بهترین کاینات واوّلین موجودات واضع شرع واصل مرجع خواجهٔ کلّ وختم رسل عقل اوّل احمد مرسل علیه وعلی اخفاده واولاده صلوات الله الملک الاجلّ شکر مر خداوند بی ضنت را که از دریافت این عهد خجسته وزمان بخرّمی پیوسته بر بابندگان منّت نهاده و بر چهرهٔ ارباب نکبت از فضل رحمت حضرت خلافت مرتبت ابواب دولت گشاده اعنی اعلیحضرت قدر قدرت قضا مهابت اسکندر صولت دارا درایت السلطان الاعظم والخاقان الاکرم فرمانفرمای ممالک عرب وعجم حکمروای اهالی ترک و دیلم شاهنشاه بحر و بر وملک آرای هفت کشور قامع بنیان الاکاسرة وقالع ارکان القیاصرة ظلّ حضرت اله ونایب جناب خلیفة الله السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان شاهنشاه صاحبقران کشورستان السلطان فتحعلی شاه خلد الله ملکه وسلطانه الی یوم القرار بمحمّد وآله الاطهار الاخیار الابرار امّا بعد چنین گوید بندهٔ مدحتگذار وچاکر صداقت شعار فضل الله بن عبد النبی الحسینی الشیرازی المتخلّص بخاوری که چون از قراریکه در عنوان جلد اوّل این رسالهٔ فصاحت بنیان که مسمّی بنامهٔ خاقان است نگارش یافت بایست بعد از اتمام جلد اوّل شروع در نگارش جلد ثانی که مسمّی برسالهٔ صاحبقرانی است کرده آید واین صحیفه را نیز از ذکر محامد شهریار جهان وخسرو صاحبقران خلد الله ملکه آرایش دهد لهذا در این وقت که از فیض فضل خداوند عالم ویمن توجّه اعلیحضرت صاحبقران اعظم ویاری قلم مشکین رقم از تحریر

آن کتاب مستطاب فراغت یافت مسطر این سالهٔ بلاغت انتساب شتافت امید از طالع بی زوال خسرو بلند اقبال
آنکه اگر ودیعهٔ حیات مستعار کفایت نماید کیفیت قرن ثانی دولت ابدمبانی را نیز چون قرن اول بعبارت
رساند و نام نامی این دو صحیفه را با صدق تمام ذوالقرنین خواند بهاریهٔ سال نیکو مآل تنکوزئیل ترکی مطابق
با سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و دو هجری که اول سال از قرن ثانی دولت جاودانی است و ذکر تنبیه
طایفهٔ ترکمان و نظم گیلان زنده سازندهٔ پیکر خاک و طرازندهٔ طارم افلاک یعنی مهر
تابناک در این سال فرخناک بعد از انقضای هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از روز چهارشنبه بیست و دویم شهر
شعبان المعظم مطابق سال تنکوزئیل ترکی به بیت الشرف حمل نزول اجلال یافت و امین الدولهٔ ابرآزار بحکم دارای
بهار منظم مملکت گلزار شتافت جنود تنگ چشم زاغ و زغن که با روسی نژادان دی و بهمن سر فتنه و سازش
داشتند از یورش سبزهٔ بدیع که غیرهٔ سلطان ربیع است روی بهزیمت گذاشتند قندیل زرین مرصع گلبن جعفرانگ
بر روضهٔ مطهرهٔ گلزار وقف گردید و موکب فیروز خسرو فروردین را هنگام حرکت بعرصهٔ چمن رسید ابرآزار که نایب
سلطان بهارات با روسی نژادان دی و بهمن مقابله کرد و از رعد و توپهای صاعقه فشان تندر و باریدن
مهرهای آتش فعل تگرگ بنیان ایشان را از ریشه برآورد بالاخره قلاع محکمهٔ باغ و بستان و شهربند معظمهٔ
گلستان حشر روسی نژاد و شکوفه را مسخر شد و وزیر اعظم شاخسار اسیر آن قوم خیره سر آمد نوباوگان نهال
با افواج پر امواج سبزهٔ دریا مثال از اطراف مملکت گلزار هجوم کردند تا از اهتمام ولیعهد ابرآزار سردار روسی نژاد
چنار را بر سر صلح آوردند ابواب خزاین زرین و سیمین خاک از ریاحین ابیض و احمر گشته شد و عهد مودت
سلاطین باغ و بهار بهم پیوسته آمد روسی نژادان از هر قلعه و شهربند گلزار و مرغزار را بترکان گلگون چهر
سوری سپردند و رخت اقامت خویش از آن بلدان طراوت کیش بیرون بردند در سرحدات ایران زمین گلشن
از هجوم فتنه جویان زاغ و زغن شورشی دست داده بود نوباوهٔ نهال بحکم دارای بهار دفع آن فتنه را پای همت
برگشود او رنگ خلافت از فر ذات کامل الصفات شاهنشاه کیوان شان و کشارنگ جهان یعنی خسرو صاحبقران
کشورستان خلد الله سلطانه آرایشی تازه یافت و نوبتخانهٔ سلطنت مبارکباد نخستین سال از قرن ثانی دولت
جاوید

جاوید مبانی بلند آوازه شد شاهزادگان اطراف و امنای اکناف رخها بر خاک بارگاه سودند و از این خاکساری
بر آبروی خویش افزودند بر دوش میران درگاه و خاصان خرگاه از خلاع زرتار بهدوش اعتبار گردید و از زر باشی
دست دریا مثال مایه داران و بی مایگان را مایهٔ التفات رسید پس از نظم بزم شیلان خیال تلافی با طایفهٔ روسیهٔ
بی ایمان خورشیدوار از مطلع خاطر شاهنشاه تاجدار سر بر زد و فراین قدرآئین باحضار جنود ظفر قرین از بر و بحر
عالم در گذشت پس از اندک زمانی خارج دارالخلافه از هجوم لشکر بی مر چون عرصهٔ سپهر اخضر از وفور اختر مشحون
آمد و تیغهای دلاوران از شوق مکافات با خصمان بی مدد تیغ زبان از غلاف بیرون در خلال این احوال خبر بهجت
اثر تدمیر جماعت جعفربای ترکمان یموت رسید و در افتتاح کار بفال میمون گردید تبیین این مقال آنکه طایفهٔ روسیهٔ
روسیه بعد از ظهور قضیهٔ سال قبل بفکر کار افتادند و از طرف دریای خزر نیز در سرحدات استراباد و مازندران
بنای شورش نهادند دو فروند کشتی جنگ بفرضه جات آن دو ولایت راندند و از ابلاغ سیم و زر بمیرآیت قریب
بگوش ترکمانان یموت ساکن دشت خزر خواندند قیات نامی از ایل یموت که شیطانی فتنه انگیز بود فریب خورد و ایل
مزبور را مباشر فتنه و فساد کرده بالمره از جادهٔ اطاعت بیرون برد نواب محمدقلی میرزای ملک آرای طبرستان
شرفیاب درگاه خاقانی بود و دولدار جمندش نواب بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار ولایت استراباد که در دشت
ترکمان شیری جلادت نشان بود بدون اعلام این خبر بامنای دولت جاوید اثر پای جلادت برگشود و مهدیقلیخان
و محمدتقی خان هزارجریبی و اسمعیل خان فندرسکی و نقدعلی خان کتول را با قادراندازان استراباد و مازندران و کیهزار
نفر از سوارهٔ کوکلان ترکمان برداشت و روی همت بتاخت ایل جعفربای گذاشت در شب پنجشنبه شهر شعبان المعظم
قبل از طلوع صبح صادق در اوبهٔ آن قوم کاذب ریختند و خون مردان ایشان را از صغیر و کبیر جمیعاً با خاک راه
آمیختند زنان و دختران کلاً اسیر کردند و با احمال و اثقال آن طایفه بصوب استراباد آوردند از ظهور این فتح نمایان روسیه
دریا حساب هار داشتند و بادبان هزیمت کشیده روی بدیار ادبار گذاشتند حضرت صاحبقران نامدار پس از استماع
این اخبار بهجت آثار احتیاط کار منوچهر خان ایچ آقاسی باشی دربار فلک مدار را بنظم ولایت گیلان و محافظت فرضهٔ انزلی
فرستاد و جناب امین الدوله عبدالله خان که از عمل معزول بود بالتزام دارالسلطنهٔ اصفهان و انتظام امور نواب

سیف الدوله العلیه سلطان محمد میرزا احکموای آن سامان پای برکشاد ذکر عزل و نصب سرداران کرجستان
و عزیمت طایفهٔ روسیهٔ بی ایمان بتسخیر قراجه داغ و ایروان و مخذولی آن جماعت پر خذلان و حرکت موکب
اعلی باذربایجان و فتح سارو اصلان چون از قراریکه در آخرین سنهٔ قرن اول در جلد ستی بنامهٔ خاقان نگارش
یافت تدارک چارده سالهٔ ایام مصالحهٔ الکسندر پلوف سردار کرجستان بسبب مخالفت باکارپردازان دولت
ابد بنیان بباد فنا داد و قلعه جات متصرفی روسیه کلاً بدست غازیان رکاب سنیه افتاد لهذا مشارالیه در دولت
روس بخیانت منسوب و نیارال ایقادویچ بسرداری کرجستان منصوب آمد کیمیا زمدوف حاکم قراباغ و شیروان
و شکی نیز از عمل معزول کردیده و نوبت حکومت باخجوف نام رسید نیارال ایقادویچ بتلافی و تدارک خسارت سال قبل
نیارال رودیچ نام را با ده هزار صالدات و بیست عراده توپ قبل از حرکت خویش بتسخیر قلعهٔ ایروان روان کرد اخجوف
و اخجوف نیز با شش هزار نفر صالدات و ده عراده توپ بعزیمت قراجه داغ روی آورد رودیچ کیج در غرهٔ شهر شوال
المکرم وارد اوچ کلیسیا و اخجوف نامعروف در کنار پل خدا آفرین اقامت آراکشت حسین خان سردار خود با استعدادی
بیشمار در قلعهٔ ایروان نشست و برادرش حسن خان سارو اصلان با پنجهزار سوار جرار و یک فوج سرباز آتشبار
در خارج قلعه همت بر دفع خصمان بست از طرف قراجه داغ نواب امیرزادهٔ اعظم محمد میرزا با شش هزار سوار
و چهار فوج سرباز صاعقه بار و پنج عراده توپ دوزخ شرار در کنار رود ارس رایت جلادت را برافراشت نیارال
رودیچ با سه بطالیان سرباز و یکهزار نفر سوار قزاق و چهار عراده توپ از اوچ کلیسیا بعزم استخلاص قلعهٔ سردار آباد
ایروان پرداخت سردار آباد از مستحدثات حسین خان و فیما بین اوچ کلیسیا و قلعهٔ طالین واقع و در شش فرسخی
ایروان است و آبش از رودخانهٔ ارس و متانت آن قلعه از درک خیال افزون بود و از ذخیره و آذوقه فراوان
مشحون حسن خان سارو اصلان در کنار قراسو که فیما بین سردار آباد و اوچ کلیسیاست خود را انجیل رودیچ کیج زد و از
طالع فیروز خسروی دویست نفر زنده دستگیر و یکصد و سی نفر از آن قوم بی تدبیر قتیل شمشیر غازیان شیر گیر شد
باز بهر طوریکه ممکن بود روسیه خود را بقلعهٔ سردار آباد رسانیدند و شب هنگام یورش برده و از اهتمام جان فشانان
اسلام کاری نکرده چون بخت خود برگردیدند لاعلاج روی بتسخیر قلعهٔ طالین گذاشتند و در آنجا نیز سودی نبرده راه مراجعت

برداشتند

برداشتند سارو اصلان در کنار رود زنگی قرار یافت و نیارال رودیچ با اوچ کلیسیا بجانب ایروان شتافت روسیه
متوقفین در کنار پل خدا آفرین نیز خواستند از آب ارس عبور نمایند و دست تطاول بتسخیر قراجه داغ برکشایند نواب
ولیعهد ثانی محمد میرزا از کمین کین برجست و در وسط رودخانه رشتهٔ قرار روسیان را از هم بگسست پاره در آب
فنا غرق شدند و اکثری از شعلهٔ سوزان توپ فروزان قرین حرق آمدند لاعلاج بنه و اسباب خود را ریختند و بصوب
دیار ادبار گریختند مژدهٔ این فتوحات در اواخر شهر شوال المکرم در دار الخلافهٔ ارم توام بعرض صاحبقران معظم رسید
و قلب مبارک الی غیر النهایه مبتهج و مسرور گردید بشکرانهٔ این فتح نمایان و نذری که در سال قبل برکوز خاطر معدلت بنیان
بود موازی یکصد و قندیل طلای مینا که وزنش یکهزار و دویست مثقال و مشحون از انواع جواهر و لآل گردیده و قیمتش بمبلغ
پنجهزار تومان رسیده بود وقف روضهٔ مطهرهٔ بضعهٔ احمدی صلوات الله علیها فرمود و بدار الایمان قم تکمیل نمود پس از آن
در یوم سه شنبه ششم شهر ذی حجة الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و دو با عزمی عدو شکن و لشکری اهرمن فکن از دار الخلافه
میمون حرکت و سه روز در عمارت مبارکهٔ سلیمانیه متوقف در روز جمعه یازدهم رایات ظفر آیات بعزم مملکت آذربایجان
شقه گشا آمد در منزل میانج معادل پانصد سر از رؤس منحوس روس از نظر رحمت مانوس گذشت و کیفیت ماجرا این سیاق
معروض گشت که روسیهٔ اوچ کلیسیا بعد از آن صدمه که از حسن خان سارو اصلان دیدند بتلافی کار عازم شبیخون
باردوی او گردیدند نیارال انکوف با کینیاز سوارمیر نام و چهار هزار صالدات و یکهزار سوار قزاق و چهار عراده
توپ شب هنگام از آب ارس عبور نمودند و قراولان اردوی سارو اصلان تعجیل شتافته مهر از گنجینهٔ این راز سربسته
گشودند سارو اصلان بنه و اغروق را بجا گذاشت و خود با چهار هزار سوار در خارج لشکر رایت کمین برافراشت
روسیه غافل از حقیقت کار باردوی او ریختند و سواران سارو اصلان در عقب ایشان بلشکرها در آمده خون آن بی دینان را
با خاک راه آمیختند نیارال انکوف توپخانهٔ خود را گذاشت و با بقیة السیف راه فرار برداشت سواران جرار از عقب
او پی سپار شدند و آن گمراهان در آن شب تار در رود ارس غریق آمدند بالجمله از طالع فیروز خسروی ع پاره را
سوخت آتش پارهٔ را برد آب سارو اصلان اسیران را کلاً سر بریده و رؤس منحوس را روانهٔ دربار همایون گردانید حسب الامر
دارای جهان سرهای آن بی دینان بدار الخلافهٔ طهران فرستاده شد و اطفال بی ادب از بهت کی اسباب لهو و لعب آماده

آمد پس از ورود موکب اعلی بدار السلطنه تبریز مژده فتحی دیگر سامعه افروز شاهنشاه نصرت انگیز گردید تبیین این مقال اینکه موازی پانصد عراده آذوقه از تفلیس بجهة محاصرین قلعه ایروان میبردند حسن خان سارو اصلان از حقیقت کار آگاه و شب هنگام آن قوم روسیاه را بر سر راه تاخت و قوم مستحفظین آذوقه را کلا قتیل تیغ بی دریغ ساخت عراده های آذوقه را بقلعه سردارآباد روان کرده و قایع را بدربار اقدس عرضه آورد و پس از وصول این اخبار سار موکب ظفر کوکب از دار السلطنه تبریز حرکت نمود و در غره شهر ذی حجة الحرام در چمن قلعه من محال ارونق تبریز نصب سرادقات جلال فرمود چون از فیض فضل الهی و طالع فیروز شاهنشاهی در سنه اول قرن ثانی از دولت خسروانی چنین فتوحات دست داد مؤلف واقعه نگار تهنیت این سال خجسته فال و فتوحات خیر مآل را قطعه شعر بر تاریخ قرن ثانی انشاء و درین رساله ثبت افتاد

لمؤلفه

شکر کز فر خداوند جلیل ذو الجلال ٭ سال قرن ثانوی از حضرت صاحبقران
خسرو صاحبقران فتحعلی شاه آنکه زد ٭ سکه صاحبقرانی بر زر اینک جاودان
این زمان یک قرن شد کارایش تاج است و تخت ٭ عمر خواهم تا ببینم قرنها چون این قران
خوش خیالی دارد این شه کایچنینش بهره باد ٭ بهره ها در خوش خیالی به که دشمن بد گمان
نیت صافی بجبل آفرینش واجب است ٭ کاین امانات از خداوند جلیل مهربان
در امانت و آنگهی از حق دیانت لازم است ٭ از دیانت اینچنین شاهی نیامد در جهان
از کیومرثش بود میراث شغل سلطنت ٭ پشت در پشتش شهنشاه جهان در هر زمان
خلقت او از نظام ملکت شد تربیت ٭ نیت او بر دوام سلطنت شد ترجمان
کثرت اولاد هم باشد دلیلی بر ثبات ٭ رونجوان تو راه و از داد و جود در آن نشان
یادگار اولادها از صلب این شه یکهزار ٭ این چنین کثرت بماند جاودانی حکمران
سال اول شد ازین صاحبقرانی آشکار ٭ زیبد ار صاحبقران تیمور او را پاسبان
شد بسال اول صاحبقرانی بس فتوح ٭ وین فتوحات است آیات سعادت را نشان
تهنیت کو زین فتوحات است اهل روزگار ٭ طبع شاعر نیز از این تهنیت شد مدح خوان
خاوری دید این فتوحات از پی تاریخ گفت ٭ ده که بست این سال سال اول از صاحبقران

ذکر تسخیر قلعه عباس آباد نخجوان و خیانت احسان خان نادان و سایر اوضاع اتفاقیه در آن اوان تا زمان نزول موکب نصرت نشان بچمن مهربان و ذکر هرگونه داستان

عباس آباد از مستحدثات نواب ولیعهد زمان و واقع در دو فرسخی قصبه نخجوان و قریب برودخانه ارس بفاصله دو میدان است درین اوقات که موکب اعلی بدیار آذربایجان نهضت آرا

شد

شد جماعت روسیه مصلحت وقت دست از محاصره ایروان کشیدند و بسبب مجادله با سپاه ظفر پناه قاصد نخجوان گردیدند نواب نایب السلطنه نیز که در بلده خوی بود از آنجا حرکت و در محل چورس اقامت فرمود و احسان خان ولد شیخعلی خان حاکم سابق نخجوان با فوج نخجوان را مأمور بحراست قلعه عباس آباد نمود محمد امین خان دولوی قاجار را که شرف مصاحبت حضرت خلافت داشت بشراکت احسان خان و جمعی از قادر اندازان جانباز از نخجیاری با خواجه عباس خان سرکرده ایشان بمحافظت آن قلعه برگماشت احسان خان حرامزاده نمک خوان احسان آن دودمان رفیع الشان را فراموش کرده به پیغامات نرم نرم نیارال پسقاویچ را بمحاصره قلعه عباس آباد آورد شاهنشاه اسلام پناه نواب رکن الدوله علینقی میرزا را با پنجهزار سوار جرار و پنجهزار پیاده آتشبار روانه محال چورس فرمود و نواب نایب السلطنة العلیه را بجهة اعلام فرمایشات برکاب سنیه احضار نمود رایات ظفر آیات از چمن قبله شفق گشا و خارج بلده خوی مضرب خیام فیروزی لوا گردید و در همان روز نواب ولیعهد زمان با معدودی از خاصان بشرف عتبه بوسی رسید چهار روز در اردوی همایون توقف کرد و پس از اطلاع از مکنونات خاطر اعلی مجدداً روی بمحال چورس آورد جناب آصف الدولة العلیه اللهیار خان وزیر اعظم با ساز و پنجهزار سواره و پیاده رکابی در رکاب ولیعهدی حسب الامر روان و ولد ارجمندش محمد حسن خان سالار با دو نبیره شاهنشاه تاجدار از جانب پدر عالیمقدار نایب دیوان کار شد و خبر شدت روسیه در محاصره قلعه عباس آباد گوشزد حضرت ولیعهد نامدار آمد نواب نایب السلطنه و حضرت رکن الدوله و جناب آصف الحضرة با معادل شش هزار سوار جرار و دو عراده توپ آتشبار از محال چورس بعزم مجادله با روسیه غدار حرکت نمودند و از طرفی دیگر حسن خان سارو اصلان را نیز با فوجی از سواران گرد انگیز پای جلادت برگشودند منظور اینکه موکب حضرت ولیعهد نامدار در کوشش کمین کرده حسن خان علی رؤس الاشهاد سواران معدود خود را بجولان آورده باشد تا سردار روسیه مجادله با آن قوم قلیل غنیمت شمارد و دست از تسخیر قلعه عباس آباد بردارد و در هنگام عبور روسیه از آب ارس از کمین کین برآیند و دست جلادت باستیصال آن قوم بی دین برگشایند تدبیر درست بود و لی تقدیر کار خود را نمود یکنفر از ارامنه ایروان که در اردوی سارو اصلان بود شب هنگام بر اسبی از اصطبل او سوار گشته بجهة اعلام خبر روی باردوی پسقاویچ نمود علی الصباح حضرت ولیعهد زمان غافل از ماجرای جاسوسی ارمنی ایروان از منزلی که بودند با همراهان عزیمت راه

نمودند روسیه چون از حقیقت کار آگاه گشتند باکمال آراستگی و احتیاط از رود ارس گذشتند ولیعهد
مامور کار را نه بر وفق مرام دید لهذا لاعلاج در برابر آن قوم غدار صف کشید پس از کر و فری چند از تاثیر قضای ناپسند
کار دیگرگون شد و عنان حوصله از تصرف سپاه ظفر پناه بیرون چهار نفر از دلاوران روسیه قاصد رزم
نواب نایب السلطنة البهیه شدند و هر چهار از صدمهٔ تیغ آبدار و تفنگ پر شرار آن شیر بیشهٔ کارزار بجان آمدند
فضلعلی خان قوانلوی قاجار در آن روز عافیت سوز مردانگیها نمود و چون خنگش بغایت مجروح شده بود پیاده شده
دست بمجادلت برگشود از زخمهای متوالی که دید در غلطید ولی از یمن طالع خسروانی آسیبی بجانش نرسید پرستارانش
از میان کشتگان جستند و همت بر التیام جراحاتش بستند بسبب ظهور این جلادت فدوی جان نثار لقب
یافت و نسلاً بعد نسل از بروز این موهبت بوادی مفاخرت شتافت بالجمله قشون فراری و قراری کلاً بمحال چورس
برگشتند و از مجادلهٔ با روسیه درگذشتند پیقاویچ علم الکه نشانهٔ دولت ایران داشت برافراشت و از رود ارس
گذشته باین حیله همت بتسخیر عباس آباد گماشت احسان خان نمک بحرام که سابقاً با او مراوده بود در روز بیست و هفتم
شهر ذی حجة الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و دو حرسهٔ قلعه را بند برپا نهاده باب مراد بر چهرهٔ روسیان بدنهاد
برگشود نیارال پیقاویچ سردار محمد امین خان قاجار و خواجه عباس خان سرکردهٔ جانبازان بختیاری و برخی از خوانین
آن طایفه را محبوساً روانهٔ تفلیس کرد و احسان خان حرامزاده در اجر آن خدمت از تفویض حکومت محال نخجوان
نام برآورد سبحان الله پدر بد گهرش در ایام دولت سلطان شهید انار الله برهانه خیانتها نمود تا بالاخره از دو دیده
نابینا گشته در زاویهٔ گمنامی غنود و این ولد الزنا کفر را بر اسلام ترجیح داد و باب بلائی چنین بر روی اسلام برگشاد
ع از کوزه همان برون تراود که در وست خلاصه بعد از اطلاع امنای دولت علیه از این قضیه حسب الامر صاحبقران
تا حیدر حاجی محمد خان دولوی قاجار و اسفندیار خان غلام گرجی نایب ولد یوسف خان سپهدار با انضمام جانبازان
افواج ساوه و قم بمحافظت قلعهٔ خوی مامور شدند و عبدالله خان فیروزکوهی با دستهٔ ابواجمعی بمحارست قلعهٔ تبریز
دامن زنان آمدند موکب اعلی از خارج بلدهٔ خوی حرکت کرده چمن مرند مضرب خیام ظفر پیوند شد و تاخت ولایت قراباغ
بعهدهٔ نواب محمد میرزا امیرزادهٔ بی مانند امیرزاده جهانگیر میرزا نیز بصوب سالیان سبکعنان و حضرت رکن الدوله علینقی میرزا
مامور

مامور بتوقف محال چورس و آن سامان و نواب ولیعهد دوران بصوب ولایت ایروان روان گردید پس از انجام این مهام
اردوی ظفر فرجام را از منزل بکان در قریهٔ النجق کشت و پس از روزی چند در چمن مهربان که منجملهٔ توابع بلوک اوجان
تبریز است قبهٔ بارگاه از گنبد مهر و ماه درگذشت **ذکر وقایع اتفاقیه در توقف چمن مهربان و ظهور بلای وبا در اردوی**
روسیهٔ بی ایمان و طالب صلح شدن ایشان پیقاویچ بدنهاد بعد از تسخیر قلعهٔ عباس آباد روزی چند
در آنجا توقف کرد و از طالع فیروز خسروی بلای وبا در اردوی او روی آورد و هر روز معادل سیصد نفر از این بلا میمردند
و بقیه از الم فوات ایشان و بیم از حیات خویش تلخی میچشیدند تا بالاخره راه ییلاقات قراپاپای قراباغ را سپردند پیقاویچ
بتوهم تلافی عباس آباد میرزا کرابدوف نام را که از اعاظم آن دولت و همشیره زادهٔ او بود بخدمت نواب نایب السلطنه
بجهة طلب صلح روان نمود بعد از عرض این خبر بر پیشگاه رای دارای دادگستر بلفظ پر گوهر مکرر فرمود که مقصود پیقاویچ
از فرستادن کرابدوف حیله بازی است نه صلح سازی و بسبب شدت وبا ترسیده و تا لشکر متفرقهٔ خود را بی آسیبی
جمع نماید باین حیله متمسک گردیده است بالجمله این استدعا مقبول نیفتاد و کرابدوف مزبور بدون شرفیابی حضور پرنور
از اردوی ولیعهد جلادت ظهور بمعسکر پیقاویچ مغرور روی نهاد و در خلال این احوال بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسید
که شیخعلی خان برادر احسان خان کنگرلو که حاکم اردوباد نخجوان بود در عین حرامزادگی حلال زادگی کرده برادری خود را با آن
حرامزادهٔ دیگر بسر حد ثبوت آورده است قلعهٔ نظاره من اعمال اردوباد نخجوان را بروسیه داده و خود نیز چون کلب عقور قلادهٔ
خدمت سگی دیگر را بر گردن نهاده است از موقف خلافت مقرر شد که ابراهیم خان قاجار دولو با دلاوران مقدم و قراگوزلو
بسمت اردوباد روان آمده و همت بر استرداد قلعهٔ نظاره گمارند حسب الامر اعلی مامورین بسرعت باد شتافتند و در همان
ساعت ورود از طالع خسرو مسعود قلعه را بغلبه گرفته در آنجا توقف یافتند سرهای مستحفظین را کلاً از تن بریدند و ابدان خبیثهٔ
ایشان را از فراز برج و باره بفراز زیر گردانیدند خلاصه نواب امیرزادگان اعظم محمد میرزا و جهانگیر میرزا که از قرار نگارش
بتاخت قراباغ و سالیان رفته بودند شور رستاخیز در آن بلاد برپا نمودند آن یک ولایات قراباغ را زیر و زبر ساخت
و این یک طارمین سالیان را اسیر کرده و توپخانه و آلات حرب ایشان را بسبب تعسر حمل و نقل بدریا انداخت مژدهٔ این
اخبار بهجت آثار در روز جمعهٔ هفدهم شهر صفر المظفر سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و سه در چمن مهربان بعرض حضرت صاحبقران

۶ رسید و خاطر خطیر اعلی بغایت مبتهج و مسرور گردید بیت ظفر آماده بشهر صفرات ٭ فتح در فتح و ظفر در ظفرات ٭
ذکر شکست طایفهٔ روسیه در قریهٔ اشترک ایروان و قریهٔ خوک نخجوان و حرکت موکب اعلی از چمن مهربان بسراب
و وقایع الاتفاقیه تا ورود بدار الخلافهٔ جاوید مآب هر مواد و باب چون از قراریکه نگارش یافت نواب نایب السلطنه
العلیه مامور بصوب ایروان بود لهذا بعد از انقضای ایام عاشورا نواب رکن الدوله علینقی میرزا را با الوار مافی و غیره
و اتراک شاهسون در محال چورس گذاشت خود با استعدادی شایان راه آن سامان برداشت پس از ورود نخجوان
وافر و توپخانه و قورخانه و اوضاعی متکاثر بر تدارک قلعه داری ایروان افزوده شد قاسمخان تبریزی سرهنگ فوج خاصه
با جعفرقلیخان مقدم سرهنگ فوج مراغه و حاجی میرزا محمد خان عقصودلوی استرابادی و لطفعلیخان عماری را
ضمیمهٔ مستحفظین آن قلعه فرمود حسین خان سردار را ملتزم رکاب ظفر مآب ساخت و بمحاصرهٔ قلعهٔ اوچ کلیسیا
پرداخت حارسین قلعهٔ اوچ کلیسیا از روسیهٔ آباران امداد خواستند و ایشان نیز با استعدادی شایان بنیت
امداد از جای برخاستند حضرت نایب السلطنه ازین داستان آگاه و یوسف خان گرجی سرهنگ توپخانه و سهراب خان
گرجی غلام پیشخدمت باشی را با چهار هزار نفر جمعیت بمحاصرهٔ اوچ کلیسیا گماشت و خود با استعدادی نمایان راه
آباران برداشت روسیهٔ آباران غافل از حقیقت کار اعانت محصورین قلعهٔ اوچ کلیسیا را روان شدند
و از کمال شکستگی بخت در قریهٔ اشترک من اعمال ایروان با غازیان رکاب حضرت ولیعهد کامیاب دست و گریبان
آمدند از دو طرف نایرهٔ حرب افروخته شد و جانهای مخالفین از آتش فشانی مجاهدین چون بوتهٔ خار از شعلهٔ نار سوخته
آمد از هنگام طلوع مهر فروزان تا وقتیکه از جانب سمت الراس بسمت مغرب روان گشت ابواب مجادله باز بود
و دست مجاهدین اسلام بسر افشانی آن کفرهٔ ظلام دراز بالاخره از طالع فیروز خسروی نور بر ظلمت و اسلام بر کفر غلبه کرد
و جنود روسیه از شهاب ثاقب چون جنود ابلیس روی بهزیمت آوردند توپخانه و اسباب خود را گذارده گریختند و بقیة
السیف به اوچ کلیسیا گریختند از عقب ایشان سواران جلادت انتما و از پیش روی سربازان متوقف در خارج
اوچ کلیسیا در آمدند و آن جمع پریشان بغایت مضطر شدند بعلامت امان تفنگها از دست انداختند و غازیان مظفر
کلاً را دستگیر ساختند احدی از آن قوم بدبخت رهائی ندید مگر قلیلی مجروح که بحکم نواب اشرف خود را بقلعه کشید
حضرت

حضرت اعلی یک روز در معسکر فیروز متوقف و یحیی خان امیر آخورباشی و قوللر آقاسی خود را با سرها و اسرا بدربار
اعلی فرستاده موکب فیروز بصوب ایروان منصرف گردید نیارال پسقاویچ سردار روسیه بعد از اطلاع
ازین شکست نیارال رستوف گرجی را بحراست قلعهٔ عباس آباد گذاشت و از منزل قرابابای نخجوان حرکت
کرده راه ایروان برداشت نواب رکن الدوله علینقی میرزا و حسن خان سارو اصلان نیز از محال چورس حرکت
و بجانب ایروان راندند و ایلات و احشامات سامان ایروان را که در کنار رود ارس توقف داشتند بسبب
ایمنی از تطاول جماعت روسیه حرکت داده در سغناقات محکم نشاندند و فوجی از سپاه ظفر پناه بمحافظت ایشان
دامان پردلی افشاندند نواب نایب السلطنه حضرت رکن الدوله را در ایروان ملاقات نمود و باحتیاط اینکه
روسیه قاصد ایروان شده اند از آنجا حرکت کرده در دامنهٔ آق داغ که قریب بقریهٔ انجوره است اقامت
فرمود پسقاویچ بعد از آگاهی از توقف نواب ولیعهد زمان در انجوره روی بقلعهٔ اوچ کلیسیا نهاد و چند روزی
توقف کرده زخمداران سپاه را بتفلیس فرستاد و پس از آن بمحاصرهٔ قلعه سردارآباد پای برگشاد نواب اشرف حسن خان
سارو اصلان را بمحافظت سردارآباد روان کرد و بجهة اضطراب پسقاویچ خود بتاخت حول و حوش قریهٔ عباس آباد
روی آورد نیارال رستوف از قلعهٔ عباس آباد با استعدادی زیاد برآمده در حوالی قلعهٔ خوک نخجوان بمقابله پرداخت و حضرت
ولیعهد مظفر در برابر پای ثبات افشرده از دستبرد غازیان ظفر نشان سلسلهٔ آن جمع را پریشان ساخت نیارال
رستوف مخذولاً منکوباً بجانب عباس آباد برگشت و حضرت والا بمنزل چشمهٔ شاهی خوی نزول نموده قبهٔ خرگاه
فلک جاه از زروهٔ ماه در گذشت بالجمله صاحبقران نامدار که در چمن مهربان توقف داشت بعد از آگاهی از مژدهٔ
فتوحات شایان همت ملوکانه بر نظم ولایات گماشت جناب آصف الدوله را بحراست قلعهٔ تبریز مأمور فرمود
و خوانین ذیشان عبدالله خان ارجمندی و طهماسب قلیخان لاریجانی و ولی خان تنکابنی و حاجی حسن دامغانی و علینقی
خان قراگوزلو سرهنگ فوج همدانی و عبدالله خان دماوندی با دستجات ابواجمعی بهمراهی جناب آصف الدوله حکم نمود
مبلغ ده هزار تومان زر نقد بانعام نواب نایب السلطنه از خزانهٔ عامره داده شد و موکب اعلی بجهة وصول رؤس و اسرای
روس از چمن مهربان بمنزل سراب روی سعادت نهاده در اواخر شهر صفر المظفر یحیی خان امیر آخورباشی با سرها و اسرای

روس وارد اردوی ظفرمانوس گردید و در روز با موازی دو هزار و سیصد نیزه سر و یکهزار و پانصد نفر
زنده از آن قوم بداختر و پنج عراده توپ دشمن شکر منظر دارای بحر و بر رسید یکصد و پنجاه نفر اسرا از جملهٔ معارف
نیارالان و افسران بودند که رخسار در حضور اعلی بر خاک عجز و انکسار سودند سایر آلات حرب از تفنگ و شمشیر
و غیره و نشانهای مرصع از حساب بیرون بود یک فوج از اسرا با انضمام ده عراده توپ بانعام نواب سیف الدوله
سلطان محمد میرزا روانهٔ اصفهان شد و بقیه گسیل دارالخلافهٔ طهران خلاصه پس از انجام این مهام گیتی
لیلای رایات ظفر را تاب دادند و با کیهان فتح و فیروزی از منزل سراب حرکت کرده روی سعادت بدارالخلافهٔ
طهران نهادند روز شنبه دوازدهم شهر ربیع الاول سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و سه عرصهٔ ری از ورود کی
طعنه بر اختر جدی زد و کند آوران میدان رزم را در ایوان بزم نوبت استماع آواز رود و نی شد سعدی وقت عیش و
طرب بستان است به روز بازار گل و ریحان است ٭ ذکر وقوع حوادث دهر فتنه ارکان و تصرف روسیه در قلعهٔ
سردارآباد ایروان و سایر وقایع حسرت افزای آن زمان تا موکب همایون اعلی در اراضی ولایات آذربایجان
اقامت آرا بود پسقاویچ سردار روسیه جرأت اقدام در کاری نمی نمود بعد از آنکه آن عرصه را از وجود خسرو دشمن
شکن خالی یافت بی باکانه بوادی طغیان شتافت نواب نایب السلطنه نیز که گاهی در ایروان و وقتی در
نخجوان بسر میبرد بسبب عدم آذوقه از رود ارس گذشته روی بمحال چورس آورد جناب آصف الدوله پس از
محرومی از خاکپای خسروی دسته جات مازندرانی و غیره را روانهٔ تبریز ساخت و باتفاق جناب میرزا ابوالقاسم
قائم مقام و فوجی از سپاه ظفر فرجام از آب ارس گذشته بنظم قریهٔ النجق پرداخت نواب نایب السلطنه پس از چند
روز توقف از محال چورس بولایت خوی گرایید و جناب آصف الدوله و قائم مقام را بحضور پرنور طلبید
نیارال پسقاویچ بعد از گذشتن نواب نایب السلطنه و آصف الدوله از رود ارس با اطمینان کامل در محاصرهٔ سردار
آباد رایت شدت برافراشت و حسن خان سارو اصلان که همواره اصرار در جنگ و انکار در صلح داشت و شب و روز همت
بر محارست آن قلعه میگماشت از بیم جان نیمشبی دیوار قلعه را شکافت و فرارا بجانب ایروان شتافت علی الصباح که
ارامنهٔ ساکن سردارآباد از قضیهٔ روباه بازی سارو اصلان آگاه شدند ابواب قلعه را گشوده روسیه را بدخول رهنما آمدند

پسقاویچ

پسقاویچ در روز شنبه نهم شهر ربیع الاول وارد سردارآباد گردید و صاحب آذوقه و اندوختهٔ زیاد پس از آنکه آذوقهٔ
سپاه خود را از آن قلعه فراهم آورد بلا توقف و درنگ بتسخیر قلعهٔ ایروان روی آورد در اول با جعفر قلیخان مقدم
که با فوج مراغه از جملهٔ مستحفظین عمده بود یا از بیم جان یا بسبب اغوای احسان خان نادان فرار نمود ثانیاً حسن خان سارو
اصلان که بسبب سوء رفتار خود از اهل قلعه نامطمئن بود دست اهتمام در قلعه داری نگشود دوازده شبان روز
روسیه از اطراف قلعهٔ ایروان سنگرها بستند و از شدت باریدن مهره های آتشین تفنگ طغیان قرار اهل قلعه را
در هم شکستند بالاخره در شب جمعهٔ دوازدهم شهر ربیع الاول سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و سه هنگام طلوع صبح صادق
روسیهٔ کاذب پای جلادت پیش نهادند و از سمت جامع ایروان دست قدرت آتش فشانی گشادند حارسین قلعه را
از تردد گلوله های پی در پی از پشت دیوار باره یارای سر برآوردن نبود و سارو اصلان نیز دست از قلعه داری کشیده
و در مسجدی که در درون قلعه از مستحدثات اوست رفته اقامت نمود باب قلعهٔ آن استحکام را بر چهرهٔ روسیان
بد فرجام گشادند و کلید آن حصار استوار را بدست آن قوم بدکردار دادند حضرت سارو اصلان را با دست بسته
در حضور پسقاویچ آوردند و مشار الیه را با حاجی میرزا محمد خان مقصودلو و حمزه خان انزانی و سایر تبعه و لحقه محبوساً
روانهٔ تفلیس کردند جماعت روسیه بشکرانهٔ این فتح سنیه بعیش و عشرت پرداختند و مسرعان سریع این خبر وحشت اثر را
در بلدهٔ خوی معروض رای نواب نایب السلطنه ساختند نواب رکن الدوله علینقی میرزا و جناب آصف الدوله اللهیار خان
احتیاط کار را بدارالسلطنهٔ تبریز شتافتند و خوانین مازندرانی و غیره از ورود ایشان اطمینانی زیاده یافتند
رحمت الله خان نوامانی با فوجی از سربازان صاعقه سیمانی از بلدهٔ خوی بحفظ درهٔ ذرگر که معبر روسیه بصوب تبریز
بود شتافتند و نواب نایب السلطنه بجانب محال مرند با همراهان از آنجا روی بر تافتند پس از ورود بآن حدود معلوم شد
که مستحفظین درهٔ ذرگر را غفلتی دست داده و ارستوف که جی نیارال نخجوان با صالدات و توپخانهٔ فراوان از آن معبر گذشته
و چندی در مرند توقف کرده روی زشت بتبریز نهاده است نواب اشرف فتحعلی خان ولد هدایت الله خان رشتی را
که بیگلربیگی تبریز بود روانه نزد پسقاویچ ساخت و از مراتب بیم و امید داستانها پرداخت خود لاعلاج ببلدهٔ خوی معاودت
فرمود و انتظام آن ولایت را بنواب امیرزاده بهرام میرزا و حاجی محمد خان قاجار و اسفندیار نایب سپهدار کاکان

محول نمود پس از انجام این مهام روانهٔ دار السلطنهٔ تبریز و در منزل طسوج چنین بعرض رسید که نیارال استوف
در قریهٔ صوفیان بجهة اطمینان حرکت پسقاویچ از ایروان و جذب قلوب تبریزیان توقف دارد و در همین دو روزه
همت بتسخیر شهر میگمارد حضرت والا آتش غضب زبانه کشید و معجلاً سوار گشته بدو فرسخی دار السلطنه تبریز
رسید و در آنجا شنید که از تاثیرات قضا امر دیگرگون گشته و تیر تدبیر از کمان تیرانداز قدر گذشته است از فرط
الجاء و اضطرار جناب قایم مقام را روانهٔ تبریز فرمود و خود ناچار بصوب سلماس عزیمت نمود **انوری** هزار نقش برآرد
زمانه و نبود یکی چنانکه در آئینهٔ تصور ماست ⁂ **ذکر بواعث تصرف روسیه در ولایت تبریز و سایر اوضاع**
ملالت افزای کدورت انگیز بواعث تصرف روسیه در ولایت تبریز یکی آنکه نظرعلی خان یکانلوی حاکم مرند از قراریکه
نگارش یافت در سال قبل قلعهٔ گنجه را بروسیان گذاشت و خود راه فرار برداشت درین سال بجرم این خیانت از تیغ قهر
نواب ولیعهد زمان کشته شد و طایفهٔ یکانلوی ساکن محال مرند بسبب همین مرحله از خدمتگاری دولت قاهره برگشته
کفرهٔ فجرهٔ روسیه را طوعاً ام کرهاً آوردند و باب بلائی چنین بر چهرهٔ اسلامیان مفتوح کردند یکی آنکه احسان خان حرامزاده
که قلعهٔ محکمهٔ عباس آباد را بباد داده بود تا دیگران را نیز با خود شریک سازد اهالی ولایات آذربایجان را کلاً در اطاعت روسیه
تحریک و تحریض نمود نیارال استوف هم چندی که در مرند و صوفیان توقف داشت همت بر جذب قلوب تبریزیان
گماشت میرفتاح نام خلف ناخلف جناب مجتهد الزمانی حاجی میرزا یوسف تبریزی که جوانی کبوترباز و در سلک رنود
حیلت ساز و عاق والد سعادت انباز و بعد از پدر بجای او پیشنماز بود مردم شهر را باطاعت روسیه اغوا نمود و بر روس
منابر زبان بدعای دوام دولت امپراطور روس برگشود و اوباش و الواط شهر را در روز ورود روسیه بصوفیان باخراج
حفظهٔ قلعه و نهب اموال ایشان جری کرد و آن جمع را بسبب غوغای عام بر حفظه مسلط آورد و نواب رکن الدوله که بر حسب
امر اعلی احضار رکاب شده بود از شهر تبریز بیرون تاخت و جناب آصف الدوله در شدت غوغای تبریزیان حرم محترم
نواب ولیعهد زمان را از شهر بیرون کرده در قریهٔ باسمنج بنواب رکن الدوله ملحق ساخت خود هر قدر کوشید که این فتنه را
ساکن سازد و بسکات اهل شهر پردازد مفید نیفتاد و واحدی تن بتمکین در نداد بیشتر موالی شهر بجائی رسید که کمینفر از
توپچیان که بر فراز باره بحکم جناب آصف الدوله بانداختن توپ مشغول بود در حضور او از دیوار قلعه بزیر انداختند

واعضا

و اعضا و جوارح او را مجروح ساختند جناب آصف الدوله عار فرار را بر خود روا نداشت و با افراط عدم استعداد
همت بمدافعه گماشت بعد از آنکه توپهای روسیه از محل آجی چای دو فرسخی شهر صدا کرد میرفتاح شقاق علمی برپا نموده
باتفاق معارف کدخدایان و عامهٔ تبریزیان روی باستقبال آوردند در روز جمعهٔ بیستم شهر ربیع الثانی سنهٔ یکهزار و
دویست و چهل و سه روسیه توپ زنان و آتش افشان شدند و در ورود به ارک خارج شهر گشاده میان آمدند جناب
آصف الدوله را که در راه خدمت دولت قاهره تن بقتل داده بود و رشتهٔ عار فرار بر گردن ننهاده به ارک بردند و در نهایت
احترام محبوس کردند میرفتاح فضاح را علی الحساب در شهر آمر و ناهی ساختند و باعلام نیارال پسقاویچ سردار پرداختند
مشار الیه بعد از آگاهی سرعت از باد استعاره کرده بصوب تبریز از ایروان پای برگشود فتحعلی خان رشتی که از جانب
نواب ولیعهدی نزد اوی شتافت در محال نخجوان ملاقات سردار را دریافت پیغامات را کلاً گفت و جوابی که
میبایست شنفت چون پسقاویچ از فرط تأمل مبنی تصرف در ولایت تبریز را بعقل خود درست نمیدید و از هجوم
عام اهل ایران و پایداری ایشان در خدمت دولت ابد ارکان بی نهایت می اندیشید لهذا فتحعلی خان را
با خود بصوب تبریز برد و با جناب آصف الدوله ملاقاتی دوستانه کرده باعتقاد خود راه موافقت و مصالحت سپرد
و فی الجمله تا از حقیقت مکنونات خاطر اهل تبریز آگاه گردد ایالت آن ولایت را کماکان بعهدهٔ فتحعلی خان محول نمود
و با مشار الیه راه سخن از ملایمت و وفاق برگشود پس از وقوع این واقعات ولایات و محالات مأخوذه را از فرستادن
مباشرین کاردان نظمی کامل داد و جمعی را بتسخیر ولایت خوی فرستاد نواب نایب السلطنه که با معدودی از غلامان در سلماس توقف
داشت مخالفت با پسقاویچ را در چنین هنگام خلاف دیدهٔ عقل می پنداشت مستحفظین خوی با توپخانه و آلات حرب کلاً
بسلماس طلبید و ایالت آن ولایت را بامیر اصلان خان دنبلی که با روسیه در نهانی متفق بود محول گردانید روسیه بلا مانعی
بشهر خوی داخل شدند و از تصرف هیچ دوباره بکام دل متواصل آمدند در خلال این احوال جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام
که از دو فرسخی تبریز مأمور نزد روسیهٔ فتنه انگیز شده بود مراجعت نمود و نواب اشرف از سلماس بصوب ارومیه عزیمت فرمود
حاجی بیژن خان گرجی غلام پیشخدمت خود را مجدداً نزد پسقاویچ روانه داشت و فقرات چند از مراتب غیرت و حمیت ملوکانه
و اجماع اهل عالم از آشنا و بیگانه و تسلط دولت علیهٔ ایران و شورش عام ایرانی و وفور اولاد و احفاد و خز این حضرت صاحبقرانی

از روی شدت وغضب باو برنگاشت پس از ورود موکب اشرف بخارج ارومیه حاجی بیرن خان از نزد ایسقاویچ
برگشت واز قرار تحریرات و تقریرات این مطلب از حد تحقیق درگذشت که ایسقاویچ از چنین دولتی بزرگ اندیشه مند است
واز تصرف تبریز همواره منتظر گزند در نزد حاجی بیرن خان همواره سخن از صلح گفته و منتقب ملایمت گوهر خصوصیت
سفته است ملاقات با حضرت ولیعهد دولت را استدعا کرده و منزل دهخوارقان هشت فرسخی مراغه را بجهة
ملاقات معین آورده است نواب نایب السلطنه بمقتضای الهی ومصلحت دولت شاهنشاهی در دادبنه و اغروق را
با نواب امیرزاده بهرام میرزا و امرای قاجار و افواج پیاده و سوار از راه ارومی و سلدوز بمیان دواب مراغه که اکنون
معروف برحمت آباد و سابقاً موصوف بخیتو بود فرستاد و خود متوکلاً علی الله با معدودی از خواص درگاه باردوی
روسیه روسیاه روی نهاد خلاصه نواب رکن الدوله علینقی میرزا پس از رسیدن حرم محترم نواب ولیعهد
معظم بقریه باسمنج براه عراق روان شد و تنگ بحرامان قبایل کنگرلو و شقاقی بعزم تسخیر در عقب ایشان شتابان
تا ورود بقصبه زنجان حضرت رکن الدوله با آن طایفه بی حیا با معدودی از سواره که در رکاب داشت بنای زد و خورد
گذاشت بعد از ورود بزنجان اهالی حرم محترم را با عمدة الخواص حاجی علی اصغر مازندرانی خواجه باشی و عبدالله خان دماوندی
روانه همدان ساخت و خود بعزیمت دار السلطنه قزوین پرداخت ع تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ذکر عرض سوانح اتفاقیه بدرگاه اعلی و اجماع ملک زادگان و قشونهای آراسته از هر ولا و تکالیف شاقه روسیه بیحیا در باب موافقت با دولت ارا و سایر قرارها و بنا در روز جمعه دهم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و
چهل و سه فقرات قضایای اتفاقیه و افتادن ولایات ایروان وغیره بدست روسیه بعرض امنای دولت بهیه
رسید و دریای غضب نامتناهی اعلیحضرت شاهنشاهی را نوبت تلاطم گردید تا محرمان دور و نزدیک و عموم نوکر
و رعیت از ترک و تاجیک مظنه اضطرابی بکنند با کمال حلم و وقار که سرشته با ذات فرشته شعارات روی
بنظم مهمات نمود و مباشرین دربار علیه را بنظم امور توپخانه و قورخانه وغیره امر فرمود جناب معتمد الدوله العلیه میرزا
عبدالوهاب اصفهانی را که در آن اوقات با منصب منشی الممالکی مباشر امور وزارت بود با احضار نواب شاهزادگان با
قشونهای آراسته ممالک ایران در آن فصل زمستان فرمان داد و از کلک معجز نگار او فرامین قضا آیین شعر عبارات

رنگین

رنگین و حاکی بر مضامین دلنشین ترقیم یافته بهر ولایتی بریدی رو نهاد چون نیارال ایسقاویچ سردار روسیه نیارال ارازن را
که از معتمدین دولت روس بود با استعدادی تمام مأمور بتوقف میانج گرمرود نمود و مظنون اینکه نیارال ارازن اهالی قلابات
خمسه و طالش و ایلات شقاقی وغیره را از راه راست و ابواب فریب بتحریک بر چهره ترک و تاجیک گشاید لهذا بچاره این کار
برحسب حکم صاحبقران تاجدار میرزا محمد تقی علیابادی مازندرانی معروف به آقا که چندی بوزارت نواب عبدالله میرزا و مباشری
ولایت خمسه سرافراز بود و با استحضار کامل از دقت وزارت با اهالی آن ولایت رفتاری بسزا نمود مأمور بر تق و فتق مهام خمسه
وجذب قلوب رعایای آن ناحیه گردید در غره شهر جمادی الاولی با احکام ستاره محل بعزیمت آن ناحیه که امید نواب شیخعلی میرزا
صاحب اختیار ولایات طارم و توپیرکان برحسب امر شاهنشاه معدلت ارکان با جمعیتی فراوان از محل اختیار خود
بصوب زنجان شتافت و در دفع فتنه جوئی نیارال ارازن را که در میانج بود در آن ولایت مسکن یافت خلاصه
کلام در اندک زمانی عرصه دار الخلافه از هجوم لشکرهای بی حد افزون چون سپهر اخضر آراسته شد و خاطر الهام مظاهر شهریار
زمان بکینه خواهی از روسیه بی ایمان برخاسته غلامحسین خان سپهدار عراق ولد یوسف خان گرجی سپهدار سابق برحسب امر
خسروی با معادل دو هزار پیاده آتشبار و دو عراده توپ صاعقه شرار با انضمام تدارک و آذوقه ماهی چهار در روز پنجشنبه
چهاردهم شهر ربیع الثانی وارد قصبه ساوه گردید و حسب الامر الاعلی تا قشونهای دیگر در رسد در آن سامان اقامت گزید
در اوایل شهر رجب المرجب نواب محمد قلی میرزا ملک آرای دار المرز طبرستان با سوادی دو هزار نفر سواره گرایلی و جانلو
و افغان و پیاده استرابادی و هزارجریبی وارد گشت و نواب محمد تقی میرزا حکمروای ساحات خورستان و لرستان و بروجرد
که در همان سنه ملقب بحسام السلطنه شده بود با شش هزار نفر از سواران جرار باجلان و بیرانوند و پیاده بختیاری و سیلاخوری
و پنج عراده توپ در اواخر شهر مزبور از دخول بخاک ری و زیارت آستان کی فرق عتبه اش از فرق فرقد در گذشت نواب
شجاع السلطنه العلیه حسنعلی میرزا والی مملکت خراسان با جمعیتی از سواره اکراد و اتراک خراسانی و علم مبارک جناب رضوی
در رسید و هر یک از شاهزادگان دیگر و حکام هر بوم و بر جمعیت ولایات خود را مهیا داشته احکام قضا نظام را منتظر
گردیدند بالجمله موافق قراردادی که نگارش یافت نواب ولیعهد زمان و ایسقاویچ سردار روسیه بی ایمان بعزم ملاقات
یکدیگر از بلده ارومی و دار السلطنه تبریز روانه دهخوارقان شدند و روسیه قبل از ورود موکب مسعود نواب نایب السلطنه

با جمعیتی گران و توپخانهٔ آتش‌فشان با آن سامان وارد آمدند در روز ورود موکب نواب نایب السلطنه بدهخوارقان پسقاویچ
سردار و جمیع نیارالان با اعتبار بآئینی سزاوار باستقبال شتافتند و با احترام تمام بآداب خویش کلاه از سر گرفته تعظیمات
بجای آورده هر یک علی قدر مراتبهم از حضرت ولیعهدی التفاتی زیاده یافتند بخدمتی که لازم مهمانی چنان بود اقدام
نمودند و هر یک از نیارالان و صاحب‌منصبان خدمتی را نامزد گشته روز بروز بر مراتب مهمانداری می‌افزودند جناب
آصف الدوله اللهیارخان را نیز از تبریز آوردند و روزی سه چهار مجالس مشاوره و گفتگو آراسته کردند پسقاویچ را
در باب رد ولایات سخن این بود که دولت روس را کرورات در راه تصرف این ولایات صرف گشته و از قرار سررشتهٔ
دفتر امپراطوری جمع آن از پانزده ورجیت در گذشته است در سال قبل اندوختهٔ چهارده سالهٔ ایام موافقت
در ولایات قراباغ و گنجه و شیروانات و طوالش کلاً کیسهٔ غازیان ایروانی شد و باز بجهت استرداد ولایات مزبوره ضررها
عاید دولت روسیه از صرف گنجهای شایگانی آمد یا مملکت آذربایجان را چندی بتصرف دولت روس واگذارند
که بعد از تلافی خسارت باز باولیای دولت ابدآیت بسپارند یا مساوی پانزده کرور وجه نقد در عوض خسارت
دولت روس داده تا تخلیهٔ ولایات همت گمارند چون قبول این تکالیف بدون اذن از شهریار تاجدار خلاف
قرار بود لهذا حضرت ولیعهد فطانت‌آیت فتحعلی‌خان رشتی را بجهت عرض فقرات معلومه روانهٔ دربار آسمان مدار
نمود و مشارالیه در اوایل شهر جمادی الاول بدار الخلافه وارد گشت و بعد از اطلاع از مراتب شعلهٔ غضب قیامت لهب
از کرهٔ اثیر درگذشت بنواب نایب السلطنه العلیه حکم محکم صادر شد که دریای طمع روسیه از بحر همت خاقان کان
مظاهر افزون است و قبول تکالیف شاقهٔ ایشان از حوصلهٔ اندیشه بیرون اینک شیران بیشهٔ هیجا را قلاده از گردن
برداشته‌ایم و دریا دریا لشکر العزیمت آن کشور و استرداد ولایات از تصرف روسیه بدانحضرت گماشته‌ایم
ربع این تنخواه تکلیف را بمصارف سپاه ظفرپناه خرج آریم و همت خسروانه را بدفع خصمان کینه‌خواه برگماریم
نواب شاهزادگان حسنعلی میرزا و محمدتقی میرزا و غلامحسین خان سپهدار با قشونهای آراسته بمملکت آذربایجان
مأمور شدند و در اواسط شهر رجب المرجب در دار السلطنهٔ قزوین جمع آمدند اطراف کوه و دشت از هجوم آن
سپاه چون صفحهٔ سپهر از خیل نجوم مالامال گشت و صیت شورش و غوغای مجاهدین اسلام از فلک دوار برگذشت

پسقاویچ

پسقاویچ سردار روسیه از کیفیت اجتماع ایرانیان آگاه گشت و از آن سخت‌گیریها قاید ندامت را همراه آمد اختیار قرار
کار را باولیای دولت قاهره تسلیم کرد و دال خسکی نام معتمد خویش را بجهت اظهار ارادت و انجام کار موافقت بدربار همایون
گسیل آورد نواب نایب السلطنه نیز جناب میرزا ابوالقاسم قایم‌مقام را بجهت اطفاء نایرهٔ غضب شهریاری فرستاد و مشارالیه
بعد از ورود بزلال عرایض ضراعت‌آمود شعلهٔ قهر قهرمانی را تسکین داد بعد از گفتگوی بسیار وجه مصالحه به ده کرور قرار یافت
که هشت کرور را از خزانهٔ عامره نقد تسلیم سازند و در باب دو کرور دیگر امنای دولت روسیه مهلت و مدارا پردازند حاجی
میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه بسبب قرار کار دوستی و بستن عهدنامه روانهٔ دهخوارقان شد و از افراط خسکی
دال خسکی روس از تحریر نوشتجات ناملایم سردی به هنگامه آمد تبیین این مقال آنکه در این سفر که نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا
برحسب امر اعلی با جمعیت خراسانی بدار الخلافهٔ جاوید مبانی آمد عامهٔ مردم بجهات چند او را دوستدار شدند و لاعن شعور درباره
او تفألات بیشمار میزدند که یکی از جملهٔ تفألات تفویض منصب جلیل ولیعهدی بود که بر تن این فقره را در نزد خود خیال مینمودند
دال خسکی مزبور این کیفیت نامعلوم را از روی عدم شعور به پسقاویچ مرقوم داشت و مشارالیه نیز بنای سردی و خنکی گذاشت زیرا
که از قرار نوشتجات معتبره دولت روس بکرات ولیعهدی نواب نایب السلطنه عباس میرزا را تصدیق نموده بودند و بقانون
نظام نقض عهد نمی‌نمودند بالجمله حاجی میرزا ابوالحسن خان وقتی وارد منزل دهخوارقان گشت که پسقاویچ بسبب تحریرات
پوچ دال خسکی کج بنای خنکی گذاشته از صلح درگذشت جناب آصف الدوله را بطوریکه آورده بود برداشت و روی بصوب
تبریز گذاشت نواب ولیعهد زمان هم از راه صاین قلعه افشار و سامان نکری بجانب ولایت گروس گرائید و نواب امیرزاده بهرام میرزا
که با بنه و اغروق در میان دو آب مراغه متوقف بود باو ملحق گردید حاجی میرزا ابوالحسن خان برحسب قرارداد حضرت ولیعهد زمان
در قصبهٔ زنجان توقف نمود و سریع سریع السیر بجهت عرض این خبر بدارای دادگر بابی استعجال برگشود حضرت اعلی بعد از
اطلاع از این اوضاع مجدداً کانون غضب مشتعل گردید و از ادای وجه مصالحه انکار ورزید تا از قراریکه انشاءالله تعالی
زبان زد کلک بیان خواهد شد بسعی امنای دولت انگریز نایرهٔ قهر شهریاری فرونشست و پس از یکسال تنخواه عهد موافقت دولتین
ایران و روس بعون الله تعالی بهم پیوست

ذکر توسط امنای دولت انگریز و ظهور مصالحه فیمابین دولتین مخاصمت‌انگیز و آمدن نیارال رازن از جانب سردار روسیه بجهت امضای عهدنامه و سایر اوضاع اتفاقیه

دولت بهیهٔ انگریز را قانونی است که تا در قوه دارند دولتهای بزرگ را با یکدیگر مخاصمه نمیگذارند با هر دولتی از قریب و بعید
بنای خصوصیت گذاشته اند خاصه با این دولت پایدار که از بدایت کار رسم موافقت مرعی داشته اند سر گور اوزلی بارونت
ایلچی آن دولت بهیه از قراریکه در جلد اول این کتاب مستطاب تحریر شد واسطهٔ صلح فیما بین دولتین ایران و روس گردید
و پس از انقضای چهارده سال از ایام موافقت باز بسبب لجاجت سرحدداران طرفین کار موافقت بمخاصمت رسید بالجمله
بعد از آنکه در منزل بخوارقان بعلت خنکی هوای خنکی تا دان از قراریکه نگارش یافت اوضاع درچیده برچیده شد و نواب
نایب السلطنهٔ العلیه و نیارال پسقاویچ سردار دولت روسیه هر یک بطرفی گرائیده سرجان مکدانلد ایلچی مختار دولت بهیهٔ
انگریز که در سال قبل از قراریکه اشاره شد بسفارت دولت علیه آمده در دار السلطنهٔ تبریز متوقف بود بنابر رسوم خیرخواهی
و مصلحت جوئی اقدامی را اقتضانند در کار موافقت دولتین ایران و روس نمود اولا نیارال پسقاویچ را ملاقات کرده با این سیاق
حدیثی با او بمیان آورد که بعد از قلع مادهٔ ناپلیون امپراطور فرانسه قرار دولتهای بزرگ بر این شد که بدون جهت پای ممالک
یکدیگر نشوند و بدون دست آویزی صحیح بر سر مخالفت نروند این اقدامی که دولت روس با شوکت سابقه مانوس در مخاصمه کرده اند
موافق تصدیق جمیع اهالی دول نقض عهد بعمل آورده اند هرگاه عنقریب رفع آن نشود دولت بهیهٔ انگریز ناچار است که کل
دولتهای قریب و بعید را با خود یار نموده زنگ مداخلت دولت روس را از صفحهٔ آذربایجان زدوده باشد بعد از آنکه پسقاویچ را
از تکرار اینگونه مکالمات بکار موافقت راضی ساخت باطفاء نایرهٔ غضب شهریاری پرداخت حکیم کمبل صاحب انگریز را که رو
خاکپای شاهنشاه صاحبقران داشت و از فقرات خیرخواهی و مصلحت جوئی آنچه دانست بامنای دولت جاوید ارکان نگاشت
مؤلف را با خصوصیت حکیم صاحب مودت فرجام و مناسبت مقام از ایراد تفصیل احوال او گزیری نیست تا آیندگان و خوانندگان
دانند که مراتب بینش و دانش او چیست اسمش جان است و لقب طایفهٔ او کمبل و لفظ جان و کمبل اسم و طایفهٔ او را دلیل است
اصلش از مملکت اسکاتلند است و در مراتب حسن وفا و ظرافت کالبی مانند در اوقاتیکه هنری ولک بوکالت و توقف دولت علیه مأمور
شد حکیم صاحب مزبور نیز بهمراهی او بأمور و اقامت دربار دولت جاوید دستور آمد در بدایت کار خدمت طبابت داشت و بسبب وفور
حذاقت اوقات معالجهٔ نواب مکرم ارکان و معارف دربار دولت و بارزات میگذاشت در نیوقت بلوازم مرتبهٔ نیابت درکار است
که پس از آن مرتبهٔ وزارت مختار است که بالاخره نیز این مرتبه را دریافت و باعلی مدارج عزت شتافت زبان فارسی و انگریزی و فرانساوی

وقدری از یونانی را نیکو داند و خطوط این السنه را نوشتن تواند در علم نجوم بقاعدهٔ حکمای فرنگ و سایر علوم حساب
و هندسه و هیئت و طب بی عدیل است و در زبان لاتینه که در میان قرالات فرنگ ممیز آن زبان عربی و درس آن از جملهٔ
لوازم است بی بدیل از تواریخ کل جهان با اطلاع کامل است و در علم طبیعیات با مهارتی شامل مؤلف را در علوم
تاریخ و طبیعی و نجوم استفادات و در حسن وفا و وفاق دوستی صداقت بنیاد خلاصه بعد از ورود به دار الخلافهٔ
طهران و شرفیابی حضور معدلت ارکان آنچه را دانست و توانست عرض کرد تا حضرت اعلی را از اعلی مدارج
غیظ و غضب فرود آورد از جملهٔ تشبیبات او در ادای وجه مصالحه یکی آنکه همواره اوقات این معاملات در میان
دول بزرگ متداول است و از ادای تنخواه ایام دشمنی در عوض خسارت لشکر و رعیت را فراغتی کامل حاصل
دولت روم را که با شوکت روم مخاصمات اتفاق افتاده و بجهة استرداد ولایات متصرفی روسیه
بیست کرور روسی کرور داده اند بحمایت خداوند ودود مملکت وسیع است و بنیان دولت رفیع لشکر
بسیار است و اوضاع لشکرکشی بیشمار و نواب شاهزادگان اطراف تیغها در قلع مادهٔ دشمنان از نیام
آخته است و باندک اشارتی و قلیل عزیمتی کار اعدا ساخته نه در کارهای لشکرکشی قصوری است و نه در امر
دشمن کشی فتوری ولی بقانون هر ملت صلح بهتر از جنگ است و بقاعدهٔ هر دولت سکون خوشتر از آهنگ
هرگاه غیرت سلطنت مانع ادای این تنخواه است دولت انگریز بجهة ظهور دوستی و مواصفت در ادای آن
بی اکراه از امنای دولت علیه فی الجمله اشارتی رود با کل وجه مصالحه در هر جا خواسته باشند فی الفور تسلیم
شود حضرت صاحبقران نامدار عرایض صادقانهٔ حکیم مصلحت گذار را تصدیق نموده محض از جهت رعایت
جان و مال و ناموس مسلمانان و حفظ شریعت غرای رسول عالمیان خلاصی اهالی آذربایجان از چنگ عدوان
روسیهٔ بی ایمان مبلغ هشت کرور زر نقد که عبارت از هشت پانصد هزار تومان است از خزانهٔ عامرهٔ
اندرون عنایت فرمود در حقیقت واقع اناث و ذکور اهالی اسلام را از آن کفرهٔ ظلام بزر نقد خرید و کل
اهل ایران را بعلاوهٔ حلقه بگوشی زرخرید ساخته آزاد گردانید حکیم صاحب مشار الیه بجهة اعلام این خبر بهجت اثر روانهٔ
آذربایجان شد و حضرت منوچهر خان ایچ آقاسی باشی حامل وجه مصالحه دو دولت بدار کان آمد جناب قائم مقام

از دار الخلافهٔ طهران و حاجی میرزا ابو الحسن خان از قصبهٔ زنجان و پسقاویچ با جناب آصف الدوله از دار السلطنهٔ
تبریز و نواب ولیعهد دوران از حلول کروس العود احمد کو بایان روان شدند و امنا و وزرا و وکلای دو دولت علیه در قریهٔ
ترکمان چای من اعمال دار السلطنهٔ تبریز جمع آمدند نواب نایب السلطنة العلیه و پسقاویچ سردار دولت روسیه
فرامین وکالت خود را بیکدیگر سپردند و در شب پنجشنبه ششم شهر شعبان المعظم سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و سه
مطابق سال فرخ فال تنگوزئیل ترکی عهدنامهٔ مبارکه را بانجام آوردند یک نسخه بمهر مبارک حضرت ولیعهد زمان
عباس میرزا و حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر امور خارجه مختوم و به ینارال پسقاویچ سپرده شد و نسخهٔ دیگر بمهر ینارال مذکور
بدربار معدلت دستور فرستاده روسیه بشادمانی مصالحه توپها انداختند و دو روز و دو شب بعیش
و عشرت پرداختند و پسقاویچ بجهة تخلیهٔ ولایت تبریز شتافت و نواب ولیعهد زمان بسبب ساعت ورود
بمقر ایالت بجانب سراسکندشت رو در رفته اقامت یافت جناب آصف الدوله و حضرت منوچهر خان شرفیاب
دربار معدلت مدار شدند و حاجی میرزا ابو الحسن خان برافقت ینارال ازن که سردار سوار نظام دولت روسیه
بود با پنج نفر دیگر از معتبرین بجهة رسانیدن صلحنامه بجانب دار الخلافه سبکعنان آمدند در اواخر شهر شعبان
المعظم ینارال مزبور وارد گردید و پس از سه روز دیگر آیینی که معمول بود از شرف حضور شهریار صاحبقران بمفاخرت
بی نهایت رسید عریضهٔ ینارال پسقاویچ با پیشکش مرسله از نظر همایون گذشت و مشار الیه پس از صدور
امضای عهدنامهٔ میمونه و ظهور نوازشات معلومه با جواب عریضهٔ پسقاویچ بصوب مقصود راجع گشت
لشکرهای آراسته از سرحدات دو دولت برخاسته شد و گلزار مملکت از خس و خاشاک فتنه و آشوب
پیراسته آمد مؤلف در تاریخ این مصالحهٔ میمونه قطعه پرداخت و بجهة یادگار ثبت ساخت **لمؤلفه**

ای دل آخر از قضاهای سپهر کجمدار * روس را آمد بضبط ملک ارمن دست رس * ناگهان قوم بنی اصفر با ایران رخنه کرد *
وز قضای ناگهان در قعر بحر افتاد خس * از غلط کاری گردون لاشهای لنگ تاخت * اندر آن میدان ناپیدا کرانک آمد فرس *
این بلا هرگز نبود در ضمیر هیچ تن * وین قضا هرگز نیامد در خیال هیچکس * هر چه جان گیرد قدر گردون نمی‌پرسد که چه *
هر چه خون ریزد قضا اختر نمیگوید که بس * حضرت صاحبقران بید از نفس افتاده * اهل آذربایجان مانند طوطی در قفس *

داد پسقاویچ

داد پسقاویچ روسی با شهنشه بس قراره * آه گر این قضا هم بال عنقا شد مگس * نایب ایران جم عباس شاه سرفراز *
از وفور گفتگوی صلح بگسستش نفس * بعد چندین دشمنیها دوستی آمد به پیش * تا شود موقوف رسم دشمنی از این سپس *
گشت پس حدّ معین از رود ارس منظور شد * خاطر روسی ازین اندیشه شاد از پیش و پس * خاوری از بهر تاریخش همی با قلب زار *
گفت امان سرحد ایرانی ز روسی تا ارس * بالجمله چون عهدنامهٔ مبارکه بسبب طولی که داشت مناسب ثبت در کتاب
نبود لهذا مؤلف مختصری از هر فصل را بجهة اطلاع خوانندگان ایراد نمود اصل عباراتی که مطالب از آن دریافت میگردد
معاینه نوشته شده و عبارات دیگر که دخلی بمطلب ندارد و از جملهٔ زواید و عوارض است انداخته آمد **صورت مختصری از**
عهدنامهٔ دولتین ایران و روس اعلیحضرت امپراطور اعظم کل ممالک روسیه بالقابه و اعلیحضرت پادشاه
ممالک ایران باوصافه علی السویه اراده دارند که نوایب جنگی نهایتی بگذارند و بسبب همجواریت صلحی بی نفاق بعمل
آرند لهذا امپراطور اعظم جناب ایوان پسقاویچ جنارال انوتار را و پادشاه والاجاه ممالک ایران نواب نایب السلطنه
عباس میرزا را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان در محل ترکمان چای اختیار نامه‌های خود را بهم سپردند و فصول
آتیه را تعیین و قرارداد کردند **فصل اول** بعد الیوم مابین اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه
ممالک ایران و ولیعهد آن و اخلاف و حکام ممالک رعایای ایشان مصالحهٔ مودت و وفاق کامل ابدالاباد واقع
خواهد بود **فصل دویم** از تاریخ حال هر دو پادشاه با اجلال عهدنامهٔ واقعه در گلستان قراباغ را متروک و این
عهدنامهٔ جدیدهٔ میمونه را با عهود و شروط مسلوک داشته‌اند **فصل سیم** پادشاه ممالک ایران از جانب خود
و ولیعهد آن کل الکای نخجوان و ایروان را خواه این طرف رود ارس خواه آن طرف بدولت روسیه واگذار میکند
و تعهد مینماید که بعد از امضای این عهدنامه در مدت شش ماه همهٔ دفتر و دستور العمل که متعلق باداره این دو ولایت باشد
بتصرف امرای روسیه بدهد **فصل چهارم** در باب سرحد دولتین ایران و روس بدین موجب خط وضع شده از نقطهٔ
سرحد مملکت عثمانی که در خط مستقیم بقلهٔ کوه آغری کوچک اقرب است ابتدا کرده و از آنجا تا بسر چشمهٔ رود خانهٔ
قراسوی پایین که از سراشیب جنوبی آغری کوچک جاری است فرود آمده بمتابعت مجرای این رودخانه تا بالتقای آن
برود ارس در مقابل شرور ممتد میشود چون این خط باینجا رسید بمتابعت مجرای ارس تا بقلعهٔ عباس آباد می‌آید

و در دور تعمیرات و ابنیهٔ خارجهٔ آن که در کنار راست ارس واقع است نصف قطری بقدر نیم فرسخ رسم میشود
و باین نصف قطر بهمهٔ اطراف امتداد می یابد همهٔ اراضی و عرصه که درین نصف قطر محاط و محدود میشود بالانفراد
تعلق بروسیه خواهد داشت و در مدت دو ماه مشخص خواهد شد و بعد از آن از جائی که طرف شرقی این نصف متصل
بارس میشود خط سرحد شروع و متابعت مجرای ارس میکند تا معبر یدی بلوک و از آنجا خاک ایران بطول مجرای
ارس امتداد می یابد تا بفاصلهٔ مسافت سه فرسخ بعد از وصول این نقطه خط سرحد باستقامت از صحرای
مغان میگذرد تا بمجرای رودخانهٔ بالهارود بمحلی که در سه فرسخی واقع است پائین تر از ملتقای دو رودخانهٔ
کوچک موسوم بآدینه بازار و ساری قمش و از اینجا این خط بکنار چپ بالهارود تا بملتقای رودخانهٔ مذکور
صعود کرده بطول کنار راست رودخانهٔ آدینه بازار شرقی و از آنجا تا بمنبع رودخانه و از آنجا تا باوج بلندیهای
جکیر امتداد می یابد بنوعیکه جملهٔ آبهائی که جاری ببحر خزر میشود متعلق بروسیه خواهد بود و همهٔ آبهائی که سراشیب
و مجرای آنها بجانب ایران است تعلق بایران خواهد داشت چون سرحد دو مملکت اینجا بواسطهٔ قلل جبال
تعیین می یابد لهذا قرار داده شد که پشته هائی که ازین کوهها بسمت بحر خزر است بروسیه و طرف دیگر آن
بایران متعلق باشد از قلهٔ بلندیهای جکیر خط سرحد تا بقلهٔ کمرقوی متابعت کوههائی میرود که طالش را از محال
ارس منفصل میکند چون قلل جبال از جانبین مجرای بیاه را فرق میدهند لهذا در اینجا نیز خط سرحد را همان قسم تعیین
میکنند که در فوق در باب مسافت واقعه در مابین آدینه بازار و قلل جکیر گفته شد بعد از آن خط سرحد از قلهٔ کمرقوی
ببلندی کوههائی که محال زوند را از محال ارشق فرق میدهد متابعت میکند تا بسرحد محال ولکیج همواره بر طبق
همان ضابطه که در باب مجرای بیاه معین شد محال زوند بغیر از آن حصه که در سمت مخالف قلل و جبال مذکوره
واقع است ازین قرار حصه و رسد خواهد بود از ابتدای سرحد محال ولکیج خط سرحد مابین دو دولت بقلل جبال
کلوبوتی و سلسلهٔ کوههای عظیم که از ولکیج میگذرد متابعت میکند تا بمنبع شمالی رودخانهٔ موسوم باستارا پیوسته
بملاحظهٔ همان ضابطه در باب مجرای بیاه و از آنجا خط سرحد متابعت مجرای این رودخانه خواهد کرد تا بملتقای دهنهٔ
آن ببحر خزر و خط سرحد را که بعد ازین متصرفات روسیه و ایران را از هم فرق خواهد کرد و تکمیل خواهد نمود

فصل پنجم

فصل پنجم اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران و ولیعهد آن تمامی الکائی اراضی و جزایر و جمیع قبایل خیمه نشین و خانه دار را
که در میانهٔ خط حد و معینه و قلل برف دار کوه قفقاز و دریای خزر است الی الابد متعلق بدولت روسیه میدانند **فصل ششم** اعلیحضرت
پادشاه ممالک ایران بتلافی خسارت دولت و رعیت روسیه مبلغ ده کرور نقد که عبارت از بیست ملیان منات سفید روسی است
قرارداد و عهد و زمان و وصول این وجه در قرارداد علیحده که لفظ بلفظ درین عهدنامه مندرج است معین خواهد شد **فصل هفتم**
چون پادشاه ممالک ایران نواب عباس میرزا را ولیعهد دولت قرار داده امپراطور روسیه نیز تصدیق براین مطلب نموده تعهد
کرد که نواب معزی الیه را از تاریخ جلوس بر تخت شاهی پادشاه بالاستحقاق آن مملکت داند **فصل هشتم** کشتیهای تجارت
دولتین روس و ایران از هر دو طرف اجازه دارند که در بحر خزر و طول سواحل آن بطریق سابق سیر کرده بکنارهای آن فرود آیند
و در حالت شکست کشتی از هر دو طرف امداد و اعانت خواهد شد در باب سفاین حربیه که علمهای عسکریهٔ روسیه دارند
مثل سابق اذن تردد در بحر خزر دارند و بغیر از دولت روس دولتهای دیگر این اذن را ندارند **فصل نهم** وکلا و سفراء
طرفین اعم از متوقفین و عابرین باید از طرف مورد کمال اعزاز و احترام شوند و در این باب دستورالعملی مخصوص از طرفین
مرعی و ملحوظ گردد **فصل دهم** در باب امر تجارت هر دو پادشاه والا جاه موافق معاهدهٔ جداگانه که باین عهدنامه ملحق
میگردد تصدیق نمودند و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران در باب کونسلها و حامیان تجارتی که از دولت روس کما
فی السابق در هر جا که مصلحت دولت اقتضا کند معین شود تعهد میکند که این کونسلها و حامیان را که زیاده از ده نفر اتباع نخواهند
داشت حمایت و احترام نماید امپراطور روسیه نیز در باب کونسلها و حامیان تجارت ایران وعده میکند که بهمین نحو مساوات
منظور دارد هر گاه از دولت ایران محققاً شکایتی از کونسلهای روس واقع شود وکیل یا کارگذار دولت روس که در دربار دولت
ایران متوقف است و اختیار کونسلها و حامیان تجارت با او است اذن داد که امر مزبور را بعنوان عاریه بدیگری رجوع نماید
فصل یازدهم همهٔ امور و ادعای تبعهٔ طرفین که بسبب جنگ بتاخیر افتاده بعد از انعقاد مصالحه موافق عدالت باتمام خواهد رسید
مطالباتی که رعایای جانبین از یکدیگر یا از خزانه داشته باشند تعجیل و تکمیل وصول پذیر خواهد شد **فصل دوازدهم** دولتین علیتین
معاهدتین بالاشتراک در منفعهٔ تبعهٔ جانبین قرارداد میکنند که برای آنهائیکه مابین خود بسیاق واحد در دو جانب رود ارس
املاک دارند موعدی سه ساله مقرر نمایند تا با آزادی در بیع و معاملهٔ آنها قدرت داشته باشند لکن امپراطور ممالک روسیه

در منفعت قرارداد دربهٔ آن مقداری که باو متعلق و واگذار میشود سردار سابق ایروان حسین خان و برادر او
حسن خان و حاکم سابق ایروان کریم خان را مستثنی میدارد **فصل سیزدهم** اسرائی که در جنگ آخر و قبل از آن و تبعهٔ که از
هر مدت باسیری افتاده اند از هر دو طرف قرارداد شد که در مدت چهار ماه با اخراجات راه بقلعهٔ عباس آباد فرستاده
شوند که وکلای طرفین که در آنجا مأمور باین کار میباشند آنها را گرفته باوطان خود برسانند و هرگاه در مدت مذکوره تعویقی
واقع شود هر وقت از هر طرف مطالبه کنند یا اسرا خود استدعا نمایند بلامضایقه رد کرده آید **فصل چهاردهم** از دو طرف
قرین الشرف تعهد میشود که رعایای جانبین اعم از فراری و غیر فراری که در حالت جنگ و قبل از آن بمملکت طرفین رفته اند
یا بعد از این بروند در صورتیکه وجود ایشان منشأ شر و فسادی نباشد مطالبه نشود لیکن اشخاص صاحب رتبه دشتان اعم
از حکام یا خوانین یا رؤسا و علماهای بزرگ و غیر آن را که وجود ایشان در ممالک دو طرف بسبب مکاتبات و مخابرات
خفیه منشأ ضرر و مرارت است در ممالک طرفین نگاه ندارند و از حدود معینهٔ در فصل چهارم اخراج نمایند **فصل پانزدهم**
اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران باید از تقصیر اهالی آذربایجان از خاصه و عامه که در مدت جنگ و تصرف عساکر روسیه
در ولایات استردادی که مباشر خیانتی شده اند درگذرند و هر یک خواسته باشند با عیال از آن ولایت بیرون روند
تا مدت یکسال با ایشان مهلت داده شود که اموال خود را یا بیع یا نقل بمملکت روسیه نمایند واحدی از حکام بهیچوجه
متعارض خسارت آنها نشود و در باب بیع املاک پنج ساله باید مهلت داده شود هرگاه در مدت یکسال مذکوره از احدی
خیانتی تازه بظهور رسد داخل در عفو و گذشت نیستند **فصل شانزدهم** بعد از امضای این عهدنامهٔ میمونه فی الفور وکلای مختار
جانبین دستورالعملهای لازمه بحدود خود روانه سازند که بترک خصومت و تعدی پردازند این مصالحه نامچه در دو نسخه
بیک مضمون ترتیب یافته و بدستخط وکلای طرفین رسیده و مابین ایشان مبادله گردیده است باید امضای این بتصدیق
دو پادشاه ذیجاه در مدت چهار ماه اگر ممکن شود زودتر مابین وکلای مختار ایشان مبادله شود تحریراً در قریهٔ ترکمان چای
بتاریخ دهم شهر فوریال سنهٔ یکهزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحیه که عبارت است از پنجم شهر شعبان المعظم سنهٔ یکهزار و
دویست و چهل و سه هجری بملاحظه و تصدیق نواب نایب السلطنه العلیه رسید بامضای وزیر امور خارجه میرزا ابوالحسن خان
رسید **فصول عهدنامهٔ تجارت** بدانکه این عهدنامهٔ میمونه نیز مشعر بفصول تسعه و تفصیل فصول از این قرار است

که ایراد

که ایراد میکرد **فصل اول** چون دولتین علیتین معاهدتین تمنا دارند که اتباع خود را از جملهٔ منافع و فوایدی که از آزادی
و رخصت تجارت حاصل میشود بهره مند دارند لهذا باین تفصیل قرارداد کردند که رعایا و اتباع روس که تذکرهٔ متعارفه
در دست داشته باشند در همهٔ ممالک ایران میتوانند تجارت کرد و کذلک بممالک مجاورهٔ دولت مذکوره میتوانند رفت
و همین نسبت اهالی ایران امتعهٔ خود را از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس و ایران بمملکت روس میتوانند
برد و معاوضه و بیع نمود و خرید کرده متاع دیگر بیرون برد و از هر گونه حقوق و امتیازاتی که در ممالک اعلیحضرت امپراطوری
باتباع کاملة الوداد دولتهای اروپا داده میشود بهره مند خواهند شد در حالتیکه یکی از اتباع دولت روس در مملکت
ایران وفات یابد اموال منقولهٔ او چون متعلق بدولت روس است بدون قصور به اقوام یا شرکای او داده خواهد شد که باختیار
تام بنحویکه شایسته دانند معامله نمایند و در صورتیکه اقوام و شرکای او موجود نباشند اختیار ضبط و کفالت همین اموال
بوکیل یا کارگذار یا کونسلهای روسیه واگذار میشود بدون اینکه هیچگونه ممانعتی از جانب حکام ولایت ظاهر شود
فصل دویم حجج و بروات و ضمانت نامه ها و دیگر عهدها که برای امور تجارت خود مابین اهالی جانبین مکتوب باید گذارد
نزد کونسل روسیه و حاکم ولایت و در جائی که کونسل نباشد تنها نزد حاکم ولایت ثبت میشود تا اینکه بهنگام منازعه بین الطرفین
برای قطع دعوی بجهت عدالت تحقیقات لازمه توانند کرد اگر یکی از طرفین خواهد بدون اینکه بنحو مذکور فوق تمسکات محرره
و مصدقه که لایق قبول هر محکمهٔ عدالت است در دست داشته باشد از دیگری ادعائی نماید و جز اقامهٔ شهود دلیلی دیگر نیارد
این قبیل ادعاها و اینکه مدعی علیه خود تصدیق بحقیقت آن نماید مقبول نخواهد شد همهٔ معاملات منعقده که بصورت مذکوره
مابین اهالی جانبین واقع شده باشد بادقت تمام مرعی و ملحوظ شده هر گونه مجانبت که در انجام آن بظهور رسد و باعث
ضرر یکی از طرفین گردد موجب تلافی خسارت مناسبه از طرف دیگر خواهد شد و در صورتیکه یکی از تجار روس در ایران مفلس
و شکسته شود حق ارباب طلب از امتعه و اموال او داده میشود اما اگر از وکیل و کارگذار یا کونسل استعلام نمایند که
مفلس مذکور مال ممکن الصرف که بکار استرضای همان ارباب طلب باید در ولایت روسیه گذاشته است باز برای
تحقیق کردن این مطلب ساعی خود را مضایقه نخواهند کرد این قراردادها که در این فصل معین گشته همچنین درباره اهالی ایران که
در ولایت روس موافق قوانین ملکیه تجارت میکنند مرعی خواهد شد **فصل سیم** برای اینکه تجارت تبعهٔ جانبین منافعی را

که علت غائی شروط سابقة الذکر گشته اند محقق و مستحکم نمایند قرار داده شد که از هر گونه متاعی که بتوسط تبعهٔ روس
بایران آورده یا ازین مملکت بیرون برده شود کذلک از امتعهٔ محصولهٔ ایران که بتوسط تبعهٔ آن دولت از دریای
خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس و ایران بولایات روس برده میشود و همچنین از امتعهٔ روس که رعایای
ایران با همان راهها بیرون میبرند کما فی السابق در وقت داخل شدن و بیرون رفتن برده و یکدفعه پنج از صد گمرک
گرفته میشود و بعد از آن هیچ گمرک دیگر از ایشان مطالبه نخواهد شد و اگر دولت روس لازم داند که قانون تازه در گمرک
و تعریفهای مجدد قرار داد کند متعهد میشود که درین حالت نیز گمرک مزبور را که پنج از صد است اضافه نماید **فصل چهارم**
اگر دولت روس با دولت ایران یا دولت دیگر جنگ داشته باشند تبعهٔ جانبین ممنوع نخواهد شد از اینکه با امتعهٔ خود
از خاک دولتین علیتین معاهدتین عبور کرده بممالک دولت مزبوره بروند **فصل پنجم** چون موافق عاداتی که در ایران معمول است
برای اهالی بیگانه مشکل است که خانه و انبار و مکان مخصوص برای وضع امتعهٔ خود باجاره پیدا کنند لهذا بتبعهٔ روس
اذن داده میشود که خانه برای سکنی و انبار و مکان برای وضع امتعهٔ تجارت هم اجاره نمایند هم بملکیت تحصیل کنند و متعلقان
دولت ایران آن خانه و انبارها و مکانها را عنفاً داخل نمیتوانند شد لیکن در وقت ضرورت از وکیل یا کارگذار یا کونسل
روسیه استرخاص میتوانند نمود که ایشان صاحب منصب یا ترجمانی تعیین کنند که در وقت ملاحظهٔ خانه یا امتعه حضور داشته
باشد **فصل ششم** چون وکیل و کارگذار دولت امپراطوری و صاحب منصبان مأمورهٔ ایشان و کونسلها و ترجمانها در ایران
امتعه که بکار ملبوس ایشان بیاید و اکثر اشیاء ضروریهٔ معیشت برای ابتیاع پیدا نمیکنند لهذا میتوانند بدون باج
و خراج هر گونه امتعه و اشیاء که خاصه بمصارف ایشان تعیین شده باشد بیاورند کذلک این اختیارات بتمامه دربارهٔ
وکیل و کارگذار و کونسل دولت ایران که مقیم دربار دولت روس باشند مرعی و ملحوظ خواهد شد و کسانیکه از اهل
ایران برای خدمت ایلچی یا وکیل و کونسلها و حامیان تجارت دولت روس لازم است مادامیکه نزد ایشان باشند
مانند تبعهٔ روس از حمایت ایشان بهره‌مند خواهند بود و لیکن اگر شخصی از آنها مرتکب جرمی شود که موافق بقوانین
ملکیه مستحق تنبیه باشد در آن صورت وزیر دولت ایران یا حاکم یا در جائی که آنها نباشند بزرگ ولایت مجرم را
بواسطهٔ ایلچی یا وکیل یا کونسل در نزد هر کدام که باشد مطالبه میکند تا اجرای عدالت شود و اگر این مطالبه مبنی باشد بر دلایلی

که جرم و تقصیر متهم را ثابت کند ایلچی یا وکیل یا کونسل در دادن آن مضایقه نخواهند کرد **فصل هفتم** همهٔ ادعاها و امور
متنازع فیها که مابین تبعهٔ روسیه باشد بالانحصار بملاحظه و قطع و فصل وکیل یا کونسلهای اعلیحضرت امپراطوری بر طبق قوانین
و عادت دولت روسیه مرجوع میشود و همچنین است منازعات و ادعاهائی که مابین تبعهٔ روس و تبعهٔ دولت دیگر
اتفاق افتد در حالتیکه طرفین آن راضی شوند و منازعات و ادعائی که مابین تبعهٔ روس و ایران واقع شود بدیوان
حاکم شرع یا حاکم عرف ولایت معروض و محول میگردد و ملحوظ و طی نمیشود مگر در حضور ترجمان وکیل یا کونسلها چون اینگونه
ادعاها که یکدفعه موافق قانون طی شده باشد دوباره استعلام نمیتوانند هرگاه اوضاع نوعی باشد که اقتضای تحقیق
و ملاحظهٔ ثانی کند بدون اینکه وکیل یا کارگذار یا کونسل روسیه را سابقاً از آن اخبار شود ملاحظه نمیتواند شد در این حالت
آن را استعلام و محکوم علیه میتواند کرد دیگر مگر در دفترخانهٔ اعظم پادشاهی که در تبریز یا طهران باشد کذلک در حضور
یکنفر ترجمان وکیل یا کونسل روسیه **فصل هشتم** کار قتل و امثال آن گناههای بزرگ که در میان خود رعایای روسیه
واقع شود تحقیق و قطع و فصل آن متعلق در اختیار ایلچی یا وکیل یا کونسل روسیه باشد بر وفق قوانین شرعیه که بایشان در این باب
اهل ملت خود داده شده است اگر یکی از تبعهٔ روسیه بدعوی جرمی مستلزم السیاسه با دیگران متهم باشد بهیچوجه او را
تعاقب و اذیت نباید کرد مگر در صورتیکه شراکت او بجرم ثابت و مدلل شود در این حالت نیز مانند حالتیکه یکی از تبعهٔ
روسیه بنفسه بجرمی متهم میشود حکام ولایت میتوانند که بتشخیص جرم بپردازند مگر در حضور گماشته از طرف وکیل و کونسلها
روسیه اگر در اماکن صدور جرم از وکیل و کونسلها کسی نباشد حکام ولایت مجرم را بجائی که کونسل یا صاحب منصبی از
دایرهٔ ولایت روسیه در آنجا باشد روانه میکنند و استشهادنامه که در باب برائت شغل و تقصیر متهم بواسطهٔ حاکم و مفتی
آن مکان از روی صداقت مرتب و بمهر ایشان رسیده باشد و با این کیفیت عملی که حکم جرم خواهد شد فرستاده
شود اینگونه استشهادنامه‌ها سند معتبر و مقبول ادعا خواهد بود مگر آنکه متهم عدم صحت آن را علانیه ثابت نماید
و در صورتیکه متهم چنانکه باید ملتزم گشت فتوی صریح حاصل شود مجرم را بوکیل یا کونسل روسیه تسلیم مینمایند که
برای اجرای سیاستی که در قوانین مقررات بمملکت روسیه بفرستند **فصل نهم** دولتین علیتین معاهدتین اهتمام
تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند داشت حکام ولایات و دیوان بیگیان و سایر رؤسای طرفین هم

ازمؤاخذهٔ شدیده داشته در هیچ حالت تخلف و تجاوز نخواهند کرد بل در حالتیکه تکرار تخلف چنانکه باید محقق شود
موجب معزولی ایشان خواهد بود خلاصه ما وکلای مختار اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه
ممالک ایران که در ذیل دستخط نوشته ایم بشروطی که درین معاهده مندرج است و از نتایج فصل دهم عهدنامهٔ عمده است
که همان روز در ترکمان چای اختتام پذیرفته است و چندان اعتبار و قوه خواهد داشت که گویا لفظ بلفظ در خود عهدنامه
مرقوم و مصدق گشته است منتظم و مقرر داشتیم لهذا این معاهده جداگانه که مشتمل بر دو نسخه است بتوسط یاد دستخط
گذاشته و بمهر ما رسیده مبادله شد تحریراً در قریهٔ ترکمان چای بتاریخ دهم شهر فیورال سنه یکهزار و هشتصد و بیست و هشت
مسیحیه که عبارت است از پنجم شهر شعبان المعظم سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و سه هجریهٔ محمدیه تم

ذکر فتنه و شورش واقعه در کرمان و یزد و اوضاع نواب محمدولی میرزا و حسنعلی میرزا در آن دو ولایت و سیاست دربارهٔ محمدقاسمخان

درسالی که رحمت پناه ابراهیم خان عمزاده از قراریکه نگارش یافت از دارالامان کرمان بدارالخلافهٔ طهران آمده
بسرای دیگر شتافت نواب عباسقلیخان ولد ارشد خود را که بطناً نبیرهٔ حضرت صاحبقران تاجدار است در کرمان
نایب الایاله ساخت محمدقاسمخان دامغانی برحسب صوابدید او بمباشری کار عباسقلیخان پرداخت رستم خان
ولد دیگر خود را بقلعهٔ بم فرستاد و ابوالقاسم خان کروس را در نزد او بمباشری نهاد این ابوالقاسم خان
سلفاً بعد سلف از معارف حکام کروس بوده ولی آن محمدقاسم خان دامغانی در سلک قلندران نامأنوس
و چون نودولتان بر مسند عزت کامرانی مینموده است در ایام حیات ابراهیم خان یکدفعه طغیانی شدید ورزیده و در قلعهٔ
بم شتافته در مراسم طغیان با اهالی سیستان همداستان گردید شاهنشاه آگاه که ملکی را بسواری ستاند و سپاهی را
از پیغامی مغلوب گرداند آقا محمدحسن مازندرانی پیشخدمت خاصه را مأمور فرمود و مشارالیه را از قلعهٔ بم بتدابیر صائبه
بیرون آورده باز در خدمت ابراهیم خان سردار و کارگذار نمود بعد از فوت ابراهیم خان باز آن نادان حقوق
جان بخشی حضرت صاحبقرانی را فراموش کرده خانزادهٔ جوان عباسقلیخان را فریب داده سر بطغیان برآورد
از ابتداء علی الغفله با جمعیتی کامل روی بقلعهٔ بم گذاشت و ابوالقاسمخان کروس را که مخل کار و دولتخواه صاحبقران
تاجدار میدانست از میان برداشت برادر ابوالقاسمخان را نیز در شهر کرمان ببرادر ملحق ساخت و شورشی عجیب در کرمان

وکرمانی

و کرمانی انداخت طوایف بلوچ فرصت غنیمت شمرده حوالی آن ولایت را یغما و غارت کردند از قراریکه قبل ازین اشاره شد
میرزا محمدجعفر حمزه کلابی مازندرانی وزیر مازندران برحسب امر صاحبقران زمان بنظم ولایت کرمان روی آورده از فرط
اختلال محمدقاسم خان مزبور کاری نساخت و مراجعت پرداخت جمعی از معارف آن ولایت بدربار معدلت آیت بدادخواهی
آمدند و بجهة نظم کار آنجا استدعای تعیین امیری کارگذار شدند خانلرخان غلام پیشخدمت خاصهٔ همایون که ولد علی مرادخان
زند و بطناً نبیرهٔ خاقان ظفرمند اعنی محمدحسن خان غفران پیوند و بنام آن جد ارجمند بود حسب الامر الاعلی بنظم
ولایت کرمان روی نمود درین دو سال که هنگامهٔ شورش روسیه در آذربایجان واقع گردید محمدقاسم خان مزبور عباس
قلیخان جوان مغرور را وسوسه کرده زیاده از سابق بوادی طغیان کشانید خانلرخان مذکور اوضاع را دیگرگون یافت
و قهراً از آنجا بیرون آمده بعزم دارالخلافهٔ طهران شتافت محمدقاسم خان نواب عباسقلی خان را تحریک کرد که خانلرخان
از دو طرف نژاد از سلاطین بزرگ دارد و شاید در ایام سروری چند روزی ما را معطل بگذارد همان بهتر که
اکنون بدفعش پردازیم و خاطر از دغدغهٔ او فارغ سازیم بالجمله ارباب حسین نامی که از اراذل و اوباش کرمان
بود با پنجاه نفر از اوباش در نود از عقب خانلرخان جوان تاختند و در شب چهارشنبه بیستم شهر ربیع الثانی سنهٔ
یکهزار و دویست و چهل و سه در رباط قلعه باغین کرمان بر سروی ریخته او و یک نفر پیشخدمتش را مقتول ساختند
و علی الصباح کوس مخالفت نواختند این قطعه در تاریخ قتل خانلرخان از طبع مؤلف تراوید و درین صحیفه
ثبت گردید للمؤلفه دریغا از آن خانلرخان که بود ÷ ز شاهان دوران مر اورا نژاد ÷ پدر زند و مادر ز قاجار ایل ÷
ز مام و پدر هر دو او شاهزاد ÷ دریغا از آن تارک سرفراز ÷ که در قلعه باغین کرمان فتاد ÷ ستم شد ز کرمانیان بر کسی ÷
که کرمان بصفت بود دیش صد بلاد ÷ چه مهمان کشی این خیل کرمانیان ÷ بمرد این ستم کس جز ابن زیاد ÷ بکرمان قتالی ز شاه شهید ÷
همی رفت و کرمانیان از عناد ÷ بکشتند آن نوجوان در عوض ÷ زهی دون فطرت کج نهاد ÷ ادیبی چو او از ملک زادگان ÷
ندارد کسی در جهان هیچ یاد ÷ به نظم و به نثر و خط و به ربط ÷ بهر فرقه بودی او اوستاد ÷ اگرچه منش می‌نرفتم ببر ÷
بمن مهربان وی زیاد از زیاد ÷ رقم خاوری کرد بی قلب شاد ÷ بتاریخ از خان مقتول داد ÷ بالجمله علی الصباح کار را برملا
کردند و جمعی از محصلین مالیات و گماشتگان دیوان معدلت سمات را گرفته محبوس کردند از اتفاقات درمیان

اوقات از قراریکه انشاء الله تعالی عنقریب ذکر خواهد شد امور دار العباده یزد اختلالی داشت لهذا محمد قاسمخان دامغانی
جمعی از جماعت بلوچستانی و سیستانی را فراهم آورده باتفاق نواب عباسقلیخان روی بتسخیر دار العباده گذاشت چون
اهالی کرمان در ایام شورش لطفعلیخان زند از قراریکه در بدایت جلد اول اشاره شد صدمهٔ بزرگی بسبب قتل عام دیده بودند
از سطوت شاهنشاه صاحبقران اندیشه نمودند در منزل باط شمس که آخر خاک کرمان و دوازده فرسنگ تا دار العبادهٔ
یزد مسافت دارد اردوی نواب عباسقلی خان را برهم زدند و مباشر این خدمت نمایان شدند معروض الیه از همانجا بدار العلم
شیراز نزد خالوی خود حضرت حسینعلی میرزای فرمانفرما و پس از چندی از آنجا بمازندران نزد نواب محمد قلی میرزای ملک آرا
که از طرف پدر عم و از جانب مادر خال او بود گریخت محمد قاسمخان دامغانی بقلعهٔ بم شتافته و در آنجا راهی نیافته از غربت
سیستان بدامان امان سیستانیان آویخت بالجمله بعد از عرض فقرات مزبور بدربار دارای عدالت دستور نواب
شجاع السلطنه حسنعلی میرزا با ایالت ولایت کرمان و سرکشی دار العبادهٔ یزد مأمور شد و با جمعیتی که همراه داشت روانهٔ
آن حدود و ثغور آمد چندی از قراریکه ذکر خواهد شد بمحاصرهٔ دار العباده کوشید و بالاخره بحسب امر همایون روانهٔ دار الامان
کرمان گردید پس از وصول بکرمان چندی در باغ نظر که قلعه ایست در خارج شهر منزل کرد و آقا علی نامی که نبیرهٔ تقی خان
افغان درانی در فتنه جوئی و آشوب طلبی جد خود را ثانی بود سر بطغیان برآورد چند روزی در دروب باغ نظر هنگامهٔ گیرودار
گرم بود و محمد حسین خان قاجار در آن گیرودار کشته گشته روی بسرای دیگر نمود و ولد میرزا عبد الجبار کلارستانی مازندرانی
میرزا علیقلی نام که پدر و پسر هر دو وزیر مرحوم ابراهیم خان بودند چون با اهل شهر زبان داشت مستحفظین باغ نظر او را
هدف گلولهٔ تفنگ نمودند دوازده شعبان روز آن شورش و غوغا طول کشید تا آخر الامر نایرهٔ آن فتنه بزلال تدبیرات
آقا محمد حسن پیشخدمت خاصهٔ شهریاری که از قرار نگارش مأمور نظم کار عباسقلیخان شده بود منطفی گردید چندی دیگر باز
کرمانیان شبی در خانهٔ شیخ حسن نامی کرمانی که شیطان را در فساد ثانی بود بهمت برجمعیت کاشتند و مجدداً سر شورش
داشتند نواب شاهزاده ازین معنی خبردار و علی الصباح ایشان را احضار نمود و کلبعلی خان نامی که رأس و رئیس آن قوم
غدار بود مقتول فرمود و هشت نفر دیگر از رفتار از دو دیده نابینا کرد و شیخ حسن صاحب خانه از خوف خود را بچاهی انداخته
روی بجاه عدم آورد خلاصه نواب شاهزاده محمد قاسمخان دامغانی را بتدابیر صائبه از سیستان بکرمان کشید و آن مفسد عنید را

روانه

روانهٔ دربار صاحبقران رشید گردانید در موقف سیاست قاهره بجرم آن همه جسارت شاهره دیده از دیدن جهان
بربست و در وطن مألوف خویش رفته در کنج قناعت بنشست **ذکر شورش عبد الرضاخان حاکم دار العبادهٔ یزد و اوضاع
نواب محمد ولی میرزای شاهزاده و رفع آن از حسن اهتمامات صاحبقران آزاده** در اوقاتیکه امور دار الامان
کرمان از قراریکه نگارش یافت از سوء خیالات فاسدهٔ محمد قاسمخان دامغانی اختلالی کامل یافت نواب
محمد ولی میرزای والی ولایت یزد بطمع اخذ ایالت کرمان یزد را خالی گذاشته بسمت دار الخلافهٔ طهران شتافت
و عبد الرضاخان یزدی ولد محمد تقی خان بیگلربیگی قدیم یزد که وزیر و کارگذار حضرت شاهزاده بود بدو سه جهت
دست بطغیان برگشود اول آنکه نواب شاهزاده بسبب سوء خلق که داشت و قبل ازین کلک مؤلف آن انگاشت
همان رفتار و کرداری که با اهالی مملکت خراسان میکرد با اهالی دار العباده که شرح آن بیان گذاشت در
اول سال مردم را از معاملات معاف فرمود و در ششماههٔ ثانی روزی یکهزار تومان نقد جبراً قهراً از ایشان مطالبه مینمود
هرگاه احیاناً دیناری از آن مبلغ در آن روز قصوری یافت حضرت والا در ابتدا از ضرب سنگ فرق خویش
میشکافت و در انتها مباشر آن کار از ضرب سیاست آن حضرت روی از عالم برمیتافت طغیان سوء خلق بجائی رسید
که بالاخره بجهت اراجیفی چند که شنید قاصد جان اللهقلی میرزای ولد ارشد خویش و میرزا اسدقلی نوائی وزیر مصلحت کیش گردید
عبد الرضاخان و اهالی آن سامان را این رفتارهای ناهنجار باعث وحشت کامل گشت و کار از رسوم خدمتگذاری
و وفاداری درگذشت **دویم** آنکه شورش روسیه را عبد الرضاخان بطرزهای عجیب شنید والعیاذ بالله رشتهٔ امید
از پایداری دولت سرمد ببرید **سیم** آنکه حاکم و مباشر کرمان را که همسایهٔ یزد است طاغی یافت و خود هم بمرحلهٔ طغیان
شتافت **چهارم** آنکه نطفهٔ کثیفش در رحم خبیثهٔ یکی از نسوان خفیفهٔ بنی اسرائیلیه انعقاد یافته بود باقتضاء سرشت
زشت با ولی نعمت خویش نمک بحرامی پیشه نمود با آنکه سالیان دراز در اوقات فلاکت و نیاز در دار الملک خراسان
و دار الخلافه باعزاز از نواب شاهزاده سرافراز نوازشها دیده باز بعلت فطرت پلید کفران نعمت ورزید و مباشر کار طغیان
گردید در غیبت نواب شاهزاده بفریب ولد ارجمندش چنگیز میرزا کرا شید و آن جوان صاف اعتقاد را فریب داده اشراف
و اعیان و رعایای دار العباده را با خود متفق ساخت و اهل و عیال و متعلقان نواب شاهزاده را بطوری مخفف روانهٔ

دار الخلافه کرده بضبط خزینه و دفینه و گنجینه پرداخت نواب محمد ولی میرزا بعد از آنکه امر مصالحه روسیه بطوریکه نگارش یافت از هم گذشت و از دار الخلافه بعزیمت دار العباده راجع گشت در قصبه نائین با اهل و عیال پریشان رسید و از کیفیت ماجرا مطلع گردید لاعلاج از قصبه نائین با اهل و عیال پریشان عازم رجعت بطهران گشته در خلط آباد نائین بملاقات نواب شاهزاده شجاع السلطنه رسید نواب معزی الیه هر قدر اصرار کرد که او را برگرداند و ولایت دار العباده را مستخلص ساخته مجدداً وی را بر مسند ایالت بنشاند تن در نداد و با آنکه سوء احوال روی بدار الخلافه نهاد نواب شجاع السلطنه بعد از وصول بدار العباده یزد چندی در باغ خارج شهر که بدولت آباد معروف است مقیم شد و در تسخیر آن قلعه متین مستقیم آمد روزها بشورش و جدال مشغول بود و شبها یورش بقلعه برده کار را بر محصورین تنگ مینمود در خلال این احوال جمعی از معارف دار العباده با عریضه خان یزد و پیشکشی زیاده بدرگاه صاحبقران آزاده آمدند و از سوء سلوک کارکنان نواب محمد ولی میرزا شکایت گذارشند بلا فاصله جمعی دیگر از عقب ایشان رسیدند و مستدعی دفع تعرض نواب حسنعلی میرزا گردیدند چون فضلا و علما و اعیان آن کشور مستدعی ایالت عبد الرضا خان خیره سر شده بودند لهذا اولیای دولت قاهره دفع این فتنه جور المحول بوقتی دیگر نمودند علی العجاله خلعت و فرمان حکومت باسم عبد الرضا خان از مصدر خلافت صادر شد و آقا محمد جعفر کاشانی تفنگدار خاصه شریفه بمنع نواب حسنعلی میرزا از محاصره قلعه بصوب آن ولایت سایر آمد نواب معزی الیه امتثال فرمان همایون را واجب شمرده دست از محاصره قلعه برداشته از قراریکه تحریر شد بدار الامان کرمان روی آورد آقا محمد اسمعیل پیشخدمت باشی اصفهانی که حسب الامر حضرت صاحبقرانی همراهی نواب شجاع السلطنه بجهة استرداد اموال نواب محمد ولی میرزا از عبد الرضا خان بآن سامان رفته بود مبلغی از نقد و جنس اموال را از مشار الیه جبراً و قهراً گرفته روی بدار الخلافه نمود نواب ظل السلطان علی شاه بر حسب امر صاحبقران آگاه مباشر رتق و فتق مهام دار العباده و ترقب احوال عبد الرضا خان ناموس بر باد داده گردید و امر اختلال آن ولایت قلیل انتظامی بهم رسانید **بهاریه سال سیچقان ئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و چهل و سه و تجدید وزارت امین الدوله** شیر اژدها چنگ بیشه گردون و اژدهای شیر آهنگ این فیروزه هامون یعنی مهر آئینه گون درین سال میمون بعد از انقضای دو ساعت و سی و پنج دقیقه از شب جمعه پنجم شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و

دویست و

دویست و چهل و سه هجری مطابق با سال فرخ فال سیچقان ئیل ترکی بجانب خرگاه حمل آهنگ نمود و سلطان بهار امین الدوله ابر آذار را مجدداً بوزارت دیوان گلزار امر فرمود باد نوروزی که نایب خسرو ربیع است در دار الخلافه گلشن بدیع بر آمد و رفت پای گشاد و مشیر شکوفه بر فلک شاخسار آبروی وزارت را بر باد داد سرداران صنوبر و چنار معظم خاور زمین گلزار مأمور شدند و امیران عرعر و شمشاد در تصرف ارض فیض قرین گلشن و نیشابور چمن جسور آمدند سلطان فروردین بزیارت روضه گلشن و عزیمت سلطان آباد چمن رخت کشید و سپهدار نسیم بهار خزاین متنوعه گلزار را بتاراج آن شهریار طراوت آثار پیشکش گرداند سفیر روسی نژاد دی بسبب جسارتهای پی در پی در دار الخلافه گلشن مقتول شد و باد نوروزی که نایب سلطان بهار است با طفاء نایره این بکار مشغول آمد بزم شیلان نوروزی بآئین سنوات خلافت آراسته شد و غبار کدورت از صفحه خاطر امنای دولت برخاست چون در سنوات پار و پیرار بسبب مشغولی جناب آصف الدوله العلیه اللهیار خان قاجار بامورات لشکرکشی بیشمار و مجادله با روسیه بدکردار و گرفتاری او در قید اسار رشته مهمات داد و ستد هر مملکت و دیار از هم گسسته بود لهذا مجدداً مشغولی او بکار دیوان قدر بنیان بجهات عدیده خلاف قاعده ملکداری مینمود جناب امین الدوله عبد الله خان نیز در دار السلطنه اصفهان با نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا الطوئیکه در نظر داشت رایگان نگردید و مصلحت خود را در توقف آن دیار ندیده و بنام عافیت که عبارت از دربار دولت ابد آیت است رخت کشیده آرام گزید بنابر آن در بدایت این سال فرخ حال بحکم وراثت و لیاقت و وفور حق شناسی صاحبقران فتوت آیت بر مسند وزارت استیفای ممالک کماکان شتافت و زمام مهام داد و ستد سنه سیچقان ئیل را که اول سال سنوات دوازده گانه ترکی است در قبضه اختیار یافت جناب آصف الدوله نیز برسم سابق در ایوان امارت کل نشست و همت بر نظم امور دربار و کشیکخانه کیوان آثار بست محمد حسن خان ولد ارجمندش که در ایام غیبت او از قرار نگارش نایب دیوان بود حسب امر شاهنشاه تاجدار کامکار بلوازم شغل سالاری بار اقدام نمود خاطر خطیر شاهنشاه زمان از امورات دیوان قدر بنیان آسوده گشت و از همت دارای تاجدار نظم هر کار و بار از حوصله اندیشه معیار شناسان کار درگذشت **ذکر مصالحه جوئیهای سردار روسیه و آمدن نواب نایب السلطنه العلیه بدربار سنیه و سایر امور اتفاقیه بر قانون و روئیه** نیار ال ایتقاویچ سردار روسیه بعد از آنکه ولایات تبریز و خوی و ارومیه را تخلیه ساخت در باب

تخلیهٔ ایروان و لنکران بعذری موجه پرداخت که ظهور این مطلب موقوف باذن و اجازهٔ امپراطور اعظم نیکولای پاولیچ است
و اجازهٔ امپراطوری نیز بسته ببشارت نواب امیرزادهٔ اعظم حضرت محمد میرزا و دیگر بسیج بارگاه صاحبقران کشورگیر بنا
بر مصلحت ملکداری نواب امیرزادهٔ معزی الیه را بنیت تهنیت جلوس امپراطوری بر تخت سلطنت بدار الملک پطرزبورغ
گسیل فرمایند و ابواب موافقت را از ظهور این نوع مهربانی و الفت بر چهرهٔ اولیای آن شوکت گشایند بی شایبهٔ تردید و تشکیک
ولایات مزبوره نیز مثل خوی و اورمیه و تبریز بیارنج امیرزاده داده شود بلکه معادل تنخواهی که اولیای دولت علیهٔ ایران خسارت
کشیده اند بصیغهٔ تکلف در قبضهٔ تصرف و نهاده آید نواب نایب السلطنه بجهة عرض فقرات مسطوره و قرار آن باذن
اولیای دولت جاوید ارکان عازم دربار دولت شده در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر محرم الحرام وارد آستان سعادت
آیت گردید در مجالس متعدده در انجمن حضور معدلت دستور سخن از صحت و سقم این مطلب گفته شد و بالاخره گوهر این مدعا بمثقب
بیان شاهنشاه مشکل گشا باین طریق سفته گردید که نواب ولیعهد زمان خود بنفسه عازم ملاقات امپراطور اعظم گشته و مشقت
این سفر را خود متحمل شده در راه استخلاص ولایات اسلام از تصرف کفرهٔ ظلام از راحت تن گذشته باشد رای ملک آرای اعلیحضرت
شاهنشاهی را جمیع عقلای دربار شوکتمدار و امنا و وزرای درگاه فلک اقتدار پسندیدند و بمباشرت تهیه و تدارک این کار
بر حسب امر خسرو اعلی مقدار گردیدند تحفه و طرفی که مناسب عزیمت ولیعهدی چنین و لایق شأن پادشاهی چنان بود در
بانضمام اسباب و اوضاع عزیمت و ادوات تجمل بجواهر رقیمت تسلیم کارکنان نواب نایب السلطنه العلیه نمودند و رونق
ولایت عهد را از بروز تفقدات شاهانه افزودند چون جناب آصف الدوله اللهیار خان در بدایت ایام وزارت خویش
در باب استرداد ولایات متصرفی روسیه از دولت نصرت کیش اصراری داشت و عزت خود را بسته بطور جنگ
و مجادله می پنداشت و بالاخره ولایات دیگر را باخراجات بیمر بر سر این کار گذاشت و منظور نظر اقدس آن بود که زجری
از و فرماید تا ازین پس بعبارت اینگونه مطالب لب گشاید لهذا نواب ولیعهد دوران برحسب امر شاهنشاه زمان
در میدان در برابر دولت معزی الیه را از دست رافت بپوست خود تربیتی شفقانه نمود **مثنوی** تا ترا این است نوبت
چون بود ؛ ما تمت این است سورت چون بود ؛ بالجمله حضرت ولیعهدی پس از اتمام کار و استماع هر نوع فرمایشات از شاهنشاه
تاجدار پای عزیمت بانتظام مهام ولایت همدان بر گشود و حضرت اعلی باقتضای فصل صیف در ییلاقات حول و حوش دار الخلافه

اوقات

اوقات همایون را بصید و شکار و تماشای باغ و مرغزار مصروف داشت و از قراری که بخواست خدا عنقریب نگاشته
کلک فصاحت نصیب خواهد شد همت ملوکانه بر انتظام امور خراسان گماشت **ع** آفتاب دولتش هر جا که تابد جنت است ؛

ذکر اوضاع مملکت خراسان بعد از عزیمت حضرت شجاع السلطنه بدار الخلافه طهران و مأموریت حسین خان و حسن خان قاجار قزوینی بآن سامان

در سال قبل که نواب شجاع السلطنة العلیه حسنعلی میرزا برحسب امر شاهنشاه خورشید لوا بعزم
دعوای روسیه بجبار روانهٔ صوب دار الخلافه جاوید انتما شد حسب الاستدعای نواب معزی الیه فرمان ایالت مملکت خراسان
بنام نامی نواب امیرزادهٔ اشجع هلاکو میرزا الملقب به بهادر خان صادر شد و ولد ارجمند دیگرش ولایت ترشیز را نیز با میر علینقی
خان عرب زنگوئی حاکم طبس داد و منکوقاآن میرزای ولد اصغر خود را باسم ایالت نزد او نهاد پس از انقضای مدت
شاه محمد خان قرائی حاکم تربت حیدریه بعادت معهوده طغیان ورزید و در سایهٔ دیوار وقاحت آرمید
رضا قلیخان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان معروف بایلخانی بسبب عداوتی که با محمد خان داشت نواب هلاکو میرزا را بعزیمت
تسخیر تربت بر گماشت در اندک زمانی از جمعیت خراسان معادل شش هزار نفر در خارج ارض اقدس جمع شدند و رضا قلی
خان مزبور باتفاق نجفقلی خان حاکم بزنجرد و صید محمد خان جلایر حاکم کلات و بیگلر خان چاپشلو حاکم دره جز هر یک با جمعیت
خود نواب امیرزاده را پروانهٔ شمع آمدند در اواسط شهر رمضان المبارک سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و سه از ارض فیض فرض حرکت
دست داد و نواب امیرزاده با خوانین و آن جمعیت آماده روی سعادت بتسخیر ولایت تربت نهاد در منزل رباط سفید امیر
علینقی خان عرب زنگوئی و امیر اسد الله خان عرب خزیمه حاکم طبس و قاینات با جمعیت خود رسیدند و با آن احتشاد زیاد
و دو عراده توپ صاعقه بنیاد قاصد تربت گردیدند یار محمد خان افغان هم که از جانب کامران میرزای والی هرات در غوریان
با دو هزار افغان منتظر اشارتی بود در دور تربت خود را بعسکر فیروزی نشان ملحق نمود یکنفر از خویشان عیاد خان هزاره
نیز باستصواب رضا قلی خان ایلخانی با هفتصد نفر سوار جلادت مبانی وارد گشت و محمد خان قرائی عرصه را تنگ و خود را
عاجز از جنگ دیده در ظاهر از مرحلهٔ نافرمانی در گذشت در عجز و با نواب هلاکو میرزا بنای مراوده را گذاشت و از فرط شیطان
خیال چنین معروض داشت که هرگاه نواب امیرزاده حمایت و رعایت مرا قصد فرماید و گوش بعرض غرض آمیز خوانین نگشاید
و بدستخط مبارک مرا مطمئن نماید با لهنگ صداقت گردن انقیاد ملازم و عنقریب بشرفیابی آستان پرورزم نواب امیرزادهٔ جوان جنت الجنان

غافل از مراتب فتنه جوئی آن ثانی شیطان از فرط سادگی بعضی نقوش شعر بر منظورات مشارالیه بر صفحهٔ رقم نمود و محمد خان
بلا فاصله همان شرح را توره را نزد خوانین معلوم کسیل نمود بلکه بیک شیطان خیالی محمد خان اوضاع در چیده بر چیده شد
و نواب امیرزاده از دورنگی خوانین مصلحت خود را در توقف بدو در تربت ندیده و بجانب ارض اقدس کراشیده آمد فیمابین
محمد خان و سایر خوانین خصوصیت و موافقت تازه شد و سواره هزاره باستصواب رضا قلی خان حول و حوش ارض
اقدس را تاخته نوای این هنگامه بلند آوازه آمد بعد از عرض این عا با ولیای دولت نصرت انتما مصلحت چنان اقتضا کرد
که نواب اسمعیل میرزا را که قبل از این حاکم ترشیز بود والی کردانند و فتنه که در خراسان تازه برخاسته فرو نشانند میرزا
محمد رضای فراهانی الاصل معتمد رضا قلی خان ایلخانی مراتب والی گری نواب اسمعیل میرزا را از دار الخلافه طهران تحریر کرد
و چاپار سریع این خبر بدیع را در رباط سفید دو منزلی مشهد مقدس آورد جمعیت خراسانی بجهة اخبار خدمت بوالی
ثانی متفرق شدند و نواب هلاکو میرزا با خوانین اکراد و یار محمد خان افغان بارض اقدس آمدند رضا قلی خان چون
تشویش کامل از گرفتاری خود داشت لهذا با نواب هلاکو میرزا بنای کفران کذاشت چون والی گری نواب اسمعیل میرزا
درست مشخص نمود لهذا از فرط ماهی امیرزاده دیگر نواب باقا خان میرزا را که برادر هلاکو میرزاست والی نمود و روزی بخواهش نفس
او را بسبیل عاریت بر مسند والی گری کشانید و نواب هلاکو میرزا را بطوری مخفف محبوس کانه بولایت خبوشان کشانید
چند روز که از این مقدمه گذشت هنگامه پشیمانی در این عمل از رضا قلیخان ظاهر گشت نواب هلاکو میرزا را که بخبوشان برده
بود رها ساخت و امیرزاده نیز بولایت سبزوار نزد نواب ارغون میرزا آمده بعرض فقرات اتفاقیه بدربار اعلی پرداخت
رضا قلی خان چون عرصه را خالی دید شهر نیشابور و بلوکات را کلاً متصرف کردید و جعفر قلیخان ولد نجفقلی خان شادلو
داماد خود را در انجا نایب کردانید خلاصه نواب اسمعیل میرزا با فرمان والی گری خراسان بارض اقدس شتافت و چون اهل
و عیال نواب شجاع السلطنه با مستحفظین سبزواری در ارک بودند راهی نیافت با وجود منع خود از دخول در ارک
مصلحت در توقف شهر ندیده در خارج شهر آمده آرام گزید چون وجود نواب اسمعیل میرزا با وجود اقامت نواب
امیرزادگان در ارک مشهد مقدس و قلعه سبزوار مانعة الجمع بود و هیچیک اطاعت دیگری را نمی نمود لهذا صاحبقران
کشورگیر خواست ثانی را در این کار مصر گزیند تا فتنه برخاسته فرو نشیند حسین خان قاجار قزوینی سردار سابق خراسان و آذربایجان را

بسرداری

بسرداری مملکت خراسان مفتخر فرموده مشارالیه را باتفاق برادرش حسن خان سارو اصلان با جمعیتی از سواره و پیاده
رکاب ظفر عنان بآن صوب کسیل نمود و نواب اسمعیل میرزا را احضار بدربار آسمان مدار کردند و مأمورین در اواسط شهر صفر
المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و چهار بارض فیض آثار روی آوردند حسین خان سردار پس از وصول بآن دیار شهر
و ارک مشهد مقدس را بتدابیر صائبه متصرف شد و نواب امیرزاده ارغون میرزا که کان در ولایت سبزوار حکمروا و متوقف
آمده بند بجهة **ذکر وصول عریضه قزلباشیه کابل مصحوب حسینعلی خان جوانشیر و هیبو خان کابلی و وقایع سفارت
حسینعلی خان جوانشیر بمملکت سند از روی حیله و تزویر و اخذ منافع کشمیر** از قراریکه در وقایع جلد اول
این کتاب مستطاب تحریر شد بعد از سپری شدن دولت محمود شاه افغان و توقف او در ولایت هرات و کور کردن
فتح خان شرارت آیات برادران او بنای شورش و طغیان در ولایات متصرفی جماعت افغان گذاشتند و هر کدام یکنفر
از اولاد تیمور شاه را علی الظاهر بامارت برداشتند چندی که کار بدین کردار گذشت از وفور تعدیات ایشان ولایات
مزبوره زیر و زبر گشت رنجید نام هندو از طایفه سکه که بزبان هندو موی سر است از جمله مرید بابا نانک تسلطی کامل یافته
ولایت کشمیر را مسخر ساخت و در آن دیار رایت استیلا بر افراخت اهالی ولایات کابل و پیشاور از تعدیات برادران فتح خان
بر تافتند و استخلاص خویش را منحصر در تمسک باذیال حمایت اولیای دولت علیه یافتند جمیع خوانین و سرخیلان
طوایف قزلباشیه که در آن ولایت بودند عریضه ارادتمندانه قلمی داشته مصحوب حسینعلی خان نام جوانشیر که از معارف
آن طایفه بود بدربار شاهنشاهی کسیل نمودند مشارالیه چون در عزیمت از راه هرات واهمه داشت لهذا از راه بیابان
بلوچستان روی بصوب کرمان گذاشت نواب حسنعلی میرزا در کرمان دریافت و معجلا بدربار شوکت شتافت بعد از
ورود بتوسط اعیان دولت معدلت آمود بشرف استسعاد حضور معدلت دستور مشرف گردید و مستدعیات خوانین
قزلباشیه باین نحو بعرض رسید که ما بندگان از قدیم الایام رعیت سرکار سلاطین با تمکین ایران بوده ایم و مدتی است
که بعلت تصاریف زمان در ولایات متصرفی افغان بفراغت در مهد آسایش غنوده ایم اکنون از تعدیات برادران
فتح خان بارگزائی عرصه بر ما تنگ شده و شیشهٔ راحت این بندگان بر سنگ آمده هرگاه صاحبقران کشورگیر رای عالم آرا
باستخلاص آن مملکت و استرخاص این رعیت قرار گیرد از فرستادن یکنفر از نواب شاهزادگان اعظم با جمعیتی شایان

مستدعیات ما بندگان را در پذیرد جمیعاً ملتزم و متعهدیم که بمحض وصول موکب نواب شاهزاده بحوالی هرات برادران فتح خان را
بادستان بسته بحضور آوریم و ولایت هرات را نیز مستخلص نموده بکارکنان دیوان همایون بسپریم ولایات قندهار و کابل
و پیشاور را نیز تا حدود پنجاب غازیان ظفر مآب در زیر پی خیلیان نصرت رکاب است و ما بندگان از ظهور این خدمت شایان
جاودان بهره مند و کامیاب اعلیحضرت شاهنشاه معدلت انگیز بنا بر ملاحظهٔ عدم رضای اولیای دولت انگریز و ظهور فتنه
و آشوب در سرحدات هندوستان و وقوع کدورت خاطر جمهوریت آن شوکت بموافقت ارکان درین فقره تأملی بجا آورده
فرمود علی العجاله فرستادگان مزبور را مورد تفقدات نامحصور داشته بهانهٔ اقتضای وقت در دارالخلافه چندی مأمور
بتوقف فرمود چون حسینعلی خان خود در مملکت سند کاری داشت لهذا استدعای صدور فرمانی مشعر بسفارش نامه بولات
سند گشته بعد از اصدار فرمان از راه مملکت فارس و بحر عمان روی بولایت سند گذاشت از قراریکه انشاء الله تعالی
رقم زد کلک بیان خواهد شد در ولایت سند خود را ایلچی دولت علیه بقلم داد و با خدمتی نمایان بعد از چندی پای براجعت
ایران برگشاد

ذکر عزیمت شاهنشاه انجم تحشم بزیارت حضرت معصومهٔ قم و رفتن بصوب سلطان آباد کزاز و اوضاع اتفاقیه در آن بلدهٔ بهجت انباز

بعد از قرار و مدار کار مملکت خراسان و انتهای فصل تابستان و ابتدای میزان رای عالم آرا
بزیارت روضهٔ بضعهٔ احمدی صلوات الله علیها و مشغولی بصید و شکار در ولایات عراق مینو آثار قرار یافت و در اواسط
شهر جمادی الاولی سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و چهار موکب ظفر شعار بآن سامان و دیار شتافت در روز ورود موکب انجم
تحشم بدارالایمان قم این بنده مدحتگذار با اهل و عیال بیشمار از سامان نهاوند و ولایت لور بطریق فرار وارد آن دیار
و شرفیاب درگاه فلک مدار شاهنشاه تاجدار و مورد تفقدات بیشمار آمد تبیین این مقال آنکه بعد از مدت سه سال افزون
که در آن دیار بمباشری اقدام و آدابی نیکو که موجب مزید امیدواری رعیت و دعاگوئی دوام دولت ابدآیت بود نهادم از دور
حق شناسی نواب شاهزادگان آزاده محمود میرزا و همایون میرزا و اوضاع سه سالهٔ ایام نوکری در بار دولت جاوید را بر باد دادم
مدت هفت ماه در قلعهٔ رویین دز نهاوند که از مستحدثات محمود میرزای ارجمند است محبوس بودم و از زندگی و زندگانی
مأیوس بالاخره حضرت صاحبقران را در سر به توسط اعیان شوکت خداداد بدادم رسید و بنوشته و پیغام مقربان و حمایت
همسایگان فرار اختیار کرده بخت سعیدم به آستان خلافت نشان کشید هادی خان ترکمان ساکن قریهٔ آورزمان ملایه

که در دو فرسخی

که در دو فرسخی نهاوند واقع است سه روز در قریهٔ مذکوره ما را ضیافت کرد و بقیهٔ متعلقان و متعلقات را که تخلف از بلدهٔ
نهاوند بر آورد بالجمله بعد از ورود بقریهٔ چوبین ملایر که اکنون معروف بدولت آباد است و تقربات شاهزادهٔ آزاده شیخعلی میرزا
در سرای حضرت میرزا محمد حسن شیرازی که وزیر آن دیار در حیطهٔ لوای این مدحتگذار بود منزل کردم و مدت دوازده شبانروز
در آن مکان بهجت اندوز در عین احترام روز و شبی بسر آوردم نواب شیخعلی میرزا نهایت رحمت و رأفت منظور داشت
و همت بر مرمت احوال این جمع پریشان گماشت تدارکی که شایسته بود از نقود سیم و زر و اسب و استر و کجاوه و چادر
مرحمت فرمود معتمدین امین همراه کردند تا ما را سالماً غانماً بشهر سلطان آباد کزاز آوردند این سلطان آباد از مستحدثات
مرحوم یوسف خان سپهدار است و مشحون از آبادانی و نعمت بیشمار حضرت غلامحسین خان سپهدار تازه که از شرف
مصاهرت شاهنشاه دوران بلند آوازه است با وجود مشغولی بخدمات ورود مسعود لازمهٔ لطف و مهربانی بعمل آورد
و تدارکی دیگر از مرکوب و زر برتدارک نواب شاهزادهٔ همت سیر مزید کرد بعد از سه روز باستعجال عازم دارالایمان قم شدم
و در آن دیار شرفیاب دربار انجم تحشم آمدم از فرط مروت فطری زحمتهای نواب شاهزادگان را هم بعاطفت و مرحمت
نهاد و چون اهل و عیال همراه داشتم از التزام رکاب معاف فرموده بدارالخلافهٔ طهران فرستاد خلاصه موکب همایون
پس از چهار روز از آن روضهٔ دلفروز نهضت آراگشت و از ورود بسلطان آباد کزاز فرق سپهدار با اقتدار
از گنبد دوار برگذشت خدمتی که در آن سفر حضرت سپهدار بسرکار شاهنشاه تاجدار کرد تاکنون هیچ نوکری در هیچ عهدی
بعمل نیاورده و نخواهد آورد ما یعرف خود را نقداً جنساً بر طبق ارادت نهاد و در همان روز ورود آنچه مایملک داشت
حتی قبالهٔ املاک موروثی و مکتسبی همه را بپا ریخت دارای با تاج و گنج داد و درب انبارهای نعمت را بر روی عموم همراهان گشادند
و در خصوص ادای میوه جات و علوفه صلای یغما و غارت در دادند در چند روز توقف موکب فیروز حضرت سپهدار آداب آموز
انکار بوزرجمهری بکار آورد و اهل سلطان آباد را از خرید و فروش مأکولات رطباً و یابساً منع کرد در این منع دو خاصیت
بود یکی آنکه ملتزمین رکاب ظفر مآب ما یحتاج خود را از انبارهای نعمت ببرند و چون خلاف قانون ضیافت است از بازار چیزی
نخرند خاصیت دیگر آنکه بقدر ضرورت ما یحتاج از خوان نعمت بردارند و اجناس را بجهة فروش ببازار نیارند علاوه
بر این خدمات با هر یک از نواب شاهزادگان و امرا و امنا حتی آحاد لشکر تعارفات فراخور حال از نقد و جنس معمول شده

درازاء آنکه خدمات مراحم زیاد درباره آن خانه‌زاد دولت خداداد مبذول افتاد اولاً بخطاب مستطاب کدخدائی عراق سربلند
گردید و پس از آن با عطای نشان مکلل و مصور بتمثال بی‌مثال والای آسمان محل و انعام متوجهات دیوانی املاک و رقبات بصیغه
تیول ابدی بهره‌مند آمد موازی پنج عراده توپ قلعه‌کوب از توپهای کار ظفرمدار بجهت حفاظت قلعه ظفر انتساب با وعنایت رفت
و معادل دویست نفر غلام که مواجب و علوفه و انعام آنها از سرکار معدلت فرجام است بالتزام خدمت سپهداری نیز مرحمت
و هم مقرر شد که خندق عمیق که اخراجاتش از دیوان همایون داده شود بر دور آن شهر ازنده کنده آید و حضرت سپهدار اجل
آسوده از تعرضات آزاد و بنده بعد از قرار این امورات موکب ظفرآیات را انجام رجعت گشت و در روز پنجشنبه بیست و هفتم
شهر جمادی الثانیه عرصهٔ دارالخلافه را زمین ورود مسعود پایه از سپهر برین درگذشت این بنده مدتی که از بهان خدمت طغرا
نگاری و کتابت اسرار در حضور همایون کماکان سربلند و با اعتبار شدم و از مراحم گوناگون در میان امثال و اقران بهره‌مند
آمدم سعدی دشمن آتش پرست با دپیما ابکوه خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجوه ذکر ورود نیارال گرباییدوف
ایلچی دولت روسیه و وقوع قتل مشارالیه در دارالخلافهٔ بهیه و رستگاری ایلچی از قتل و شهادت و در تقصیرات ایلچی
دغل این نیارال گرباییدوف همشیره‌زادهٔ نیارال پسقاویچ سردار روسیه بود و از معارف امرای آن شوکت
بهیه در دربار امپراطوری در سلک وزرا منسلک بودی و حضرت امپراطورش برخلاف واقع همواره امین و خیرخواهش
خطاب مینمودی در هنگام انعقاد مصالحهٔ ترکمان‌چای حضور داشت و با نیارال پسقاویچ قرارها در کار میگذاشت پس از
طی معاهده بجهت اعلام کیفیت معامله روانه نزد امپراطور شد و در حضرت امپراطوری سخن‌گذار از اوضاع نزدیک و دور چون
امینان دولت روس مشارالیه را از طرز و قانون اهل ایران آگاه و با کارگذاران نواب نایب‌السلطنه آشنا بیش از دیگران
دیدند لهذا او را بسفارت و وکالت و توقف در دربار دولت بجهت اتمام لوازم شروط عهدنامه موافقت برگزیده
تحف و طرف غریبه از قبیل چهل چراغهای بلور و ظروف عجیبه از قطعات سنگ یشم و سماق و غیره تراشیده و مباشر
کمال تصنع گردیده بودند با او همراه کرده و مشارالیه را با نامهٔ دوستی ختامهٔ امپراطوری بدربار دولت گسیل نمودند
بعد از اطلاع کارپردازان نواب ولیعهد زمان از ورود او بتفلیس نظرعلی‌خان افشار ارومی بمهمانداری تعیین
و کامشتند و تا ورود بدارالسلطنه تبریز کمال احترام درباره او مرعی داشتند چون موافق عهدنامهٔ میمونه قرارداد
شده

شده بود که کمیشر کونسل در یکی از ولایات ایران بجهت نظم امور تجارت متوقف باشد و هنوز با امنای دولت قاهره
قطع و فصل این گفتگو نشده بود لهذا مشارالیه معتمدی بر سبیل عاریه روانهٔ گیلان ساخت و خود بعزیمت دربار
همایون پرداخت محمدخان بگدلو سرکردهٔ سوارهٔ افشار از دربار فلک مدار مهماندار شد و با کمال عزت و احترام روانهٔ
دربار جاه و جلال آثار آمد در روز ورود او که یکشنبه پنجم شهر رجب‌المرجب سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و چهار بود میرزا محمدعلی‌خان
کاشانی وزیر نواب ظل‌السلطان باتفاق محمدولی‌خان قاسملوی افشار حسب‌الامر شاهنشاه تاجدار استقبالش
نمودند و در سرائی که مهمانخانهٔ ایلچیان دولت روس و در محلهٔ بازار درب دروازهٔ عراق واقع است او را فرود آورده
روز بروز بر مراتب اعتبارش می‌افزودند یک روز بعد از ورود در حسب حکم صاحبقران مسعود حضرت حاجی میرزا ابوالحسن
خان شیرازی وزیر امور دول خارجه و اللهقلی‌خان دولوی قاجار نایب نسقچی‌باشی دربار کیوان مدار و میرزا
فضل‌الله علیآبادی مستوفی دیوان قضاآثار به دیدن او شتافتند و حضرتش را با احترام تمام دریافتند سه روز
دیگر به آئینی که معهود ایلچیان بود و مکررات کلک مؤلف آن آئین را در محل خود ایراد نموده پیشکاران پیشگاه خلافت مرکز
آسمان جاهش آوردند و لمحهٔ او را در کشیکخانهٔ همایون بصحبت امرای جلالت مقرون مشغول کردند این نیارال
گرباییدوف مردی جسور و کلبی عقور بود و برخلاف سفرای سابق از راه و رسم آدمیت و معقولیت دور و مهجور مینمود
همواره سخنان ناهموار بر زبان راندی و امنای بزرگ دولت را در حین مکالمات در عین خشونت بنام خواندی و ابدا
نام بردی که از کدام بوم و براست و آزرم را فرو دی که هرکدام منتجر امراء و وزرای ملوک را بارعایای شهر و بلوک فرق
نگذاشتی و با اعلی و ادنی بطریق جسارت و خشونت سلوک مسلوک داشتی در هنگام احضار سردی و خشونت
بسیار نمود و نصایح مشفقانهٔ وزیر امور خارجه و غیره بر عدم بردباری او افزود و پس از استعفا دربارگاه خلافت
رفتاری که از فرط جسارت و بی‌شرمی بعمل آورد کلک فصاحت قرار را از اقرارش آزرم است و گفتاری که با علم
ضراعت از روی بی‌شرمی بیان کرد مؤلف را از بیانش شرم اعلیحضرت شاهنشاه دانا که ذات همایونش سرشته
از جوهر شرم و حیاست درشتیهای او را بنرمی جواب فرمود و سر دریای فتوت بی‌کران گرمی التفات نمود و بار یافتگان
بارگاه فلک دستگاه هرقدر با شارات خفیه و جلیه منعش کردند سودی نداد تا آنکه بعد از سپردن نامهٔ

امپراطور و ظهور تعقدات نا محصور شاهنشاه مروت گنجور عود بمنزل را بپای برگشاد حضرات امنا و وزرا
مجالس متعدده ترتیب دادند و بمقام اکرم الضیف و لوکان کافراً پای نهادند چون از امنای دولت روس
مأمور بود که شروط فصول عهدنامه را بعمل آرد لهذا از ابتدا خواست که قراری در فصل سیزدهم که در باب اسرای
قدیم و جدید مرقوم شده گذارد از اینکه از قانون ایران و تعصب دینداری ایرانیان بی خبر بود لهذا اسیران گرج
و ارمن را که از قدیم الایام در حرم محترم دولت و ارباب شوکت و اکثری ذات ولد بودند از فرط حماقت ادعا مینمود
دو نفر از گرجیهٔ مسلمه را که در سرای جناب آصف الدولة العلیة اللهیارخان قاجار سالیان دراز بودند خواست
و درخواستن آنها هنگامه ها آراست جناب معزی الیه توهم اینکه هرگاه از در مضایقه درآید شاید از آن مضایقه
رخنهٔ در سد سدید دولتین علیتین گشاید و این جرم بر جنایات سابقه افزاید لهذا بلا مضایقه هر دو را تسلیم
کرد و از لا و نعم دم درنیاورد و یعقوب نامی که از اراذل ارامنهٔ ایروان و در سلک عامهٔ خواجه سرایان حرم با عزت و شأن
بود چون مبلغی از مال دیوان بر ذمه داشت بنابر آن از مطالبه وجه اندیشه و ننگ بحرامی پیشه نموده از زشتی
سرشت روی زشت از کعبه بگشت بنهاد سفیر بیحیا در اتصاحب کرد و دعاوی دیوانیان را باد و محول بدار الشرع
روسیه می آورد امنای دولت قاهره جرأت عرض وقوع این معاملات را در حضرت خلافت نداشتند لهذا پی
در پی بنای نصیحت بسفیر پرفضیحت میگذاشتند چون گوش کفر نیوشش از پنبهٔ ضلالت انباشته بود لهذا نصیحت
ناصحان هیچ چه اثری نمی بخشود بالجمله آن دو نفر مسلمه شب و روز اوقات خویش را صرف صوم و صلوة و تلاوت کلام الله
مجید مینمودند و در نزد اهالی شرع شریف بواسطهٔ نامه و پیغام زبان باستدعای خلاصی از چنگ کفرهٔ ظلام میگشودند
ائمهٔ دین که بر مسند شریعت غرا مکین بودند تکلیف شرعی خود را در استرداد آن دو مسلمه دانسته شورشی عام برپا
نمودند در روز چهارشنبه ششم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و چهل و چهار علما و صلحا و فضلا و اتقیا
و پیشوایان ملت بیضا و مجتهدین شریعت غرا در جوامع دار الخلافه جمع شدند و خواص و عوام بزم شریعت را پروانه
شمع آمدند منظور ایشان از آن اجماع آنکه سفیر بیحیا اندیشه مند گشته از نگاهداری آن دو نفر مسلمه و یعقوب نام
درگذشته باشد و از حیث تکالیف بیجا قلب امنای دولت حق شناس را نخراشد عوام کالانعام غافل از تدابیر

فضلای

فضلای اسلام چنین یافتند که منظور قتل ایلچی و همراهان است و ثواب این فقره مانند جهاد در میدان در صبح روز مزبور هر کس
در شهر بود از غریب و بومی و نوکر و رعیت و عجم و ترک و دیلم با آلات و ادوات جدال روی بسرای ایلچی نمود امنای دولت علیه
وقتی آگاه از کار شدند که هجوم عامه از یکصد هزار گذشته بود و احدی چاره این کار را نمی توانست نمود حضرت صاحبقران
اعظم نواب شاهزادگان اعظم و امرای معظم و جمعی از همیشه کشیکان دربار خلافت توأم را بممانعت و دفع بلکه قتل عامه
برگماشت ولی بالاخره سودی نداشت عوام کالانعام خروش عام برآوردند و نواب شاهزادگان و همراهان ایشان را
با خشونت و جسارت فراوان از ممانعت منع کردند علانیه گفتند که اکنون پای حمایت دین مبین در میان است و حکم
سلطنت را درین معامله جای برطاق نسیان اگر شما را نیز با ما شرکت است بسم الله و هرگاه رای ممانعت است
اینک تیغهای آختهٔ اسلامیان در خونریزی کافران و هواخواهان ایشان جانگاه بالجمله ایلچی مغرور زنان عفت توأمان
و یعقوب نام بی ایمان را بیرون فرستاد و درب سرای و بیوتات را بسته از روزنه و پنجرهٔ خانه دست بدفعه
برگشاد و طفلی چهارده ساله از مسلمانان نشانهٔ تیر تفنگ روسیان بی ایمان شده و ظهور این فقره باعث مزید غیرت
مسلمانان آمد عامهٔ خلق یعقوب نام را در خارج سرای ایلچی پاره پاره نمودند و از دیوارهای اطراف سرای چون دعای
مستجاب صعود نموده و در خانهٔ او چون بلای ناگهان فرود آمده دست قدرت بدفع ایلچی و همراهان گشودند خلاصه
در لمحه سفیر حماقت نظیر را با معادل سی و هفت نفر از همراهان روس و گرج و ارمن مقتول ساختند و بکار یغما و غارت
پرداختند میرزا سلیمان نامی که در سلک ارامنه و برادرزادهٔ حضرت منوچهر خان ایچ آقاسی باشی و تازه از تفلیس بدین عجم
خود آمده در آن روز بسبب آشنائی و اتحاد مذهب بدین ایلچی و همراهان رفته بود او نیز درین میانه از ضرب تیغ خونریز
وداع سرای زندگانی نمود بیت آتش چو به نیستان فروزد * یکسر تر و خشک را بسوزد * عوام بقتل و یغما اکتفا
نکرده عمارت نشیمن ایشان را چون خانهٔ جغدان ویران و پس از اطفاء حرارت متفرق گشته هر فوجی بطرفی
روی نمودند از قراریکه بصحت پیوست در حالتیکه ایلچی گریبانش را بجهة خونریزی گرفته بودند بملاحظهٔ اینکه شاید راه نجاتی
بدست آید چندین دفعه مکرر کلمهٔ لا اله الا الله مبارکه را بر زبان جاری نمود ولی سودی نبخشود بالجمله قاتل معلوم نمود که گریبان نفس
بچنگ آمده باعث بیدانه که کسی تواند ادعای خون یا مال نماید اجماع عامه را چاره خدای داند و احدی را اجماع عامهٔ چاره

نتوانند بالجمله طلسوف نامی از معارف روسیه که نایب اول ایلچی بود در هنگام مغلوبه خود را بگوشه کشید و از نظر
مردم نهان گشته از قتل این گروه بعد از تفریق عامه مراتب را باولیای دولت قاهره اعلام کرد و ملاقات خویش را بمعرض
عرض در آورد بازامینان دولت خداداد این معنی را مغتنم شمردند و مشار الیه را در خفیه از آن سرای برآورده در ارک
همایون بردند اجساد ایلچی و همراهان را بآئین دین مسیح حرکت داده در کلیسیای ارامنه بعاریت نهادند و پس از آن دست
همت بر تربیت حال نایب ایلچی گشادند طلسوف نام مزبور تقصیرات سفیر مذکور را یکان یکان اعتراف کرد و از ظهور
تفقدات بیشمار صاحبقران تاجدار و انعام و احسان بسیار بر مراتب عزت و اعتبار افزود و بمهمانداری نظر علی خان
افشار ارومی بصوب دار السلطنه تبریز شتافت و احکام مطاعه در خصوص کیفیت وقوع این واقعه و جسارات ایلچی
و ایلچی و اجماع امت شرف صدور یافت و انجام این مهم خطیر و عذرخواهی این کار سترگ محول بتدابیر نواب نایب السلطنه
گردید **ع** تا چه در کار کند فکرت شاه ❁ تاریخ قتل ایلچی مزبور از کلک مؤلف رادت دستور تراوید و بجهة یادگار در این
رساله ثبت گردید **للمؤلفه** سفیر روس آن که با میرزا قاسم ❁ بشد مقتول از بی‌ادبی از قضایا ❁ کسی از نیت تقصیری درین کار ❁
که خود انداخت زنگ اندر مرایا ❁ ازو پر شد بمظلومان تطاول ❁ وزو بس شد بدین داران خطایا ❁ طمع در کارها میکرد بسیار ❁
بهر کاری بمی حقی بهرایا ❁ نمیدادی ثمر در وی عنایات ❁ نمیکردی اثر در وی عطایا ❁ پلنگ آهنگ اورا آهنین چنگ ❁
کرا از آمین مراوا هم شنایا ❁ شب و روز از جفایش مردمان را ❁ برفتی بر فلک شاد و خدایا ❁ کجا میکرد چرخ این بدلگامی ❁
اگر میدید این را در منایا ❁ نبودی مایه کاری بعالم ❁ چو لفظ شبهه ای کاش و آیا ❁ برای قتل خود بس جرم مستور ❁
برون آورد ناگه از خفایا ❁ پی تاریخ قتلش خاوری گفت ❁ سفیر روس مقتول از بلایا ❁ **ذکر اطلاع کارپردازان
نواب ولیعهد زمان از قتل ناگهان ایلچی روسیه و فرستادن طلسوف نام نایب اول او نزد سرداران دولت بهیه
و شهادت عدم اطلاع امنای این شوکت علیه** بعد از ورود طلسوف نام نایب اول ایلچی مقتول بدار السلطنه
تبریز و اطلاع نواب ولیعهد زمان از قضیه قتل سفیر شرارت انگیز فی الفور بقاعده نظام چاکران دربار سپهر مقام را
مامور باستعمال لباس عباسیان که نشانه ماتم و سوگواری است فرمود و عمله نوبتخانه پادشاهی را از نواختن کوس و نای
منع نمود [illegible] اهل ابواب دکاکین اسواق و خانات بسته شد و رشته معاملات اصناف از هم گسسته آمد طلسوف نام

مزبور را التفقدی بنهایت مبذول داشت و همت بزرگانه بر عذرخواهی این مطلب بگماشت طلسوف مزبور را با تدارکی
شایسته مصحوب معتمدی از این بتفلیس روانه ساخت و از تحریر ارقام مصلحت قوام برفع تشکیک و تردید خاطر نیارال
پسقاویچ سردار روسیه پرداخت در رقم مزبور از کلک استاد المترسلین میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدارت دولت
ابد قرین سطور چنین شد که نیارال گریبایدوف ایلچی آن دولت جاودانی بعد از ورود بدار الخلافه جاوید مبانی و شرفیابی حضور
اعلیحضرت صاحبقرانی دست بپاره رفتارهای ناهنجار زد و بمباشر بعضی از جسارتهای ناهموار شد همراهانش آنچه منع کردند
سودی نبخشید و اعیان دیوان همایونش آنچه نصیحت نمودند فایده پذیر نگردید بالاخره دست بکاری زد که خلاف
طریقه دین غرای اسلامیان بود و هیچیک از اهل شرع شریف حوصله چنان خلاف شرعی نمی‌نمود رفته رفته کار از مصلحت
دولتداری درگذشت و پیشوایان دین مبین را بنا برعایت شرع جناب سید المرسلین نوبت دینداری گشت بجهة رعایت
دین حرمت دولت را فراموش کردند و شورشی عام در دار الخلافه دست داده ایلچی و همراهانش را بقتل آوردند حکم قضا
با اقدام پیشوایان شریعت غرا و هجوم عوام بسیر و با موافق افتاد و ایلچی دولت بهیه روسیه بسبب جسارتهای اتفاقیه
جان خود و همراهان را بر باد فنا داد اولیای دولت قاهره را ازین معنی خبری نه و از وجود مباشر و قاتلی که توان
سیاست نمود اثری نه همان تعصب دینداری بر عدم اطلاع امنای دولت ابد مدت دلیل روشن است و شهادت
طلسوف صاحب نایب بر جسارتهای نیارال گریبایدوف و شورش عامه از غیظ و لهوف برهانی مبرهن هرگاه امنای
دولت روس رجوع بحکم عقل خرده‌بین نمایند دانند که دولت علیه ایران بعد از ظهور موافقت چنان و خسارت
گنجی شایگان بمباشر عملی چنین قبیح که مایه انواع تفضیح است نخواهند شد و خود را در دولتهای بزرگ بدنام نخواهند
خواست لیس اول قارورة کسرت فی الاسلام حاجی خلیل خان قزوینی ایلچی این دولت نیز در هندوستان بجرم
و خیانت کشته شد و حکایت خونخواهی او و سبب وفور انصاف امنای این شوکت مروت اتصاف در نوشته
آمد اگر این معاذیر حقه را می‌پذیرند و شهادت طلسوف صاحب را که خود حضور داشته بنظر قبول می‌نگرند اولیای دولت
علیه نیز تلافی این امر خطیر را بر وجه احسن بعمل خواهند آورد و آنچه از آن سردار با اقتدار دستور العمل رسد معمول خواهند
کرد هرگاه خدای نخواسته بازار مر باشتباه است و قرار کار بر کدورت و اکراه خواست خداوندی در میانه حکم است

وقطع این گفتگو موقوف بحکم شاهنشاه معظم بالجمله بعد از ورود ملطوف صاحب بتفلیس و ادای شهادت
درباب عدم آگاهی اولیای دولت جاوید آئین نیارال پسقاویچ که سرداری با فطانت و ذکا و در جهات ملکداری
بغایت دانا بود از قرائن خارجه و داخله دریافت نمود که ظهور این قضیه از تأثیرات قضا و قدر و جسارتهای ایلچی خیره‌سر
بوده و دولت علیّه ایران بهیچوجه اقدامی در این کار ناهنجار ننموده است ملطوف صاحب نایب را بلافاصله
بجانب پطربورغ گسیل ساخت و بدفع تردید و تشکیک امنای دولت امپراطوری پرداخت به توسط عریضهٔ صداقت
ترجمان نواب ولیعهد زمان عرضه داشت نمود که فقرات مزبوره در نامهٔ مبارک و الاراس حیث المجموع پذیرفتم و شهادت
نایب درباب غور جسارتهای ایلچی و اجماع عام و عدم اطلاع اولیای دولت ابد فرجام شنفتم از هر رهگذر خاطر خطیر را
آسوده دارند و همت ملوکانه بر آن گمارند که تا هنوز هنگامه گرم است سفیری دانا از جانب آن دولت توانا با شوکت
قوی بنیاد امپراطوریه گراید و گنجینهٔ این معاذیر دلپذیر را بوجهی احسن سرگشاید تا ساز دوستی و موافقت زیاده بلند
آوازه گردد و عهد مصالحت و یکجهتی تازه آید و نیز اظهار کرده بود که هرگاه یک نفر از معارف ملایان را که دخیل در این کار
نمایان بوده از سامان مملکت بولایات خارجه روانه سازند برانیه زیاده با امتنان و استرضای خاطر امپراطور اعظم علیهم وارند
نواب نایب السلطنه نیز مراتب مذبور را بدربار کیتی مدار معروض گردانید و درباب سفارت حضرت میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار
مصلحت جوئی خود را آشکار و این فقره را در نهایت اصرار مستدعی گردید ع تا مصلحت چگونه کند باز اقتضا ٭ بالجمله اگر چه قتل
ایلچی در نظر و در جنان بساط قرب قدری غرابت دارد و احدی این فقره را انگشت تمکین نمیگذارد ولی از روی انصاف که ملاحظه
شود احدی بجز طریق تصدیق و اعتراف براهی دیگر نمیرود زیرا که همان فصول عهدنامهٔ میمونه که در منزل ترکمان چای از روی
اضطرار و بخت گیرهای نیارال پسقاویچ مردار بسته گشته است بر فقره آتش مورث چنین شورش و آشوب است و آن شروط
و عهود مرقومه در نظر دوست و دشمن نامطلوب الحمد لله والمنه این وقایع واقعه باعث آن شد که بعد از آن ایلچیان
مأموره از جانب دولت روس قیمت را از آن سر بریده یاد گیرند و دست از خشونت و بخت گیری برداشته با عامهٔ
اهل ایران از اعلی تا ادنی بنای سلوک درپی پذیرند نامی بر زبان از فصل سیزدهم منحوسه عهدنامهٔ مبارکه نیاورند و پردهٔ ناموس
دوستی را از تقاضای اسرای قدیم و جدید ندرند این فقره هم در حقیقت از مؤیدات طالع بی زوال بود و گرنه

احدی

احدی علاج نمی توانست نمود لمؤلفه اگر طالع کند یاری بسی آسان شود مشکل ٭ بنازم طالع سلطان که مشکلها کند آسان ٭

بهاریه سال فرخ فال اودئیل ترکی مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری و عزیمت نواب علینقی میرزا و وقایع نگار به تبریز و سفارت خسرو میرزا بدولت روسیه و آمدن سفیر از جانب آن دولت بهیّه و مراجعت رکن الدولة العلیه

پیرایه بند باغ و گلستان و مایهٔ آرایش عرصهٔ بستان اعنی آفتاب عالمتاب تابان در این سال فیروزی نشان
بعد از انقضای هشت ساعت و بیست و پنج دقیقه از شب شنبه پانزدهم شهر رمضان المبارک سنهٔ یکهزار و دویست و
چهل و چهار هجری مطابق با سال فرخ فال اودئیل ترکی از ایوان حوت به بیت الشرف حمل حل و نقل فرموده نوباوهٔ
سرو آزاد که رکن رکین دربار سلطان فروردین است با قمری وقایع نگار بجهة قرار سفارت سفیر شمال روی بدار السلطنهٔ
گلستان نمود و قوهٔ نامیه که سفیر سلطان بهار است بعزم ملاقات شهریار روسی نژاد چمن عزیمت نمود و سفیر روسی
شعار شکوفه بعزیمت ایران زمین گلشن پای برگشود و عمامه دار از بهمن که باعث شورش عرصهٔ گلشن بود از دار الخلافهٔ
باغ اخراج شد و از اخراج او کالای اعلای موافقت سلاطین باغ و بهار بغایت با رواج آمد و میران غنچه پس از کمال
شکفتگی در حضرت دارای بهار کلک شاخسار دفتر اوراق اشجار را وداع گفتند و از تطاولات باد بهاری در خاک
هلاک خفتند نوباوهٔ نهال با نظام مهام خاور زمین گلزار شتافت و ارض فیض قرین گلشن و عرصهٔ غیشابور چمن را
بعد جنود سوری و سوسن مسخر یافت سرو سالخورد را هوای ایالت کشمر جویبار در پیرانه سری بر سر افتاد و از تطاول برادر
زنجیر موج بر پای نهاد سلطان فروردین بعزم دار الملک ارم همدم گلشن خرم رخت کشید و عمامه دار شکوفه از جانب
امیر خیانت پیشهٔ دی بعذرخواهی در رسید و عرصهٔ عربستان گلشن که اعراب خوش الحان عنادل را مسکن است محل جهت
دارای اردی بهشت شد و شاهنشاه صاحبقران را هنگام جلوس در ایوان چون بهشت آمد بزم شیلان نوروزی بهتر از
پار و پیرار آراسته گشت و نعرهٔ کوس فیروزی در نوبتخانهٔ خلافت از ساحات زمین و زمان درگذشت بعد از انقضای
بزم شیلان از قراری که در وقایع سنهٔ ماضیه نگارش یافت بنا بر عرض نواب نایب السلطنه و مصلحتی که نیارال پسقاویچ
سردار روسیهٔ بی ایمان درباب بعثت سفیری کاردان بعذرخواهی قتل ایلچی و همراهان دیده حضرت اعلی نواب اعلی
رکن الدوله علینقی میرزا را مأمور فرمود که بدار السلطنهٔ تبریز شتافته و ملاقات نواب نایب السلطنه را دریافت و قراری

درکار سفارت و تعیین سفیر و انفاذ هدایا و تحف بی نظیر بمشورت یکدیگر داده مراتب را معروض رای خسرو آزاده دارند
تا هر آنچه مصلحت اقتضا کند همت برکار رند میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار نیز حسب استدعای نواب ولیعهد
زمان بالتزام خدمت نواب رکن الدوله مأمور آمده در روز سه شنبه یازدهم شهر شوال المکرم از دار الخلافه حرکت نموده
روانهٔ آن حدود و ثغور شدند پس از ورود بمنزل مخارج از وقایع سفارت نواب امیرزادهٔ آزاده خسرو میرزا آنکه
و برحسب امر شاهنشاه معدلت همراه در دار السلطنهٔ تبریز شرفیاب حضور نواب ولیعهد جلالت دستگاه گشتند تعیین
این مقال آنکه بعد از ورود ملفوف صاحب نایب ایلچی بپطربورغ و عرض تفصیل وقایع قتل گریبایدوف و همراهان برای
امپراطور اعظم امنای آن دولت مصلحت شوکت خود را در این دیدند که از طرف قرین الشرف دولت علیهٔ ایران یکی از
نونهالان بوستان خلافت بجهة عذرخواهی این قضیه بدار الملک پطربورغ روی آرد و همت بر دلجوئی امنای آن شوکت
بهیه برگمارد تا ظهور این نوع عزت در میان دول نزدیک و دور مشهور گردد و بلای فتنه و فساد از سر حدات دو دولت خداداد
بسبب مراودت دو شوکت قوی بنیاد مهجور آید نیارال پسقاویچ مراتب را بعرض کارپردازان نواب ولیعهد زمان رسانید
و حضرت ولیعهدی نیز بنابر مقتضیات دولت فی الفور نواب امیرزاده خسرو میرزا را نامزد این امر خطیر گردانید
محمدخان زنگنه امیر نظام را که امیری با دیانت و احترام است بهمراهی آن امیرزادهٔ با احتشام مأمور فرمود و جمعی از اعیان
دربار اعم از مشیر و دبیر و طبیب و لبیب و غیره نیز همراه نمود تحف و طرفی ممتاز از قبیل شده و رشته های مروارید غلطان
و اسباب جواهرنشان و شالهای کشمیری و غیر آن از لطایف و طرایف الملک ایران بجهة تعارف سرکار امپراطور
اعظم و امنای آن دولت محترم تسلیم کرده نواب امیرزاده بصوب مقصود روی آورد چون نواب ولیعهد دوران از
مأموریت نواب رکن الدوله خبردار بود لهذا بنواب امیرزاده امر نمود که در عرض راه الی تفلیس علایت و تأنی حرکت
کرده در تفلیس نیز چند روزی اقامت نمایند تا نواب معزی الیه وارد گشته از حقیقت فرمایشات علیه آگاهی حاصل
و نامهٔ پادشاهی نیز بیادآوری امپراطور اعظم متواصل آید بالجمله نواب رکن الدوله در روز شنبه بیست و هفتم شهر شوال
المکرم وارد دار السلطنهٔ تبریز و ساغر آمالش از بادهٔ ملاقات و التفات نواب ولیعهد زمان لبریز آمد بعد از ملاقات
و اطلاع از وقایع حالات مراتب را بدربار دولت علیه معروض داشتند و مرشی سریع السیر بچاپاری دار الخلافه برگماشتند

حضرت

حضرت صاحبقران نامدار بمصلحتهای نواب ولیعهد دولت پایدار را باقصی الغایه تحسین گذار گردید و معجلاً مبلغ
یکصد هزار تومان زر نقد بجهة مخارج سفارت نواب خسرو میرزا مصحوب حضرت میرزا نبی خان قزوینی وزیر نواب
علینقی میرزا بدار السلطنهٔ تبریز گسیل گردانید نواب نایب السلطنه پس از رسیدن تنخواه تدارکی که لازم بود
مهیا داشته بجلدهٔ تفلیس فرستاد و حضرت امیرزاده با شوکتی تمام و ابهتی مالا کلام بصوب پطربورغ
روی نهاد در خلال این احوال نیارال دالغورکی نام که از معارف دولت روس بود در روز سه شنبه بیست و
پنجم شهر ذی حجة الحرام بعنوان سفارت وارد دار السلطنهٔ تبریز شد و وقایع سفارت او را ظهیر کلک مؤلف باین
آئین سخن گذار و شکر ریز آمد که در هنگامیکه نواب نایب السلطنة العلیه در سامان دهخوارقان تبریز با نیارال پسقاویچ
سردار روسیه در باب ظهور مصالحت و موافقت دو دولت جاوید ارکان همداستان بود این نیارال دالغورکی
از جانب پسقاویچ مهماندار و کمال خدمت و صداقت بسرکار ولیعهدی میمنون نواب نایب السلطنه مراتب خیرخواهی او را
بامنای دولت روس اظهار و بعد از انتشار خبر قتل گریبایدوف امپراطور اعظم تا از حقیقت این کار درست مطلع گردد
دالغورکی مزبور را بجانب دولت علیه سفیر و گسیل آورد مشار الیه بسرعت از باد استعاره نموده با دستور العمل امپراطوری
بصوب مملکت ایران بابای استعجال برگشود بعد از ورود بدار السلطنهٔ تبریز قرار کار بر این شد که مشار الیه تا هنگام
مراجعت نواب خسرو میرزا در رکاب حضرت ولیعهدی مقیم آید و پس از مراجعت مشار الیه بدرگاه آسمان جاه خاقانی
گراید بالجمله چون نواب رکن الدوله علینقی میرزا را دیگر کاری که موجب توقف در آن دیار باشد نبود لهذا بعد از آگاهی
از مطالب سفارت دالغورکی در روز شنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و پنج از تبریز حرکت
و در روز پنجشنبه بیست و دویم شهر مزبور شرف از استسعاد انجمن حضور دارای خلافت دستور حاصل نمود میرزا
محمد صادق وقایع نگار نیز در رکاب نواب معزی الیه وارد گشت و وقایع سفارت نیارال دالغورکی و تکالیف حضرت
امپراطوری بتقریرات نواب رکن الدوله از پیشگاه خاطر شاهنشاه آگاه درگذشت ۳ تکالیفی که امنای دولت روسیه
در تلافی خون گریبایدوف کردند یکی مأموریت یکنفر از نوباوگان ریاض سلطنت بود و آن بتعیین نواب خسرو میرزا شاهد این مدعا
از جوف پردهٔ خفا رخ نمود دویم در باب یکنفر قاتل بود که هرگاه باسمه پیدا شود در ملاء عام قصاص فرمایند که هر آینه منتی بزرگ

۳ [illegible]

برسر روسیه تحویل نمایند ستیم آنکه جناب فاضل کامل و عالم عامل میرزا محمد مسیح استرابادی امام جماعت را که در روز نخست
مباشر اجماع امت شده بولایات خارج از مملکت ایران تکلیف نمایند تا از ظهور این فقرات خون ایلچی دولت روس
بسته کردد و رشته نقاری که باین سبب فیما بین دو دولت عظمی واقع کشته کسسته آید اکرچه قصاص قاتل تکلیف شاق
بود و بسبب شورش عامه احدی درباره احدی ظنه نمی نمود ولیکن از فر اقبال خسروی و امداد شریعت نبوی رضاقلی بیک
نامی ولد پناه بیک طالش که او را در روز قتل ایلچی با تیغ برهنه خون آلود دیده بودند در بلوک شمیران دارالخلافه مباشر
قتل دیکر شد و فرارا عازم مرز و بوم دیگر آمد کماشتگان نواب ظل السلطان حکمران دارالخلافه طهران او را در بیابانی دیده
دستگیر کردند و بدرگاه خلافت سپهر آورده در میدان همایون از تیغ دژخیم صلابت مقرون تنش از بار سر آزاد شده
و روانه دیار میعاد کردید در خصوص جناب میرزا محمد مسیح دارای عدالت توضیح را تاملی در دل بود و باندیشه اینکه شاید طرد
و منع او خلاف شریعت غرا باشد اقدامی نمیفرمود چون جناب مجتهد الزمانی حاجی ملا محمد ابراهیم کلباسی خراسانی ساکن دارالسلطنه
اصفهان در آن اوقات بجهة مهمی بدارالخلافه آمده بود لهذا از معزی الیه این مسئله را تحقیق کردند و کمال دقت درین مرحله
بعمل آوردند بالاخره بملاحظه رعایت شرع رسول انام و حفظ بیضه اسلام و اجازه آن مجتهد کرام قرار کار براین شد که
جناب میرزا مسیح از جهة اسکات روسیان قبیح بجانب عتبات عالیات رود و چندی مجاور آن ارض فیض سمات شود
اعلیحضرت شاهنشاه شریعت پرور جناب میرزا را احضار فرمود و بلفظ گوهربار از روی رافت و التفات بسیار او را
راضی نمود جمعی از عامه مریدین امرا بر جناب میرزا مشتبه نموده گفتند که این تکلیف نه از جهة مجاورت است بلکه منظور
گرفتن و سپردن بدست روسیه ضلالت آیت جناب میرزا از فرط صداقتی که داشت خیالات مریدین بی دین را معنی
بر صدق می پنداشت غافل از اینکه بر کار امینان دولت قاهره را العیاذ بالله چنین خیالی فاسد در نظر باشد بجهات
چند در دارالخلافه بهتر ممکن است بالجمله چند روزی در باب عزیمت مسامحه کرده درین فقره تردید و تعطیل بعمل آورد امنای
دولت ابد فرجام بسوگندهای مغلظه او را مطمئن ساختند و علمای عظام نیز بدلایل شرعیه بحصول رضای او پرداختند در روز
یکشنبه هشتم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و پنج که بار عزیمت می بست از اجتماع مردم عوام منع جناب میرزا
از عزیمت آن صوب صواب انجام کار بشورش عام پیوست گروهی مختلف اللسان و متفق الجنان بر در سرای میرزا و جامع

دارالخلافه

دارالخلافه جمع و بزم ممانعت را پروانه شمع شدند این شورش جدید از شورش روز قتل ایلچی عنید درگذشت و دریای
قهر قهرمانی را نوبت تلاطم گشت نزدیک بآن بود که حکم بقتل عام از دربار خلافت ابد فرجام صادر آید و قهرمان قهر
شهریاری دریای خون در هامون ریختن آغاز نماید جناب مجتهد الزمانی حاجی محمد ابراهیم کلباسی حضرت میرزا را در خلوتی
خاص ملاقات نمود و از مصالح و مفاسد این کار بدلایل شرعیه با وی مکالمات فرمود و آخر الامر جناب میرزا شب هنگام
از راهی غیر معهود با لباسی مبدل بیرون شتافت و بعد از اطلاع مردم از رفتن وی شورش عامه تسکین یافت امنای
دولت روس از این اهتمامات کارپردازان شوکت ابد مانوس و اجماع عامه منحوس خبردار و بی نهایت راضی و امیدوار
گشتند و بسبب این محاسن تدبیر و توجه خاطر شهریار کشورگیر از تلافی خون سفیر در تقصیر و همراهان گذشتند ذکر
اوضاع خراسان و تعیین نواب احمد علی میرزا بایالت آن سامان و کیفیت احوال حسن خان و حسین خان در وقایع سنه
ماضیه نگارش یافت که حسین خان سردار سابق ایروان بسرداری مملکت خراسان روان و عازم آن ارض شرافت
بنیان گردید در بدایت کار خوانین ضلالت آثار از ترک و کرد با مشار الیه رایگان بودند و آمد و رفتی مخلصانه مینمودند چون رضاقلی خان
کرد زعفرانلو ایلخانی حاکم خبوشان بسبب انقلابات در ولایات نیشابور و چناران و رادکان بعلاوه خبوشان تسلطی
یافته بود لهذا چندان اعتنائی بسردار عظیم الشان نمی نمود سردار بتصور اینکه هم چشمی در مقابل وی برگزیند و ایشان را
بیکدیگر مشغول داشته خود بر مسند ایالت بفراغت برنشیند با محمد خان قرائی که عرصه گرد وادی بی سروپائی و راه نورد
بیابان هرزه درائی بود خصوصیتی نمود محمد خان نیز در ظاهر بنای صداقت نهاد و در اضمحلال خوانین کمر بست و امداد
خویش درین کار بی بنیاد قرار داد میداد رضاقلی خان ایلخانی این معنی را دریافت و علی رئوس الاشهاد بوادی طغیان
شتافت محمد خان قرائی بصوابدید حسین خان و مرافقت حسن خان سالار اصلان با هشت هزار نفر جمعیت
بر سر نیشابور تاخت و کاری نساخت سالار و اصلان را با خود بولایت ترتب برده در موافقت با او و برادرش سوگندهای
مغلظه خورد و بعد از مراجعت بارض اقدس بمرافقت حسن خان باغوای حسین خان پرداخت و مشار الیه را از تعرض اکراد
بقلعه ارض سعادت بنیاد متوهم ساخت بعد از گفت و شنید بسیار قرار کار براین شد که جمعی از قرائی بمحافظت ارض
اقدس آورده و قلعه جات ارک و شهر را بایشان سپردند محمد خان قرائی صید محمد خان جلایر کلات را نیز با خود یار

کرده سر بطغیان برآورد و دسته جات مستحفظین سابق را بیرون نمود و روز بروز بر شوکت خویش می افزود

رفته رفته حسین خان در ارک محصور قرائی شد و محمد خان در شهر مشغول هرزه درآئی آمد بعلاوه مال دیوان مردم

توانگر را گریبان گرفتی و بجاروب نهب غارت اموال ایشان را رفتی از فرط شیطان خیالی روزی یکدفعه بدیدن

سردار در ارک رفتی و اوضاع اتفاقیه را بسبیل حکایت گفتی و جوابی که بکار کس نباید شنفتی حضرات علمای

عظام و سادات ذوی المجد و الاحترام از تعدیات او بجان آمدند و مراتب را بدربار فلک مدار عریضه نگار شدند

رضاقلی خان زعفرانلو نیز تا امر را مشتبه سازد و باظهار خدمت خود و خیانت محمد خان پرداز و میرزا محمد رضای

فراهانی الاصل معتمد خویش را بدربار دولت خداداد فرستاد و باستدعای تعیین یکی از ذراری بجار خلافت زبان

برگشاد و استخلاص ارض اقدس را از تصرف قرائی تعهد نمود و التزام رد کردن ولایت نیشابور را نیز بر آن افزود

قرعه والی گری ولایات خراسان بنام نامی نواب شاهزاده آزاده احمد علی میرزا نیکو افتاد و در جبال خسروی با جمعیتی

از سواره و پیاده رکاب کسروی در روز سه شنبه سیم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و پنج از دار الخلافه

بصوب مقصود روی نهاد و حضرت میرزا موسی رشتی که چندی در طهران و خراسان بوزارت نواب حسنعلی میرزا

سرافراز بود بسبب آگاهی از کار حسب الامر خسرو تاجدار با نواب شاهزاده باسم نیابت و رسم وزارت شتافت مصطفی

قلیخان عرب میش مست حاکم سابق ترشیز که سالی بیست در دار الخلافه حیران و سرگردان میزیست و در دیده

امیدش بر فقدان اقبال میگریست باستدعای شاهزاده جوانبخت در آن پیرانه سری خلعت و فرمان حکومت

یافت و با یکجهان امیدواری و دعاگوئی در رکاب نواب معزی الیه بآن صوب با صواب شتافت در منازل

عرض راه فرستادگان خوانین اکراد و اتراک و اعراب پی در پی رسیدند تا نواب اشرف همراهان در یوم دوشنبه

دوازدهم شهر ربیع الثانی وارد چمن چناران گردیدند رضا قلیخان ایلخانی و نجفقلی خان شاملو در آن منزل

شرفیاب رکاب والا گشتند و ولایت نیشابور را خالی کرده از منفعت خویش گذشتند بجهة استخلاص ارض اقدس

از تصرف قرائی معادل بیست هزار نفر از ترک و کرد و نیشابوری و مروزی و غیره فراهم آوردند و همراه جمعیت

رکابی و هشت عراده توپ که در رکاب والا بود روی باستخلاص ارض فیض نشان کردند خوانین اعراب و هزاره

و تیموری

و تیموری نیز در محل خواجه ربیع یکفرسخی مشهد مقدس با جمعیت خود شرفیاب آمدند و قاصد تسخیر ارض فیض انتساب

شدند صید محمد خان جلایر حاکم کلات خود را از محمد خان جدا ساخت و از شهر بیرون رانده دار و روی الا با مر

خدمتگذاری پرداخت بهرام خان ولد بنیاد خان هزاره که در آن اوقات بیگلربیگی جام و باخرز بود بجهة بروز خلوص

بدولت قاهره جمعیتی کامل برداشته ولایت تربت را تاخت و تاز نمود و این معنی نیز بر اضطراب محمد خان قرائی

افزود از هر طرف عرصه را بر خود تنگ دید و چون قوة آهنگ نداشت تا رک جنگ گردید بالاخره از تمهید مصلحین

اندرون و بیرون قلعه جات شهر را تخلیه کرد و با جمعیت قرائی بیرون آمده روی به تربت حیدریه آورد نواب

شاهزاده هر یک از خوانین اکراد و غیره را با جمعیتی که آورده بودند مرخص نمود و در یوم هفتم شهر رجب المرجب

در ساعتی سعد در ارک معلی نزول فرمود و مصطفی قلی خان عرب را با فرمان و خلعت شاهنشاهی بحکومت

ولایت ترشیز فرستاد و امیر علی نقی خان عرب تکولی حاکم تون و طبس که از قرار نگارش در آن ولایت

از جانب امیرزاده منکوقاآن میرزا ولد ارجمند نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا نایب بسبب عصبیت و قرابت

رشته انتظام مهام ترشیز و استقلال حاکم جدید را اکبر دانسته با مصطفی قلی خان بعد از استقلال شایان

دست بکاری که مصلحت نبود زد و عامل عزل و نصب رئیس و کدخدا و سرسلوک شد اشخاص بلند کرده قدیم خود را

که بزمین خورده بودند بر داشت کرده منصوبین جدید را معزول نمود و ادعای اموال منهوبه ایام گرفتاری خویش را

از این و آن کرده بر توهم اهالی شهر و بلوکات افزود بالاخره مردم تاب تعدیات او را نیاورده و محمد تقی خان برادر کهتر او را

بر خود حاکم کردند شبی علی الغفله بسرای مصطفی قلیخان پرداختند و او را گرفته محبوس ساختند محمد تقی خان کار ولایت

ترشیز را منتظم ساخت و از فرستادن معتمدین چرب زبان بجذب قلوب امنای دولت ابد قران پرداخت حسین خان

سردار و برادرش حسن خان سالار و اصلان آن از فرط انفعالی که داشت از همان عرض راه بمجاورت عتبات عالیات گذاشت

و حسین خان باز در آن پیرانه سری و نود سالگی از فرط حرص و آز خاطر بر چاکری حضرت گماشت چندی نیز حکومت

فریدن و چهار محال اصفهان و سرداری ایل بختیاری و آن سامان را بگذران گرفت تا بالاخره از دست برد اجل بخاک

هلاک بخفت اللهم اغفره ذکر وفات جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اصفهانی و میرزا خان ارجمند مازندرانی

[illegible]

وتفویض منصب الشان بدیگران جناب معتمد الدولة العلیه میرزا عبد الوهاب منشی الممالک اصفهانی که از فحول مترسلین
دربار دولت خاقانی بود قریب بسی سال در درگاه آسمان جاه خدمتگذاری مینمود اگرچه لقب و منصب منشی الممالکی
داشت ولی از فیض تربیت شاهنشاهی همواره اوقات را بصرف مهمات متعلقه بکار وزارت می گماشت در سال
شکست عهد روسیه بطلوع اطلاق اسم وزارت خود در خاک پای مبارک استدعا کرد و منصب منشی الممالکی را از قراری که
ذکر شد بمیرزا محمد رحیم شیرازی طبیب خاصه محول آورد و مشار الیه بجهات چند که یکی از آنها عدم خط و سواد و املاست
تن باین کار در نداد و باز قرعه این کار بنام معتمد الدوله افتاد بالجمله تا اواخر کار منتسب باسم وزارت نبود ولی همواره
اوقات کار وزارت را مینمود خود در خاکپای همایون استدعا کرد و در ایام غیبت خویش از درگاه معدلت کیش
این بنده صداقت کیش را نایب خدمات محوله بخویش آورد خلاصه در این سال بمرض مزمن سل و دق مبتلا گشت
و در یوم الاثنین پنجم شهر ذی حجة الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و چهار از عالم فانی درگذشت شاهنشاه حق
شناس را از فقدان چنان دبیری فطانت اساس کمال کدورت رخ نمود و نعش شریفش را به آداب شایسته روانه
ارض مقدس نجف اشرف فرمود لقب ارجمند معتمد الدولگی بمقرب بارگاه خلافت حضرت منوچهرخان تفلیسی
ایچ آقاسی باشی مرحمت شد ع گوزه بهر دشمن و گو مهره بهر دوست و منصب ارجمند منشی الممالکی بجناب میرزا فریدون
الملقب بمیرزا خانلر مازندرانی ولد حاجی خانجان خان هلالخور ساکن بندر عنایت رفت و پس از فراغت اولیای
دولت جاوید آیت از نظم کار خراسان و تدارک قتل ایلچی روسیه بی ایمان حضرت اعلی را باقتضای فصل تابستان
هوای صید و شکار و تفرج اراع و مرغزار ییلاقات قریب بدار الخلافه بسر افتاد و در اواسط شهر صفر المظفر سنه
یکهزار و دویست و چهل و پنج بصوب شمران عزیمت فرموده در قریه سولقان که بسلامت آب و هوا معروف است
اقامت دست داد از تاثیرات اختر شوم طالع های مشئوم در دار الخلافه سرایت کرد و معادل ده هزار نفس در عرض
چهل روز روی بدیار آخرت آورد جناب خانلر مستوفی الممالک سابق و منشی الممالک جدید از صدمه آن بلای مهلک در روز
پنجشنبه بیست و دویم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و چهل و پنج سرای فانی را وداع گفت و با جهانی حسرت
در خاک هلاک بخفت منصب جلیل منشی الممالکی بحضرت میرزا محمد تقی المتخلص بصاحب خلف میرزا محمد زکی علیابادی

مازندرانی مستوفی الممالک خاقان شهید انار الله برهانه مفوض گشت و در اواسط شهر ربیع الثانی عرصه دار الخلافه را
از ورود موکب مسعود پایه از فرق فرقد درگذشت دو قطعه در تاریخ وفات آن دو منشی الممالک جلیل از کلک مؤلف
تراوید و یادگار را در این صحیفه ثبت گردید تاریخ وفات جناب میرزا عبد الوهاب نهال عمر بازار روزگار مخواه ٭
که کند تیشه نجار و آلت خراط ٭ هلاک معتمد الدوله از جفای سپهر ٭ رسید موسم اندوه و رفت وقت نشاط ٭
نشاط داشت لقب نام میر وهاب ٭ که دست واهب او از نشاط چید بساط ٭ حکیم و مفتی و دستور و عارف و مرتاض ٭
ادیب و عالم و منشی و شاعر و خطاط ٭ بچشم خشمش خورشید همسر ذره ٭ بدست جودش خروار همبر قیراط ٭
ز جود او ثمر سرو بود به ز عنب ٭ ز داد او کدر روز بود به ز رباط ٭ نبود طالب افراط و مایل تفریط ٭
اگرچه همت و جودش گذشت از افراط ٭ میان دوزخ آز و بهشت استغنا ٭ ز دست جود بیاراست بی نظیر صراط ٭
حکیم باشی دیوان تمام اجداد اوش ٭ همه نظیر فلاطون و همسر بقراط ٭ درید جامه جانش اجل ز کینه بلی ٭
قبا لباس جهانی چو مرگ شد خیاط ٭ رقم ز خاوری افکار سال رحلت او ٭ بروی دنیا برچیده شد بساط نشاط ٭
تاریخ وفات میرزا خانلر مازندرانی بردند آن میرزا خانلر را سیب وبا از جهان ٭ دو صد افسوس ز آن فرخ دبیر راد نیکو فر ٭
فریدون داشت نام و میرزا خانلر لقب از آب ٭ دریغ از آن سرافراز و فریدون فریدون فر ٭
بملک کشور مازندران اشرف ز هر اعلی ٭ بمرز بند پی ز آبا و اجداد آمده سرور ٭
پدر او را ز رفعت رشک خورشید جهان آرا ٭ پسر او را ز دانش صهر دارای جهان داور ٭
بدفترخانه دولت بکتاب آمده باشی ٭ بخط و ربط ز ابن مقله و صابی شد افزونتر ٭
ز شور جود و همت تالی قاآن شد و حاتم ٭ ز فرط زهد و تقوی ثانی سلمان شد و بوذر ٭
ز الفاظ او گواهی رتبت هر مینوا مشکین ٭ ز کلک او سیاهی زینت این نیلگون منظر ٭
بشوق طلعت او آمدی خور از افق بالا ٭ عجب نبود که خور بیرون نیاید دیگر از خاور ٭
وبا آمد بری افتاد در آرامگاه کی ٭ بسی اشراف از وی طی چه از کهتر چه از مهتر ٭
چو رفت از دار دنیا خاوری بجست سال وی ٭ خرد بنوشت تاریخش که حیف از میرزا خانلر ٭

ذکر سفارت نواب خسرو میرزا بدولت روس و مراجعت بدرگاه شوکت عدالت مأنوس پس از آنکه مراتب
مأموریت نواب خسرو میرزا بسفارت مملکت روسیه بعرض حضرت امپراطوریه رسید از این نوع احترام داری و عزت گذاری
الی غیر النهایه مشعوف و خرسند گردید کارگذاران دربست و خدمت شعاران جهت بجمیع ولایات عرض راه فرستاده بهر
از حکام و نیار الان در باب رعایت عزت و احترام نواب امیرزاده والا مقام دستور العملها داد و از ابتدای خاک نخجوان تا ورود
بشهر پطربورغ منزل بمنزل بطرز و آئینی که ورود جناب امپراطور اعظم را سزاوار بود نواب امیرزاده را در منزلی با صفا فرود
آوردندی و بطرز و قانونی که نسبت بپادشاهان معمول است خدمتها از پای انداز و پیشکش کردندی در هر ولایت وارد شدی حاکم
آنجا مباشر امور دیوانی را با مفاتیح ابواب ولایت در خدمت کارگذاران نواب امیرزاده آزاده نهادی و اختیار داد و ستد
سیورسات و اخراجات را بکف کفایت ایشان دادی و خود بی اختیار و بیکار در گوشه ایستادی نظم کار بطریقی استوار
بود و از فیض تربیت شاهنشاه صاحبقران و دستور العمل نواب ولیعهد دوران سرکار امیرزاده خود بنوعی دقت میفرمود که
احدی دیناری و حبه بر خلاف نظام حواله و اطلاق نمی نمود و خربنده یک سیرکاه بر خلاف دستور العمل در جوال نمی افزود و بائین
رسم و آئین منزل بمنزل میراندند و در هر منزلی عراده کاری سلطانی باستقبال آورده نواب امیرزاده را با احترام تمام در آن
می نشاندند در روز ورود بشهر پطربورغ حضرت امپراطور اعظم و فورتسان معظم و نیار الان مکرم و جمیع صاحب نشانان و صاحب
منصبان جلادت توام با هر چه سواره و صالدات و توپخانه نظام که در آن شهر حاضر بود قریب بیک فرسنگ نواب امیرزاده را
با احترام تمام دریافتند و در رکاب و بجانب شهر شتافتند بقدریکه در هنگام ورود امپراطور اعظم شیپور و توپ می نواختند
و می انداختند در آن روز نیز انداختند و نواختند نوای ساز نشاط و خروش طبل انبساط بنوعی بلند آواز شد
که از گنبد دوار در گذشت حضرت امپراطور اعظم نواب امیرزاده معظم را بقدر دو سه قدم بر خود مقدم داشت
و بهمان رسم و آئین روی بشهر گذاشت در سرای دلگشای امپراطوری که نشیمن نواب امیرزاده را تعیین بود نزول اجلال
فرمود حضرت امپراطور والا مقام از فرط رعایت و احترام در هنگام صرف چاشت و شام در منزل امیرزاده با احترام حاضر
شدی و مراتب گفت و شنید و رفتار بزرگانه آن امیرزاده رشید را سامع و ناظر آمدی بوقت قعود نواب امیرزاده را بطرف
راست خود که از علامات بزرگی است نشاندی و لحظه بلحظه آیات توقیر و احترام بگوش باطن نیوش او خواندی الکبری

از روزان و شبان در محافل ارم نشان بزم عشرت و نشاط چیدی و دختران ماه پیکر و زنان حور منظر پرداخته
از پای تا سر حاضر گردانیدی اگر چه جلوه دختران مسیحی دل از کف شیخ صنعان ربودی ولی امیرزاده نوجوان از فرط
عصمت و حیا دیده بر دیدار آن ماهوشان حوری لقا نگشودی اهالی دولت روس را قانونی است که ایلچیان اطراف
و غربای اکناف را در محفل انس که عبارت از بزم رقص است آزمایش مینمایند هر گاه در شرب شراب ارغوانی
و عشق پری رویان صباحت مبانی کسی خود را باخت و بمراسم لهو و لعب پرداخت باب احترام بر چهره اش گشایند
و همانان در نظر شان کم وقع آیند شبی در محفل انس که مشحون از بهشتی رویان مسیحی بود نواب شاهزاده عجوزه عفریتی را
بنظر در آورده با او بزبان فرنساوی گفت و شنود مینمود امپراطور اعظم که در آن محفل ارم توام گردش میکرد و بقانون معمول
آن دولت با رقاصان بهشتی گشتی بعمل می آورد نواب امیرزاده را با آن عجوزه عمر بر باد داده گرم صحبت دید و از روی شوخی
و مزاح ملامت گذار گردید که این خیل مهوشان که در این بزم ارم نشان چون ماه آسمان و سرو بوستان رونده و ایستاده اند
همه منتظر اظهار التفات از نواب شاهزاده اند این عجوزه عفریت مانند چیست که در هیچ مذهب و ملتی قابل تخاطب نیست
بیت می بده و می بستان دست بزن پای بکوب ٭ در خرابات نه از بهر نماز آمده ٭ نواب امیرزاده بجهة احترام حضرت امپراطور
آزاده از جای برخاست و بجوابی بزرگانه آن شهریار یگانه را ساکت خواست فرمود که مراد از این سفارت منظور رضاجوئی
و رفع کدورت این حضرت و اطلاع کامل از کم و کیف قوانین این دولت ابد آیت است نه مقصود مشغول بکار عیش و عشرت
اگر در این توقف قلیل بهم عیش و نشاط پردازم چگونه از حقیقت رموز دولت حضرت امپراطوری اطلاع حاصل سازم چون این
عجوزه را از فرط سالخوردی آگاه از کم و کیف احوالات دولت حضرت امپراطوری یافتم لهذا از وفور شوق که باین معنی دارم بصحبت
او شتافته روی از همه بر تافتم **فرد** تا بافسوس بپایان نرود عمر عزیز ٭ هر شب ذکر تو میرفت و مکرر میشد ٭ بالجمله تحف
و طرفی که نواب امیرزاده از طرف قرین الشرف همراه داشت بادائی شایسته و بزرگانه بر طبق اظهار گذاشت و بهر یک
از متعلقان و متعلقات آن سرکار و خود امپراطور جلالت شعار از اعلی تا ادنی تعارفی جداگانه نمود و از فرط بزرگ منشی
و آداب دانی قولاً و فعلاً بزرگ مآبی عظم دولت علیه ایران افزود و حضرت امپراطور اعظم را از طرز مکالمات خوش و آداب دلکش
چنان سرگرم ساخت که مطلقاً بتحقیق قتل گریبایدوف ایلچی نپرداخت قبل از وقوع قتل گریبایدوف از قراریکه در وقایع سال قبل

نگارش یافت و تکلیف نیارال ایتقاویچ سردار گرجستان قرار این بود که نواب نایب السلطنه با خود یا برگار و لیعهد
ثانی محمد میرزا باین سفارت پردازند که شاید بخواست خدا ولایات ایروان و قراباغ و لنکران را بحسب تعارف
امپراطوری مستخلص سازند روزگار غدار کار را دیگرگون خواست و از وقوع قتل گرباید وف ایلچی آن دولت بهیه بنگامها
آراست چون مأموریت نواب خسرو میرزا محض از جهت رفع کدورت امپراطور اعظم از قتل ایلچی مکرم بود لهذا در باب مطالب و مآرب
این دولت خداداد لب باظهار نگشود و چون از قراریکه در وقایع مصالحه اشاره شد مبلغ دو کرور از بابت ده کرور وجه نقد را
پادشاه ذیجاه روس مهلت داده بود لهذا درین اوقات مبلغ یک کرور آن را بخیال مهلت جدید داد و یک کرور دیگر را بعلاوه
تدارکات ملوکانه بجای رنج نواب امیرزادهٔ یگانه تکلف نمود محمد خان زنگنه امیر نظام را بی نهایت محترم داشت و بمقتضی بزرگانه
برضاجوئی خاطر او و سایر همراهان برگماشت پس از طی هر نوع گفت و شنید در رفع غائلهٔ قتل ایلچی عقید و حصول لوازم عزو شرف
و ظهور تعارفات و تکلفات از هر طرف نواب امیرزاده با عزت و احترامی زیاده از حضرت امپراطوری رخصت یافت و در یمنی
که رفته بود بمراجعت دار الملک ایران شتافت در اواخر شهر جمادی الثانیه سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و پنج بدار السلطنه تبریز
رسید و مدت سفارت و بهجت با صحیح کشید و نواب نایب السلطنه تفصیل ذهاب و ایاب او را بدرگاه دولت عریضه نگار
گردید ذکر بواعث چند که در ممالک عراق و فارس بهم رسید و محرک سلسلهٔ عزیمت موکب اقدس بآن طرف گردید
درین دو سال مجادله و مصالحه با دولت روسیه اموری چند در ولایات فارس و عراق و خوزستان و لرستان
بهم رسید که موجب حرکت موکب ظفر نشان بآن صفحات گردید اول فتنهٔ دار العبادهٔ یزد بود که کلک مؤلف آن کیفیت را
بتفصیل ایراد نمود دویم در ولایت قمشه و سمیرم و چهار محال و فریدن بجهة آمد و رفت ایلات فارس و عراق بعضی غوایل
واقع شد که حکمروایان آن صفحات از رفع آن عاجز آمدند سیم بسبب اخراج جمعی از خانوادهای نوری مازندرانی
از دار العلم شیراز بود که امور مملکت فارس را قدری مختل نمود و خدمات دیوان قدر بنیان مهمل و معطل ماند تبیین این
مقال آنکه در سنهٔ یکهزار و دویست و چهارده هجری که نواب حسینعلی میرزا حسب الامر الاعلی از قراریکه نگارش یافته بفرمانفرمائی
مملکت فارس نامزد گردید شاهنشاه صاحبقران معادل یکهزار نفر دسته تفنگچی نوری مازندرانی را با کوچ و بنه مأمور بتوقف
آن دیار گردانید شکر الله خان نوری ولد میرزا اسدالله وزیر عسکر به سرکردگی آن جماعت مأمور و چون در صغر سن بود نظر علیخان

و محمد زکیخان

و محمد زکیخان دو برادر میرزا اسدالله بنیابت سرکردگی و خدمت غلام پیش خدمتی روانهٔ آن حدود و ثغور شدند
جماعت مذکوره مدت سی سال صحیح در آن ولایت مسکن داشتند و همت بر انجام خدمات آن مملکت بر می گماشتند نظر علیخان
برادر اکبر چندان دوامی نکرد در بدایت کار روی بدیار آخرت آورد و محمد زکیخان بسبب رشادتی که داشت رفته رفته در حضرت
شاهزاده رایت اجلال برافراشت با دو طایفهٔ حاجی محمد ابراهیم اعتماد الدولهٔ سابق و میرزا محمد ابراهیم کلانتر لاحق وصلت کرد
و در اندک زمانی از فرط صداقت و جان فشانی بمنصب سرداری آن ملک سرافراز گشته در آن دیار نام برآورد و جمیع وزرای
فارس که متدرجاً منصوب می گشتند بجهة وفور التفات نواب شاهزادهٔ مشار الیه محتاج بودند و بسبب پارهٔ مواد در وزارت
دوامی نمی نمودند بالاخره شرف از مصاهرت دارای زمان یافت و نواب مهد علیا همشیرهٔ حضرت فرمانفرما بجهة خود خطبه
کرده و حسب الامر الاعلی بمسند وزارت آن مملکت شتافت و جوهر رشادت و کمال او ورد زبان عالمیان آمد چون در مدت
سی سال ایام جلالت جماعت نوریه میان ایشان و اهل شیراز بجهة وقوع نزاع و جدال جابجا چند نفر مقتول گردیده بودند
لهذا همواره اوقات یکدیگر را بچشم بدخواهی نظر می نمودند بالاخره کار بجائی رسید که طرفین روزان و شبان در کوچه و بازار
قاصد جان یکدیگر گشتندی و بسبب وفور عصبیت از جان و مال گذشتندی اهالی آن مملکت از تعدیات آن طایفه
بجوش آمدند و در حضرت فرمانفرما بناشر ناله و خروش شدند مصلحین خیر اندیش و عاملین مصلحت کیش چارهٔ او را اخراج
آن طایفه دیدند و حسب الامر الاعلی این عمل کردیدند محمد زکیخان نیز بهمین سبب از وزارت معزول و در زاویهٔ
عزلت مغضوب گشت و میرزا محمد علی شیرازی سررشته دار سابق که سندی بانسب عالمی باحسب بود بوزارت
منصوب آمد در سال گذشته خیل نوری از آن مملکت اخراج شد و بعد از اندک زمانی کار آن ملک بی رواج آمد و وصول
و ایصال تنخواه دیوانی در عقدهٔ تعویق ماند و هر ابر دولتی از مصحف طغیان آیتی میخواند چهارم بعد از قضیهٔ وفات
نواب مغفرت مآب شاهزاده محمد علی میرزا ولایات بواجبی و کلا از خوزستان و لرستان و کرمانشاهان بولد ارجمندش
نواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا محول گشت و چندی کار آن ولایات بانتظام کامل گذشت بالاخره شاهزادگان همسایه اکثر آنها
در ولایات خوزستان و لرستان کردند تا حسب الامر الاعلی آن دو ولایت را از قبضهٔ اختیار او بیرون آوردند جناب میرزا
برادر کهترش نیز بسبب مصاهرت نواب نایب السلطنه اهالی کرمانشاهان را با خود یار ساخت و بعزل برادر بلند اختر پرداخت

۲ آن [illegible]

خوزستان را نواب حسام السلطنه محمد تقی میرزا و لرستان را نواب محمود میرزا و کرمانشاهان را نواب طهماسب میرزا
صاحب شدند و نواب حشمة الدوله با متعلقان و متعلقات خود بدار الخلافه متوقف آمدند پس از چندی اهالی کرمانشاهان
مجدداً اجتماعی بدار الخلافه کرده نواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا را با هزاران عجز و انکسار بردند و زمام اختیار ولایت و رعیت را
بکارکنان او سپردند نواب محمود میرزا هم در ولایت لرستان بجهات چند بی دخل گردید و حکومت آن ولایت نیز بعلاوهٔ
ایالت خوزستان بنواب محمد تقی میرزا رسید با وجود نواب حشمة الدوله در کرمانشاهان اهالی ولایات خوزستان و لرستان
چندان اعتنائی بکارکنان نواب حسام السلطنه محمد تقی میرزا نمیکردند و همه روزه سر بشورش و طغیان بر می آوردند امنای
دولت قاهره اصلاح این علل مختلفهٔ مذکوره را در حرکت موکب فیروز بصفحات عراق و فارس دیدند و حامل اموری که از لوازم
این عمل است گردیدند **ذکر حرکت موکب جهانگشا از دار الخلافهٔ طهران و وقوع وقایع اتفاقیه تا ورود بدار العلم شیراز**

چون بواعث مرقومه حرکت را جزم ساخت شاهنشاه آگاه بلوازم عزیمت پرداخت در ابتدا امیر عبد العظیم خان
قزوینی غلام پیشخدمت نواب ظل السلطان را بدار العبادهٔ یزد فرستاد و عبد الرضا خان حاکم یزد را پیغامی
قهرآمیز داد که هرگاه درین عزیمت شهریاری قدم از سر سازد و با مالیات ولایت و رؤسا و رعیت در دار العلم شیراز
بخاکبوسی آستان راستان نواز پردازد مورد انواع رحمت و احسان است و هرگاه بطریق ایام سابق مسامحه نماید
عرصهٔ آن ولایت از تعیین لشکری فزون از غایت ویران است پس از آن حسینعلی خان معیر الممالک را بجهة وصول مالیات
دیوان تا ورود موکب ظفرنشان روانهٔ دار السلطنهٔ اصفهان و میرزا یوسف لاهیجانی گیلانی المتخلص بعزیز پیشخدمت خاصه را
باحضار نواب حسنعلی میرزا بدار الامان کرمان روان نمود و پیشکاران پیشگاه خلافت را بتدارک عزیمت مملکت فارس
امر فرمود نواب اللهوردی میرزا را با دستهٔ تفنگچی نوائی بسرکردگی عبد المجید خان ولد حاجی میرزا رضا قلی منشی الممالک سابق
بنظم محال قمشه و سمیرم روانه کرد و میرزا محمد قلی پیشکش نویس مازندرانی را بنام مباشری نواب معزی الیه بهمراه آورد
نواب معزی الیه قبل از حرکت موکب فیروز بآن سامان روان شد توپخانهٔ مبارکه را پیش از وقت روانهٔ محال کمره و با نیز نامدار
غلامحسین خان سپهدار مقرر شد که با معادل شش هزار نفر از جان بازان عراقی و دو عراده توپ دیگر توپخانهٔ مبارکه را
روانهٔ دار السلطنهٔ اصفهان و منتظر وصول موکب ظفرنشان باشد نواب شاهزادگان نامدار رکن الدوله علینقی میرزا

صاحب اختیار

صاحب اختیار دار السلطنهٔ قزوین و برادرش امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار و کشیکچی باشی
دربار سپهر مدار و عبد الله میرزای صاحب اختیار سابق ولایت خمسه و فتح الله میرزای حکمران سابق و بهمن میرزای حکمروای
ولایات خار و سمنان و دامغان و شاهقلی میرزا و محمد مهدی میرزا و ملک ایرج میرزا ملتزم رکاب ظفر مآب شدند و از سرکردگان
جلادت نشان سواره محمد ولی خان قاسملو و محمد خان بکشلوی افشار و فضل الله خان قراگوزلی ساکن قریهٔ شورین همدان
و محمد حسین خان قراگوزلوی خرقانی با دسته جات خویش و از سرکردگان پیاده عبد الله خان فیروزکوهی و عبد الله خان
دماوندی و مصطفی قلی خان سمنانی با پیادگان جلادت کیش بالتزام رکاب ظفر اندیش را مأمور آمدند جناب
امین الدوله عبد الله خان مستوفی الممالک دیوان اعلی بجهة انتظام امور خراسان و طبرستان و اطلاع از اوضاع
هر مملکت و سامان مأمور بتوقف دار الخلافهٔ طهران و التزام خدمت نواب ظل السلطان گردید و از امنای دولت سنیه
جناب آصف الدولة العلیة اللهیار خان قاجار و معتمد الدولة البهیه منوچهر خان ایچ آقاسی باشی دربار فلک مدار و از
امرای افغان حضور محمد خان دولو و ولدش علی محمد خان دولوی قاجار و محمد صادق خان دنبلی مخاطب بار و حاجی
میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه و ایلچی بزرگ دولت پایدار را از استعداد همراهی رکاب ظفر شعار پایهٔ
فلک دوار رسید از باشیان پیشگاه حضور حضرت سالار بار محمد حسن خان نبیرهٔ صاحبقران تاجدار و محمد حسن خان
دولوی قاجار نسقچی باشی دربار کیوان دثار و محمود خان دنبلی قوریساول باشی سرکار گیتی مدار سرافراز بملازمت
پیشگاه سپهر آثار گشتند و از دبیران جان نثار حضرت میرزا محمد تقی علیآبادی مازندرانی منشی الممالک جدید
و میرزا محمد تقی نوائی منشی خاصهٔ دفتر سدید و میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار و این بنده مدحتگذار و ملفوظه نگار
محفل مینو قرار و میرزا محمد قلی مازندرانی پیشکش نویس و از مستوفیان عظیم الشان میرزا احمد و میرزا ابراهیم نوری
مازندرانی و میرزا اسمعیل گرکانی آشتیانی قمی و از عارضین لشکر میرزا آقا خان و میرزا زمان نوری بسبب افتخار
التزام اردوی علی از فوق ثریا در گذشتند موکب همایون در روز یکشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاولی سنه یکهزار و
دویست و چهل و پنج با آراستگی تمام از دار الخلافه با احتشام حرکت کرد و روز اول عرصهٔ قریهٔ خانلق من بلوک فشافویه
طهران که از مستحدثات جناب معتمد الدوله منوچهر خان است از نزول موکب فیروز سر بثریا بر آورد جناب شاهزاده خدمات

شایان وتعارفات بی پایان نسبت بشاه وسپاه نمود وروز دیگر از آنجا حرکت دست داده واز راه بیابانی که از
محاذات دیرکاج است عزیمت نموده قریهٔ قرود قم را از ورود خسرو انجم حشم بر مراتب اعتبار افزود وچهار روز بجهة
زیارت روضهٔ رضیه واقعهٔ در قم ودیدن سان بختیاران کلاه کهکشان دم در آن منزل اقامت فرمود وپس از آن
عازم دار المؤمنین کاشان گشته روز یکشنبه دوم شهر جمادی الثانیه عمارت سرچشمهٔ فین بکفر سنگی شهر مزبور را محل نزول
موکب فیروزی نشان نمود میرزا علی محمد خان نظام الدوله ولد عبد الله خان امین الدوله حاکم آن ولایت خدمات
شایان کرد وبسبب آن خدمات شایان از تفویض لقب نظام الدوله که موروثی خود نام برآورد جناب آصف الدوله
دو روز قبل از حرکت موکب اعلی بجهة تدارک ورود شاهنشاه خورشید لوا باتفاق میرزا محمد تقی نوائی منشی دیوان اعلی
روانهٔ دار السلطنهٔ اصفهان شدند ومیرزا علی محمد خان نظام الدوله وعموم اشراف واعیان دار المؤمنین
کاشان مورد انعام واحسان بیکران آمدند وپس از آن کوس عزیمت از آن مکان کوبیده شد ودر قریهٔ جز که
فرسنگی اصفهان است بفاصلهٔ دو روز صدای شلیک ورود بگوش ساکنان سپهر رسیده آمد نواب سلطان محمد میرزای
سیف الدوله حکمروای دار السلطنهٔ اصفهان با جناب علامهٔ دوران وافلاطون زمان ملا علی نوری زاد الله نور فضله
وجمیع عمال واعیان در آن منزل شرفیاب شدند حضرت اعلی در روز دوشنبه نهم شهر جمادی الثانیه با شوکت جمشیدی
وصولت کیانی با خاصان ارادت مبانی وارد باغ سعادت آباد وبهشت انتساب آمدند پس از انقضای مدت
شش روز که در امورات آن ولایت نظم کامل داده شد موکب همایون روی سعادت بصوب قمشه نهاده آمد
امورات آن ولایت که سپرده بخان خانان سلیمان خان نبیرهٔ دختری حضرت صاحبقران وولد محمد قاسم خان
بود نظم تازه حاصل نمود وسپهدار با اقتدار دو روز قبل از حرکت موکب ظفر شعار با توپخانهٔ صاعقه شرار وجانبازان
جرار منقلای اردوی نصرت شعار روان شد وپس از سه روز توقف در قمشه رایات فیروزی آیات از آن
سامان جلوه کنان وبجانب دار العلم شیراز شتابان آمد در صبح روز حرکت از قمشه سورت سرما بمرتبهٔ رسید
که این بندهٔ مدحتگذار بر فراز بارهٔ رهوار با وجود ملبوسات بسیار منقطع اللسان ومنجمد الجنان گردید شدت نزول
برف وسرما در هر یک از منازل زیاده از اندازهٔ حساب بود ودر هر منزلی از منازل ده نفر وبیست نفر یا کمتر یا بیشتر

از سرباز

از سرباز وغیره از شدت سرما وداع جان مینمود ولی پشت گرمی بالتفات شاهنشاه زمان سورت سرما را نیز چاره میفرمود
نواب حسینعلی میرزای فرمانفرما با جمیع عمال واعیان آن کشور در منزل شولکستان آباده از شرف رکاب بوسی خسرو
آزاده استسعاد یافت ودر منزل اقلید مرخص گشته با نواب رکن الدوله علی نقی میرزا وسهراب خان غلام گرجی تحویلدار
وجوه خاصه بجهة تدارک ورود مسعود بصوب دار العلم شیراز شتافت در روز ورود مسعود که سیم شهر رجب المرجب بود
از کثرت مستقبلین اعم از توپخانهٔ صاعقه قرین وجانبازان رکاب ظفر آئین وعلما وفضلا واشراف واعیان وکدخدایان
وریش سفیدان وعموم رعایای آن سرزمین نوای شورش شادمانی از گنبد آسمان درگذشت وشاهنشاه با اقبال با جهانی
شوکت واجلال وارد باغ نو احداث فرمانفرما که در خارج شهر شیراز است گشت مبلغ دویست هزار تومان زر نقد
که از وفای حضرت فرمانفرما بود در ایوان آن باغ بهشت نشان بعنوان پیشکش وپای رنج صاحبقران معدلت ارکان
چیده بودند واز وفورپای انداز ترمه دوزی وغیره بر مراتب خدمتگذاری افزودند در چهار روزه توقف آن باغ دلگشا دستجات
سواره وپیادهٔ رکاب ظفر لوا اکثر بسیرات آن بولایت تقسیم کردند وهر دسته با یکنفر از شاهزادگان بقشلاق که مأمور بودند
روی آوردند پس از آنکه امکنهٔ نشیمن همراهان در شهر مشخص گردید آن عرصهٔ بهشت نشان را از فیض ورود حضرت
صاحبقران پایه بر ذروهٔ کیوان رسید نواب فرمانفرما مدت ده روز سیورسات سپاه وهمراهان را بصیغهٔ ضیافت
داد وبقیهٔ اخراجات ایام توقف بحسب فرمان شهریاری از بابت مالیات مستمره مجری ومحسوب افتاد **ذکر وقایعی که
در ایام توقف شیراز از هر جهت روی داد تا هنگام حرکت از آن ارض فیض بنیاد** مدت چهل روز در نفس دار العلم شیراز توقف
موکب نصرت انباز شهریاری بود ودر آن مدت بر سبیل اتصال شحات مرحمت شاهنشاهی از سرچشمهٔ رحمت الهی بتوسط
ابر بهمنی جاری معابر بازار وبرزن مملو شد ورودخانه گرو گران گشت ودر اکثری از محلات شهر آب از سر عابرین درگذشت وشاهنشاه
صاحبقران را با وجود طغیان باران فراغ از کار مظلومان نبودی در روزها علی التوالی از بام تا شام بستم رسیدگان پرسش
ودادگری مینمودی خرابیهای چهل ساله از فر عدالت خسرو فیروز در چهل روز آباد شد واحکام عدالت فرجام قاطعه دستور العمل
حکام وفرمانروایان بر محال وبلاد آمد از خزانهٔ مکرمت وعاطفت بعجزه وملهوفین تخفیفات وتصدقات عنایت رفت
واز سرکشان ومتمردان مؤاخذتها در ازاء جرم وجنایت شد اندوخته های ملتزمین رکاب ظفر مآب در توقف آن ولایت

صرف گردید و منافع آن بعموم تجار و اهل حرف و ارباب صناعت رسید مبلغ دویست هزار تومان پیشکش نواب
فرمانفرما بعوض مالیات و بقایا محسوب شد و اخراجات و سیورسات ایام توقف از بابت متوجهات دیوانی منظور
و محسوب بالجمله از قراری که اظهار شد نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا حسب احضار اعلی از دار الامان کرمان با جمیع عمال
و اشراف آن سامان در دار العلم شیراز شرفیاب رکاب سعادت انتساب گردیده مطالب و مستدعیات نواب معزی الیه
و اهالی آن ولایت بعرض خسرو عدالت دستگاه رسید محاسبات ولایت کرمان از کلک مستوفیان دیوان همایون
پرداخته شد و کار اهالی آن ولایت از فرط مروت صاحبقران معدلت آیت ساخته یکی از جمله مستدعیات نواب
حسنعلی میرزا تفویض ایالت دار العباده یزد بود و این فقره بجهات متعدده خلاف طریقه ملکداری مینمود خاصه در آن اوقات
که عبد الرضا خان بیگلربیگی یزد از در عجز و دستیاری درآمده از زلال ضراعت و مسکنت منطفی شعله غضب شهریار هفت
کشور شد تبیین این مقال آنکه بعد از ورود حاجی میر عبد العظیم خان قزوینی و استماع آنهمه پیغامات غضب آمیز که
ذکر شد از خواب غفلت بیدار و از مستی شراب غرور هشیار گشت و از سر طغیان و نافرمانی درگذشت جناب مجتهد زمان
و سلمان دوران میرزا سلیمان طباطبائی یزدی را با جمعی از برادر و برادرزادگان و بنی اعمام خویش و پیشکش فراوان
و مالیات دیوان باتفاق میر عبد العظیم خان روانه آستان معدلت کیش داشت و جهت بتلافی مافات کماشت
جناب میرزا سلیمان و همراهان را از ظهور اینگونه رحمت سرآمد آسمان رسید محمد زکی خان نوری که بعد از عزل از وزارت
فارس در سلک غلام پیشخدمتان خاص درگاه فلکجاه منسلک بود از وزارت دار الامان کرمان و پیشکاری نواب
شاهزاده اسفندیار شان کمال سرافرازی حاصل نمود میرزا سلیمان و همراهان بعد از اعطای خلاع فاخره و صلات
متکاثره روانه یزد شدند و نواب شجاع السلطنه و محمد زکی خان و عمال کرمان بصوب مقصد روان آمدند از قراری که
نگارش یافت نیارال الغورکی ایلچی دولت روسیه مأمور شد که در دار السلطنه تبریز توقف نماید و بعد از مراجعت
نواب امیرزاده خسرو میرزا از سفارت روس بدرگاه فلکجاه گراید از قرار نگارش نواب معزی الیه مراجعت کرد و ایلچی مزبور
نیز حسب صوابدید ولیعهد زمان بمهمانداری محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی باشی آن سرکار جلالت ارکان بدربار اقدس
روی آورد در ورود بدار السلطنه اصفهان مراتب توقف و عزیمت خود را عرض نمود حضرت میرزا محمد مهدی فراهانی

ملک الکتاب و بنی عم جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام که وکیل مهمات سرکار ولیعهدی بود حسب الامر الاعلی بصوب
اصفهان پای استعجال بر کشود مقرر گردید که ایلچی مزبور را از دار السلطنه مذکور چنان حرکت دهد که مقارن ورود
موکب مسعود بولایت همدان او نیز در رسد نواب نایب السلطنه العلیه هم برحسب امر بهیه احضار بدربار فلک مدار
گردید و حکم محکم چنین بشرف صدور رسید که امیرزاده خسرو میرزا که از سفارت روس مراجعت کرده با خود
بردارد و بولایت همدان روی آرد در خلال این احوال محمد علیخان ایلخانی مملکت فارس چند نفر از دزدان جماعت
بختیاری را که بقطع طرق و سرقت اموال هر فرق مشغول بودند در معبری گرفته بدربار گیتی مدار گسیل ساخت
و حضرت صاحبقران شریعت پرور بحکم حکام دار الشرع مطهر بسیاست ایشان پرداخت بعد از انجام
این مهام ساز رکضت بلند آوازه شد و نسبت بنواب فرمانفرما و هر یک از مباشرین و عمال جنابی بروز
مرحمتی بی اندازه میرزا محمد علی وزیر آن سرکار بسبب خدمات بسیار ملقب بمشیر الملکی ملقب گردید و میرزا علی اکبر
کلانتر مملکت فارس خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله از لقب قوام الملکی باعلی مدارج حسب رسید
آقا باباخان بار فروشی مازندرانی که از چاکران قدیم نواب فرمانفرما و مردی باکمال آدمیت و فطانت و ذکا
و در آن حضرت وقتی فراشباشی و گاهی للهباشی بود بسرداری مملکت فارس سرافراز شد و بسبب خدمات
قدیم و جدید باین منصب لازم الاعزاز دمساز آمد بهر یک از چاکران معتبر شاهزاده جلالت سیر و عمال و اعیان آن کشور
خلاع فاخره و انعام متکاثره داده شد و از سعی پیشکاران پیشگاه خلافت اسباب رکضت آماده آمد چون
مراجعت از راه دار السلطنه اصفهان خلاف رسوم رعیت پروری و ملکداری بود و سرکشی ولایات خوزستان
و لرستان و نظام آن سامان نیز انسب و الزم مینمود لهذا از ابتدا بنه و اغروق بزرگ و خزانه و صندوقخانه
سترک مصحوب نواب شاهزاده بهمن میرزا صاحب اختیار ولایات خار و سمنان و دامغان از راه دار السلطنه
اصفهان بدار الخلافه طهران فرستاده شد و مصطفی قلیخان سرکرده دسته سمنانی با نوکر ابواب جمعی خود بالتزام
رکاب نواب شاهزاده آزاده آماده آمد محمد علیخان قشقائی ایلخانی که استسعاد از شرفیابی آستان سپهر بنیان
جسته بود مأمور شد که با یکصد نفر سوار با نواب شاهزاده بهمن شعار تا انتهای خاک فارس و ابتدای سامان عراق

همراهی نماید و پس ازان پای مراجعت بر کشاید این بنده مدحتگذار بسبب بیست سال مفارقت از وطن و دیار از دربار
آسمان مدار ازن توقفی چند روزه حاصل ساختم و بمرمت احوال متعلقان و متعلقات وطن پرداختم درین مدت
بیست سال دوری در وطن غریب مینمودم و از شوق شرفیابی آستان شهریاری بال پرواز میکشودم پس از
توقف بیست روز از راه اصفهان مراجعت کردم و در شب نوروز فیروز از ورود دار الخلافه نام و کام بر آوردم
سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح ٭ نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم ٭ **ذکر حرکت موکب ظفر طراز از دار العلم شیراز بعزیمت ولایت اهواز و ایراد وضاع اتفاقیه تا هنگام ورود بدار الخلافه بهیه** بعد از انقضای مدت چهل روز
از زمان ورود و انتظام آن ثغور و حدود حضرت شاهنشاه مسعود را هوای گشت و تماشای ساحات خوزستان
و لرستان ساعت بساعت در دل الهام منزل می افزود لهذا چیچانه کشان اردوی ظفر شکوه را بحرکت
امر فرمود به امیر نامدار سپهدار با اقتدار مقرر شد که سه روز بعد از حرکت موکب فیروز توپخانه مبارکه و افواج جانباز
عراق را برداشته از راه فهلیان روانه و در قصبه بهبهان ملحق برکاب شاهنشاه یگانه شود رایات ظفر آیات
در حین نزول رحمت بلانهایات در عصر روز جمعه پانزدهم شهر باهر شعبان المعظم از دار العلم شیراز حرکت و منزل
چنار راه دار دو فرسخی شهر محل نزول موکب ظفر آیت گردید میرزا منصور خان حاکم سابق بهبهان را که سیدی
بزرگوار و چاکری خدمتگذار بود مقرر گردید که بسبب اطلاع از کم و کیف منازل همه جا قاید و دلیل موکب فیروزی
دلایل باشد صباح روز شنبه از راه دشت ارژن روانه قصبه کازرون و اعتدال آب و هوای آن ملک
پسند خاطر همایون افتاد پنج روز در آن ملک دلفروز در باغی با صفا که مشحون از درختان مرکبات با رنگ و بها
و از مستحدثات حاجی علیقلی خان کازرونی افشار حاکم آن ولایت بود توقف دست داد و در این پنج شبانروز
علی الاتصال دیده سحاب گوهر افشان بود و ساحات هامون و جبال و انهار و اتلال غیرت دریای عمان
اگرچه در چنان هنگامه احدی همت بر حرکت نمی گماشت ولی بجهات مختلفه حرکت بر سکون ترجیح داشت
لاعلاج موکب همایون عازم گردید و در دو فرسخی کازرون برودخانه که معروف بچشمه شاپور است رسید اگرچه آن
رودخانه بخلاف سایر انهار بود و سالیان دراز کسی واهمه از عبور بر آن نمی نمود اما در آن اوقات از کثرت

سیلاب

سیلاب بدتر از گرداب گشته و آب از کمر اسب گوش مرکوب گذشته بود شاهنشاه اعظم مانند شاه افریدون عجم که از دجله
بغداد گذشت باره دریا شکاف را جهاندند و از یاری جناب باری رودی بآن پهناوری بسلامت طی کرده بآن طرف رود
وارد گشت اکثری از قشون نصرت نمون که آن جلادت را از شاهنشاه معدلت آیت دیدند باره عزیمت در آب راندند صحیحا
سالما وارد آن طرف آب گردیدند شاهنشاه ارجمند خود بر سر تلی بلند چون بخت ایستاد و آب بازان و شناوران فیروز کوهی را
بگذرانیدن بقیه مردم از آب فرمان داد بیکبار آن نهنگان دریای جلادت در آب ریختند و هر یک بعنان امیری
و وزیری و دبیری و فقیری آویختند احمال و اثقال شاهی و سپاهی بدون آسیب و گزند از آب گذشت و روز دیگر منزل
معروف بسراب بهرام مخیم سرادقات جلال گشت فردای آن روز نیز زین بر بارگی عزیمت نهادند و بار سعادت بمنزل
فهلیان گشادند این فهلیان جائی است معروف بشعب بوان و از جنات اربعه مشهوره یکی آن مکان از منزل سراب
بهرام تا فهلیان که شش فرسخ مسافت دارد تا در گری صحرا صحرا نرگس و ریحان است و تا در گذری هامون هامون شقایق
و ضیمران قلعه سفید که از قلاع معروفه مرز ایران و کلک جناب حکیم فردوسی طوسی در تعریف آن رطب اللسان در واقع فراز
کوهی آسمان شان در آن سامان واقع است و از فرط رفعت پیک خیال را از آمد و رفت مانع رودخانه عظیم دارد که در هنگام
طغیان آب نهنگ دریا شکاف نیز تاب عبور نمی آورد شاهنشاه صاحبقران بطریق معهود از یاری باری از آن رود
هولناک بآسانی رهسپار شد و در اردوی علی که در آن طرف رود بود قرار و استقرار یافت همراهان بمدد شناوران
با احمال و اثقال از آن آب گذشتند و با اردوی همایون وارد گشتند از غرایب اتفاقات آنکه در آن روز حضرت صاحبقران
مروت اندوز میلی بصرف غذای معتاد نفرمود و بجام شربتی اکتفا نموده نهار خویش را بخاصان بخشود هر کس را که آن غذا از گلو
گذشت بمرض قی و آشوب قلب مبتلا گشت معادل پنجاه نفر زیاده از آن غذا خوردند و رخت هوش بسر منزل بیهوشی
بردند ابراهیم خان ناظر که صلبا خلف حاجی محمد حسین خان اصفهانی صدر اعظم و بطنا نبیره حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله
دیوان قدر توام است و از شرف مصاهرت دارای زمان بی نهایت محترم از آن غذا صرف نمود و شل دیگران با بوادی اغما
کشود میرزا محمد حسین اصفهانی حکیم باشی چنین یافت که سمی نقیع ممزوج مطبوخ کرده اند چون قلیل بوده اشخاصی که خورده اند
نمرده اند ولی از قراری که بتحقیق پیوست طبخ مزبور را دوشینه در سراب بهرام کرده و شاگرد طباخان کارخانه همایون اهتمامی

در آب آن بعمل نیاورده اند در حوالی کارخانه شبار کرچشمه بوده بسمت آب معروف و در السنه و افواه باین صفت
موصوف چون مباشرین کارخانه را اطلاعی از آن نبوده خجلی نموده اند با لجمله نواب حسینعلی میرزای فرمانفرمای مملکت
فارس در منزل فهلیان با انواع نوازشات شاملهٔ ازرکاب ظفر مآب رخصت یافته مراجعت نمود علی الصباح بعزم
منزل سراب سیاه برپای خاستند و در عرض راه شاه و سپاه از صید دراج و تیهو هنگامه ها آراستند گفتی مکر قطعهٔ مرزی
از بهشت در آن عرصهٔ مینو سرشت فتاده که از وفور سبزه و ریاحین صحرا و طراوت آب و هوا آبروی ارم را برباد
داده است سراپردهٔ خلافت را برفراز پشتهٔ بلند زدند و جمیع شاهزادگان و امرا و سپاه چون هاله گرد ماه
محیط آمدند از ابتدای شام تا هنگام بام ناودان رحمت الهی علی الدوام در ریزش بود و زمان زمان طغیان ریزش
افزایش مینمود هنگام بام که بعزم رکوب دیده باز کردند عرصهٔ آن هامون را چون دریائی پر از آب بنظر در آوردند رودی
عظیم معروف بسنک شیر در یکفرسخی آن منزل عبور را حایل بود و بغایت خطرناک هایل مینمود و بسبب قلت نان
و کثرت آب نه جای درنک بود نه پای آهنک شهریار دریادل بر بارهٔ دریا شکاف برنشست و با عزمی ملوکانه
بعبور از آن رودخانه همت بربست از اتفاقات حسنه ازین رودخانه بهتر از رودهای سابق بی کلفت و مهلکه گذشتند
و وارد محلی باشت که منزل اردو بود گشتند نواب محمدتقی میرزای والی کوه‌گیلویه خلف ارجمند نواب فرمانفرما در آن
منزل شرفیاب شد و مورد انواع تفقدات خسرو مالک رقاب آمد یک روز در آن منزل بسبب صید دراج و کبک
و تیهو اقامت دست داد و روز دیگر منزل دوکنبدان توقف اردوی معلی را معین افتاد از آنجا بمنزل بست
و از بست بخیرآباد وارد شدند و از رودخانهٔ خیرآباد که عابرین از آنجا هرکز بخیریت گذشته اند از میمنت رکاب مستطاب
و همت شناوران جلادت مآب صحیحا سالما گذشته بمنزل زبور فرود آمدند روز دیگر در منزل معروف بآب کرم دستان
که در خارج شهر بهبهان است رسیدند و بجهة استهلال هلال ماه میمون رمضان المبارک یکروز در کنار آن رودخانهٔ
دلفروز اقامت گزیدند سپهدار عالیمقدار با توپخانهٔ شهریار در آن منزل استسعاد یافت در روز دیگر اردوی مظفر
بعزم منزل کوه سیاه شتافت باز حدیث رودخانه و آب بود ولی از زحمت شهریاری احدی واهمه و اضطراب
ننمود پس از عبور از آب شاهنشاه مالک رقاب را هوای شیرشکاری بسر افتاد و غلامان شیرآهنک را بدواندن شیر

ازبیشه و جنگل فرمان داد موازی دو شیر دلیر هر یک از بیشه در آمدند و در صیدگاه شاهنشاه شیرشکار غران شدند یکی از آن
دو شیر دلیر شهریار شیرگیر را نشانهٔ مهرهٔ آتشین تفنگ شد و دیگری هزبران رکاب مستطاب را گرفتار ناب و چنگ آمد با لجمله
شهریار شیر اوبار همه جا صیدکنان و شیرزنان وارد سراپردهٔ عیوق نشان شد و نواب حسام السلطنه محمدتقی میرزا در همان
منزل کوه سیاه شرفیاب آستان معدلت ارکان شد دو روز در آن منزل فرح افزا اردوی معلی متوقف کشت و پیشکش
شیخ نسا و حاکم محال کعب از نظر همایون گذشت سپهدار با اقتدار برسم معهود توپخانهٔ شهریار را برداشته منقلای
موکب ظفر شعار روانهٔ شوشتر گردید و حکم محکم چنین بعز صدور رسید که در ورود بمحال شوشتر دستجات جان باز عراقی را
مرخص باوطان سازد و خود بانتظار موکب فیروز پردازد پس از انجام این مهام از منزل کوه سیاه پرچم رایات ظفر
آیات را کشودند و در منزل رامهرمز نزول اجلال نمودند مشهور است که انوشیروان کسری نهال نارنجی در آن عرصهٔ
دلکشا بدست خویش غرس نمود و بعد از نوروزی بر آن درخت تکیه کرده و حکمی بعدالت فرموده است از یمن عدالت آن
خسرو عادل هنوز آن درخت سرسبز و شبیه نهالان تازه مغروس است و سالیان دراز زیارتکاه جماعت مجوس بیت
عدل کن زانکه در ولایت دل + در پیغمبری زند عادل + خلاصه از آن منزل بسعادت و اقبال حرکت کرده روز جمعه نهم شهر
رمضان المبارک وارد قصبهٔ شوشتر گردیدند و در کنار شط دجله مثال اقامت گزیدند اغلبی از عساکر نصرت مآثر را
در همان روز ورود مرخص ساخت و روز دیگر بتماشای سد احداثی نواب شاهزادهٔ غفران مآب محمدعلی میرزا که معروف
بسد دولت است پرداخت تبیین این مقال آنکه اول کسی که در قصبهٔ شوشتر که خورهٔ شاپور عبارت از آن است مباشر
ساختن سد شد شاپور ذوالاکتاف بود که سدی جدید ساخته و آب رودخانه را از مجرای قدیم بر گردانیده از شیب قلعهٔ سلاسل
که واقع در کمر کوه و معمورهٔ شوشتر متصل است بکندن نقب و تراشیدن سنک بصحرای شوشتر جاری نمود در مرور
و دهور زمان آن سد محکم بنیان از لطمهٔ سیلاب خراب شد و آن وادی از هجوم آب بی آب شد در سنه یکهزار و دویست و
بیست و پنج نواب شاهزادهٔ با تاج و کنج باستدعای اهل شوشتر کنجهای بادآورد صرف نمود تا از همت بلند آن بند استوار را
بساز کی آب رودخانه را بآن وادی که نمونهٔ سراب بود جاری فرمود مصرع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار + رحمة الله علیه
با لجمله روز یکشنبه یازدهم ماه صیام از قصبهٔ شوشتر بمحال دزفول نهضت آرا و بجهة استحکام مراکب پنجروز در آن خطهٔ دلافروز

راحت افزا و زحمت زدا گردید روز جمعهٔ شانزدهم از آنجا حرکت کرده در ده فرسخی دزفول برودخانهٔ بلا رود
رسیدند بفاد الاسماء تنزل من السماء رودخانهٔ مزبور در حقیقت بلائی است که از آسمان بجهة جان و مال عابرین نازل
گشته و شرح و وصف آن از حوصلهٔ اندیشه و بیان گذشته است شاهنشاه صاحبقران بمدد تخت روان و بخت
با روان در آب روان شد و سایر همراهان بکومک بخت بلند حضرت صاحبقران و سعی شناوران آن سامان
که از سپاهیان افزون بطمع زر آمده بودند شتابان آمدند بعد از ورود بمنزل حسینیه باز ناودان سحاب را
سر گشادند و بنیاد خاکیان را از کثرت آب بر باد دادند نواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا از کرمانشاهان در رسید
و مورد نوازشات بی پایان گردید القصه از منزل حسینیه تا ورود بقصبهٔ خرم آباد لرستان که عبارت از پنج منزل است
دیدهٔ سحاب علی الاتصال مزارع زمین را آبیاری مینمود در روز جمعهٔ بیست و سیم شهر رمضان المبارک عرصهٔ خرم آباد
از یمن ورود شهریار معدلت بنیاد خرم شد و از وقوع جشن نوروز فیروز شاهنشاه عدالت آموز را هنگام جلوس بر اورنگ
جم آمد **بهاریهٔ سال پارس ئیل مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و پنج و ورود موکب همایون بولایت همدان و اوضاع
اتفاقیه تا ورود بدار الخلافهٔ طهران** غزال شوخ چشم شیر شکار و پلنگ کوه نورد هامون سپار اعنی سپهر مدار سیار
در این سال بهجت آثار بعد از انقضای دو ساعت و چهار دقیقه از روز یکشنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک سنهٔ
یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری مطابق با سال فرخ مآل پارس ئیل ترکی از برج حوت در خرم آباد بحمل رخت
کشید و خسرو گل از گلشن خرم نوبت جلوس بر اورنگ گلبن رسید با نوروزی که نایب سلطان الله است با امیرزادهٔ
نهال نورس بهار برارای گلشن آمد و سفیر روسی نژاد شکوفه بمهمانداری ملک الکتاب شاخسار وارد عرصه گاه چمن شد
نشاط سفیر شکوفه را امرای نامدار صنوبر و چنار در ساحت گلزار بزمهای ملون چیدند و رقاصان سرو آزاد و سوسن
بازان قمری دلشاد دست افشان و پای کوبان گردیدند خوارزمیان زاغ و زغن که باغوای امیر خیانت پیشهٔ
بهمن بمجاور زمین گلشن پای گشوده بودند از عزیمت ابر آزار که والی ولایت گلزار است هزیمت نمودند نواب سنبل هندی
انتساب سرو جویباری که اسیر ترکانان تنگ چشم تتاری بود از همت سلطان فروردین آزاد شد و ابر آزار که خاور زمین
گلزار را سردار است روانه چمن میعاد آمد شهزادگان نهال در دعوی ایالت لرستان گلستان سر بر سر هم گذاشتند

والوار

والوار کج زبان زاغ و زغن از عزیمت امیرزاده با حشمت گلشن راه هزیمت بر داشتند دار العبادهٔ بوستان که
معبد زهاد هزار دستان گلستان است محصور شجاعان ابرهای آزاری گشت و لشکر نامسعود و نوباوهٔ اردی بهشت
که نایب سلطان فروردین است از عرصهٔ باختر بساحت خاور گذشت ایلچیان سندی نژاد ابر آزار باسند ارادت
دارای بهار بعرصهٔ گلزار روی کردند و پیلان کوه پیکر نسترون و طاقه های کشمیری میلاد سوری و سوسن را در پیشگاه
خسرو گلشن پیشکش آوردند هوای گلشن در مزاج امیر و وزیر دی و بهمن طبیعت بکار کام ثعبان یافت و در شتاء
جمهور شعار ابر آزار از کابل زمین دریا بار بجهة عرض نیاز زرق لباس شیشهٔ قمری و هزار هدیه بار شهریار گلزار شتافت
سریر آرای سلطنت ایران و رونق افزای ساحات مملکت توران خداوندگار هفت اقلیم و آموزگار خسروان با تعظیم
اعنی شاهنشاه صاحبقران و ظل الله کشورستان در قصبهٔ خرم خرم آباد لرستان بر تخت شیلان نوروزی جلوس
فرمود و باریافتگان بارگاه خلافت را از اعطای خلاع آفتاب شعاع قرین افتخاری بی نهایت نمود طنطنهٔ کوس
نوروزی و غلغلهٔ زرین نای فیروزی بگوش ساکنان ملأ اعلی رسید و از زرفشانی دست کان پیوست هر بی نوائی
قرین نوائی بی منتها گردید در نشیب ایوانی که شاهنشاه صاحب قران جلوس فرمود باغی است مسمی بعلی آباد و بل قطعهٔ
ارمی است از بهشت میعاد سروستانی شگرف دارد که غیرت قامت هر سرو آزادش سرو کشمر را تا قیامت
پای در گل آرد اگر چه این بندهٔ مدحت گذار برای العین ندیده ام ولی از رواة موثق که خود ادعای شهود میکردند
کرّات و مرّات شنیده ام که در ساعت تحویل شمس ببرج حمل همه ساله بسبیل استمرار سروهای آن گلزار چون مرغان
اولی اجنحه بالهای زمردگون از هم گشایند و بجهة افشاندن گرد و غبار از قامت قیامت آثار دو سه بار جنبش نمایند
در حین حرکت فضا و هوای آن باغ را چنان گرد و غبار فرو گیرد که بیننده حیرت پذیرد در این سال نیز که شاهنشاه
معدلت آمیز در آن دیار بهجت انگیز جلوس فرمود جمعی از ملتزمین رکاب ظفر انتساب که این روایت را بدرایت
طالب بودند بعد از ورود بدار الخلافه این مطلب را تقریر نمودند ظن این بنده بیقین رسید و چون روایتی عجیب بود
در ذیل حکایت مرقوم گردید بالجمله بعد از انقضای بزم شیلان نوروزی و توقف ده روزه به بهجت و عشرت
اندوزی عقاب رایات اقبال بصوب دار الشوکه بروجرد بال همایون فال گشود و پس از دو روز استجمام و استحکام

از راه دولت آباد ملایر عازم گشته در اواسط عشر اول شهر شوال المکرم در بلدهٔ طیبهٔ همدان نزول اجلال نمود نیارال
والغورکی ایلچی دولت روسیه قبل از نزول رایات اقبال بهمراهی میرزا محمد مهدی ملک الکتاب فراهانی و مهمانداری
محمد حسین خان زنگنه کرمانشاهانی وارد همدان آمدند نواب نایب السلطنه و امیرزادهٔ کامکار خسرو میرزا بعد از ورود
موکب اجلال شرفیاب دربار عرش نشان شدند مطالب ایلچی مزبور از قراریکه در وقایع سال قبل اشاره شد همان مطالب گذشته
بود که قبل از رسیدن او حصول جمله از زوایای حجلهٔ خفا بعرصهٔ ظهور جلوه نمود خلاصه سفیر مذکور با چند نفر از همراهان فطانت
دستور بعادت مستمرهٔ معهوده شرفیاب حضور معدلت گنجور گشتند و از ظهور تفقدات گوناگون شهریار زمان از فراز
گنبد کیوان گذشتند حسب الامر الاعلی احترام سفیر آگاه را امرای دربار معلی بزمهای طرب فراچیدند و ایلچی و همراهان قرین
بهجت و انبساطی بی منتها گردیدند خاصه در دو مجلس که جناب آصف الدولة العلیة اللهیار خان قاجار و امیر نامدار
غلامحسین خان سپهدار چیده بودند سفیر مزبور و همراهانش از تعدد نغمات و وفور نعمات و انواع طرب و ساز
و سحرپردازی شعبدان رسن باز ساعت بساعت بمراتب حیرت می افزودند تبیین این مقال آنکه موازی شش نفر
از شعبدان رسن باز هنود مدتی بود که از ولایت سند بدار الامان کرمان آمده در اوقاتیکه حضرت شجاع السلطنه
حسنعلی میرزا در دار العلم شیراز شرفیاب رکاب ظفر انتساب شد شعبدان مزبور را بسبب غرابت سحرپردازی همراه آورد صاحبقران
شعبده بند محض از جهة تماشای سفیر فطانت پیوند ایشان را بالتزام رکاب اعلی مأمور کرد ایلچی را از وضع و رسم آن شعبدان
شعبده آرا در هنگام رسن بازی و سحرپردازی تعجبات بی منتها نموده گفت که یکی از جملهٔ هدایای مرغوب امپراطور اعظم
روایت این رسن بازان است که از جملهٔ درایات عظیمهٔ سفارات ایران از اینکه شعبدان و حقه بازان و ارباب طرب آ
رکاب ظفر مآب سحرپردازی آن طایفه را بحسن الوجوه آموخته اند بلکه بهتر و عجیب تر از ایشان کانون این شعبده بازی را
افروخته اند و آینده کان را بسبب شهرت این صنعت در مملکت ایران کار بدرایت خواهد کشید لهذا الکلک مؤلف از روی
کم و کیف آن احتراز ورزیده بالجمله در همان اوقات میرزا محمد علی خان کاشانی وزیر نواب ظل السلطان حکمران دار الخلافه
طهران با معادل دویست نفر از اشراف و اعیان و کدخدایان و ریش سفیدان مملکت ری ببلدهٔ همدان شرفیاب بارگاه شدند
و مورد تفقدات و نوازشات پی در پی آمدند تفصیل این اجمال آنکه مدت سی سال تمام بود که حضرت اعلی بزم شیلان نوروزی را

در دار الخلافهٔ طهران آراسته مینمود و بر اورنگ خلافت جلوس میفرمود در این سال خجسته فال که برخلاف سنوات
در قصبهٔ خرم آباد بزم شیلان برپا گشت اهالی دار الخلافه را واهمهٔ این مطلب چنین بخاطر گذشت که شاید شاهنشاه صاحبقران
ایام بهار و تابستان را نیز در ارباع آن بلدان و دیار ییلامیشی نمایند و چون حکایت تأدیب وزیر بغداد نیز در میان است
احتمال دارد که رایات ظفر آیات بآن ولایات نهضت نماید ایام سفر خیریت اثر از شش ماه بیکسال کشد و اهالی ری را
بسبب دوری موکب کیوان کار بفلاکت بل بهلاکت رسد غلات با ریع ملوکات ری را کسی نخرد و اقمشه و اجناس هر دیار را
که بامید نفع کامل آورده اند احدی نخرد مملکت ویران آید و رعیت بسامان بی سامانی گراید ارادت فطری و صفت شاه پرستی
که خاصهٔ اهالی ملک ری است بر این معنی مزید شد و رعیت را اجماع بدر درگاه ظل السلطان رشید چون نواب معزی الیه خود
نیز این مطلب را زیاده از ایشان طالب بود لهذا عموم روسای دار الخلافه را بالعزیمت این سفر و استدعای رجعت موکب فیروز
دارای عجم اکرام فرمود بعد از شرفیابی حضور باهر النور زبان بدعاگوئی گشودند و ظهور این موهبت عظمی را باضراعتی تمام
و مسکنتی مالاکلام استدعا نمودند خاقان رعیت پرور استدعای اهالی آن کشور را قبول فرمود و نواب نایب السلطنه را
بجهة نظم ولایات شهرزور و سرحدات عراق عرب چند صباحی بتوقف همدان امر فرمود نیارال والغورکی و همراهان را
بعد از اعطای نشان مکلل بجواهر درخشان و انعام نقد و جنس فراوان مرخص ساخت و خود برجعت دار الخلافه پرداخت
در اواخر شهر شوال المکرم پرچم رایات ظفر علامات را از بلدهٔ طیبهٔ همدان گشودند و در روز یکشنبه هشتم شهر ذی قعدة
الحرام در دار الخلافهٔ طهران نزول اجلال فرمودند **ذکر آمدن اللتقلی تورهٔ اوزبک بحوالی خراسان و مراجعت از آن سامان**
و قتل صید محمد خان جلایر حاکم کلات و فتح محال پشت کوه و تبادکان و سایر واقعات و عرض بدرگاه جاوید آیات
در وقایع سال قبل ایراد شد که صید محمد خان جلایر حاکم کلات از جهة اجرای خدمت در حضرت خلافت از محمد خان قرائی
جدائی جسته از ارض اقدس برآمد و در حضرت شاهزادهٔ آزاده نواب احمد علی میرزا والی مملکت خراسان صداقت شعار
و خدمتگار شد و پس از چندی خباثت فطرت او را اغوا کرده بسبب برخی رفتارهای ناهنجار سر بطغیان برآورد و دعوی
کریم خان زعفرانلو معادل یکهزار سوار ترکمان برداشت و روی بغارت و تاخت محالات چناران و رادکان گذاشت
اسیری بسیار و مالی بیشمار از آن دیار برد و راه دور گردی بساط عزت را با قدم خیانت سپرد رضا قلیخان چاپشلو را

که بعد از فوت پدرش بکلرخان بحکومت ولایت دره جز سرافراز و بسبب صغر سن با ساده دلی و ساده لوحی دمساز بود
اغوا نمود و بمراتب طغیان افزود اللهقلی توره والی خوارزم را تحریک کرد و در اوایل شهر ذی قعدة الحرام همین سال
مشار الیه را با جمعیتی از ترکمانان تکه و ازبکیهٔ خوارزم به نیت تسخیر محالات خراسان تا حوالی رود طرقن آورد
نواب شاهزاده احمد علی میرزا امرا و خوانین ملک خراسان را از اکراد و اعراب و غیره با قشونهای آراسته احضار
فرمود و در سیم شهر مزبور از ارض اقدس حرکت نمود بعد از ورود بصحرای آلان دشت خبر اجماع خراسانیان در رکاب
ملکزادهٔ دوران بخان خوارزم رسید و از طالع فیروز خسروی اندیشه مند گشته چون بخت خود برگردید نواب شاهزاده
بعد از فرار خان خوارزم بعزم تاخت بلوک پشت کوه که در تصرف صید محمد خان نادران و در تلو چیچ کلات بود نهضت
فرمود و صید محمد خان با سید اعانت چاپشلو لاعلاج روی بمحال دره جز نمود چون فیما بین رضاقلی خان و سلیمان آقا ولدان
بکلر خان بعد از فوت پدر نزاعی دست داد لهذا صید محمد خان بسبب طغیان و عناد در پهلوی رضاقلی خان افتاد و سلیمان آقا
امدادی از ترکمانیهٔ درشت و ایلات علی ایلی و غیره خواست و قلعهٔ محمد آباد دره جز را مأمن عافیت کرده بنگاه آراست
صید محمد خان با جمعیتی از اتراک چاپشلو و ترکمانان دیگر در هشتم شهر ذی حجة الحرام همین سنه روی بقلعهٔ محمد آباد نهاد
و از اقبال بی زوال دولت خداداد بضرب مهرهٔ آتشین تفنگ قلعگیان محمد آباد از اسب ادبار افتاده در ساعت جان بداد
نواب شاهزاده بعد از ورود بمحال پشت کوه قلعهٔ جعفری را که از بلوک نادکان و در تصرف صید محمد خان و قلعهٔ محکم
بنیان بود از یورش توپچیان و تفنگچیان حوزهٔ تصرف نمود سایر قلاع پشت کوه و قلعه جات فیوخور که در خارج
دربند قلعهٔ کلات است نیز متصرف ملتزمین رکاب نواب شاهزادهٔ مالک رقاب آمد و جمیع خانوارهای ایل جلایر
اسیر سرپنجهٔ غازیان مظفر شد نواب والا خانوارهای مزبور را در عوض اسرای اکراد چناران و رادکان که صید محمد خان
نادران برده بود بجعفرقلیخان ولد نجفقلیخان شادلو مرحمت کرد و خود با کیهان فیروزی روی سعادت بارض
اقدس آورد مژدهٔ این لطایف غیبی در اواسط شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و شش در دار الخلافهٔ
طهران معروض رای صاحبقران دادگر شد و نواب اشرف والا مورد نوازشات و تفقدات بیمر آمد بالجمله در این سال
فرخ فال حضرت صاحبقران بیهمال بسبب سفر زمستان پارسال قشون دشمن مال از سفر بهار معاف داشت و روی

سعادت به ییلاقات قریب بدار الخلافه گذاشت ایام عافیت انجام بصید و شکار و بهجت و استبشار مصروف شد و پس از انقضای
ایام صیف موکب فیروزی لوا بصوب دار الخلافهٔ جاوید انتما معطوف آمد هم در این سال بسبب عروض عارضهٔ وبا جمعی از خلایق در دار الخلافه
و بلوکات تلف گشتند و از چاکران معروف درگاه همایون محمد حسن خان دولوی قاجار نسقچی باشی و میرزا محمد زکی نوری مستوفی
نیز از جهان بلا از دار فنا درگذشتند منصب نسقچی باشی گری بمحمد امین خان ولد محمد حسن خان داده شد و میرزا محمد تقی نوری از رجوع
منصب استیفا خدمت پدر غفران اثر آماده آمد **بیت** تا نمیرد یکی بناکامی ❊ دیگری شاد کام ننشیند ❊ تاریخ وفات
این هر دو مستوفی از کلک مؤلف تراوید و یادگار را در این صحیفه ثبت گردید **تاریخ وفات محمد حسن خان قاجار نسقچی باشی دربار**
چو امر وزت بقا دار الشاد میباش ❊ مباش ای دل غمین از فکر فردای ❊ اجل با تن چو آن پلنگ است و سند آن ❊
تو را کی تاب ای مردن آسای ❊ حسن خان آن خواص ایل قاجار ❊ که بر درگاه دارا فرخش جای ❊
نسقچی باشی دارای اعظم ❊ تبرزینش شکستی فرق دارای ❊ مرصع جیقه اش بر سر چو خورشید ❊
ز دارای جهان دار جهان آرای ❊ صلابت در صلابت در دو چشمش ❊ چو آن کیفیت اندر جام صهبای ❊
دریغ از رنج جانکاه و با مرد ❊ و با آری بر د جان از یک ایمای ❊ بدست ساقیان مرگ آخر ❊
ز جام دهر آمد باده پیمای ❊ ز هر یکی خاوری این قصه بشنید ❊ درید از غم گریبان را سراپای ❊
بسالش از سر اندیشه گفت آه ❊ کجا خان نسقچی باشی ای وای ❊ **تاریخ وفات میرزا محمد زکی مستوفی**
سر بازی جهان بره حق بروزگار ❊ ای دل گمان مدار که کاری است سرسری ❊ زاوند عالم از پی مردن عجب مدار ❊
گر میروند از پی هم شل لشکری ❊ چون ذره عاقبت متفرق شود ز هم ❊ این قالبی که جمع ز ذرات عنصری ❊
آیا کجاست صولت کیوی و رستمی ❊ آیا چه گشت شوکت طوسی و نوذری ❊ مستوفی فرید جهان میرزا زکی ❊
مرد از وبا و رفت بدرگاه داوری ❊ ما ز ندری و نور و را موطن و مآب ❊ از نوریان همی بحسب داشت برتری ❊
پیوسته موشکافی وی در حساب بود ❊ آموزگار جمله دبیران دفتری ❊ از بس عزیز بود عزاداران عزیز ❊
در کعبه طاقتی شد و در دیر آذری ❊ فن دبیریش بحساب مباشرین ❊ برتر ز خاوری شد در فن شاعری ❊
مستوفی فرید جهان میرزا زکی ❊ با قلب صبر شد رقم از کلک خاوری ❊ رحمة الله علیهما

ذکر تفویض ایالت و ولایات خوزستان و لرستان بنواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا در دفعهٔ ثانی و ظهور مجادلات فیما بین نواب شاهزادگان عراق در باب ایالت و مرزبانی

قبل از این مفصلاً نگارش یافت که بعد از آنکه نواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا از ایالت ولایات موروثی باسباب مختلفه معزول و در دار الخلافه بخدمت رکاب ظفر مآب مشغول شد اهالی دار الدوله کرمانشاهان مجدداً اجماعی در دار الخلافه کرده معزی الیه را بایالت خواستند و پس از ظهور حصول مطلب از فرط خدمت و صداقت هنگامه ها آراستند اهالی ولایات خوزستان و لرستان نیز از وفور تعدیات مباشرین نواب حسام السلطنه محمد تقی میرزا بجان رسیده و مانند اهالی کرمانشاهان مجدداً طالب ایالت نواب حشمة الدوله گردیدند نواب معزی الیه نظر بوفور ضراعت ایشان و سرپرستی رعایای پریشان با جمعیت کرمانشاهان عازم لرستان شد و پس از وصول بقصبهٔ خرم آباد بلا مانع وارد آن قلعهٔ فلک شأن آمد جمیع طوایف لرستان از پیش کوهی و پشت کوهی دامان صداقت و خدمت بر کمر زدند و در نزد او جمع شدند مگر دو طایفهٔ حسنوند و یوسفوند که بسبب قرب بولایت سیلاخور با کارگذاران نواب حسام السلطنه بهم دستان آمدند نواب حسام السلطنه را عرق عصبیت حرکت کرده با جیشی کامل از جماعت بختیاری و باجلان و بیرانوند و غیره بجهة استخلاص ولایت کرمانشاهان روی بآن صوب آورد و قبل از حرکت خود نواب شاهزاده همایون صاحب اختیار ولایت نهاوند را ببهانهٔ امر مصالحه نزد نواب محمد حسین میرزا فرستاد که باین حیله او را سرگرم سازد و خود بعزم کرمانشاهان پردازد محمد حسین میرزا این معنی را ادراک نمود و شاهزاده همایون را گرفته محبوساً بطوری مخفف روانهٔ کرمانشاهان نمود و از آن طرف نواب شیخ الملوک شیخعلی میرزا صاحب اختیار ولایات تویسرکان و ملایر از فرط خصوصیتی که با نواب حشمة الدوله داشت تا حضرت حسام اضطراب سازد با جمعیتی از الوار و توپی سه چهار روی بتسخیر دار الشوکه بروجرد نهاد چون اهل و عیال نواب محمد تقی میرزا در بروجرد و نور محمد خان دولوی قاجار به تنهائی با قلیل تفنگچی در آنجا مانده بودند بنابراین اهالی بروجرد بسبب نگاهداری اهل و عیال او مردانگیها کردند و دروب قلعه را کلاً خاکریز نموده برروی سپاه شیخ الملوک سدود آوردند صغیر و کبیر اهالی آن ولایت با آلات و ادوات قلعه داری در پشت دیوارهای برج و بارو نشستند و از وفور احتیاط و حزم شوکت بیرونیان را در هم شکستند حضرت شیخ الملوک خود در یکفرسخی شهر اقامت فرموده قشون

بی سر

بی سروپای الوار را که نزد او جمع گشته بودند مأمور تسخیر قلعه نمود سه روز متوالی دست بانداختن توپ و خمپاره گشادند و دلاوران خارج و داخل داد مردی و مردانگی دادند نواب حسام السلطنه در عرض راه از این معنی آگاه گشته فوراً مراجعت کرده و در نیم شبی جمعیت خود را در خارج شهر بروجرد گذاشته خود روی بارک آورد علی الصباح قشون سرکار حسام السلطنه که در خارج شهر بودند بسبب وقوف اهل و عیال ایشان در شهر در دفع قشون زنگنه ایستادگیها نمودند اهالی شهر نیز از ورود نواب معزی الیه خبردار شدند و از فراز برج و باره بر آن طایفهٔ بی کاره شر بار آمدند خلاصه از بیرون و اندرون دور ایشان را گرفته مردانگیها کردند تا برخی را قتیل و جمعی را دستگیر نموده بقیه روی بفرار آوردند میرزا محمد حسن شیرازی وزیر نواب شیخعلی میرزا که خالوزادهٔ مادری این بندهٔ مدحت طراز و با کمال کارگذاری و صداقت انباز بود زخم گلولهٔ تفنگ برداشت و میرزا اسمعیل خان گلپایگانی ناظر نواب معزی الیه که مردی متهور و شرارت طلب و برخلاف وزیر مزبور با فطرت و لمعنی عجب بود خنگش در گل ولای مانده از صدمات زخم دلاوران روی زشت بدیاری دیگر گذاشت حضرت حسام السلطنه را از این فتح نمایان غروری که بود زیاد شد و در همان ایام با احتشادی تمام بعزم رزم نواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا روانهٔ خرم آباد در هشتم شهر محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و شش در خارج قصبهٔ خرم آباد با نواب معزی الیه مقابله کرد و با دلاوریهای جماعت زنگنه و کلهر و گوران تاب درنگ نیاورده نواب امیرزاده نصر الله میرزا که برادر اعیانی حضرت حشمة الدوله و بسبب مصاهرت سرکار حسام السلطنه در پیش او بود با طوایف باجلان و بیرانوند از صف سرکار حسامی جدا گشته بصفوف نواب حشمة الدوله پیوستند و لشکر سرکار حسامی را بیک حمله در هم شکستند بالجمله معادل دویست نفر از ایشان دستگیر شدند و بسبب منع نواب محمد حسین میرزا از قتل رهائی یافته برهنه و عور آمدند حضرت حسام السلطنه معجلاً تاخته در همان شب بدار الشوکه بروجرد رسید و سرکار حشمة الدوله در ولایات لرستان و خوزستان مستقل گردید شاهنشاه صاحبقران را بعد از اطلاع این داستان آتش غضب مشتعل گشت و بسبب وفور التفات ابوت باندک مؤاخذهٔ از قصور ایشان درگذشت علی العجاله تا نواب شاهزادگان مجدداً القصد یکدیگر ننمایند و فتنهٔ تازه حاصل نسازند امیر نامدار غلام حسین خان سپهدار را با پنجهزار نفر جان باز عراقی بصوب

٤١ دار الشوکه بر وجود مأمور فرمود و نایرهٔ این فتنه را از زلال تدبیرات ملوکانه خاموش نمود مؤلف را درین وقایع
قطعهٔ تاریخی از طبع وقاد تراوید و یادگار را درین صحیفه ثبت گردید **لمؤلفه** آمد برون حسام خلاف از غلاف خویش ٭

گفتم که او ز معرکه بیجد گریختی ٭ با صد هزار طیش بدولت گریستی ٭ با ده هزار جیش ز نهصد گریختی ٭
چون منکر غدیر ز حیدر گسیختی ٭ چون کافر قریش ز احمد گریختی ٭ نشناختی ز پای سر اندر گریختی ٭
بی پا و سر شدی و ز مقعد گریختی ٭ مقصد دیار خرم و مقصود خرمی ٭ مقصود را ندیده ز مقصد گریختی ٭
حشمت شه آیتی ز ید الله اعظم است ٭ تو چون یهود خیبر از آن ید گریختی ٭ زان شیروش مهلکه چون سگ شتافتی ٭
زان پیلتن ز معرکه چون دد گریختی ٭ سدی بره فتنه کشید از صف جلال ٭ یاجوج وار از دم آن سد گریختی ٭
خاشاک وار سیل چو آمد شتافتی ٭ خفاش طور مهر چو سر زد گریختی ٭ از سیلی ادب چو کودک گریستی ٭
و ز صدمت قضیب چو امرد گریختی ٭ از فکرهای راد ابوالقاسم شهیر ٭ چون قوم موسوی ز محمد گریختی ٭
سردار با سپاه گریزند تو امان ٭ تو آن سپه کشی که مجرد گریختی ٭ بعد از گریز با همه تدبیر عاقبت ٭
تجدید کرده جیش و مجدد گریختی ٭ چون بد گریختی ز صف کار خصم ٭ تاریخ آن نوشت خرد بد گریختی ٭

ذکر جسارت ترکمانان بتاخت خراسان و گرفتاری نواب هندوستان و خلاصی او از جانب صاحبقران زمان

در زمستان این سال فرخ مآل معادل دو هزار نفر از ابطال رجال ترکمانیهٔ ضلالت خصال که باغوای اللهقلی توره والی خوارزم بتاخت و تاز ارض اقدس آمدند و در آن حوالی حوش و اسب انداز و ترکتاز شدند نواب احمد علی میرزا والی مملکت خراسان بعد از اطلاع ازین داستان با سوارهٔ ارض فیض قرین با غلامان تهمتن آئین بیرون تاختند و برخی از آن طایفه را اسیر و دستگیر ساختند جماعت مذکوره خود را بگوشه کشیده در سر راه زوار کمین کردند و فیما بین منزلین عباس آباد و میامی بزواری که از ارض اقدس مراجعت مینمود تاخته دمار از روزگار ایشان بر آوردند مردان پیر را کلا از تیغ بی رحمی کشتند و جوانان و نسوان و اطفال را اسیر کرده روانهٔ دشت گشتند شمار اسیران بپانصد رسید و عدد مقتولین از دویست افزون گردید اموالی که بغارت برده بودند از حساب بیرون بود و از حوصلهٔ اندیشه افزون یکی از جمله

اسرای

اسرای معروف نواب هندوستان است و احوال و الکلک مؤلف باین آئین نگارندهٔ داستان مشار الیه موسوم ١٦
بمهدیعلی خان ملقب بجلال الدوله و ولد سعادتعلی خان که برادر مرحوم آصف الدوله وزیر لکنهور بوده و پدر بر پدر در آن کشور بوجه احسن زندگانی مینموده اند مهدیعلی خان مذکور درین سال از راه دریا شرف زیارت عتبات عالیات را دریافت و با شوقی کامل بزیارت جناب علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا شتافت بعد از حصول مأمول باتفاق زوار مراجعت میکرد و از قراریکه نگارش یافت در عرض راه مال و حال او در معرض غارت و اسر در آورد در دار الخلافهٔ طهران این خبر بدارای جهان رسید و دریای غضب شهریاری متلاطم گردید فی الفور حاجی اسمعیل خان شام بیاتی را با جمعیتی از منتخب سوارهٔ رکاب ظفر عنان بجهة تنبیه ترکمانان بی ایمان و استرداد اسرای مسلمانان از ایشان روانهٔ خراسان فرمود و از صدور احکام غضب آمیز نواب شاهزاده احمد علی میرزا را سیاستی بی اندازه نمود ثانیاً چون مهدیعلی خان مزبور از اجلهٔ معارف و اعاظم هندوستان و اسیری او در دست طایفهٔ ضالهٔ ترکمان موجب بدنامی دولت ابد ارکان و علاوه بر آن رعایت دوستی و موافقت دو دولت بهیهٔ انگریز نیز در میان بود لهذا فرمان قضا جریان بافتخار رضا قلیخان زعفرانلو حاکم خبوشان در نهایت تاکید شرف صدور یافت و سرعی سریع السیر بجهة خلاصی نواب هندی انتساب نزد مشار الیه شتافت مقرر گردید که معتمدین آگاه بدشت اتک روانه سازد و بهر سیاق که داند و بهر طریق که تواند بخلاصی نواب معزی الیه پردازد اولا بدون اطلاع ترکمانان که این نواب کیست و از فرستادگان در خلاصی او چیست شاید او را بمبلغی قلیل بیع نمایند و هرگاه ترکمانان از مراتب نسب و حسب وی اطلاع آیند و در باب زیادتی قیمت گنجینهٔ طمع را سر گشایند تا مبلغ ده هزار تومان داده و او را در هر جا برده باشند متخلص ساخته بدربار گیتی مدار فرستاده باشد که تنخواه مزبوره نقد از خزانهٔ عامره عنایت خواهد رفت بالجمله رضا قلیخان نیز چند نفر از معتبرین خود را با یکی دو نفر از تجار خبوشانی که با طوایف که معاملات داشتند بصوب دشت فرستاد و بر حسب امر صاحبقران عدالت بنیاد فرستادگان فطانت بنیاد را تدبیرات زیاد دیا دراه از اتفاقات حسنه کاشتکان وقتی وارد اوبهٔ آن طایفهٔ ضلالت بنیان آمدند که ایشان اسیران را بار کرده و بجهة فروش روانهٔ خیوه میشدند بعد از گفتگوی بی حساب نواب هندی انتساب را با زوجهٔ افضل الفضلاء

شیخ ابراهیم عرب جزایری بمبلغ یکهزار تومان خریدند و ازین همت شاهنشاه با احتشام مقتضی المرام و شادکام برگردید
رضاقلی خان نواب معزی الیه را با سامان شایان بدار الخلافه گسیل ساخت و حضرت صاحبقران اعظم برتبت احوالش
پرداخت در روز سیم ورود عبدالحسین خان ولد مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اعظم و این بندهٔ ارادت شیم را بدیدن او فرستادم
و حضرت اعلی و عبدالله خان امین الدوله دیوان معلی هر یک جداگانه پیغاماتی التفات انگیز و محبت آمیز دادند از قراری که
خود در نزد ما تقریر نمود در آن سفر معادل یکصد هزار تومان نقد و جواهر و سایر اسباب از معزی الیه غارت کردند ولی از فرط
تدابیر ملوکانه بر حسب و نسب او پی نبردند خلاصه حاجی اسمعیل خان قاجار شام بیاتی در عرض راه بمرض مهلک گرفتار گشت و در یک منزلی
مشهد مقدس ازین دار فانی درگذشت نعش او را با احترام تمام در آن ارض فیض مقام برده مدفون کردند و در اندک
زمانی لشکرها بر سر ترکمانان فرستاده و از طالع خسروی دمار از روزگار ایشان برآوردند و هم در آن اوقات
یوزباشی عبدالرحمن فرستادهٔ منور خان افشار والی میمنه و شبرغان با عریضه و پیشکش بر همائی معتمدی از نواب
احمد علی میرزا وارد دار الخلافه و عریضه و پیشکش خان مزبور از نظر الطاف ظهور گذشته مطالب او باین سیاق معروض رای
آفتاب گنجور گشت که یکنفر از دراری بحار خلافت را بما بندگان عنایت فرمایند که در رکاب وی جهت تسخیر ولایت
بلخ و سایر ولایاتی که در این طرف رود جیحون است بکار ریم و پس از تسخیر جمیع آن ولایات را بمباشرین دولت
جاوید علامت بسپاریم امنای دولت قاهره این مراتب را ناشی از حسن ارادت فقط فهمیدند و جوابی امیدوارانه
داده فرستاده را با انعام و خلعت فراخور شان و جواب عریضهٔ آن خان ذیشان راجع گردانیدند هم در آن اوقات
بهرام خان هزاره ولد جهاد خان که بیگلربیگی جام و باخرز بود بجهة استرداد تفرقهٔ ایل خود بولایت ترشیز شتافت
و بدست هزاره که با پدرش خونی بودند مقتول گشته روی از عالم برتافت محمد خان قرائی عرصه را خالی دیده با جمعیت
و توپخانه بر سر ولایت جام و باخرز تاخته آنجا را متصرف گردید یعقوب خان و آقا خان بنی اعمام بهرام خان را با پنجاه
نفر از اناث و ذکور ایشان کلاً مقتول ساخت و آن سلسله را بالمره برانداخت ذکر ورود فرستادگان ولات سند
بدربار فلک اقتدار و مأموریت نظر علی خان قاجار قزوینی بسفارت آن سامان در وقایع سنه یکهزار و دویست و
چهل و شش ایراد شد که حسینعلی خان نام جوانشیر از جانب قزلباشیهٔ ولایت کابل و غیره عریضه آورده چون خود

کاری

کاری در ولایت سند داشت فرمان سفارشنامهٔ از مصدر خلافت صادر کرده بآن ولایت عزیمت کرد و در نزد
ولات سند خود را ایلچی دولت علیه خواند و از مأموریت قشون نصرت نمون بتسخیر ولایت کابل بعضی فقرات
بر زبان راند والی مزبور و اعیان آن کشور از تعرض لشکریان ایران بولایت سند توهمات کردند و میرزا محمد علی نام
شیرازی را با جمعی دیگر بانضمام سه زنجیر فیل و سی طاقه شال کشمیر بدربار دولت بی نظیر سفیر ساخته مأمورین از راه
بیابان بلوچستان روی به بندر عباسی آوردند حسینعلی خان جوانشیر از راه دریا به بندر بمبئی هندوستان شتافت
و بسبب نسبت چاکری دولت ابد آیت از ملکم جان بهادر انگریز حاکم آن ولایت تکلفات و تعارفات فراوان
یافت دو ماه قبل از ورود فرستادگان سند وارد تختگاه خلافت گردید و از ظهور این خدمت شایان با علی
مدارج التفات امنای دولت ابد ارکان رسید در خلال این احوال بهبود خان جوانشیر باز از جانب قزلباشیهٔ
کابل عریضهٔ استمدادانه آورد و همان فقرات مستدعیات سابق را که نگارش یافته مجدداً بامنای دولت قاهره عرض کرد بالجمله
محمد حسن بیک کتول غلام پیشخدمت سرکاری بمهمانداری سفرای سند معین گردید و بجهة آوردن ایشان و اهتمام در
رسانیدن پیلان تا بندر عباسی رسید ایلچی مزبور با همراهان و پیلان در روز یازدهم شهر ربیع الآخر سنه یکهزار و دویست و
چهل و شش وارد درگاه دولت گشتند و بسبب تعیین منزل مرغوب ظهور التفات مطلوب از اعلی مدارج مباهات درگذشتند
در یوم سیم شهر مذکور با سه زنجیر فیل و سی طاقه شال کشمیر در دیوانخانهٔ خلافت بهنگام سلام عام بزیارت پیشگاه حضور
معدلت دستور فایض شدند و بعد از عرض عریضه و گذرانیدن پیشکش ارادت فریضه مخاطب بخطاب با صواب شاهنشاه
مالک رقاب آمدند از قرار تقریر میرزا محمد علی سفیر سفر ایشان از حیدرآباد سند الی دار الخلافهٔ بی نظیر یازده ماه طول
کشیده بود و پیلان کوه پیکر بسبب طول سفر و قلت آذوقه در آن بوم و بر قدری لاغر مینمود یکی از آن سه زنجیر فیل
از فرط درشتی و تنومندی گفتی کوهی است سیار و نهنگی است پیل کردار حامل هودج زرین همایون اقدس را نامزد گردید
و پیلبان باشی رکاب ظفر مآب فربهی آن را چهل روزه متعهد آمد پس از فربهی آدمخوار شد و بحکمت لاغری آن آشکار گردید
بالاخره یکنفر از پیلبانان که بخدمت آن معین بود از ضرب دندان بکشت و خودش نیز حسب امر اعلی کشته گشت بالجمله مطلب
والی سند یکی شکایت از تعرضات رنجیت سنگ که والی کشمیر است بعرض رسید و دیگری بسیاق قزلباشیهٔ کابل او نیز

مستدعی تعیین یکی از نواب شاهزادگان بولایت کابل گردید که شاید باین وسیله اهالی سند از تعرض کشیریان آسوده
آیند و از این پس زیاده از سابق بوادی صداقت و خدمت گرایند مطلب دیگر در باب مصاهرت حضرت اعلی داشت و در نزد
امینان دولت قاهره بطبق عرض گذاشت امنای حضرت او را بدلایل مستحکمه مجاب فرمودند و در اظهار این مطلب لب نگشودند
ع تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد * امنای دولت جاوید آیت حصول مطالب او را موقوف بوقت فرصت
نمودند و نظرعلی خان قاجار قزوینی نایب ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی را که مردی معقول و زبان دان بود بسفارت
سند نامزد نمودند موازی یک قبضه شمشیر مرصع خراسانی نژاد و یکدست خلعت مغتول باف اصفهانی میلاد با افتخار مراد علیخان
مرحمت شد و مبلغ یکهزار تومان نقد بصیغه انعام میرزا محمد علی مزبور و سایر همراهان با انضمام خلاع فاخره عنایت آمد
نظرعلی خان مزبور با سفرای مذکور در اواخر شهر جمادی الثانیه از درگاه سپهر بنیان رخصت یافته براه افتادند بعد از ورود
به بندر بمبئی از راه دریای هندوستان روی بولایت سند نهادند **ذکر عزیمت نواب حسنعلی میرزا بمحاصره دار العباده
یزد و بواعث حرکت نواب نایب السلطنه از آذربایجان بعزیمت استخلاص یزد و کرمان** از قراری که در وقایع سال قبل ایراد شد
نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا در دار العلم شیراز در حضرت شاهنشاه بنده نواز مستدعی استخلاص ولایت یزد
از تصرف عبد الرضا خان گردید و بجهات چند عرض نواب معزی الیه بدرجه قبول نرسید یکی آنکه جناب مجتهد الزمانی
میرزا سلیمان طباطبائی یزدی با جمعی از خویشان و متعلقان خان مزبور وارد دربار و عتوق شان و متعهد خدمت مالیات
و پیشکش همه ساله گشته اولیای دولت قاهره را مطمئن نمودند و حضرت اعلی بسبب آسودگی رعیت تعیین لشکر را بآن حدود
موقوف فرمودند دیگری آنکه بر مرآت رای عالم آرا نقوش این مراتب منطبع بود که نواب حسنعلی میرزا بدون قشون کابل
بالبدیهه از عهده این کار بر نخواهد آمد و حکام امر مزبور بالاخره گردن گیر امنای دولت قاهره خواهد شد و از عزیمت لشکر ظفر
اثر رعیت خراب و آن ولایت نمونه سراب خواهد گردید علت دیگر آنکه چون از صدر خلافت عظمی وکالت امور دار العباده
از قراری که نگارش یافت با نواب ظل السلطان حکمروای دار الخلافه طهران بود لهذا پرداختن نواب شجاع السلطنه به تسخیر آن
ولایت موافق مصلحت ملکداری نمینمود بهمین قدر بنواب معزی الیه زبانی فرمایش شد که بجهت واهمه عبد الرضا خان و اهتمام او
در خدمات دیوان ارجوفه عزیمت خود را در السنه و افواه انداز تا مشار الیه از این توهم درست بکار خدمات دولت

پردازد بالجمله نواب معزی الیه بعد از ورود بدار الامان کرمان بعضی فقرات از جسارات زبانی عبد الرضا خان شنید
و مراتب مزبور در ظرف حوصله غیرت و حمیتش نگنجید علاوه بر آن خان نادان با شفیع خان حاکم بلوک راور که من محال
بلوک کرمان و مشار الیه دور کرده بساط خدمت دیوان قدر بنیان بود در ساخت و صلحی با مشار الیه کرده به تحریک او پرداخت
نواب اشرف بدون حصول اذن از سرکار گیتی مدار همایون بحقیقی از متجنده سیستان و جسته و گریخته کرمان و معدودی
از خراسانیان فراهم کرده در اواخر شهر ذی حجة الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و پنج روی به تسخیر دار العباده آورد چون در آن
اوقات نواب حسام الدوله تیمور میرزا خلف ارجمند نواب حسنعلی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس بسبب نظم محال سرحد
دراباده سورمق توقف داشت لهذا بموجب اشاره عم بزرگوار و اذن پدر عالیمقدار روی مبارک به امداد عم گذاشت
شاهنشاه کشورگیر بعد از اطلاع از این دار و گیر تدبیری ملوکانه اندیشید که هرگاه علی رؤس الاشهاد نواب شجاع السلطنه را
از محاصره آن ولایت منع نماید و بمراجعت دار الامان کرمان گراید در نظر کوته خردان بنوعی تخفیف دولتی بجهه او خواهد بود و اگر گاه
او را بحال خود گذارند و احدی او را بر منع او نگمارند کار او از دو صورت بیرون نیست اگر در تسخیر قلعه عاجز آید بالاخره باید لشکر را
فرستاده و یک ولایت معظم را برباد فنا داد و اگر در تسخیر قلعه گوی از میدان برباید مظنون آنکه از فرط غرور شباب بعدم امتثال
فرمان خسرو مالک رقاب دست به کارهای بزرگ زند و تمتع امرای خراسان را که نگارش یافته در حق خویش ثابت کند
بنابر آن از عین مصلحت جوئی عقل دوربین نواب امیرزاده سیف الدوله میرزا ولد ارجمند سرکار ظل السلطان را بسبب نسبت
وکالت از صدر و خلعت و فرمان ایالت آن ولایت سرافراز و با معدودی از غلامان جات روانه آن دیار فرمود و مرکوز
خاطر انور آن بود که نواب شجاع السلطنه بعد از ورود حضرت سیف الدوله میرزا بدار العباده یزد نکته این حکمت
ملوکانه را خواهد یافت و دست از محاصره یزد برداشته بدار الامان کرمان خواهد شتافت امیرزاده سیف الدوله
میرزا وارد شهر یزد گردید و حضرت شجاع السلطنه بیشتر از پیشتر در امر محاصره کوشید عبد الرضا خان بهانه
اینکه ولایت مزبور از دیوان اعلی به نواب ظل السلطان موکول و اینک ولد ارجمندش در شهر بکار ایالت مشغول است
دروازه های قلعه را در بست و در پشت دیوار احتیاط برنشست حضرت شجاع السلطنه در هر یک از بلوکات
که اطاعت کردند نایب و ضابط برگماشت و هر یک که در مقام خلاف بودند مورد نهب و غارت داشت عبد الرضا خان

ببب پشت گرمی سیف الدوله میرزا که در شهر بود اکثر روزها با جمعیت بیرون آمدی و از اردوی نواب والا
نیز فوجی بدفع او مأمور شدی بالجمله علی اختلاف الایام گاهی شکست خوردی و روزی نام برآوردی محمد کاظم خان
سوادکوهی مازندرانی که نواب شجاع السلطنه را بمیر شمشیر و لشکر و مردی متهور و خیره سر بود در ایام جدال بی باکانه
برصف مخالف تاخته و زخم گلوله برداشته روی بمیدان وسیع عدم نمود محمد زکی خان نوری وزیر آن سرکار
نیز که شرف از التزام رکاب داشت بمرض قلنجان که مقدمهٔ ناخوشی شقاقلوس است همت بعزیمت دار باقی گماشت
بالجمله ایام محاصره تا مدت نه ماه بطول انجامید و هیچ چه شاهد فتحی جلوه گر نگردید بسبب طول مدت محاصره هرگاه نواب
شجاع السلطنه مأمور بمراجعت میشد خالی از بدنامی نبود و مدتی بود که نواب نایب السلطنه عباس میرزا نیز از درگاه
معلی استدعای عزیمت خراسان و نظم آن سامان را مینمود لهذا مصلحت ملوکانه چنان اقتضا کرد که حضرت ولیعهد
جاوید بنیانی با جمعیت آذربایجانی بدار الخلافهٔ طهران گراید و قبل از رخصت بصوب خراسان در ابتدا باستخلاص
قلعهٔ یزد پنجه گشاید در فصلی که از سورت سرما خون نهار در عروق منجمد شدی و پیک خیال از واهمهٔ برودت از شهر بند
خاطر بیرون نیامدی بهمت شاهنشاه ستاره سپاه ولیعهد سیاره دستگاه را با ده هزار نفر سرباز صاعقه
انداز و بیست و پنج عراده توپ برق کردار و سایر آلات و ادوات حرب از دار الارشاد اردبیل حرکت داد و در آخر
شهر رجب المرجب سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و شش روی سعادت بتقبیل آستان آسمان نشان نواز نهاد در قصبهٔ
زنجان نواب امیرزادهٔ اعظم محمد میرزا را با سرباز و توپخانه از راه ساوه روانهٔ بلدهٔ طیبهٔ قم فرمود و خود با جناب میرزا
ابو القاسم قائم مقام و معدودی از خاصان ارادت فرجام از راه دار السلطنهٔ قزوین بدار الخلافهٔ طهران پای
استعجال برگشود در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم شرف از تقبیل سدهٔ سنیهٔ اعلی یافت و پس از اطلاع از
مکنونات ضمیر منیر همایون که یکی از آن روانه داشتن نواب شجاع السلطنه بطهران بود در روز سه شنبه بیست و چهارم
شهر مزبور بعزیمت استخلاص قلعهٔ دار العباده شتافت و در منزل عقدا عبد الرضا خان بیگلربیگی با جمیع برادران
و برادرزادگان و اشراف و اعیان شمشیر برگردن و مصاحف بر دست پایان شکن شرفیاب رکاب سرکار ولیعهد
شیرازی شدند و مورد تفقدات نایب السلطنهٔ زمن آمدند روز دوشنبه ششم شهر شوال المکرم که روز سعادت اندوز

نوروز فیروز بود نواب نایب السلطنه از ورود بدار العبادهٔ یزد اهالی آن سامان را مورد مباهات بی غایات فرمود
شعر مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد * همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد * بهاریهٔ سال نیکو
مآل توشقان ئیل ترکی مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و شش هجری عزیمت نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا
بکرمان و احضار نواب شجاع السلطنه بطهران خسرو سیارهٔ سپاه و خواجهٔ هفت بارگاه اعنی مهر اضائت
دستگاه درین سال میمنت همراه بعد از انقضای هشت ساعت و سه دقیقه از روز دوشنبه ششم شهر شوال المکرم
سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و شش هجری مطابق با سال فرخ مآل توشقان ئیل ترکی به بیت الشرف حمل
نزول اجلال نمود و دارای فروردین بعزم اقامت گلباران گلشن نهضت فرمود نوباوگان سرو جویبار از
اطراف گلزار روی بدربار دارای بهار آوردند و مباشرین دولت ربیع شهزادهٔ قوای نامیه را بتختگاه گلشن
ربیع وارد کردند و والی گری ولایت خاور زمین گلزار را بابر آزار که نایب سلطان بهار است رسید و از بلبلان
ترکی زبان شیرین الحان شوری عجب در آن عرصهٔ مینو نشان ظاهر گردید امیران اهرمن تن دی و بهمن که در قلعه جات
گلشن پای بدامن بودند از یورش جنود سلیمان صبا و ریاحین مصری نژاد یوسف لقا پای هزیمت برگشودند
قلعهٔ کشمر گلشن امیرزادهٔ سرو آزاد را مسخر گشت و از ظهور التفات دارای بهار رشش طراوت و خضارت از حد
درگذشت خسرو داوری بهشت به تختگاه گلشن رجعت فرمود و دارای هفت اقلیم اعنی شاهنشاه واجب التعظیم
بر اورنگ جشن نوروزی به بهجت و فیروزی جلوس فرمود و بعد از انقضای بزم شیلان رای عالم آرا بعزیمت سفر
عراق الی چمن کندمان و سرکشی رعایای دار السلطنهٔ اصفهان قرار یافت و در حسب فرمان قضا توان بر منهی
و سرعی باحضار فوجی از سواره و پیادهٔ رکاب ظفر عنان به ثغری از ممالک ایران شتافت در خلال این
احوال از طرف قرین الشرف نواب نایب السلطنه چاپاری بتعجیل وارد و کیفیت وقایع دار العبادهٔ یزد و دار الامان
کرمان باین نهج معروض رای دارای معدلت فواید شد که نواب حسنعلی میرزا بعد از وصول موکب فیروز ولیعهد والا
بمنزل عقدا و اطلاع از اوامر شاهنشاه فیروزی لوا دست از محاصرهٔ دار العبادهٔ یزد برداشت و روی بدار الامان
کرمان گذاشت حضرت نایب السلطنه العلیه بعد از ورود بدار العبادهٔ یزد در روزی سه چار در آن دیار سعادت آثار

توقف نمود و پس از جبر کسور رعایا و نظم امور برایا مجدداً ایالت آن ولایت را به امیرزاده سیف الدوله میرزا
محول فرمود از اینکه در توقف نواب شجاع السلطنه از قراریکه در وقایع سنهٔ ماضیه اشاره رفت ایام محاصره
تا مدت نه ماه طول کشید و آذوقهٔ خارج و داخلی که از رطب و یابس در آن ولایت بود جمیعاً صرف جمعیت
رکاب او گردید و ولایت مزبور تاب توقف سرباز و سواره و توپخانهٔ شرربار را زیاده از روزی سه چهار نداشت
بنابر آن حضرت ولیعهد نامدار بجهت تدارک کار سیورسات ملتزمین رکاب و ملاقات برادر کامیاب و امتثال
اوامر شاهنشاه مالک رقاب روی بدار الامان کرمان گذاشت نواب شجاع السلطنه بعد از اطلاع از این فقره
از ابتدا ولد ارجمند خود بهادر خان اعنی هلاکو میرزا را بعزیمت استقبال تا دو منزلی کرمان فرستاد و خود
نیز بعد از قرب موکب اشرف با سامان احترام سرکار ولیعهد با احتشام باستقبال پای برگشاد در اواخر
شهر شوال المکرم حضرت نایب السلطنه وارد گشته در خارج شهر منزل کرد و نواب شجاع السلطنه اهتمامی
که در خور بود در باب مهمانداری بعمل آورد چون در اوقاتیکه ولیعهد دوران بجانب دار العبادهٔ یزد عازم بود
صاحبقران اعلی آقا محمد کریم پیشخدمت خاصه را باحضار حضرت حسنعلی میرزا گسیل نمود و بنواب ولیعهد زمان
نیز از قرار نگارش در باب فرستادن او فرمایشات مؤکده فرمود و از قراین خارجه و داخله چنین مستفاد میشد
که حضرت شجاع السلطنه از مؤاخذهٔ عزیمت محاصرهٔ یزد بدون اذن تن بعزیمت رکاب اقدس در نمیدهد و آن مرغ
زیرک از دام این فرمایش بجهد لهذا در خارج شهر یک فوج قراول احترام بر در او گذاشتند و محمد زمان خان دولوی قاجار
خالوزادهٔ ولیعهد نامدار را با دویست سواره باحتیاط کار همراه او کرده بدار الخلافهٔ طهران روان داشتند تهنیت و تاریخ
این فتوحات سدید را مؤلف قصیدهٔ غرا سرائیده و بانعام یکراس اسب خراسانی از سرکار ولیعهد دولت جاوید بنیان
سرافراز گردید قصیدهٔ مزبوره بجهت یادگار درین رساله ثبت افتاد لمؤلفه جیش ارس با عمان بردن از بیراه و راه ❊
نیست اندر قوهٔ شاهی بجز عباس شاه ❊ از در تفلیس تا عمان گروه اندر گروه ❊ از در تبریز تا کرمان سپاه اندر سپاه ❊
اهل ارس با عمان را ز بعد و قرب او ❊ گریه های هایهای و خنده های قاه قاه ❊ پادشه را دید عزم و شد نجات ره سپار ❊
باختر را داد نظم و زد بخاور بارگاه ❊ از سپاه مغربش در پی تقدم اندر قدوم ❊ وز ملوک مشرقش بر در جباه اندر جباه ❊

خیره

خیره از برق حسامش دیدهٔ ناهید و تیر ❊ تیره از گرد سپاهش چهرهٔ خورشید و ماه ❊ رعشه از عزمش با در کنج و نشابور و هری ❊
لرزه از جیشش بخوارزم و بغزنین و فراه ❊ باج ده ترکان ز رزمش وز او خاقان از ختا ❊ تاج ده اوزبک ز بلخ و او افغان از هراه ❊
نظم ایوان سلیمان زان سکندر آستان ❊ فتح زندان سکندر زان سلیمان دستگاه ❊ حصن بازو بخت دمساز و رعیت سرفراز ❊
جیش منصور و عدو مقهور و حجت عذرخواه ❊ با چنان قدرت و رأفت چنین قلبی لطیف ❊ با چنان سطوت و رحمت چنین روحی فداه ❊
جان نثاران ناامید و بی نوایان پر امید ❊ دادخواهان رو سفید و ظلم کاران رو سیاه ❊ دردمندان با طبیب و مستمندان با نصیب ❊
بی نظامان با نظام و بی پناهان با پناه ❊ مشتبه بود انتزاع ملک بی جنگ و نزاع ❊ اندرین عزم شهنشه رفع شد این اشتباه ❊
پست شد کیوان ز قدرش مرحبا زین بنده قدر ❊ تنگ شد کیهان بجاهش حبذا زین خنده جاه ❊ هر که رفت اندر خیالش دوخت لب تا با سبق ❊
هر که دید اندر جمالش بست چشم از ما سواه ❊ چاکر سلطان گیتی گیتی از وی در امان ❊ بندهٔ دارای عالم عالم از وی در رفاه ❊
ای که با نیروی تیغت مهر اندازد سپر ❊ وی که در تعظیم جاهت ماه برگیرد کلاه ❊ در چنان فصلی که می افسرد خون اندر عروق ❊
با چنان جیشی که می نشناخت آذر از میاه ❊ راندی از مغرب بمشرق همچو مهر رستخیز ❊ خلق گفتندی قیامت ظاهر و ما پر گناه ❊
شرق را دادی نظام و ملک را دادی قوام ❊ عدل را دادی رواج و ظلم را کردی تباه ❊ دید از عزمت بجان خصمت که شبنم از تموز ❊
گر با خصمت بجان عزمت که صرصر با گیاه ❊ تهنیت گو از سفیران ممالک بر درت ❊ هم جباه اندر جباه و هم شفاه اندر شفاه ❊
شاه افریدون فر و شمشیر محمود جاه و قدر ❊ باش تا بینی ز اکلیل مکلل قدر و جاه ❊ باش تا دارا و کیهانت کند فیروز و شاد ❊
باش تا دارای وراثت دهد دیهیم و گاه ❊ میل شاهنشاه اکنون این که تازی حق پناه ❊ اینک اینک بندهٔ شمشیر سلطانت گواه ❊
زین بیکران نه که سقسین همی باره و درد ❊ تن بهجران ده که سقلاب همی بادرد و آه ❊ آن همی گوید با نکبد که دوران غم فزای ❊
این همی ماند با نکبر که گردون عیش کاه ❊ ما وراء النهر و خوارزمت چو صیدی بس زبون ❊ تا سیاوش و زابران و ارضش شو با خراج خواه ❊
با وجودت کز سلاطین جهان را منزلت ❊ در زمانت کز خواقین زمین را دستگاه ❊ کوه با بر جای باید کو ملکان در روش ❊
بحر عالمگیر باشد کو نهنگان در شناه ❊ ختم بر احمد نبوت بر تو شاهی ختم شد ❊ هر که از صلب بر آید تا قیامت پادشاه ❊
آنکه بر درگاه سلطان صدر را قائم مقام ❊ بر درت از لطف شه اکنون بشیری خیرخواه ❊ با نشاط از فکر او رای تو چون عالم علم ❊
در نمو از رای او بخت تو چون کودک ز داه ❊ نی او اکسیر را سازد همی هم سنگ خاک ❊ امر او کافور را بخشد همی تاثیر ماه ❊

هم ز افلاطون واصف پرورش رهنما بخاک ٭ هم ز شمس الدین صاحب پرورش قدر با دو ماه ٭ این زمان چون مه بتابی مهر دولت سعود ٭
این زمان چون شه بشاهی میکند سوی نگاه ٭ لطف کن با اهل عالم خاصه با خان جهان شه ٭ وز کرم کن خاوری هم نگاهی گاه گاه ٭
این بود تاریخ فتح یزد و کرمان ای ملک ٭ یزد و کرمانی مطیع صارم عباس شاه ٭ باد تا باشد زجاه و جاه در عالم نشان ٭
دوستانت بر بجاه و دشمنانت در بچاه ٭ از نهیب مهر سیاه چهره یاران چو گل ٭ وز نهیبت کوه آسا پیکر خصمان چو کاه ٭
در برت درع سلامت از چه از لطف ملک ٭ بر سرت تاج کرامت از که از فضل اله ٭

ذکر احوال میر حسن خان طالش بعد از مصالحهٔ دولتین ایران و روس و رفع فتنهٔ او از سعی اعیان دولت ابد مأنوس

این میر حسن خان ولد مصطفی خان
طالش و بسبب نسب سیادت و رشادت از عمدهٔ ارباب کوشش و چالش بود در وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و
چهل و یک کارش یافت که مشار الیه به پشت گرمی موکب فیروزی اقدس که در اردبیل توقف داشت و به امداد قشون
رکابی که شاهنشاه صاحبقران باستخلاص ولایت طالش برگماشت دعواهای مردانه کرد و دودمان روسیه را
در قصبات لنکران و ارکوان و دوازکا شانه برآورد و در درگاه خلافت بجهه پیشدستی در جهاد اسبق المجاهدین لقب
یافت و در ازاء آن همه خدمت او حکم وراثت و لیاقت و امر شاهنشاه مروت آیت بحکومت آن ولایت شتافت
پس از مصالحهٔ دولتین ایران و روس که از قرار عهدنامهٔ مبارکه ولایت طالش رسدی آن دولت گردید میر حسن خان
مزبور بتصور اینکه شاید در دولت روسیه نیز صاحب حکومت و ولایت شود لهذا از دنیارال پسقاویچ سردار
شتافته بدولت روس گردید چون موافق فصل چهاردهم عهدنامهٔ مبارکه که در باب فراریان نوشته شده
قرار این است که فراریان با نام و نشان را که وجود ایشان مایهٔ فتنه و فسادی باشد تصاحب نکنند لهذا نایب
السلطنة العلیه برحسب امر بهیه مشار الیه را از نیارال پسقاویچ طلبیده نیارال مزبور نیز نقض عهد جایز نداشته
و همت بر رضای خاطر امنای دولت جاوید گماشته مشار الیه را روانه گردید در اوقاتیکه حضرت ولیعهد نامدار
بعزیمت دار العباده یزد روانه رکاب فیروزی مآب بود امیر حسن خان را باحتیاط کاردیدت محمد قلی خان سعدلو
حاکم محال خلخال سپرده کمال تأکید در نگاهداری او فرمود بعد از وصول موکب ظفر شمول بدار العبادهٔ یزد خبر رسید
که میر حسن خان مزبور از خلخال فرار کرده و روی بولایت طالش آورده است و بدستاویز برخی نوشته جات مجعول

واراجیف

واراجیف نامعقول اهل طالش را بر دو خروج آورده بر سر قصبات لنکران و ارکوان تاخته و صالدات روسیه را
بعد از دو سه دعوا دربدر ساخته خودسر بامر حکومت آن ولایت پرداخته است نیارال پسقاویچ نیز ظهور این مقدمه را
باذن و اجازهٔ امنای دولت قاهره فهمیده و بتوسط مکاتیب و عرایض از کارکنان حضرت ولیعهدی گله مند گردیده
چون خود بتنهائی حریف دفع میر حسن خان نبود لهذا از راه حیله و تزویر چنین عرض نمود که هرگاه فساد میر حسن خان
باشارهٔ اعیان شوکت امداد ارکان نیست پس این مسامحه در دفع و رفع او چیست جمعیتی بدفع او تعیین فرمایند
و او را از آن ولایت آواره نمایند نواب نایب السلطنة العلیه بعد از صدور اجازه از درگاه سنیه جمعیت اردبیل
بدفع مشار الیه فرمان داد و در اواخر شهر شوال المکرم سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و شش آن لشکر آراسته
بصوب ولایت طالش روی نهاد و پسقاویچ نیز فوجی از روسیه را از سمت شیروانات فرستاد میر حسن خان خود را
محاط و دستگیر دیده و تاب توقف نیاورده فرارا عازم انزلی گیلان گردید از آنجا بدار المرز مازندران شتافت
و بحکم شهریار عالم بدار الخلافهٔ طهران آمده آرام یافت نیارال پسقاویچ باز بتوهم فتنهٔ جدید فرستادن آن سید
رشید البصوت تعلیل استدعا نمود و در این فقره گنجینهٔ ابرام و لجاج را سر گشود بالاخره از طالع فیروز خسروی پس از
چندی مشار الیه بمرض استسقا گرفتار گشت و بحکم قدر و امر قضا از دار فنا در گذشت

ذکر ورود برخی خوانین خراسان با خان خوارزم و فرستادن جمعیتی از ترکمانان تکه بعزم تاخت و رزم و گرفتاری ایشان بکمک اسباب و ظهور ارادت خان مزبور بدولت پایدار

چون در بدایت والی گری نواب شاهزاده احمد علی میرزا در مملکت خراسان
رضا قلیخان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان کمر خدمت و ارادت بمیان جان بست و بسبب اخراج محمد خان قرائی از ارض
اقدس صولت خوانین طاغی را شکست محمد خان دست توسل خود را از اطراف بریده دید لهذا از فرط هرزه درائی
و علی رغم رضا قلیخان ایلخانی بدامان اللهقلی توره خان خوارزم متمسک گردید ملیک توش خان برادر [illegible]
محمد خان حاکم کلات هم بعد از قتل برادر و تصرف نواب شاهزاده در بلوک پشت کوه متعلقه بآن خیره سر از دایرهٔ
صداقت برتافت و نزد خان خوارزم شتافته سردار سرحدات ترکستان لقب یافت خان مزبور ترکمانان سارق را
بتاخت سامان ارض اقدس فرمان داد و نواب احمد علی میرزا نیز جمعیتی از خراسان بدفع آن جماعت فرستاد در محل

بل خاتون قریب بسرخس تلاقی فریقین واقع گردید و پس از قتل و اوجمعی اسیر و دستگیر گشته چشم زخمی عجیب بآن طایفه
رسید فرستادهٔ اللهقلی توره خوارزمی که نزد محمدخان قرائی می شتافت در همان سفر خود را اسیر غازیان شیرگیر
یافت نواب شاهزاده فرستادهٔ مزبور را نوازش بسیار کرده معتمدی همراهی نمود و شرح چند در باب جذب قلب
خان خوارزم بتحریر در آورد خان مزبور که این نوع مردمی و مروت از شاهزادهٔ والاتبار ملاحظه نمود تارک مراسم
عداوت گشته ابواب ارادت و صداقت برگشود رؤسای ترکمانان تکه و سارق را بنیت خدمت بدربار والا کسیل
ساخت و حضرت اشرف نیز بنوازش ایشان پرداخت و پیشکشی از اخراجات خویش از اسب و غیره دادند و اسرای خود را
که در ارض اقدس بود خلاص ساخته روی بمراجعت نهادند محمدخان قرائی بعد از وقوع این معاملات دست از هرزه
درائی برداشت و علیشکر توش خان جلایر نیز سالک طریق ارادت گشته محمدعلی آقای برادرزادهٔ خود را با جمعی
از ریش سفیدان جلایر بعزیمت ارض اقدس برگماشت بالجمله نواب شاهزاده از فرط سلامت نفس با اهالی دور و نزدیک
از ترک و تاجیک رفتاری بسزا کرده تا از قراریکه انشاء الله تعالی عنقریب ذکر خواهد شد نواب نایب السلطنة العلیه بآن
مملکت روی آورد **ذکر حرکت موکب نصرت میعاد از دار الخلافهٔ جاوید بنیاد بسمت ییلاقات عراق جنت نهاد**
و وقایعی که روی داد پس از آنکه فضای دار الملک ری از لشکر گیتی مشحون گردید موکب فیروز در روز پنجشنبه ششم
شهر ذی حجة الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و شش از نفس دار الخلافه نهضت آرا و روز شنبه هشتم بلدهٔ طیبهٔ قم رسید
مدت سه روز به آداب زیارات مخصوصه در روضهٔ مطهرهٔ بضعهٔ احمدی صلوات الله علیهما عمل شد و از آنجا منزل
بمنزل حرکت نمود چمن کره مضرب خیام ستاره محل آمد ملکزادگان معظم نواب حسام السلطنه محمدتقی میرزا
و حضرت شیخ الملوک شیخعلی میرزا و امیرزادهٔ عظام حشمة الدوله محمدحسین میرزا از ولایات بروجرد و ملایر و کرمانشاهان
سعادت از تشریف رکاب بوسی حاصل نمودند و هر یک از گذرانیدن پیشکشی دلکش بر مراتب عزت و اعتبار
افزودند اگرچه آب و هوای چمن کره مطلوب نبود ولیکن حضرت اعلی بجهة رسیدن بقیهٔ قشون فیروزی نمون
و گذشتن عوایل و مشاجرات فیمابین شاهزادگان جلالت مقرون مدت چهارده روز در آن سرزمین توقف فرمود
چون ولایت کمره در تیول و لایات ابوالجمعی امیر نامدار غلامحسین خان سپهدار است امداد در مدت توقف موکب فیروز شب و روز

از خدمات شایان و تعارفات نمایان بسرکار گیتی مدار و سایر چاکران دربار معدلت شعار کرده نسبت بدسته جات
سواره و پیادهٔ رکابی نیز زیاده از سیورسات مقرره تعارفات بعمل آورد و پس از رفع هرگونه عوایل نواب شاهزادگان
حسام السلطنه و شیخ الملوک اذن انصراف حاصل و هر یک بمقر ایالت شتافتند و رایات فیروزی آیات از آنجا عازم
گشته و چون نواب حیدرقلی میرزای صاحب اختیار ولایات گلپایگان و خوانسار را قوهٔ مالی و حالی هیچیک نبود بعزم
عبور از آن ولایت گذشته روز یکشنبه غرهٔ شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت در چمن قهیز من اعمال
چارمحال اقامت یافتند چمن مزبور قطعه ایست از مرغزار بهشت است و در عذوبت آب و طراوت هوا و وسعت مرغزار آن
و نزهت ایام بهاران مینوسرشت محل ییلامیشی ایلات بختیاری و غیره از فارس و عراق است و در خضارت و طراوت
از چمنهای مشهورهٔ آفاق چون هوای آن چمن مینونمون طبع اعلی را پسند افتاد بنابر آن مدت یکماه در آن سرزمین
اقامت دست داد جناب امین الدوله عبدالله خان بجهة تفریغ محاسبات مملکت فارس از چمن مزبور روانه شد و در منزل
قمشه نواب حسینعلی میرزای فرمانفرمای آن ملک را که عازم اردوی معلی بود ملاقات و این معنی رجعت او را بهانه آمد
نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا نیز از اصفهان با جمیع عمال و اعیان در رسید و ده روزهٔ ایام عاشورا صرف تعزیه
داری جناب سید الشهدا علیه التحیة والثنا گردید فرمان همایون در چمن مزبور باحضار نواب نایب السلطنة العلیه عباس میرزا شرف
صدور یافت و مسرعی سریع السیر بجهة اعلام این خبر بجانب دار الامان کرمان شتافت امیر کهن سال حسین خان قاجار
قزوینی سردار سابق خراسان و آذربایجان بحکومت محال چهارمحال و انتظام امور بختیاری سربلند گردید و مهمات آن
صفحات که خالی از اختلالی نبود از همت ملوکانه نظمی کامل رسید آقا اسدالله نامی که از کدخدایان خوانسار و با جماعت
قطاع الطریق بختیاری دستیار بود از دو دیده نابینا و موازی دو عراده توپ کوچک که در زیر خاک پنهان کرده بود
ضمیمهٔ توپخانهٔ معلی آمد و آقا نصرالله برادرش از کدخدائی آن ولایت قرین مفاخرت بی منتها شد نواب سلطان محمد میرزا
بجهة تدارک ورود مسعود روانهٔ اصفهان گشت و در روز شنبه چهارم شهر صفر المظفر موکب اعلی از چمن قهیز حرکت کرده
عصر همان روز در چمن سنگباران که حسب الامر دارای جهان اکنون مسمی بگلباران است قبهٔ بارگاه از چمن این سبز
خرگاه درگذشت بنا بجهة چند **ذکر وقایعی که در چمن گلباران از هر مقوله رخ داد تا زمان ورود بچمن ده کرد جنت بنیاد**

اوضاعی که در توقف چمن کلباران دست داد یکی ورود نواب ارغون میرزا خلف ارجمند نواب حسنعلی میرزا است تبیین
این مقال آنکه از قراریکه سابقاً نگارش یافت در سالی که نواب شجاع السلطنه از دار الملک خراسان بجهة مجادلهٔ
با روسیهٔ بی ایمان برکاب فیروزی مآب احضار شد میرزاده هلاکو میرزا در ارض اقدس و ارغون میرزا در سبزوار و منکوقاآن
میرزا را در شیراز گذاشت و خود راه تختگاه اعلی را برداشت بعد از تعیین نواب شجاع السلطنه بدار الامان کرمان و رفتن
حسین خان سردار بدار الاحسان خراسان هلاکو میرزا بحسب امر شاهنشاه دارا جمعی از اهل و عیال پدر عالیمقدار را برداشته
بدار الامان کرمان روی کرد و منکوقاآن میرزا که در شیراز بود مریض گشته روی بسرای دیگر آورد و نواب ارغون میرزا
در سبزوار توقف نمود و الحق در دو سه ساله توقف ملازمت میرزا از تعرض خوانین بدآیین چپشکزک محافظت فرمود خلاصه
بسبب غفلتهای بشارت در جوانی از فرط بی باکی پروائی از دوست و دشمن نداشت و همواره اوقات همت بر تعرض
دوست و دشمن می گماشت با عابرین و مجاورین رفتاری بسیاق ترکمانان قطاع الطریق میکرد و همواره اوقات
ازین قبیل رفتارهای ناهنجار بعمل می آورد در این سال اهالی سبزوار از سوء سلوک مباشرین او به تنگ آمده شورش کرده
و عنان توسن اختیار را بدست رایض بی آزرمی سپردند نواب میرزاده مصلحت خود را در توقف ندیده و علاج
بولایت دامغان آمده از راه بیابان جندق عازم اردوی معلی گردید از بیم بازخواست ملوکانه به اصطبل اعلی
شتافت و بتوسط عم بزرگوار و رعایت پدر عالیمقدار مورد عفو و اغماض گشته بسبب جوهر رشادت در حضرت
خلافت اعتباری تمام یافت یکی دیگر از جملهٔ وقایع واقعه در چمن کلباران سیاست درباره میرزا حسن ملقب بنظام العلما است
تبیین این مقال آنکه مشار الیه ولد مرحوم ملا علی اصغر هزار جریبی دو دانگهٔ مازندرانی معلم ایام نمای حضرت صاحبقران
و ملاباشی زمان دولت شاهنشاه جهان و چندی در ایام حیات پدر در دار السلطنهٔ اصفهان مشغول تحصیل هر فن
از فنون بود چون فطرتش مجبول بریاست و سروری بود لهذا در لباس فضیلت قدم در راه نوکری دیوان گشود در
اوقاتیکه نواب حسنعلی میرزا از قرار تحریر بجهة معالجهٔ مرض مالیخولیا بجانب اصفهان شتافت نظام العلمای مزبور در آنجا
با نواب معزی الیه مراوده یافت پس از آن بهوای نواب معزی الیه بجانب کرمان عزیمت کرد و در رشتهٔ وزارت نواب
شجاع السلطنه را بدست آورد چندی نگذشت که بسعایت مفسدین در دربار اقدس اعلی متهم گشت و از خوف جان فرار

روی بعتبات عالیات نهاد و در این اوقات بجهات مختلفه رفع وحشت او گشته به اردوی معلی پای برگشاد
نواب شجاع السلطنه که در اردوی همایون محبوس نظر بود بسبب قدمت خدمت نظام العلما بصحبت و ملاقات
او میل نمود مشار الیه از فرط بی پروائی روزها در حضور مستحفظین دیوانی خود را بمنزل معزی الیه می انداخت و بگفت
و شنید سخنهای بی مایه و تدابیر بی پایه می پرداخت مستحفظین نواب شاهزاده این حدیث را در جزو بیجرمان بارگاه
خلافت رسانیدند و خاطر مبارک اعلی را از مشار الیه متغیر گردانیدند روزی هنگام غروب قبلهٔ عالمیان آن
جوان غافل را در سراپردهٔ اقدس احضار کرد و بلفظ گوهربار چنین اظهار کرد که شما در لباس فضیلت خود را تالی
خواجه نصیر طوسی میدانی و هلاکوئی را بدعوت سلطنت میخوانی بالجمله فراشان با فرمان بامر دارای خسروشان
او را بر فلک سیاست آویختند و تقریباً دو هزار چوب سندان کوب بر پای او نواختند ناخنانش را ریختند از فرط
غیرتی که داشت دامان قبا را در دهان فرو برده با آنهمه صدمه بنای ناله و التماس نگذاشت بعد از فراغ حسب الامر
بفراشخانهٔ همایونش بردند و بجهة اخذ چهار هزار تومان جریمه به فراشان غلاظ و شداد اوش سپردند بالاخره نواب
حسنعلی میرزای فرمانفرما توسط کرده جریمهٔ مزبور را خود بگردن نهاد و او را از بند رهائی داده و بدار الملک فارس
برده رشتهٔ اختیار آن ملک را بدست او داد خلاصه واقعهٔ دیگر در توقف آن چمن خلد اثر اینکه چون زمان ورود
نواب نایب السلطنه قریب بود شاهنشاه صاحبقران در ازاء آن همه خدمات نمایان موازی یک قبضه شمشیر
جواهرنشان مصحوب محمد حسن خان سالار بار و نبیرهٔ دختری شاهنشاه تاجدار بجهة زینت کمر اعتبار او گسیل نمود
در خلال این احوال یکنفر مهندس روسی نژاد از نزد دینارال پسقاویچ سردار گرجستان که مأمور بخدمت حضرت
ولیعهد دوران بود وارد اردوی اعلی و بهمراهی معتمدی روانهٔ خدمت والا گردید در هنگام ورود نواب ولیعهد زمان
بمحال قشه برکاب اشرف مشرف و از التفات آن سرکار قرین انواع عزت و شرف شد چون فرستادن او
محض از جهة خدمات قلعه گیری و سایر امور متعلقه به مهندسی بود و در آن اوقات وجود او بی مصرف مینمود
لهذا خلعت و انعامی فراخور حال او عنایت گشته از راه اصفهان پای مراجعت برگشود از قراریکه مذکور گردید
مهندس مزبور بعد از انفکاک از دار السلطنهٔ تبریز بمرض مالیخولیا گرفتار گشت و خود را در رود ارس بازیلی انداخته

ازین سرای ناپایدار درگذشت نواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا در چمن گلباران از رکاب فیروزی مآب مرخص
شده اختیار محال سنقر و کلیائی بعلاوهٔ ایالت و ولایات سابقه بعهدهٔ کارگذاران او مشخص آمد پس از فراغت
از کار صید و شکار و انجام مهام هر ملک و دیار رایات ظفر آیات از چمن مزبور عازم گشته روزی چار
در سرچشمهٔ آب زنده رود اصفهان و سرچشمهٔ آب کرن اقامت دست داد کلک سخن طراز را از کیفیت
آن دو سرچشمه که در حقیقت هر یک بهتر از چشمهٔ زندگانی است و کلک فصحا را در وصف آن آب حیرت در دهان است
و چاک حیرت بر زبان این روایت را درایت درکار است نه روایت سزاوار سراپردهٔ اسکندر دوران برافراز
آن چشمهٔ حیوان که عبارت از سرچشمهٔ زنده رود اصفهان است زدند و شاه و سپاه در آن سه چهار روزه توقف
دو سه دفعه بعزم تماشا عازم سرچشمهٔ آب کرن که در دامنهٔ زردکوه بختیاری و قریب بچهار فرسنگ تا محل
سراپردهٔ شهریار است شدند پس از آن از راه کوهستان و کنار رودخانهٔ زنده رود اصفهان بقریهٔ ده کرد
چار محال نزول اجلال کردند و بسبب ظهور هنگام هوای معتدل اصفهان و انتظار ورود ولیعهد زمان چند صباحی
در آن منزل نزهت نشان متوقف آمدند ذکر عزیمت نواب نایب السلطنه از کرمان باردوی ظفرنشان و مأموریت
او بخراسان و ورود موکب اعلی به اصفهان سابقاً نگارش یافت که احضار نواب نایب السلطنه از دار
الملک آذربایجان در اصل بجهة انتظام مهام خراسان بود و افتتاح قلعهٔ یزد و سرکشی ولایت کرمان فرعاً بر آن
افزود در هنگامیکه از دار الخلافه بصوب دار العباده می شتافت از سرکار اعلی چنین فرمان یافت که بعد از نظم
ولایات یزد و کرمان از راه بیابان طبس عازم مملکت خراسان شود و جمعیتی نیز از رکاب مستطاب از راه
سمنان و دامغان به امداد آورد و درین اوقات امنای دولت قاهره مصلحت در آن دیدند که نواب معزی الیه
جمعیت آذربایجانی را با یکی از امیرزادگان در دار الامان کرمان متوقف سازد و خود با معدودی بزیارت
خاکپای همایون پردازد تا درباب عزیمت خراسان از کدام راه و در چه هنگام سخنها گفته شود و بطریقیکه
مصلحت رای عالم آرا اقتضا فرماید عمل رود نواب نایب السلطنه بعد از نظم ولایت کرمان بجانب خراسان عازم
بود که از دربار اقدس چاپاری که ذکر شد وارد گشته فرمان احضار خود را از زیارت نمود امتثال امر اقدس را

واجب

واجب شمرده سرباز و توپخانه را با نواب امیرزاده خسرو میرزا و یوسف خان گرجی امیر توپخانه مأمور بتوقف کرمان و انتظار
صدور حکم جدید داشته و سلیمان خان گیلانی سرهنگ را نیز با فوج شقاقی احتیاطاً در یزد نزد نواب سیف الدوله میرزا
گذاشته خود با سه فوج سرباز و شش عراده توپ صاعقه که از مشیا علی الراس راه اردوی اعلی را در سپرد و در قصبهٔ قمشه
محمد حسن خان سالار بار که حامل شمشیر مرصع انعامی شاهنشاه تاجدار بود در رسید و حضرت ولیعهد دوران را آن تیغ آفتاب
مهد زیب میان افتخار گردید روز پنجشنبه غرهٔ شهر ربیع الثانی در منزل ده کرد شرفیاب انجمن حضور عدالت دستور
و مورد نوازش و التفات نامحصور گشته وقایع گذار از اوضاع نزدیک و دور شد پس از دو سه روز که مجالس
مشاوره انعقاد پذیرفت و هر کس حکایتی از صحت و سقم آن سفر باشر گفت رای مبارک اعلی بر این عقیده عازم گردید
که نواب ولیعهد دوران از راه سمنان و دامغان بجانب خراسان عزیمت فرماید و نواب امیرزاده خسرو میرزا که
در دار الامان کرمان منتظر حکم جدید است با سرباز و توپخانه از راه بیابان طبس پای عزیمت برگشاید مبلغ پنجاه هزار
تومان زر نقد از خزانهٔ عامره بصیغهٔ انعام بجهة مصارف تدارکات عزیمت خراسان و معادل ده هزار تومان دیگر
بانعام سرباز و عملهٔ توپخانهٔ متوقفه در دار الامان کرمان مرحمت آمد فرمان اختیار ممالک شرقی متعلقه بدولت قاهره
طولاً تا رود جیحون و عرضاً تا آب اترک بنام نامی حضرت ولیعهد گرامی از مصدر خلافت صادر و احکام مطاعه درباب
اطاعت امرا و خوانین و اویماقات کل مملکت خراسان باطراف آن ولایت سایر آمد چون در اوقاتیکه حضرت
ولیعهد دوران از دار الارشاد اردبیل روانهٔ درگاه جلیل بود ولد ارجمند خود نواب فریدون میرزا را در دار السلطنهٔ تبریز
کارگذار و نایب الایاله فرمود لهذا درینوقت حسب استدعای او فرمان قدرتوأمان درباب نیابت کل ولایات آذربایجان
بنام نامی امیرزادهٔ معزی الیه صادر گشت و قرار انتظام مهام آن مملکت چنین بر زبان الهام بیان گذشت که محمد خان
زنگنه امیر نظام که از چاکران قدیم با احترام دربار ولیعهد کرام است در خدمت نواب امیرزاده بامارت مملکت آذربایجان
پردازد و با زمرهٔ مجاورین و مسافرین دور و نزدیک از ترک و تاجیک رفتاری بنحوی اظهار سازد همواره اوقات از کلفات
خاطر روسیه که در آن طرف رود ارس اقامت دارند آگاه و یوماً فیوماً صادرات ایام را معروض رای امنای درگاه فلک جاه
دارد و میرزا اسحق نبیرهٔ مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام سابق نیز باسم وزارت مملکت آذربایجان همت بر تنقیح معاملات

و توجیه مصادرات و تفریغ محاسبات کار و ایالت و لایت کرمان برحسب استدعای ولیعهد دوران بحضرت
سیف الملوک میرزا خلف نواب ظل السلطان عنایت و در ساعتی سعد از رکاب فیروزی مآب رخصت حاصل کرد
و روانهٔ آن ولایت شد نواب امیرزاده خسرو میرزا و یوسف خان امیر توپخانه مقرر گردید که سرباز و توپخانه را از دار
الامان کرمان بدار العبادهٔ یزد آورده و از انجا روانهٔ طبس گشته در هر جا ممکن شود در رکاب نواب ولیعهد کامیاب ملحق
شوند چون حسینعلی خان و بهبود خان جوانشیر فرستادگان طوایف قزلباشیهٔ کابل که ذکر ایشان در محل
خود علی التفصیل نگارش یافته مدتی بود که در رکاب همایون منتظر صدور حکمی جدید بودند و امینان دولت
خداداد جواب ایشان را بمصلحت وقت میفرمودند لهذا درینوقت که موکب فیروز حضرت ولیعهدی عازم خراسان
و داستان عزیمت هرات نیز در میان بود برحسب امر اعلی در رکاب ولیعهد فیروزی لوا همراهی نمودند که هر هنگام مصلحت اقتضا
نماید حضرت ولیعهد دوران از قوت سرپنجهٔ بخت بلند حضرت صاحبقران عقده از کار کابلیان برگشاید مقرر
گردید که نواب ولیعهد فیروز چندروز در ولایت اصفهان بجهت استجمام و استحکام آرامی بعمل آورد و پس از آن از راه
کاشان روی همت بصوب مقصد برد نواب اشرف علی خان ولد عبدالرضا خان یزدی را که با اهل و عیال
او برسم گروگان آورده بود روانهٔ آذربایجان نمود و خود بوسه بر رکاب خسرو دوران زده پای عزیمت برگشود موکب
فیروز صاحبقران تاجدار پس از مرخصی نواب ولیعهد دولت پایدار از منزل مورچه‌خورت حرکت نموده و پنجروز در قصبهٔ
نجف آباد از جهة مشغولی بکار عیش و عشرت اقامت فرموده روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الثانی با شوکت
جمشیدی و طلعت خورشیدی وارد دار السلطنهٔ اصفهان و از ین وجود همایون شادی افزای خاطر
پیر و جوان آن سامان گردید ذکر فرار عبدالرضا خان یزدی و شفیع خان راوری کرمانی بقلعه‌جات بافق و داور
و گرفتاری آن دو و غیره شفیع خان از اهالی بلوک راور من محال کرمان و در ایام خودسریهای عبدالرضا خان
یزدی بسبب نسبت سببی با او در مخالفت همداستان بود در اوقاتیکه قلعهٔ یزد مفتوح و موکب نواب ولیعهد دوران
بکرمان رسید شفیع خان بسبب اطاعت عبدالرضا خان تاب مخالفت در خود ندید و با پیشکشی فراوان در رکاب نواب
ولیعهد زمان مشرف گردید عبدالرضا خان هم که برحسب استدعای نواب نایب السلطنة العلیه مورد عفو و اغماض

اولیای دولت سنیه گشت از اعطای خلاع زربار و چاکری در بار ولیعهد دولت پایدار و التزام رکاب ظفر شعار
فرق اعتبارش از فلک دوار برگذشت آن دو بدعهد بعد از نیل نوازش از حضرت ولیعهد آسمان مهد باز صفت
نمک بحرامی را پیشه کردند و در اوقات توقف در کرمان در مجالس متعدده بیکدیگر ملاقات و در باب کار مخالفت
مشاورات بلهانه بعمل آوردند در حالتیکه موکب ولیعهدی بعزم اردوی فیروز حرکت میفرمود آن دو مفسد پلید را
در دار الامان کرمان و التزام خدمت نواب خسرو میرزا مأمور نمود بعد از بعد موکب ولیعهدی آن دو نمک بحرام
نیمشبی حیله و تدبیری مزورانه انگیختند و بدامان فرار آویختند شفیع خان کما کان در قلعهٔ راور نشست و عبدالرضا خان
بقلعهٔ بافق من محال بهاباد که از قدیم الایام مأمن حکام آن بلاد است رفته دل بر مخالفت بست نواب نایب
السلطنة العلیه در قصبهٔ قشه این داستان عجیب را شنیده و فی الفور یوسف خان گرجی را که در کرمان میبود با جمعیت
سرباز و توپخانه بتسخیر قلعهٔ راور و سلیمان خان گیلانی را که در یزد بود با فوج شقاقی بعزم افتتاح حصار بافق مأمور
گردانید مأمورین بعد از اطلاع از احکام مطاعه هر یک بخدمت مقرره اقدام ورزیدند و از قوت طالع شاهنشاه
با احتشام مقتضی المرام و شادکام گردیدند یوسف خان قلعهٔ راور را در ظرف سه ساعت مفتوح ساخت و شفیع خان
راوری را با دو پسر برحسب دستور العمل ولیعهد دوران بصوب دار الارشاد اردبیل براه انداخت سلیمان خان
قلعهٔ بافق را از یورش سربازان آتش فشان در عرض یکشبان روز تسخیر نمود و حکم همایون آن حصار استوار را
با خاک راه یکسان فرمود عبدالرضا خان در نیمشبی که سربازان یورش بقلعه میبردند با چند نفر از اقوام و ایتام فرصت
کرده از معبری غیر معهود فرار کردند و روی ادبار بصوب طبس و قاینات آوردند کیفیت این فتوحات در عشر آخر شهر
ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت در دار السلطنهٔ اصفهان بعرض اولیای زمین و زمان رسید و در ازای
این خدمت و جان فشانی موازی یکقبضه شمشیر مکلل بانعام یوسف خان و یکدست خلعت آفتاب طلعت با افتخار
سلیمان خان مرحمت گردید ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد ذکر ایراد وقایعی که در اصفهان دست داد
تا هنگام ورود موکب مسعود بدار الخلافه جنت بنیاد یکی از جملهٔ وقایع واقعه در دار السلطنهٔ اصفهان عزل
و نصب نواب شیخ الملوک شیخعلی میرزای صاحب اختیار ولایات تویسرکان و ملایر است تبیین این مقال آنکه نواب

۵۱ معزی الیه بعد از آنکه از چمن کره مراجعت کرده و روی بمقر ایالت آورد اهالی ولایات متعلقه باو که در ایام غیبت
معزی الیه از کارکنان آن سرکار رنجیهات مختلفه رنجیده بودند علی الغفله شورشی نمودند نواب شاهزاده هر قدر اهتمام فرمود
که آن شورش را تسکین دهد چاره ننمود لاعلاج اهل و عیال را در قصبهٔ دولت آباد ملایر گذاشت و خود با یکه و نفر از امیر
زادگان راه دربار همایون را برداشت شاهنشاه دادگر علی العجاله اختیار ولایت ملایر را الصیغه عاریه با میرزا محمد علا محسن خان
سپهدار محول فرموده و مشار الیه نیز میرزا شریف تفرشی معتمد خود را بآن صوب گسیل نمود و مستوفی الشانی میرزا فضل الله
علیا بادی مازندرانی هم برحسب امر صاحبقرانی بجهة تحقیق احوال و آوردن کدخدایان و عمال بدرگاه سپهر مثال
بای استعجال برکشود معادل یکهزار نفر از اهالی آن دو ولایت در چمن کردان بدربار دارای زمان آمدند و مخالفت
و موافقت را دو فرقه شدند شهریار رعیت پرور شریعت گستر از فرط عدالت و انصاف و وفور مروت و اتصاف
رعیت را دلجوئی کرد و اتمام این امر را بدار الشرع انور محول آورد طرفین را بخدمت جناب حجة الاسلام و فخر مجتهدین انام
حاجی سید محمد باقر شفتی گیلانی ساکن دار السلطنهٔ اصفهان فرستادند و احدی از معتمدین درگاه را بجهة منع تغیر
زبانی نواب شاهزاده از رعیت افتاده در نزد او نهادند جناب معزی الیه بحقیقت دعاوی جمیع اهالی آن دو ولایت رسید
و کل این دعاوی را بمصالحه یا بدادن عوض از سرکار شاهزاده رفع کردانید آن جمع پریشان را با حضرت والا یکان ساخت
و بجهة تجدید ایالت باستخارهٔ کلام الله مجید پرداخت فعل ایالت خوب و ترک آن بد آمد و برحسب امر اعلی خلعت ایالت جدید
زینت قامت شاهزادهٔ سپهر مسند شد و مقرر گردید که معتمدی از جانب جناب فخر المجتهدین باتفاق سرکار شاهزاده با تمکین
بآن ولایت شتابد و از این پس کل معاملات و رفتار با رعیت و رعات بقانون شرع سعادت آیات رونقی بی نهایات
یابد معتمدی یکی هم از جانب سرکار دیوان قدر بنیان مامور گردد که جمع آن دو ولایت و خرج شاهزادهٔ جلالت آیت را بر وفق
حساب پرداخته رسوم اجحافات و تعدیات سابقه را موقوف ساخته باشد از جانب جناب فخر المجتهدین ملا احمد نام خراسانی
مامور شد و از طرف قرین الشرف دیوانی میرزا قوام الدین بهبهانی روانهٔ آن حدود و ثغور آمد یکی دیگر از جملهٔ وقایع واقعه
در دار السلطنهٔ اصفهان آوردن سارقین بلوچستان و سیاست ایشان است تبیین این مقال آنکه مستحفظین حدود بیابانک
و جندق بجمعی از سارقین بلوچ که در عدد بیست نفر بودند برخوردند و معادل یازده نفر از آنها را مقتول کردند و نه نفر را اسیر
نمودند

نمودند نواب بهاء الدوله بهمن میرزا صاحب اختیار آن ولایت و غیره سارقین و رؤس مقتولین را بدربار اعلی فرستاد و در خیم
قهر قهرمان زمان هر نه نفر را در میدان نقش جهان اصفهان سر بر باد داد دیگری از وقایع آنکه مبلغ دویست هزار تومان
از اصل مالیات مملکت فارس بسبب طغیان ملخ و آفت غلات و وقوع بلای وبا در آن ولا بصیغهٔ تخفیف و تصدق عنایت
گشت و از ظهور این مرحمت فرق تهنیت اهالی آن ناحیت از فرق فرقد در گذشت نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس
مقضی المرام بار رجعت بربست و امیرزادگان عظام هلاکو میرزا و اغون میرزا و اباقاخان میرزا و اوکتای قاآن میرزا
ولدان نواب شجاع السلطنه را حسب الامر الاعلی ملتزم خویش ساخته بربارکی عزیمت برنشست موکب اعلی بعد از اتمام
کارها روز شنبه بیستم شهر جمادی الاولی از دار السلطنهٔ اصفهان حرکت کرد و از میانهٔ نطنز و جوشقان و قصبهٔ نراق روی
سعادت بدار الخلافهٔ طهران آورد روز دوشنبه هفدهم شهر مزبور وارد دار الایمان قم شدند و نواب ظل السلطان حکمروای
دار الخلافهٔ طهران و حضرت یحیی میرزا والی ولایت گیلان در خارج شهر قم شرفیاب رکاب شهریار انجم حشم آمدند بعد از
زیارات مخصوصه و انعام بر فقرای آن روضهٔ منورهٔ شقهٔ رایات ظفر آیات از آن بلدهٔ سعادت سمات گشاده شد
و روز سه شنبه بیست و پنجم باغ دلگشای نگارستان از ورود مسعود دارای زمان قرین طراوتی بی اندازه آمد در یکشنبه
غرهٔ جمادی الثانیه عرصهٔ دار الخلافهٔ طهران از فر نزول دارای دوران صفائی تازه یافت و بسبب ظهور بعضی طاعون
در ولایات گیلان و طبرستان نواب یحیی میرزای والی مامور بتوقف دار الخلافه گشته نواب محمد قلی میرزای
ملک آرای طبرستان نیز فرار را بدربار فلک شان شتافت ع زیرا که مأمن دو جهان است کوی او

ذکر القای مکنونات خاطر همایون بنواب نایب السلطنهٔ جلادت مقرون و عزیمت معزی الیه بمملکت خراسان و اوضاع واقعه در آن اوان در اوقاتیکه شاهنشاه صاحبقران نواب ولیعهد زمان را در منزل ده کرد چار محال از قراری
که نگارش یافت از رکاب فیروزی مآب مرخص سفر مود بعضی فقرات از مرموزات ضمیر فطانت آیات باو القا نمود
تا موجب اطمینان خاطر و ازدیاد شوق و تجد شکذاری دولت جاوید تاثیر شود از آن جمله یکی داستان حکم جناب
بطلمیوس انتساب میرزا محمد حسین منجم اصفهانی بود که در باب احکام آینده در حقیقت ساحری مینمود در سنهٔ یکهزار و
دویست و بیست و نه که خوانین بد آئین مملکت خراسان با نواب محمد ولی میرزای والی آن سامان بی اندامی کرده و طغیان

ورزیدند واز قراریکه بکرات نگارش یافته درخانه های خود نشسته پیرامون خدمت نگردیدند این خبر در چمن اوجان
آذربایجان بعرض دارای جهان رسید وحضرت اعلی حقیقت اوضاع کواکب و تاثیرات را از جناب میرزا محمد حسین
مزبور مستفسر گردید مشارالیه بعد از دقت واهتمام تمام عرض نمود که تا مدت هفده سال سرکشان خراسان بهمین
احوال باقی وستیزه کردن با ایشان آهن سرد کوبیدن و برمرارت جوش بحر خروش باعث گردیدن است
ولی پس از آن مدت در عهد همین دولت صاحب شوکتی از متعلقان حضرت سلطنت جمیع اشرار آن مملکت را
زیر و زبر کند وکشور خراسان را عرضاً وطولاً مسخر ساخته علم قدرت وجلالت خویش را بی واهمه وتشویش در اقصای
آن کشور زند حضرت اعلی را چون اعتقاد شامل باحکام آن منجم کامل بود لهذا در این مدت معینه اقدامی
ملوکانه درباب اضمحلال سرکشان نفرمود بمدارا با ایشان رفتار میکرد وچون از حقیقت این حکم آگاه بود در آن
یکسال عزیمت هم که نگارش یافته اهتمامی بعمل نیاورد در این سال فرخ مآل که ابتدای سال هفدهم بود نواب
نایب السلطنه را بعزیمت آن مملکت مأمور فرمود تا فرمایش آنکه باید آن فرزند ولیعهد نیت خود را در بارهٔ بندگان
خدا که ودایع حضرت خالق البرایا میباشند نیکو سازد و تا افتتاح قلعه جات وامتثال ایلات و اویماقات
بعقل وتدبیر ممکن است باستعمال نیزه وشمشیر نپردازد که خون مسلمانان ملت اثنی عشریه را بدون تقصیر ریختن
فتنه در دین ودولت انگیختن است مگر آنانکه از طوایف افغان و اوزبک و ترکمان وخون ومال مسلمین اثنی عشری را
بر اهل سنت وجماعت مباح و بی نقصان میدانند وبفتوی جمعی از علما ایشان را از جملهٔ کفار حربی میخوانند باید در قتل
واسر آن جماعت کوتاهی جایز ندارند تا توانند فرمایش دیگر آنکه آن عبدالرضا خان یزدی ورضا قلیخان زعفرانلوی
ایلخانی ومحمد خان قرائی را اگر همه در جوف سنگ یا تک دریا یا فوق هوا رفته باشند بدست آورد وپس از گرفتاری
آنها را زنده با خود برداشته راه درگاه فلک جاه را بتعجیل در سپرد زیرا که آن عبد یزدی بعلاوهٔ اقدام در چنان جنایتی
باولی نعمت خویش باعث فتنهٔ جمیع مرز ایران شد واز اسیر فروشی آن دو مردود بی دین خراسانی نیز شورشی در بلاد
ایران وتوران افتاد بحکم شریعت غرا خون این سه مباح است وهریک از ایشان در مرحلهٔ بی دینی مقلد پیشوای
تبرزیان میرفتاح حضرت ولیعهد نامدار وقوع این واقعات را موقوف بخواست خداوند بیچون وقوت

طالع همایون نمود ویاری از حضرت باری وبخت بلند حضرت شهریاری خواسته پای عزیمت برگشود ٦
سه روز در دار السلطنهٔ اصفهان توقف کرد وپس از آن روی همت براه آورد واز راه کاشان بورامین
ری شتافت ودر آن منزل چند روزی اقامت یافت در منازل عرض راه جا بجا از سمنانی ودامغانی وفوجی
از سواران اوصالوی افشار ساکن محال مازندران وخار بموکب ظفر عنانش میپیوستند ودل برخدمت وجان فشانی
بستند **ذکر ورود موکب نواب ولیعهد زمان بصفحات خراسان وفتح قلعهٔ سلطان میدان وسایر اوضاع اتفاقیه**
در آن اوان بعد از ورود موکب سرکار ولیعهدی بولایت سبزوار امور آنجا را از هر باب نظمی سزاوار
داد ونواب امیرزاده قهرمان میرزا ومحمد رضا خان فراهانی خویش قائم مقام را در آن ولایت بایالت ووزارت
نهاد از قراریکه ذکر شد در بدایت والیگری نواب احمد علی میرزا در خراسان رضا قلیخان زعفرانلو قلعهٔ نیشابور را
که در تصرف داشت علی رغم محمد خان قرائی بکارکنان نواب شاهزاده واگذاشت وبلوک سر ولایت نیشابور را
بسبب قرب بخبوشان خود تصرف کرد وجمعی از سواره وتفنگچیان زعفرانلو را بریش سفیدی اسمعیل بیک میدانی
در قلعهٔ سلطان میدان سر ولایت بمحافظت گماشت در این اوقات که موکب فیروز نواب ولیعهد ظفر طراز وارد
سبزوار گردید از وفور فطانت مملکداری چنین اندیشید که سلطان میدان را باین حالت گذاشتن وراه ارض اقدس
برداشتن تخم غرور در مزرع جسارت خوانین غیور کاشتن است همان بهتر که در بدایت کار بکار افتتاح سلطان
میدان پردازیم وپس از آن بنیاد شوکت خوانین بد آئین را براندازیم در روز حرکت از سبزوار محمد حسین خان زنگنه
ایشیک آقاسی خود را که مردی زبان دان وآگاه بود برای اتمام حجت با پیغامی مشعر بر وعده و وعید وحاکی از بیم وامید
نزد رضا قلیخان عنید بخبوشان فرستاد وخود با جمیع سواره وسرباز وتوپخانه روی سعادت بقلعهٔ سلطان میدان
نهاد ودر حوالی قلعه اردوی والا را اقامت دست داد در بدایت ورود سربازان مسعود وتوپچیان جلادت نمود را
حکم بیورش قلعه فرمود واسمعیل بیک میدانی از صدمات آن بلاهای ناگهانی مضطرب گشته بتوسط عریضه استدعای
مهلتی دو روزه نمود این خبر را اهل قلعه برضا قلیخان رسانیدند واز وفور جلادت سربازان وتوپچیان چالکدست ابواب
قلق واضطراب برچهرهٔ او گشادند مشارالیه میرزا محمد رضای فراهانی الاصل معتمد خود را الاعلاج باردوی والا گسیل ساخت

و باستدعای مأموریت جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام پرداخت چون مشارالیه از مراتب حیله و تزویر
خراسانیان بی خبر بود نواب نایب السلطنه میرزا موسی رشتی نایب‌الایاله که در سنوات والی گری شاهزادگان
حسنعلی میرزا و احمدعلی میرزا بوزارت و نیابت عمری صرف نموده بود برافقت او روان فرمود بعد از انواع گفت
و شنید سخن رضاقلیخان باین فقره قطع گردید که حضرت ولیعهد دوران مرا باحصار خبوشان تصدق
فرق فرقدسای شاهنشاه صاحبقران فرماید و باخذ سایر ما یعرف ما یملک من در خارج قلعه پنجه گشاید
از دادن زن و پسر و دختر بصیغه گروگان و سپردن لشکر بجهة سفر هرات و خوارزم و غیر آن بهیچوجه مضایقه
ندارم ولی از فرط وحشت پای از دروازه خبوشان بیرون نمیگذارم بالاخره کس فرستاده قلعه سلطان میدان را
در روز چهارشنبه نهم شهر رجب المرجب سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت تخلیه کرده بدست کارگذاران
سرکار ولیعهد زمان داد و حسینقلی خان ولد رضاقلیخان و جعفرقلیخان ولد نجفقلی خان در روز پنجشنبه دهم
با پیشکش فراوان وارد اردوی کیوان شان شدند و مورد تفقدات گوناگون آمدند قلعه محمدآباد من بلوک
میان ولایت مشهد مقدس را هم که در تصرف مستحفظین اکراد زعفرانلو بود رضاقلیخان طوعاً او کرهاً تخلیه
نمود نواب نایب السلطنه آن قلعه را با منفعت بصیغه تیول ابدی بمیرزا موسی مرحمت فرمود پس از آن محمد جعفرخان
باجانلو را با یکصد نفر سرباز بمحافظت قلعه سلطان میدان برگماشت و راه ارض اقدس برداشت تاریخ افتتاح
قلعه سلطان میدان از کلک مؤلف تحریر و در این مقام تسطیر یافت لمؤلفه گشت مفتوح چو سلطان میدان *
خاوری از مدد کلک و بیان * یادگاری که بماند در دهر * پی تاریخ رقم کرد چنان * که بود نایب سلطان جلیل *
فاتح قلعه سلطان میدان * بالجمله محمد زمان خان قاجار دولو پسر خالو را در ولایت نیشابور نایب کرده
روز پنجشنبه هفدهم شهر رجب المرجب سنه مرقومه با شوکتی تمام وارد شهر مشهد مقدس گشته در بدایت ورود زیارت
ضراعت نمود در روضه مطهره بعمل آورده بعضی از خوانین جزو کل و نفر علیمرادخان جوینی و خورشاهی و ابراهیمخان
کیوانلو و رستم خان چوله و محمد خان بغایری و غیره متدرجاً بشرف سعادت رکاب بوسی یافتند و بعد از ادای پیشکش
و مرسومات و بروز نوازشات و قرار خدمات به آنکه خود دستافتند بلنبیک تشخان جلایر حاکم کلات در بیست و
دویم

دویم شهر رجب المرجب در ارض اقدس بشرف بساط بوسی رسیده چون مردی بامن دان و آگاه بود بسفارت خوارزم مأمور گردید
که اولاً خان خوارزم را از ورود موکب مسعود حضرت ولیعهد بعزم آگاه سازد و ثانیاً باظهار استخلاص اسرای خراسان و غیره
پردازد مشارالیه بعد از ورود بکلات مریض گشته وقوع این مطلب بتعویق در گذشت چون نواب احمدعلی میرزای والی سابق
بر حسب فرمان قضا موافق احضار بر کاب ظفر مطابق گشته بود لهذا پس از ورود موکب نواب ولیعهدی چندی در محل
با با قدرت نقل مکان کرده در روز یکشنبه هفدهم شهر شعبان المعظم از آن مکان پای استعجال برگشود در روز پنجشنبه سیزدهم
شهر رمضان المبارک وارد دارالخلافه طهران گردیده و از شرف حضور رحمت دستور خسرو سعادت گنجور باعلی مدارج
مباهات و سرور رسید

ذکر عزیمت نواب خسرو میرزا از یزد بخراسان و فتح قلعه سلطان آباد ترشیز و قتل حاجی فیروزالدین میرزای فتنه انگیز

قبل ازین اشاره رفت که نواب میرزاده خسرو میرزا بر حسب فرمان خسرو فیروزی لوا مأمور گردیده
که با جمعیت سرباز و توپخانه از دارالامان کرمان بدارالعباده یزد آمده از راه بیابان طبس عازم ارض اقدس شود و از قرار
دستورالعمل حضرت ولیعهدی بسر هر خدمتی که مأمور آید رود بمیر علی نقی خان عرب تکولی حاکم تون و طبس و وکیل مملکت
خراسان نیز مقرر گردید که آب و آذوقه بلی منتهای تحمل شتران توانا بجهة مصارف منازل آن بیدای کران ناپیدا مهیا
و تا هر کجا قدرت داشته باشد رفته نواب میرزاده را وارد طبس سازد و از صدور این خدمت بعرض مراتب ارادت
پردازد نواب خسرو میرزا در اواسط شهر شعبان المعظم بقدری که امکان داشت آذوقه و سیورسات از دارالعباده برداشت
و با افواج سواره و پیاده و توپخانه از معبر ریگ اشتران روی براه گذاشت از بخت طالع فیروز خسروی در هر منزل اوقات
بوسعت و خوشدلی گذشت تا الحمدلله والمنه در سلخ شهر مزبور صحیحاً سالماً وارد ولایت طبس گشت الحق امیر علی نقی خان
وکیل در آن سفر خدمات جمیل کرده در ادای سیورسات و رسوم ضیافت و مرسومات اجتهادی بانهایات بعمل آورد چون محمدتقی
خان عرب میش مست حاکم ترشیز از قراریکه سابقاً ذکر شد در بدایت والی گری نواب احمدعلی میرزا برادر مهتر خود مصطفی
قلی خان را در ترشیز محبوس ساخت و خود بضبط و ربط امر حکومت پرداخت در اول حال فی الجمله خدمت و صداقتی
تحویل نمود و بالاخره از هرزه درائی محمدخان قرائی باب مخالفت و طغیان برگشود پس از ورود موکب فیروز ولیعهدی
بخاک خراسان آدمی محقر و پیشکشی مختصر فرستاد و در باب شرفیابی خویش و دادن اختیار قلعه و شهر بدست غازیان

ظفرکیش بنا را بدفع الوقت گذاشت حوصلهٔ نواب ولیعهدی احمال و راه برنتافت و نواب امیرزاده خسرو میرزا
رخصت عزیمت بصوب ترشیز یافت به امیر علینقی خان وکیل نیز مقرر شد که با جمعیت نخعی و الالوئی و زنگولی در رکاب
نواب امیرزاده همراهی نمایند و پنجهٔ دلیری در تسخیر قلعهٔ ترشیز برگشایند معادل دو فوج سرباز صاعقه انباز هم از مأمورین
نیشابور بامداد ایشان شتافتند و در روز یکشنبه بیستم شهر رمضان المبارک مأمورین وارد ولایت ترشیز گشته در نیم
فرسخی قلعهٔ سلطان آباد اقامت یافتند فوج مأموره از نیشابور نیز بایشان ملحق شده از کثرت و ازدحام شکوه حاکم
و تفنگچیان بد فرجام بی رونق آمد محمد خان قرائی نواب شاهزاده و مأمورین را در تسخیر قلعه بی قدرت پنداشت
و معادل چهار هزار جمعیت برداشته از ولایت تربت روی به بلوک کوه سرخ گذاشت منظورش این بود که اگر
قلعهٔ مزبوره از سعی غازیان منصوره مسخر آید در خدمت سرکار ولیعهدی اظهار خدمتی از خود نماید و هرگاه خدای
نخواسته کار دیگرگون بود شاید در آن بازار آشفته با جمعیت خویش بی پریشانی و تشویش بترشیز رود و قلعه
و شهر را بی تلبیس متصرف شود حضرت ولیعهد دوران این معنی را از فرط فراست دریافت و محصلین شدید
گماشته مشار الیه بی نیل مرام بتربت روی گذاشت بالجمله محمد تقی خان حاکم دو سه دفعه با جمعیت کامل از قلعه
برآمده جسارتی ورزید و از طالع فیروز خسروی مخذولا منکوبا برگردید امیر علی نقی خان بسبب عصبیت عرقیت بجهة
استمالت محمد تقی خان بقلعه رو کرد و او را طوعا او کرها برداشته باردوی والا آورد جعفر قلیخان برادر کهتر او
که در قلعه بود از فرط غرور دروازه را دربست و در پشت دیوار قباحت و وقاحت برنشست غیرت امیرزاده با حمیت را
ظهور این جنایات در ظرف حوصله نگنجید و سرهنگان افواج سرباز را با یوسف خان امیر توپخانه مأمور بیورش گردانید
از اطراف سلطان آباد سنگرها پیش بردند و نقابان چابکدست بکار نقب و سورچل اقدام کردند توپهای اژدر توان
دهان بآتش فشانی گشادند و سربازان صاعقه فشان از یورش پی در پی داد مردانگی دادند سطح هوا از شرارهای
توپ و تفنگ نمودار کرهٔ اثیر گشت و فضای آن از وفور مهرهٔ آتشین رنگارنگ بچندین پایه از آتشخانهٔ برزین
درگذشت هوا بجای مهرهٔ تگرگ گلولهٔ آتشین باریدی و نعرهٔ دلاوران مانند بلای ناگهان زلزله کرهٔ زمین را
متزلزل گردانیدی برج و بارهٔ قلعه از صدمهٔ گلولهای توپ نیز چون خانهٔ زنبوران مشبک گردید و آه و نالهٔ
قلعه‌گیان

قلعه‌گیان چون دود تفنگ غازیان سر بفلک کشید اهل قلعه دریاهای آتش را بسوی خود شتابان دیدند
و فریاد الامان برآورده قاصد گرفتاری حاکم گردیدند جعفر قلیخان نادان این معنی را دریافت کرده فی الفور
با جمیع علما و سادات و اشراف و اعیان و کدخدایان قرآنها در دست و شمشیرها بر گردن از قلعه بیرون تاخته
روی بآن دریای آتش آورد نواب امیرزاده را عرق مروت موروثی حرکت نمود و قشون نصرت نمون را
از اقدام بجنگ منع فرمود برادر حاکم و همراهان از دور روی ضراعت برخاک نهادند و از دو دیدگان ابواب
سیلاب برگشادند حضرت امیرزاده برجان آن جمع پریشان ببخشود و در همان رزمگاه علی اصغر خان عجم را
با دستهٔ ابوالجمعی مأمور بتصرف برج و باره فرمود روز سه شنبه بیست و نهم شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و دویست و
چهل و هفت از طالع بی زوال شاهنشاه دریانوال قلعه با آن استحکام مسخر آمد و در روز دوشنبه عید سعید فطر مژدهٔ
این لطیفهٔ غیبی در دار الخلافهٔ طهران معروض رای دارای دادگر شد در تاریخ این فتح نمایان یک رباعی فصاحت
بنیان از کلک مؤلف تراوید و یادگار را در این رساله ثبت گردید **الرباعی للمؤلف** گویند امیرزاده ترشیز گشود ❊
چون سرو بجویبار کشمر آسود ❊ از خامهٔ خاوری رقم شد بورق ❊ تاریخ صحیح لفظ ترشیز گشود ❊
بالجمله نواب خسرو میرزا فردای آن روز وارد قلعهٔ سلطان آباد گردید و کدخدایان و ریش سفیدان و اعیان
آن ولایت را مورد انواع تفقدات گردانید انبارهای مشحون از ذخایر و گنجینه‌های مخزون از زر و جواهر
اسب و استر و اشتر بیرون از حساب و گله گله اغنام گذشته از حد نصاب بتصرف غازیان ظفر اکتساب
درآمد و یکان یکان لشکر را قسمتی درخور میسر شد نواب امیرزاده کامران مباشرین کارداران در شهر و بلوک بگماشت
و علی اصغر خان عجم را با دستهٔ ابوالجمعی بمحافظت قلعه گذاشت و مصطفی قلی خان و محمد تقی خان و جمیع برادر و برادرزادگان
و قبیلهٔ ایشان را اناثا و ذکورا از آن ولایت حرکت داده بارض اقدس روان داشت و حضرت ولیعهد کامران
نواب امیرزاده و سایر امرا و سرهنگان را در ازاء این خدمت نوازشی بی نهایت کرد آوازهٔ تسخیر قلعهٔ ترشیز بگوش اهالی
دور و نزدیک رسید و هر پایه داری مایهٔ حسابها از کار برداشته در کار خود حیران گردید **ذکر قتل حاجی فیروز الدین میرزای
افغان از حیله بازی فلک فتنه انگیز در ولایت ترشیز** از قراریکه در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و سه

مرقوم قلم خجسته رقم آمد فتح خان بارکزائی افغان وزیر محمود شاه بعد از فتح هرات این حاجی فیروز الدین میرزا را
که برادر شاه محمود و ولد تیمور شاه است با اهل و عیال و متعلقان روانهٔ قندهار ساخت و بعد از انقضای دولت محمودی
و فرار او بغراه حاجی فیروز وقت را غنیمت شمرده با اهل و عیال بصوب ارض اقدس پرداخت نواب شجاع السلطنه
حسنعلی میرزا مقدم او را محترم داشت و همت دریا خاصیت بر تمشیت احوالش برگماشت محمود شاه بعد از مخالفت
پسرش کامران میرزای والی هرات در سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و پنج در قصبهٔ فراه از بلای و باروی بدیاری
دیگر نمود و کامران میرزا بدون واهمهٔ تعرض برادر بی نوا در ولایات هرات و سبزوار و فراه دست تصرف و تسلط برگشود
شاه پسند خان افغان که از جملهٔ امرای بارتبه و شان و دولتخواه محمود شاه و با برادرش کامران میرزا مخالفت داشت قبل از
وفات محمود شاه بامید حمایت کارپردازان این درگاه روی بخراسان گذاشت بعد از خبر فوت محمود میرزا خواست که حاجی
فیروز الدین را بدست آویزی از مشهد مقدس بهرات برد و بساط شوکت کامران را در سپرد در بدایت ورود مسعود نواب نایب
السلطنه حاجی فیروز بصوابدید شاه پسند خان که در تربت حیدریه بود روی بولایت ترشیز نمود که از آنجا تدارک کار خود را
دیده بهرات رود و مخرب کار کامران میرزای برادرزاده شود بمفاد من حفر بئراً لاخیه فقد وقع فیه داستان فتح ترشیز
اتفاق افتاده فیروز تیره روز سرای کناه بر باد داد حقیقت این مطلب آنکه فضای باصفای مشهور بباغ در خارج قلعهٔ
سلطان آباد ترشیز واقع است و خانهٔ در جنب آن نیز احداث کرده اند که باب آن سرا در فضای مشهورهٔ بباغ گشوده
میشود حاجی فیروز با اهل و عیال در آن خانه منزل داشتند و فوجی از سربازهم بعد از فتح قلعه در فضای مزبور بار اقامت
گذاشتند نیم شبی یکنفر از جواری اندرون فیروز بجهة آوردن آب از خانه برآمد و سربازان سفر کشیده با او قیل و قالی
در گرفتند و محرمان این مطلب بحاجی فیروز گفتند آن بی نوا از فرط غیرت و عصبیت شمشیر خود را برداشت و بجهة منع و طرد
قراولان سرباز روی بخارج سرا گذاشت چون سربازان جرار در آن شب تار جنابش را نمی شناختند لهذا بی باکانه بقتلش
پرداختند نواب امیرزاده نعش او را با کمال احترام برداشت و همت بر تمشیت احوال بازماندگانش گماشت این قطعه
در تاریخ قتل وی از طبع مؤلف تراویده بجهة یادگار در این صحیفه ثبت گردید لمؤلفه حاجی فیروز الدین افغان کشته شد ٭
در خراسان از سر گردنکشی ٭ بود در آن ملک مهمانی عزیز ٭ مهربان با خلق از شیرین وشی ٭ سود سرها خوی او از مردمی ٭

روی دلها سوی او از دلکشی ٭ کس چنین مهمان نوازی کی کند ٭ بخت چون شد کار آبی آتشی ٭ بهر مهمانان که تیر انداز چرخ ٭
دارد اندر زه کمان آرشی ٭ گشت او را از جفا سرباز ترک ٭ بیگنه کشتن بمحشر دلخوشی ٭ بهر سالش خاوری گفتا که وای ٭
کار سرباز ای پسر مهمان کشی ٭ بهاریه سال تنکوزئیل لوی ئیل مطابق با سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری و ایراد
مأموریت نواب بدیع الزمان میرزا بخراسان و آمدن برخی از ایلچیان قلعه گشای هفت اقلیم سپهر و روشنی افزای طلعت خوبان
بهشتی چهر اعنی دارای بنگامه آرای مهر در این سال فرخ مآل بعد از انقضای یکساعت و پنجاه و سه دقیقه از شب چهار شنبه
هفدهم شهر شوال المکرم که سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری مطابق با لوی ئیل ترکی بود محکمهٔ حمل را
مفتوح نمود و ترکان تنگ چشم کواکب را از یک عزیمت پای هزیمت برگشود باز سلطان بهار بر اورنگ دارائی
گلزار جلوس کرد و سفیر فرنگی نژاد شکوفه که در دار السلطنهٔ گلشن مقیم بود با عمری دو روزه روی بدیاری دیگر آورد
سفرای صبا و شمال در تختگاه گلشن نزول نمودند و هر یک بعزیمت چمنی پای برگشودند دارای بهار انعام ولیعهد گلزار را
از سبایک زر و سیم رعنا و از نار خزانهٔ ترتیب داد و سالار خیار را با جیوش سبزه و از نار بدفع خیانت پیشگان
قبایل دی و بهمن غدار بامداد فرستاد امیرزادهٔ نهال سربازان و توپچیان سحاب توانا را با توپهای تندر برحسب
صوابدید باد نوروزی که نایب سلطان ربیع است بجاور زمین باغ رسانید و قلاع محکمهٔ تربت چمن و خبوشان گلشن
از یورش جنود سنبل و سوسن مفتوح گردید اسیران اشجار که گرفتار امیران توران نشین دی و بهمن بودند از همت ولیعهد
باد نوروزی خلاصی حاصل نمودند شهزادگان گلبن باز بسبب ایالت مملکت چمن باهم درآویختند و خون غنچه های بیگناه را
از پیکان ستم و خار آزار در آن درآویختن فرو ریختند امیرزادهٔ ارغوان شمال نهال ارغوان مهرهٔ آتشین صاعقه را نشانه
شد و فرمانفرمای بهار را قلعهٔ باغ نظر گلزار مفتوح سرپنجهٔ دلیرانه آمد از عزل و نصب نونهالان اشجار ممالک
دار الامان چمن و دار العبادهٔ گلشن صفائی دیگر یافت و ایل ترکی زبان زاغ از دار الملک باغ و ییلاقات
راغ روی برتافت اورنگ جم از فر جلوس فرمانفرمای ممالک عرب و عجم زیوری از سر گرفت و طنطنهٔ کوس نوروزی
از نوبتخانهٔ خلافت راه فلک اخضر به آداب سنوات بزم شیلان عید سعید بخوشی و خرمی در گذشت و دارای هفت اقلیم را
در ممالک محروسهٔ سلطانی نوبت فرمایش احکام جدید گشت نواب امیرزادهٔ افخم بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار

ولایت گرگان و ترکمانان یموت و گوکلان را با سواره و پیادهٔ استرآبادی و مازندرانی بعزیمت مملکت خراسان
و امداد حضرت ولیعهد دوران فرمان داد و نواب معزی الیه امتثال فرمان همایون را با قشون نصرت نمون از راه
دشت ترکمان بآن مملکت پای برگشاد احکامات بلیغه در باب اهتمام نواب ولیعهد ظفر مآب در باب تدمیر امرای خیانت
پیشهٔ خراسان و تسخیر قلاع محکمهٔ ایشان شرف صدور یافت و بر بدیع صدر نشان بجهة ابلاغ احکام قضا نظام
بمملکت خاور شتافت درخلال این احوال وقایع وفات ایلچی دولت انگریز و تعیین سفیری دیگر بعرض دارای داور
رسید و حکم محکم بتهیهٔ اوضاع ورود او از مصدر خلافت صادر گردید تبیین این مقال آنکه جان مکدانلد کبیر ایلچی
دولت انگریز از قراریکه نگارش یافت در سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و یک شرفیاب دربار معدلت مدار گردیده در
دارالسلطنهٔ تبریز مقیم و برقرار شد هنری ویلک که قبل از این از قرار نگارش منصب وکالت از جانب اهل دولت
داشت اوقاتی در نیابت ایلچی مزبور میگذاشت چون قرار دولت انگریز چنین است که در صورت فقدان ایلچی نایب
اول سفیر است و صواب دید ایلچی سابق نیز درین فقره ناگزیر لهذا هنری ویلک مزبور مستعد السفاره بود و بر تن
از غربت بوم سفارت و را بعد از ایلچی مظنه مینمود بالجمله از تاثیرات قضا و تدبیرات قدر جان مکدانلد سفیر را در
دارالسلطنهٔ تبریز ناخوشی صعبی دست داد و در بدایت این سال نیکومآل روی بسفارت عالمی دیگر نهاد کارپردازان
نواب نایب السلطنه بآئین دین مسیحی و تقویت ارامنهٔ آن ولایت نعش او را بقانون دین مسیحی مدفون ساختند
و بعرض فقرات مزبوره پرداختند کاغذی بخط و مهر ایلچی متوفی در نزد مستر کمبل نایب دویم او ابراز شد که مشار الیه را
بعد از خود ایلچی کرده و مطلقا نامی از هنری ویلک بمیان نیاورده است هنری ویلک ازین معنی آشفته خاطر گشت
و عازم مملکت انگلتره گشته از وکالت و نیابت و سفارت کلاً در گذشت امنای دولت بهیهٔ انگریز نیز وصیت
ایلچی متوفی را ممضی داشتند و بامضای سفارت مستر کمبل نامهٔ مهر پادشاه ذیجاه خود نگاشتند بعد از وصول نامهٔ
مزبور بدارالسلطنهٔ تبریز مستر کمبل سفیر جدید باتفاق جان مکنیل حکیم که اکنون نایب اول است و طبابت ایلچی
بهمه گیری محول عازم دارالخلافهٔ طهران و میرزا محمد علی شیرازی برادرزادهٔ حاجی میرزا ابوالحسن خان که خدمت دارالانشای
امور دولت خارجه با او موکول است بر حسب امر اعلی بعزم استقبال ایلچی تا دارالسلطنهٔ قزوین روان گردید و بعد از آنکه

قرب

قرب ایشان بدارالخلافهٔ طهران بعرض دارای جهان رسید در روز ورود ایشان امان الله خان افشار ارشلو و سلیمان خان
افشار قاسملوی همشیره زادهٔ او که یکی غلام پیشخدمت خاصه بالاخص و دیگری سرکردهٔ هزارهٔ افشار است بر حسب امر
صاحبقران تاجدار باستقبال او شتافتند و ایلچی و همراهان با احترامی تمام وارد گشته در عمارت متعلقه اقامت
یافتند فردای آن روز این بندهٔ مدحت گذار و میرزا محمد تقی نوری و میرزا محمد رفیع آشتیانی مستوفیان دیوان
اعلی بدیدن او مامور شدیم و از فقرات توجهات خاطر ملوکانه سخن گذار آمدیم پس از انقضای مدت سه روز
بآداب مستمرهٔ متداوله شرفیاب بزم حضور معدلت دستور گردید و نامهٔ دوستی ختامهٔ پادشاه ذیجاه انگریز را بآداب
شایسته بنظر معدلت سیر شهریاری رسانید و پیشکشی مرغوب از نقد و جنس و چهل چراغ بلور از پیشگاه حضور معدلت
ظهور گذرانید و بر حسب قرارداد در نفس دارالخلافه مقیم گردید و در مقام صداقت و خدمت و اهتمام در موافقت دو دولت
جاوید آیت مستقیم گردید هم در آن اوقات نظر علی خان قاجار قزوینی نایب ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی که از قرار
نگارش در دو سال قبل بسفارت مملکت سند رفته بود مراجعت نمود میر مراد علی خان والی سند غشی مهر علی نامی را
با عریضهٔ ارادت فریضه بانضمام و پیشکش صداقت روش بهمراهی مشار الیه فرستاد و غشی مزبور بعد از شرفیابی حضور
معدلت گنجور و اعطای خلعت و انعام موفور با جواب عریضهٔ والی مزبور بمراجعت آن حدود و ثغور پای برگشاد

ذکر جسارت میر رواندوز و کیفیت شکست مشار الیه از قطایع خسرو فیروز و سعی جان فشانان دولت نصرت اندوز

رواندوز لقب طایفهٔ از اکراد است که در کوهستانات کردستان روم میانهٔ کرکوک و وان سکنی دارند و بسبب
شرارت ذاتی که خاصهٔ جماعت اکراد است همواره با همسایگان بنای اذیت و آزار میگذارند بطریق طایفهٔ بابان
هر وقت از زمان مصلحت وقت را ملاحظه مینمایند و با یکی از دولتین علیتین ایران و روم ابواب خدمت و صداقت
میگشایند با هر یک ازین دو دولت عظمی که رایگان میشوند با دیگری بر سر خیانت و طغیان میروند تا طوایف بلباس
صاحب قوة و قدرت بودند طایفهٔ رواندوز اقدام بجسارت و خسارتی نمی نمودند از قراریکه مکررات نگارش یافت
نواب نایب السلطنه باضمحلال طوایف بلباس کمر بسته روی ایشان را از مزاحمت سرحدات آذربایجان برتافت
پس از استیصال آن جماعت طایفهٔ رواندوز رفته رفته زبردست شدند و مزاحم همسایگان بلند و پست آمدند

شاه مراد بیک نامی از روسای آن طایفه رتبهٔ مهتری حاصل کرد و پس از اندک زمانی بهره اندوز نام برآورد
و وقتی از اوقات معتمد و پیشکشی بخدمت نواب نایب السلطنه العلیه فرستاد و در باب ایالت ولایات کوی و حریر
زبان باستدعا برگشاد امنای آن حضرت احتشام را بجهه صداقتی از عریضه فرستادهٔ او نمودند و از تفویض
حکومت کوی و حریر بر مراتب تسلط او در آن سرحد افزودند چندی ره نورد وادی ارادت و خدمت بود و بهیچوجه
من الوجوه خلافی با همسایگان اطراف نمینمود در بدایت این سال فرخ فال که موکب فیروز ولیعهدی را از دار
الملک آذربایجان دور دید علی الغفله بر سر بلوک لاهیجان مکری سا وجبلاغ تاخته قاصد مال و حال مردم گردید بعد از
وصول این خبر بد رای دادگر فرمان قضا جریان با فتح خسرو خان والی کردستان در باب تنبیه و تدمیر آن
ضلالت بنیان صادر فرمود و نواب ولیعهد دوران نیز از دار الملک خراسان مسرعی به آذربایجان فرستاد
محمد خان سرهنگ فوج تبریزی را با جمعی از پیاده و سوار بدفع او نامزد نمود مامورین در اواخر شهر ذی حجة الحرام
سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت بیکدیگر ملحق شدند و تا بنگاه شاه مراد بیک مزبور تاخته قاصد خرابی بلوکات
آن حدود آمدند مشار الیه نیز جمعیتی زیاد از اکراد بد نهاد آماده برداشت و با تهوری تمام رو بدافعهٔ لشکر
فیروزی فرجام گذاشت در جائی که قریب بیقناقات آن طایفه است تلاقی فریقین دست داد و تیغهای هندی
میلاد از خیل اکراد بد نهاد بجای شیرافشانی نهاد گردان روان اندوز در ابتدا خیرگی کردند و از فرط تهور و بی باکی
خود را بسوارهٔ لشکر فیروز زدند و جلادتی بعمل آوردند سربازان آتش دست از مهرهای آتشین پی در پی شعله ها افروختند
و خرمن هستی آن بی دینان را از آتش قهر و انتقام سوختند از اقبال بی زوال خسرو دشمن مال قشون نصرت نمون را
فتحی نمایان نصیب شد و احمال و اثقال آن طایفه غازیان مظفر را کسب آمد معادل یکهزار نفر متجاوز از شرر
افشانی سربازان صاعقه بار از صدر زین بر زمین ریختند و جمعی نیز دستگیر گشته بقیة السیف بدامان فرار آویختند
در اواخر شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و هشت در دار الخلافه طهران این خبر بعرض شاهنشاهی رسید
و محمد خان سرهنگ در ازای این خدمت مورد التفات بی نهایت گردید طایفه روانه وز پس از وقوع این صدمهٔ عاقبت
سوز در یقناقات خویش پای بدامان احتیاط کشیدند تا بالاخره از صدمات عساکر آل عثمان بالمره

ضایع

ضایع و گمنام گردیدند

ذکر منازعهٔ نواب شاهزادگان عراق در دفعهٔ ثانی و رفع آن از حکم محکم اعلیحضرت صاحبقرانی

در وقایع سنه یکهزار و دویست و چهل و شش ایراد شد که نواب شاهزادگان عراق را با هم منازعه دست داد
و حضرت حسام السلطنه محمد تقی میرزا صاحب اختیار بروجرد و چاپلق و احشامات بختیاری را خسارت کلی اتفاق
افتاد و در اوقاتیکه معزی الیه و نواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم در چمن
کمره شرفیاب رکاب فیروزی انتساب بودند امنای دولت قاهره خسارت نواب حسام السلطنه را بگرفتن تمسکی
از سرکار حشمة الدوله رفع نمودند که مبلغی معین در عوض آن خسارت داده پس از آن پیوسته با همسایگان در مقام
موافقت ایستاده باشد از اتفاقات نواب محمد حسین میرزا از ادای وجه خسارت با وجود وجه حجت نکول کرد
و صورت این معنی در ظرف حوصلهٔ نواب حسام السلطنه تاب نیاورد بدون مراجعه با اولیای دولت قاهره
بخیال تصرف در ولایات خوزستان و لرستان افتاد و نواب امیرزاده ابو الفتح میرزا ولد ارجمند خود را که
بطنا نبیرهٔ مرحوم حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله سابق دیوان اعلی است در میان طوایف بختیاری
بجهة امداد فرستاد خود نیز جمعیتی از جماعت باجلان و بیرانوند و سیلاخوری و چاپلقی و بربرودی نموده در روز
سه شنبه بیست و یکم شهر ذی حجة الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت در باغ شاه بروجرد که از مستحدثات
او در خارج شهر است نقل مکان کرد و بعد از سه روز توقف بعزیمت تسخیر قلعهٔ خرم آباد فیلی روی آورد
نواب ابو الفتح میرزا با دو هزار نفر از جمعیت بختیاری در گردنهٔ زاران بخدمت پدر بزرگوار رسید و سرکار حسام السلطنه
قوتی کلی گشته عازم راه گردید و روزی هم در منزل آلبستان ماند و از آنجا بدو فرسخی خرم آباد رفته دامان پر دلی از گرد
راه بر افشاند امیرزادهٔ والا نصر الله میرزا برادر اعیانی نواب حشمة الدوله که صهر نواب حسام السلطنه و بطنا از والی زادگان
لرستان است در آن اوقات از جانب برادر بلند اختر خود نایب ولایت لرستان بود و در قصبهٔ خرم آباد پای
بدامان پس از وصول موکب نواب حسام السلطنه قلعهٔ محکم حصار مسمی بفلک الافلاک را در بست و در پشت دیوار
احتیاط بر نشست نواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا نیز بعد از اطلاع از عزیمت سرکار حسام السلطنه و حرکت او از بروجرد
معادل پنجهزار سوار و پیاده از لرستانی و کرمانشاهانی برداشت و از دار الدوله کرمانشاهان بیرون آمده روی

براه بروجرد گذاشت چند روز در حوالی چشمه کاهاسن توابع نهاوند نشست و نواب همایون میرزا صاحب اختیار آن
ولایت بعلت صدمه که در دو سال قبل از قرار نگارش خورده بود دگر همت بر دادن سیورسات و ادای تعارفات
بست بالجمله نواب محمد تقی میرزا که این مقدمه را در دور خرم آباد شنید در کار تسخیر قلعه زیاد ساعی گردید با میرزاده نصرالله میرزا
پیغام داد که بسبب نسبت مصاهرت باب قلعه را بر گشاید و کلید ولایت و اختیار رعیت را تسلیم نماید امیرزادهٔ
معزی الیه از فرط فراست جواب داد که تا دشمنی مثل حشمة الدوله در مقابل است توقع تصرف در حصار و ولایت
خیالی باطل از ابتدا بدفع دشمن کوشید و در صورت غلبه پس از آن بطلب ولایت برخروشند نواب محمد حسین میرزا
نیز از مقابلهٔ نواب محمد تقی میرزا گذشته عازم تسخیر بروجرد گشته بود لهذا حضرت حسام السلطنه در روز جمعهٔ دوم
شهر محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و هشت از دور خرم آباد برخاسته روی همت بمقابلهٔ نواب حشمة الدوله
نمود چون امیرزاده ابوالفتح میرزا قراولی لشکر پدر والاگهر را داشت لهذا با قراول قشون حشمة الدوله در عرض راه
برخورده لشکر حشمت روی بهزیمت گذاشت و مصداق حدیث شریف الاسماء تنزل من السماء جهت بروز
مصداق گماشت کوتاهی سخن در روز دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنهٔ مزبوره محمد تقی میرزا و محمد حسین میرزا را
در محل مرند پیرزاد که فیمابین خاک خاوه و بربرین لرستان است تقابل دست داد اول حمله لشکر کرمانشاهان را [illegible]
صدمه اتفاق افتاد از اینکه طایفهٔ بیرانوند از جملهٔ ایلات لرستان بسبب سکنای ایشان در ولایت سیلاخور نواب محمد تقی
میرزا آنها را از روی اکراه و اجبار با خود آورده بود لهذا در بین دعوا از صفوف حسامی جدا شده روی بر تافتند
جمعیت حسام السلطنه از حرکت طایفهٔ بیرانوند روی بهزیمت گذاشتند و خیول کرمانشاهانی در تعاقب ایشان راه
بروجرد برداشتند خسارت این دعوا بر خسارت سابق سرکار حسام السلطنه افزود و نواب حشمة الدوله با سامان بروجرد
رفته شهر را محاصره نمود کیفیت این خبر در روز جمعهٔ شانزدهم شهر محرم الحرام در دارالخلافهٔ طهران بعرض شهریار زمان
رسید و دریای غضب قیامت لهب بنوبت تلاطم گردید فی الفور امیر کبیر نامدار غلامحسین خان سپهدار عراق را
با احکامات لازمه و شش هزار جمعیت از سرباز عراقی بمنع نواب حشمة الدوله از محاصرهٔ بروجرد مأمور فرمود و ضبط
ولایت سرکار محمد تقی میرزا را علی العجاله بسپهدار جلیل الاقتدار محول نمود و نواب محمد تقی میرزا را با امیرزادگان برکاب

فیروزی

فیروزی مآب احضار کرد و حضرت سپهدار با اجلال بر سبیل استعجال روی براه آورد قبل از ورود سپهدار ببروجرد
که نواب حشمة الدوله مشغول بمحاصره بود سه دفعه نواب ابوالفتح میرزا با معادل چهارصد سوار خود را بلشکر او زده فتحی
فراخور نام نمود بالجمله نواب محمد حسین میرزا مدت چهل و پنج روز در دور بروجرد نشست و همت بر خرابی باغات و زراعات
و ملوکات بست در اواخر شهر صفر المظفر حضرت سپهدار وارد گردید و نواب حشمة الدوله بر حسب امر شاهنشاه خورشید
کلاه فردای آن روز را از دور بروجرد برخاسته پس از دو روز بقصبهٔ خرم آباد رسید نواب حسام السلطنه و سه نفر
از امیرزادگان عازم دربار فلک مدار آمدند و در اتابکیه باغ دلگشای نگارستان محل توقف شاهنشاه صاحبقران
بود در روز چهاردهم شهر ربیع الثانی شرفیاب درگاه با عز و جاه شدند سپهدار با اقتدار زمام اختیار ولایات
بروجرد و جاپلق وغیره را بدست داشت تا پس از مدت چهار ماه و اطفاء نایرهٔ غضب شاهنشاه و نواب شاهزاده روی
بمقر ایالات گذاشت **ذکر وقایعی که بعد از تسخیر ولایت ترشیز در ارض اقدس اتفاق افتاد از آمد و رفت خوانین وغیره و مراودات
کارگذاران سرکاری وغیره با خوانین و سایرین** بعد از آنکه نواب نایب السلطنة العلیه را از قراریکه ذکر شد فراغت از کار
ولایت ترشیز دست داد بخیال تسخیر ولایت خبوشان و تدمیر طوایف اکراد بدنهاد افتاد از دربار خلافت مستدعی
امدادی از خزانه و سپاه گردید و مسرعان سریع السیر به آذربایجان فرستاده نواب طهماسب میرزا خلف ارجمند مرحوم محمد علی میرزا را
با معادل چهار هزار نفر از پیاده نظام و سوارهٔ آذربایجان طلبید در خلال این احوال امیر اسدالله خان عرب خزیمه حاکم
قاینات در روز دوشنبه هفتم شهر ذی قعدة الحرام وارد ارض اقدس گشته عبدالرضا خان بیگلربیگی سابق یزد را نیز همراه
آورده و در حضرت ما الاجرایم او را شفاعت کرد تبیین این مقال آنکه عبدالرضا خان بعد از فرار از قصبهٔ بافق باتفاق
ده دوازده نفر از متعلقان خود از راه بیابان عازم هرات شده فیمابین راه قاین و هرات گرفتار سارقین اویماقات
آن صفحات آمد اموالی که از جواهر و نقد همراه داشت همه را در راه مخالفت دولت خداداد گذاشت ولاعلاج همت
بر مراجعت قاین گماشت امیر اسدالله خان نظر باصالت و فتوت ذاتی بمرمت حالش پرداخت و در هنگام عزیمت
ارض اقدس مشار الیه را باتفاق خود گسیل ساخت نواب نایب السلطنه بنابر شفاعت خان مذکور از جرایم او درگذشت
و در اندک زمانی از فرط چاپلوسی نکته دانی مورد انواع احترام و کامرانی خلاصه محمد خان قرائی هم بر حسب احضار در روز سه شنبه

یازدهم شهر ذی قعدة الحرام به آستانه الاشرف گردید و از وفور تفقدات گوناگون باعلی مدارج عز و شرف رسید
یکنفر از ولدان او برتبهٔ مصاهرت نامزد آمد و یک صبیهٔ محترمهاش نیز مخطوبهٔ یکی از میرزادگان آسمان سند شد در باب سفر
هرات و پرداختن بکار خوانین ضلالت آیات تردیدات و تشکیکات در میان بود تا بالاخره از انامل فیض شامل ضمیر منیر نواب
اشرف عقده ازین کار مشکل برگشود و قرار کار بر این شد که از ابتدا صیت عزیمت هرات را در میان خاص و عام در اندازند
و پس از آن علی الغفله باضمحلال اکراد بدنژاد بپردازند چون یار محمد خان افغان ملقب به امین الدوله وزیر کامران میرزای
والی هرات در آن اوقات در غوریان و بکار انتظام آن ولایت و استحکام قلعه که در محال کوسویه از مستحدثات
او ست مشغول بود لهذا در باب اظهار تکالیف چند که منظور نظر ولیعهد سعادت پیوند بود حضرت میرزا محمد علی استیفانی
مستوفی خود را با احکامات مقرره روانهٔ غوریان فرمود بعد از ملاقات یار محمد خان و گفت و شنید فراوان معلوم شد
که آن افغان تیره روزگار از فرط غرور سر خدمت نیست سهل است که با کمال خاطر جمعی از استیلای آقای خویش واسطهٔ کار
رضاقلی خان ایلخانی است میرزا قریش نامی را همراهی میرزا محمد علی مزبور بدربار والا گسیل ساخت و خود با جمعیتی کامل
بعزم اعانت رضاقلی خان مزبور در قلعهٔ غوریان بتوقف پرداخت بعد از ورود ایشان بارض اقدس و اطلاع
سرکار والا از پیغامات آن خرس اخرس میرزا قریش مزبور مامور بتوقف رکاب ظفر مآب و یورش هرات موقوف بوقت
فرصت شد بالجمله محمد خان قرائی در روز چهارشنبه غرهٔ شهر ذی حجة الحرام از رکاب ظفر مآب رخصت یافت و بجهة آوردن
جمعیت خود بصوب ولایت تربت شتافت رضاقلیخان ایلخانی حاکم خبوشان ازین ذهاب و ایاب محمد خان
و قراریکه در کارها داده بودند مستحضر گردید و بغایت متوحش گشته نجفقلی خان شادلو حاکم بزنجرد را بجهة اصلاح
کار روانهٔ قلعهٔ چناران گردانید از دربار شوکتمدار حضرت ولیعهد نامدار استدعا نمود که جناب میرزا ابوالقاسم
قائم مقام را روانهٔ امیرآباد فرمایند تا با نجفقلی خان گفتگوی چاره شی بمیان آورده ابواب موافقت را برگشایند
نواب اشرف بجهة اتمام حجت جناب معزی الیه را روانه فرمود و در روز چهارشنبه پانزدهم شهر ذی حجة الحرام نجفقلی خان
در قریهٔ امیرآباد با جناب قائم مقام ملاقات نمود خان مزبور بجهاتی چند که ایراد میکرد در میان کار موافقت و مخالفت
حیران میزیست و مصلحت کار خود را نمیدانست که چیست تفصیل این اجمال آنکه در بدو طلوع نیر این دولت خداداد

که حضرت

که حضرت ولیعهد فلک رفعت حکمروای دار الخلافه بود نجفقلی خان شادلو در درگاه شاهنشاه معدلت خو بسمت گروگان مقیم
و خدمات عظیم بسرکار ولیعهد فلک تعظیم نمود با وجود قدمت خدمت مخالفت با آن حضرت فلک رفعت را نوعی از
نمک بحرامی میدانست و چون با رضاقلی خان ایلخانی نیز خویشی و وصلت متعدده کرده بود علانیه مخالفت نمی توانست
بالاخره بصوابدید جناب قائم مقام قرار کار بر این شد که نواب نایب السلطنه با جمعیتی که در رکاب مبارک موجود است
بعزیمت تسخیر خبوشان از ارض اقدس حرکت فرماید و نجفقلی خان نیز بتدبیری که داند اختیار قلعهٔ خبوشان را
در دست گرفته بعزم حضور پرنور اشرف پای استعجال برگشاید که در صورت وقوع این دو مقدمه کار ایلخانی تباه آیت
ولامحاله قاید ارادت و خدمت را همراه بالجمله بعد از دو روز توقف قائم مقام در امیرآباد طرفین از یکدیگر ظاهراً بلطف
و باطناً بموافقت جدا گشتند و از سر عهد و پیمان زبانی گذشتند **ذکر حرکت موکب حضرت ولیعهد ظفر مبانی و فتح
قلعهٔ امیرآباد چناران آیتی از فر طالع فیروز حضرت صاحبقرانی** پس از مراجعت جناب قائم مقام و اطلاع
ولیعهد دوران از آغاز و انجام نواب امیرزاده خسرو میرزا در شهر مشهد مقدس بنیابت نهاد و علی الظاهر صلای
عزیمت هرات در داد در روز دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و هشت با جمعیتی کامل
از سربازان نظام آذربایجانی و دستجات سمنانی و دامغانی و سوارهٔ خراسانی و توپخانهٔ صاعقه مبانی از ارض
اقدس حرکت فرمود و در اولنگ یاقوتی که مایل بسمت هرات و در دو فرسخی شهر واقع است نزول اجلال نمود پس از
شش روز توقف که خصم بنهاد فی الجمله اطمینانی یافت از اولنگ یاقوتی حرکت کرده بچمن قنعه که سه فرسخی
مشهد مقدس و مایل بسمت خبوشان است شتافت چند روز نیز در آن چمن دلاویز تدارک جیش خونریز را دیده
و از آنجا عازم گشته در روز یکشنبه چهارم شهر صفر المظفر بدور قلعهٔ امیرآباد چناران وارد گردید و کیفیت قلعهٔ
امیرآباد اینکه رضاقلیخان ایلخانی بعد از آنکه بولایات چناران و نیشابور و غیره مسلط شد قلعهٔ چناران را که از بناهای
قدیم و محکمهٔ ضخیم بود از ریشه برآورده و بنیان آنرا با خاک یکسان کرد و در بالای سر چناران بفاصلهٔ نیم فرسنگ قلعهٔ
محکم مشعر به ذرع عرض دیوار بنا نهاد و خندقی عمیق بدور آن کنده خاکریز را بالنگرهٔ قلعه مقابله اتفاق افتاد جمعی
از ایل زعفرانلو را که در چناران بودند با برخی از گروکان ترکمان تکه کوچانیده در قلعهٔ مزبور نشانیده و معادل سیصد نفر

شمخالچی از طایفهٔ زعفرانلو را که سرکرده گی یوسف خان تاتار و مستحفظ آن قلعه گردانید چنان می پنداشت که کمند اندیشه را از عروج بر آن قلعه دست کوتاه است ولی غافل از اینکه نواب ولیعهد دوران را الطاف شاملهٔ حضرت اله و توجه بخت شاهنشاه آگاه همه جا همراه خلاصه در روز شنبه هشتم صفر المظفر رای مبارک شرف یورش قلعه تعلق یافت و یوسف خان گرجی امیر توپخانه با انجام خدمت پرداخت چند روز متوالی نقابان چابکدست از اطراف قلعه بکار نقب و مورچل مشغول شدند و سربازان زبردست بترتیب سیبه و سنگر عامل آمدند قلعه گیان دو دفعه از صدای تیشه و کلنگ نقبها یافتند و از اندرون برج و باره سوراخها کرده آن نقبها را شکافتند توپچیان چابکدست سنگر خود را تا کنار خندق بردند و شاه برجی از سمت جنوب را که در برابر بود بنظر در آوردند و نقبها تا زیر برج برده از باروت انباشته کردند در روز شنبه نوزدهم شهر صفر المظفر طالع فیروزی مطالع شهریاری مدد کرد و توپچیان آتش فشان نقب متعلقهٔ بخود را که بزیر شاه برج برده بودند آتش زده زور باروت آن برج را از ریشه برآورده نصف آن در خندق فرو ریخت و گرد از دودمان قلعه گیان برانگیخت سربازان و توپچیان چابکدستی کرده پشته های علف خشک و تری که بجهة چنین روز جمع آورده بودند با فراز خاکی که از برج در خندق فرو ریخته بود ریختند و آن خندق عمیق را با زمین هموار کرده رشتهٔ قرار قلعه گیان را گسیختند یوسف خان امیر توپخانه سی نفر سرباز را منتخب ساخت و حسب امر والا معادل سیصد باجاقلو با نعام آنها داده بکار یورش چار برج پرداخت سربازان مزبوره در لمحهٔ از خندق گذشتند و از آن برج مخروبه صعود کرده بفراز آن نازل گشتند یوسفخان با کمال تهور خود را بفراز مردر و قلعه رسانید و سربازان اطراف از ظهور این جلادت در کار یورش جری گردانید از بیرون و اندرون قلعه شور روز رستاخیز برپا شد و دود توپ و تفنگ و شمخال بفراز گنبد مینا در آن هنگامی که یوسف خان امیر توپخانه مشغول تعلیم سربازان و توپچیان بود ناگاه گلولهٔ شمخالی از برجی دیگر بر پیشانی او خورده در همان لحظه روی بسرای دیگر نمود سی نفر سرباز که بفراز شاه برج بودند هیچ اضطراب نکرده بر جای خود توقف نمودند سربازان از وقوع قضیهٔ قتل یوسف خان دست از جنگ برداشتند و روی به بازپس گذاشتند نواب نایب السلطنه فی الفور امیرزاده قهرمان میرزا را با فوجی دیگر از سرباز بامداد فرستاد و بخت بلند شهریاری قلعهٔ بآن استحکام را بالقهر و غلبه

برگشاد

برگشاد یوسف خان تاتار و ساکنین قلعه از دروازهٔ دیگر شمشیرها بکمر ان بیرون شتافتند و از فرط مروت نواب اشرف خود و اهالی قلعه حکم امان یافتند حضرت والا بجهة منع سربازان از قتل و غارت خود وارد قلعه گردیده و سربازان ممنوع گشته بالاخره قلعه و ساکنین را از ایشان بمبلغ بیست هزار تومان خرید موازی سیصد راس اسب و سیصد قبضه شمخال و پنج خروار سرب باروت و ششصد خروار غله که در آن قلعه بود بسرکار اشرف تعلق یافت و کریم خان زعفرانلو برادرزادهٔ ممش خان کرد بر حسب امر والا بحکومت چناران شتافت قلعهٔ بآن استحکام از حکم اشرف کوبیده شد و موکب ولیعهد فیروز بجهة انجام کار رضا قلیخان تیره روز بمدت ده روز در آن صفحه آرمیده آمد نواب امیرزاده طهماسب میرزا که از قرار نگارش احضار شده بود با معادل چهار هزار جمعیت از سرباز و سوار و پنج عراده توپ و دو زنبورک از دار الملک آذربایجان در رسیده باردوی کیوان پوی ملحق گردید مژدهٔ فتح قلعهٔ امیرآباد در روز دوشنبه دویم شهر ربیع الاول سنهٔ مزبوره برسالت اسد الله خان افشار یاور توپخانه در دار الخلافهٔ جاودانه معروض رای صاحبقران یگانه شد و ظهور این خدمت بروز جهت خاطر التفات علامت را دربارهٔ حضرت ولیعهد جلادت آیت بهانه آمد بمبلغ پانزده هزار تومان زر نقد بصیغهٔ انعام جان فشانان و موازی پنجاه دست خلعت آفتاب طلعت سرافرازی نواب نایب السلطنه و سایر جگرداران و معادل پنج هزار نفر سواره و پیادهٔ رکابی بجهة امداد تسخیر خبوشان مصحوب محمد حسن خان سالار بار و نبیرهٔ شاهنشاه تاجدار بدار الملک خراسان فرستاده شد و در روز یکشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول حضرت سالار بار با آن خزانه و لشکر جرار بصوب مقصود روی نهاد و نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا نیز که حسب احضار ولیعهد نامدار از دار الملک آذربایجان آمده در دار الخلافهٔ طهران موقوف بود باتفاق همین خزانه و لشکر عزیمت خراسان نمود تاریخ فتح قلعهٔ امیرآباد از کلک موتلف تراوید و در این رساله ثبت گردید لمؤلفه

بهانهٔ عزم کشورگیری عباس شاه ای دل ∴ یکی حصن امیرآباد در ملک چناران شد ∴
امیرآباد ویران شد بیک جنبش ز جیش او ∴ بیک جنبش ز جیش او امیرآباد ویران شد ∴
همه گردان جوشن پوش ایل زعفرانلو را ∴ شفاعت جو نکردن تیغ و اندر دست قرآن شد ∴
بشد آن قلعهٔ معمور ویران و در آن وادی ∴ یکی آرامگه برپا برای خیل غولان شد ∴
حساب سال تاریخش همی شد خاوری جویا ∴ خرد گفتا امیرآباد فتح الباب قوچان شد ∴

ذکر حرکت موکب ظفر میعاد از امیرآباد و محاصرهٔ قلعهٔ خبوشان و یورش غازیان ظفرنشان و آمدن رضا قلیخان باردوی نصرت نشان

پس از آنکه رضا قلیخان

61 ایلخانی واستماع افتتاح قلعهٔ امیرآباد را شنید در کار قلعهٔ خبوشان متوحش گردید اهالی قلعه جات حول وحوش را
اناثاً وذکوراً کوچانیده در شهر خبوشان جای داد و حسینقلی خان ولد خود را با یکهزار نفر سواره و تفنگچی بمحافظت شروان
که ده فرسخی خبوشان است فرستاد نجفقلی خان شادلو در ظاهر اسم موافقت با رضاقلیخان و در باطن بجهت بروز خدمتی
بدولت ابد ارکان ولد خود جعفرقلیخان را که داماد ایلخانی است با معادل یکهزار نفر تفنگچی از طایفهٔ شادلو بشهر
خبوشان آورد و برج و باره و دروازه های شهر را کلاً بایشان سپرد و وصیتی که لازم بود بجعفرقلیخان ولد خود کرد
بالجمله نواب نایب السلطنه در روز دوشنبه دویم شهر ربیع الاول با جیوش بحر خروش از دور امیرآباد حرکت فرمود و یکروز
بجهت انضباط کار رادکان در آنجا توقف فرمود ابراهیم خان کیوانلو خدمات شایان کرده مجدداً از احسان خلعت
حکومت آن ولایت نام بر آورد و یکصد نفر از تفنگچیان بلوک قهپایه ارض اقدس مأمور بمحافظت قلعهٔ رادکان آمدند
و موکب اشرف در روز چهارم شهر مزبور از دور رادکان حرکت کرده در روز جمعهٔ ششم وارد منزل طاس تپه دو فرسخی خبوشان
شدند نجفقلی خان شادلو بعلت وعده که با جناب قائم مقام کرده بود در روز یکشنبه هشتم شهر مذکور در منزل طاس تپه از شرف
خاکبوسی دربار سرکار ولیعهدی بر مراتب اعتبار و قدر افزود و نواب والا مقدم او را بغایت محترم داشت و همه روزه همت
بر بروز مرحمتی تازه می گماشت حسینقلی خان ولد رضاقلیخان که در شروان بود شبها با جمعیتی از ترکمانان و اکراد بایلغار
بدور اردوی والا آمده جسارتی مینمود ولی از بخت بیدار شهریاری و سعی قراولان سرکاری سودی نمی بخشود در روز
سه شنبه دهم شهر ربیع الاول آدمی از یار محمدخان افغان که با جمعیت افاغنه در غوریان توقف داشت وارد درگاه والا
گردید و کامران میرزا و یار محمدخان بنظر اشرف رسید خلاصهٔ مضمون آنکه هرگاه منظور والا اتلاف رضاقلیخان است
ما را از هواخواهی او چاره نیست و هرگاه مقصود اصلاح است ما را نیز در این کار اقدامی وافی است حضرت والا آدم او را زیاده
از دو ساعت نگاه نداشت و جواب او را باین طریق نگاشت که ما را با رضاقلی خان سر سازش است نه میل کاوش
اگر شما را نیز میلی به اصلاح ذات البین است شتافتن باین صوب فرض عین است بالجمله روز پنجشنبه دوازدهم موکب والا
از محل طاس تپه حرکت کرده قریب بقلعهٔ خبوشان اقامت دست داد و دست روزگار ابواب بلائی عظیم بر چهرهٔ
رضاقلیخان بر گشاد ملاحسین کوچک سبزواری ساکن خبوشان بکرات از جانب رضاقلی خان به اردوی

والا آمد

والا آمد و رفت مینمود و جوابی بجز سپردن قلعه و آمدن مشار الیه نمی شنود و یار محمدخان افغان بعد از زیارت رقم اشرف
و اطلاع از تسخیر قلعهٔ امیرآباد و آن نوع استیلای ولیعهد جلادت نهاد عقل و هوش خود را بالمره باخت و جمعیت
افاغنه را بصوب هرات راجع ساخت و خود با یکصد نفر از عملهٔ خویش بعزیمت اردوی والا پرداخت در یوم شنبه بیست و
دویم شهر ربیع الاول وارد گشته در قرب سراپردهٔ مبارک رحل اقامت انداخت از جانب مرحمت جوانب التفاتهای گوناگون
دربارهٔ خود دید و از بروز آن نوع التفات قرین مباهاتی بی نهایات گردید امیرزاده بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار
استراباد که از قرار نگارش مأمور بخدمت حضرت ولیعهد دولت بود در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر مزبور با جمعیت سواره
و پیادهٔ استرابادی و مازندرانی وارد گشته دست خدمت بر گشود و ملیک توش خان جلایر نیز از کلات وارد خدمت سعادت
سمات شد و از وفور التفات خاطر اشرف قرین مباهاتی بی نهایات آمد معادل پنجاه نفر از آن بیکیان و ریش سفیدان
طوایف سالور ساکن سرخس با پیشکشی فراوان از قبیل توسنان ختلی نشان و غیر آن وارد دربار شوکت نشان شدند
و بعد از گذرانیدن پیشکش مورد احسان و خلاع دلکش همراهی معتمدی چند بارض اقدس شتافته تا مراجعت موکب
منصور متوقف مأمور آمدند به نواب امیرزاده خسرو میرزا اشاره شد که ایشان را در مشهد مقدس موقوف دارند و اکرام اده
عزتی نمایند گذارند خلاصه چون رضاقلیخان در قلعه داری اصراری داشت نواب ولیعهد زمان افواج قاهره را از
اطراف قلعهٔ خبوشان بمحاصره برگماشت سمت شرقی قلعه اردوی بزرگ توقف داشت و در سمت شمالی حضرت بدیع الزمان
میرزا با جمعیت استرابادی و مازندرانی بار اقامت بنا نهاد و سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت با سرباز و توپخانه در سمت جنوبی
که برابر ارک و گرد محلات است متوقف شدند و حسین پاشا خان مقدم مراغه با فوج مراغه در سمت غربی خیمهٔ اقامت زدند و افواج
منصوره از اطراف آن معموره بلوازم قلعه گیری مأمور آمدند نقابان چابکدست بکندن نقب و مورچل اقدام ورزیدند و عرض و عمق
مورچل بجائی رسید که سه نفر سواره در پهلوی یکدیگر در آن میگردیدند و اهالی قلعه ایشان را نمیدیدند سربازان و توپچیان
شهر بار سیبهٔ و سنگر آنگونه کنار خندق بردند و اهالی قلعه از آن تردستی بدست شحنهٔ قلق و اضطراب سپردند راه آمد و رفت بر اهالی
قلعه چنان بسته گشت که کار از نفس کشیدن نیز در گذشت در خلال این احوال خبر ورود محمد حسن خان سالار با لشکر و خزانه
و خلاع بیشمار رسید و نواب نایب السلطنة العلیه در روز شنبه هشتم شهر ربیع الثانی عازم استقبال خلعت شاهانه گردیده

در هنگام عبور از حوالی قلعهٔ خبوشان مستحفظین آن قلعهٔ عقوق‌شان بوادی بی‌شرمی تاختند و توپی بجانب
تیپ سرکاری انداختند دریای غضب قیامت لهب حضرت ولیعهدی متلاطم گردید و در همان بین سواری بجهة
اتمام حجت بآن مخول حصاری محمد طاهرخان قزوینی معتمد نواب رکن الدوله علی نقی میرزا را با پیغامات عدو گداز روانهٔ
نزد رضاقلیخان گردانید و خود بعد از پوشیدن خلعت آفتاب طلعت باتفاق حضرت سالار باردوی ظفر کردار برگردید
در همان روز تنخواه انعامی اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران را در میان افواج قاهره قسمت نمود و بعد از مراجعت محمد طاهرخان
از نزد رضاقلیخان و استماع اجوبهٔ ترهات مانند آن نادان لشکر قیامت اثر را بیورش امر فرمود و توپچیان آتش‌فشان
توپهای اژدر دهان را بجوال بستند و از انداختن مهره‌های آتشین پی در پی بنیان قرار قلعه‌گیان را در هم شکستند رضاقلیخان
نادان وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که از یکطرف نجفقلی خان شادلو را که باوی در کار مخالفت یار بود در اردوی والا
خدمتگذار و از یکطرف قلعهٔ خبوشان را نیز در دست طایفهٔ شادلو برقرار و جعفرقلیخان ولد نجفقلی خان را هم سرکردهٔ
مستحفظین آن قلعهٔ محکم حصار دید علاوه بر آن خبر وصول محمد حسن خان سالار را با خزانه و لشکر بسیار پشت
او را شکست و از فرط حیرت عقلش باخته متفکرانه در زاویهٔ خمول نشست اهالی قلعه بسر او هجوم آوردند و او را
از مخالفت حضرت و قعود در آن حصار بی‌خاصیت منع کردند ابواب چنان بلائی عظیم را بر روی خود باز دید
و معتمدی نزد جناب قائم مقام و نجفقلی خان باردو فرستاده متمنی چارهٔ کار گردید حضرات مزبوره باو پیغام
دادند که هرگاه سلامتی خود و اهل و عیال و اهالی قلعه را طالبی سر قدم ساخته باردوی والا احرام والّا مستعد بلا باش
والسلام جناب قائم مقام نیز میرزا علی ولد اصغر خود را که از جان شیرین عزیزتر داشتی از فرط رعایت احترام
بجهة رسانیدن این پیغام نزد او فرستاد و رضاقلیخان پیغامات مصلحین خیراندیش را بسمع قبول برگشاد چون
دست خود را از هرگونه چاره بریده یافت لهذا لاعلاج شمشیر برگردن انداخته باتفاق میرزا علی مزبور بمعسکر فیروزی
اثر سرکار والا شتافت ذکر افتتاح قلعهٔ خبوشان و ورود نواب ولیعهدی بآن قلعهٔ رفیع الشان و انتظام امور
آن سامان و مراجعت بارض فیض بنیان و اوضاع اتفاقیهٔ آن عهد و اوان بعد از خروج رضاقلیخان از قلعهٔ
خبوشان میرزا علی ولد ارجمند جناب قائم مقام آن گمراه وادی ظلام را دلیل شد و او را با هزاران امید باردوی
ظفر

ظفر تعجیل آورده از گرداه بجاده جناب قائم مقام پناه برد و وجود خویش را بدست شحنهٔ انصاف شاهزادهٔ اسلامیان پناه
سپرد قائم مقام حسب الامر والا بحضور پر نور اشرفش دلالت نمود و در اول وهله از ظهور التفات سرکار ولیعهدی بمراتب اعتبار
افزود و قراولان احترام حسب الامر شاهزادهٔ خورشید غلام بر دور او جمع شدند و بزم محافظتش را پروانهٔ شمع آمدند روز چهار شنبه
نهم شهر ربیع الثانی که فردای آن روز سعادت مبانی بود نواب اشرف بعزم استحمام بشهر خبوشان نزول اجلال فرمود
حضرت منیعت درجهان خانم زوجهٔ رضاقلیخان که صبیهٔ نجفقلی خان شادلوست سواری یکدست ملبوس ترمهٔ زرده
طاقه شال کشمیری و ده راس اسب و سی نفر شتر در سر حمام پیشکش نمود و سام خان ولدش از منصب ایلخانی برنام افزود
حضرت والا در ذهاب و ایاب مستحفظین قلعه را که از طایفهٔ شادلو بودند بدادن انعام از دست مرحمت ارتسام کرم
ساخت و فوج سرباز خاصه متدرجاً پنج پنج و ده ده بدخول قلعه پرداخت بالاخره دروازه و بروج و باره‌ها باین تدبیر
متصرف شدند و کدخدایان و ریش سفیدان و سرخیلان ایل زعفرانلو بخدمت اشرف تشرف جسته مورد الطاف
بیکران آمدند بیست عراده توپ سواره و پیاده و ده هزار قبضه تفنگ جزایر آماده و انبارهای غله و سرب و باروت
و املاک ایلخانی بمهوت بضبط مقرر شد و قلعهٔ خبوشان بحکم ولیعهد والاشان با خاک برابر آمد حکومت ولایات
خبوشان و سر ولایت نیشابور و بام و صفی‌آباد و جهان ارغیان را به نور محمد خان برادر جناب آصف الدوله مرحمت فرمود و روز
صبح بعد از ظهور این فتح ملیح بجهة انجام بعضی از امور در خارج شهر خبوشان توقف نمود مژدهٔ این لطیفهٔ غیبی در روز
شنبه چهاردهم شهر جمادی الاولی در دار الخلافهٔ جاوید محل برسالت محمد طاهرخان قزوینی بعرض حضرت صاحبقران
بی‌بدل رسید و ضمیر منیر همایون از مسرت افزون مشحون گردید تاریخ فتح قلعهٔ خبوشان از طبع مؤلف سرزد و در این
رساله بجهة یادگار مقرر و محرر آمد و هی هذه مؤلفه عباس شه آن قوت سر پنجهٔ اسلام ❊ آن شه که بود تیغش چون صاعقهٔ جوشان ❊
چون حصن امیرش زد قد کشت میسر ❊ آمد بخبوشان چو یکی رعد خروشان ❊ نشنید کسی صوتی از وحشی و انسی ❊
گفتی که خبوشان شده وادی خموشان ❊ یک نفس نیک لحظه در آن محصره باقی ❊ یک مرد نه یک لمحه در آن بادیه جوشان ❊
حاکم هم از اندیشهٔ مال و سر و ناموس ❊ افتاده در آن معرکه چون باخته هوشان ❊ هم آیهٔ محرومی از آن واقعه بر لب ❊
هم بادهٔ نومیدی از آن میکده نوشان ❊ ز دست توسل زده بر عجز و فقارت ❊ بر رشتهٔ تسبیح چو تسبیح فروشان ❊

از کوش برون کردمی پنبهٔ غفلت ✦ داخل شده در دایرهٔ حلقه بگوشان ✦ آن قلعه که بودی هدف تیر حوادث ✦
شد مسکن هر طایفه از جوش ترنجان ✦ پس کرد رقم خاور پیش از پی تاریخ ✦ دایم ز ولیعهد بود ملک خبوشان ✦
بالجمله صادق آقا نامی برادر بیگلرخان چاپشلو که با رضاقلیخان در مخالفت متفق و در اردوی والا اظهار او در خیل هواخواهان
موافق بود قبل از وقت بعضی نوشته جات بالمیخانی نوشته او را تحریک بر شبیخون نمود از اتفاقات نوشته جات او
در مجرهٔ رضاقلیخان بیرون آمد و باعث ظهور غضب شاهزادهٔ التفات مشحون شد بعد از نمودن نوشته جات باو
تنش را از بار سر آزاد آوردند و نعش او را بر در چادر المیخانی انداخته او را از مآل کار مخالفت آگاه کردند خلاصه حضرت
والا در باطن اراده عزیمت سرخس بود لهذا در ظاهر قشون رکابی و آذربایجانی را مرخص اوطان فرمود و در محلی امر نمود
که از راه ولایت نیشابور بولایت جام رفته و در آن در بند مجتمع گشته منتظر حکم جدید باشند و در روز یکشنبه بیست و
دویم شهر ربیع الثانی موکب فیروز از دو ز خبوشان حرکت واقع شد و در روز پنجشنبه دویم شهر جمادی الاولی وارد ارض فیض
منابع آمده سه روز بعد از ورود موکب ظفر انداز رضاقلیخان تیره روز که در ارک منزل داشت بجهة استحمام بنای عزیمت
گذاشت بعد از ترخص بحمامی که در خیابان بالا و مشهور بحمام معمار باشی است گرائید و پس از خروج از حمام قاصد فرار
گردید آدمی از مشار الیه طپانچه و شمشیری در خفیه باو داده رضاقلیخان سوار گشته از راه خیابان فراراً رو بدروازه
نهاد سه نفر قراول که با او بودند جلو اسب او از دست او بودند یکی را بگلولهٔ طپانچه و دیگری را بزخم شمشیر از پا در انداخت
و از اسب پیاده گشته دوان دوان بجانب بست روضهٔ مقدسه پرداخت سایر سربازانی که بزیارت میرفتند از این
مقدمه آگاه گشته او را گرفتند بعد از گرفتن صدمهٔ زیادی باو زده ریش او را از ریشه برآوردند و او را عور و برهنه بخدمت
والا بردند مراتب را عرض کردند نواب والا از فرط مروت ذاتی جبهٔ مبارک را باو پوشانیده مجدداً او را در ارک محبوس
گردانیده موازی پنجاه نفر سرباز باو موکل کرد **ذکر اوضاع ولایت سرخس و موجبات عزیمت نواب نایب السلطنه
بآن ولایت و اوضاع واقعه در عرض راه** سرخس ولایتی است از توابع سرحد خراسان و وطن ترکمانیهٔ سالور در آن سامان قصبهٔ
آن عظیم است و قلعهٔ ضخیم و همواره پنجهزار خانوار از طوایف ترکمانان سالور در آن ولایت مقیم این طائفه منسوب بتولی
خان بن چنگیز خانند و لقب او سالور خان بوده و همواره اوقات در میانهٔ ایلات اتراک زندگانی مینموده است در ایام

حکومت بیرامعلی خان عز الدینلوی قاجار در مرو چندین دفعه آن ولایت را تاخت و بنیان قرار ساکنین را زیر و زبر
ساخت در بدایت این دولت روزافزون که سفر اول خراسان اتفاق افتاد جماعت سالور که در مرو بودند باستدعای
یورتی از دربار اقدس زبان گشودند و حسب الامر الاعلی بفر اقبال در آن سامان مکان نمودند بالجمله جماعت مزبور
بسبب بستگی به تولی خان جمیعاً بقاعدهٔ ترکمان خود را بابی میدانند و هرگز بعزیمت قتل و اسر سمتی لشکر
نمیرانند از طوایف ترکمانان تکه و ساروق مرو و یرعلی و علی ایلی و غیره همواره بصیغهٔ مزدوری بآن ولایت
می آیند و اسب از طایفهٔ سالور عاریت گرفته اطراف ولایات خراسان را تاخت و تاز مینمایند پس از مراجعت
نصف اسیر و مالی که گرفته اند بصاحب اسب می سپرند و نصف دیگر را خود برداشته باوطان خویش میبرند پیوسته تجار
اسیر فروش از اویماقات هزاره و جمشیدی و قاینی و تیموری در ولایت سرخس تحصیل منافع میکوشند
و اسرای شیعه را از ساکنین آن ولایت و سایر طوایف غریب خریداری کرده و باطراف ترکستان برده میفروشند
در حقیقت ولایت مزبور بندرگاه اسیران هر دیار است و دایم الاوقات بنده و برده و تجار اسیر دار در آن دیار
بیشمار خود طوایف سالور نیز اکثر اوقات در ولایات خوارزم و خراسان بتجارت اسب و پوست بخارائی و غیره
مشغولند و قانون تجارت در میان ایشان معمول چون چهل سال بود که آن ولایت آسیبی ندیده بود لهذا
روز بروز بر دولت و ثروت ایشان می افزود پول آن مخذولان را پیلان توانا از حمل و نقل عاجز بودند و بسبب کثرت
تجارت و اسیر فروشی همواره جوال جوال پول بر روی هم انبار مینمودند قبل از این از قرار نگارش در باب استخلاص
اسرای شیعه از جانب معدلت جوانب شاهنشاهی بنواب ولیعهد دوران فرمایشی بصدور پیوسته لهذا در این
اوقات امتثال فرمان دارا را باستخلاص ولایت سرخس و اسرای مسلمانان که رحمت نسبت در اوقاتیکه محمد خان
قرائی از قرار نگارش در شهر مشهد مقدس تصرف نموده بود ابراهیم خان بیگلربیگی هزاره را که مخذولاً و معزولاً در زرد
او میزیست باستمالت ایل هزاره نامزد نمود مشار الیه مبلغ یکهزار تومان اسب از جماعت سالور سرخس خریداری نمود
و چون تنخواهی موجود نداشت اهل و عیال و عروس خود را گرو داده و جمعی سوار آماده کرده روی به ایل هزاره آورده اسکندر
خان برادرزاده اش با شیر محمد خان استمهار از مشار الیه گرفته او را بایل هزاره راجع ساختند و طایفهٔ سالور سرخس

در عوض تنخواه خویش بنگاهداری اهل و عیال او پرداختند محمد حسن خان ولد ابراهیم خان که کوچش در دست
سرخسیان بود بدربار شوکتمدار نواب نایب السلطنه آمده خلاصی عیال خویش را استدعا نمود بالجمله حضرت والا
بعد از مراجعت از فتح خبوشان مدت ده روز در شهر مشهد مقدس توقف فرموده یورش بولایت سرخس را
تدارک لشکر نمود و در ظاهر صلای عزیمت بولایت هرات در داده در روز یکشنبه دوازدهم شهر جمادی الاولی از ارض
خلد محل حرکت نموده روی بولایت سرخس نهاد و ریش سفیدان ایل سالور را که از قرار اظهار در دور خبوشان
بحضور پرنور آمده بودند در مشهد مقدس گذاشت و آنچه لشکر از رکابی و آذربایجانی و خراسانی و توپخانه و غیره
آماده بود بهمراه برداشت و در روز پنجشنبه شانزدهم بمنزل آق دربند رسید و لشکر مأموره از دور خبوشان در آن
منزل به اردوی والا ملحق گردید محمد تقی خان و محسن خان برادران محمد خان قرائی با سیصد نفر جمعیت در آق
دربند بشرف رکاب بوسی مشرف آمدند و از ظهور الطاف شامله مورد انواع عز و شرف شدند حضرت والا
سپاهی گری افواج قاهره را از سواره و پیاده نظام و غیر نظام چهار قسمت فرموده هر قسمتی را بعهدهٔ احدی محول
نمود نواب امیرزاده طهماسب میرزا را با سوارهٔ شاهسون و افشار خمسه و قراگوزلو قراول لشکر منصور کرد و خود
با سواره و پیادهٔ مازندرانی و استرابادی که ابواجمع نواب بدیع الزمان میرزا بودند با انضمام هزاره جات سمنانی
و دامغانی از عقب نواب طهماسب میرزا روی براه آوردند موازی دو هزار سوار خراسانی بسرتیپی جعفرقلیخان
ولد نجفقلی خان شادلو را قرار داد و فرمود که پنج فرسنگ در عقب تیپ بزرگ حرکت نمایند و نواب امیرزادهٔ اعظم محمد میرزا را
با افواج نظام و سوارهٔ آذربایجانی و توپخانهٔ صاعقه مبانی مقرر نمود که باتفاق سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت
باشی معادل پنج فرسنگ در عقب تیپ جعفرقلیخان پای استعجال برگشایند با عزمی چست و نیتی درست بهمین
آئین از آق دربند حرکت نمود و همه جا منزل بمنزل رانده در روز سه شنبه بیست و سیم شهر جمادی الاولی در عرصهٔ
سرخس نزول اجلال فرمود در پل خاتون موازی سیصد نفر از جماعت ساروق مرو که بتاخت قاینات رفته اسیر
و مال فراوان گرفته بودند به تیپ نواب امیرزادهٔ اعظم محمد میرزا برخوردند و سهراب خان گرجی با سوارهٔ آذربایجانی
ایشان را تعاقب نموده و بعقب جعفرقلیخان رسانیده باو سپردند جعفرقلیخان نیز با سوارهٔ خراسانی از تعاقب ایشان
تاخت

تاخت تا هر را با اسیر و مال در دور سرخس وارد اردوی والا ساخت از طالع بی زوال شاهنشاهی جمیع آن سیصد نفر
دستگیر آمدند و از سرافشانی سربازان نظام کلاً عرضهٔ قمه و سرنیزه و شمشیر شدند اسرای قاینات بهمراهی معتمدین
روانهٔ اوطان خود گردیدند و صاحبان اموال نیز بمال منهوبهٔ خویش رسیدند **ذکر یورش بردن بقلعهٔ سرخس
و افتتاح آن قلعه و قتل و اسر و نهب فراوان و فرستادن اسرای شیعه و ترکمان بارض فیض بنیان
و اوضاع اتفاقیه از طالع بی زوال شاهنشاه دوران** بعد از آنکه لشکر منصور از اموال ترکمانان مغرور در باب اسلحه
و ادوات حرب از هر قبیل افزودند حسب الامر ولیعهد دوران عزیمت یورش قلعهٔ سرخس را همت نمودند علی الصباح
نواب طهماسب میرزا با معادل دو هزار سوار بعزم قراولی از اردوی والا بیرون خرامید قدری که از معسکر ظفر اثر دور
گردید جمعی از سوارهٔ سالور سرخس که در قلعه بودند بعزم دستبرد لشکر فیروز بر آمده با نواب معزی الیه ملاقات
نمودند گیر و دار صعب فیما بین ایشان دست داد و دست روزگار ابواب بلا بگشاد برخی از سواران ابواجمعی
نواب امیرزاده از جان گذشتند و بقیهٔ جنگ کنان گریزان وارد اردو گشتند نواب امیرزادهٔ اعظم ولیعهد ثانی محمد میرزا
در همان ساعت از گرد راه در رسید و حسب الامر والا بسر ترکمانان مزبور تاخته ایشان را متفرق گردانید روز دیگر حضرت
والا پیادهٔ نظام و توپخانهٔ با احتشام را بسرکردگی سهراب خان گرجی بیورش قلعهٔ سرخس فرمان داد و مشار الیه
به انداختن مهره های آتشین توپ و خمپاره بنیاد قرار قلعگیان را بر آب نهاد اهالی قلعه تدبیری که در آن بلای ناگهان
اندیشیدند این بود که هرچه از اسرای شیعه از اناث و ذکور و صغیر در قلعهٔ سرخس جمع بودند همه را در دور خاکریز قلعه
جای داده ایشان را هدف تیر بلا نمودند لشکر منصور باین سبب دست از کاوش برداشتند و اهالی قلعه نیز
بنای سازش گذاشتند بالی محرم بهادر نام معروف به قراول باشی و آدینه قورت خان سالور باتفاق نسوان که شوهران
ایشان از قرار نگارش در ارض اقدس بگروگان بودند روی ضراعت باردوی والا نمودند بالی محرم بهادر قراول
باشی متعهد انجام کار قلعه گردید و نسوان مذکوره ملتزم رد کردن اسرای شیعه اولیای آن سرکار شوکتمدار نسوان مزبوره را
در اردو موقوف گذاشتند تا آنکه اهالی قلعه اسرای شیعه را که قریب به هزار نفر بودند روانهٔ معسکر والا داشتند بالی محرم بهادر
و آدینه قورت خان بجهة استمالت اهالی قلعه مراجعت کردند و باز آن خیره سران سر طغیان بر آوردند در این دفعه دریای غضب

ولیعهدی بجوش آمد و از اطراف آن قلعه توپهای تندر فغان بخروش سربازان جرار آذربایجانی و توپچیان شرربار
صاعقه‌بیان بدون ترتیب سیبه و سنگر و کندن نقب و حل تکبیرگویان بیک دفعه روی بیورش آوردند و از یمن طالع فیروز
صاحبقران ظفراندوز در لحظهٔ آن قلعهٔ عیوق‌شان را مسخر کردند در مدت یکساعت صحیح تیغ انصاف دلاوران
غوغای آن جمع بی‌ایمان را قطع و فصل نمود و بالی محرم بهادر قراول باشی نیز که قاصد خدمت بود در میان مغلوبه
از ضرب سربازان پای بدیار سقر کشود سربازان و توپچیان و احاد لشکر از پیاده و سوار بعد از منع از قتل دست
جلادت به نهب و غارت برآوردند و اموال آن قلعه را از پنهان و آشکار یغما کردند از قراریکه بتحقیق پیوست اگرچه
از توابین سربازان و توپچیان معادل یکهزار تومان یا کمتر یا بیشتر کسب داشت و نظر همت والا دست
تصرف بر آن نگذاشت سه هزار خانوار سالور با اسبان خاصهٔ سرخس که تخمیناً سیصد راس میشد در تحت
نصیب نواب اشرف را کسب آمد و بقیهٔ اموال ایشان از صامت و ناطق لشکر ظفر موافق را نصیب شد
کوچ و عیال و عروس ابراهیم خان هزاره را صحیحاً سالماً مستخلص ساخته بدست محمدخان ولدش سپردند
و برحسب امر والا قلعهٔ سرخس را خراب نموده با خاک مساوی کردند غربای اطراف زنگه و سارق و یرل و علی ایلی وغیره
و تجار اویماقات جمشیدی و تایمنی و هزاره و تیموری که بسبب تاخت و تاز حول و حوش و خرید و فروش اسرای
سکنه در سرخس از روی عدد چهارصد و پنجاه نفر بودند جمیعاً از اسرای شیعه حسب الامر والا بضرب کارد
و قمه و خنجر و ساطور و سوزن و دندان پاره پاره نمودند معادل یکهزار و پانصد نفر از سوارهٔ سارق مرو که بامداد
سرخسیان می‌آمدند در عرض راه این خبر را شنیده مأیوساً روانهٔ اوطان خود شدند چون در ارض اقدس غلای غله
و فوری داشت لهذا نواب اشرف آذوقهٔ سرخس را کلاً بحمل دواب سرخسیان بمشهد مقدس فرستاده و بلای غلا
بسبب این حسن تدبیر روی بنقصان گذاشت سه هزار اسیر شیعه و سه هزار خانوار ترکمانان سرخسی را بسرداری
جعفرقلیخان شاملو و سرکردگی مصطفی قلیخان سمنانی و سوارهٔ خمسه و هزاره جات سمنان و دامغان بارض
اقدس فرستادند و از ظهور این جلادت و مردانگی ابواب بهجت و شادمانی بر چهرهٔ اهالی شیعه برگشادند روز سه‌شنبه
سیزدهم شهر ربیع الثانی اسرای شیعه بخارج ارض اقدس رسیدند و جمیع فضلا و سادات و پیشوایان اهل اسلام
و اهالی

و اهالی آن شهر از خواص و عوام باستقبال گرائیدند صاحبان آن اسیران که از دور و نزدیک بهمین امیدواری
جمع بودند هر یک اسیر خود را گرفته دعاگوئیها بدولت قاهره نمودند جناب مجتهد دوران میرزا هدایت الله در مصلای خارج شهر
با اهالی آن ولایت از غریب و بومی و اسرای شیعه نماز ظهر و عصر را ادا نمودند و پس از ادای نماز بر فراز منبر رفته دولت
جاوید آیت را دعا گفته صدای گریهٔ شادمانی و خندهٔ کامرانی ایشان را ملائکهٔ هفت آسمان شنودند در خارج شهر
و پس از زور و شور روز رستاخیز در آن دیار پدید آمد و این نیکنامی تا قیام قیامت نصیب دولت پایدار شد
اسرای شیعه هر یک روانهٔ اوطان خود شدند و اسرای ترکمان حسب الامر نواب ولیعهد زمان موافق نتیجه
در بلوکات و ولایات حول و حوش قسمت آمد مژدهٔ این فتح نمایان در روز یکشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانیه برسالت
حضرت قلیخان شاهسون دوربن غلام پیشخدمت در دار الخلافهٔ طهران بعرض شاهنشاه زمان رسید و اولیای دولت
قاهره را از ظهور این الطاف لاریبی عیدی بزرگ ظاهر گردید تاریخ فتح قلعهٔ سرخس و استخلاص اسرای شیعه وغیره و دخول
ایشان بارض اقدس یک رباعی و یک مثنوی از کلک مؤلف تراوید و بجهت یادگار در این صحیفه ثبت گردید **رباعی**
در افتتاح قلعهٔ سرخس چون خنگ ولیعهد شد اندر تک و تاز * بگرفت سرخس و برد گردونش نماز * ز خاوری از
برای تاریخ رقم * از سعی ولیعهد سرخس آمد باز * **تاریخ وصول اسرا مثنوی** ولیعهد چون شد بتوران زمین *
بدو خواند افراسیاب آفرین * هزاران اسیر از سرخسی ستاند * پس آنگاه تا ارض اقدس رساند * هزاران سعادت شد شامل
بت پرست * خود از شیعه دستی آمد بدست * چه مانند خنگ سعادت زجوی * بارض مقدس نهادند روی *
پس آزاد در بند معتاد شد * بسی بنده از بند آزاد شد * چو شد آن اسیر از سرخس اسیری * خرد خواست تاریخش از
خاوری * در آن عرصهٔ دار و گیر سرخس * بگفتا بیاید اسیر سرخس * **ع** چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار *
ذکر حرکت نواب نایب السلطنه از سرخس و فتوحات قلعه جات تربت حیدریه و محمودآباد و سایر اوضاع اتفاقیه تا ورود
بارض روضهٔ رضویه علیه السلام بعد از فتح ولایت سرخس و کوبیدن قلعهٔ آن نواب نایب السلطنه العلیه بجهت روانه کردن اسرای
شیعه و ترکمان و فرستادن آذوقهٔ سرخس بارض فیض بنیان بمدت ده روز در آنجا توقف فرمود و پس از آن
روی سعادت بمنزل آق دربند نمود هشت روز متوالی نیز در آن منزل اقامت یافت و نواب بدیع الزمان میرزا را

بارتبهٔ مصاهرت خویش وسواره و پیادهٔ سپاه ظفرکش بر جعت استراباد مرخص فرموده جمعیتی هم که آذوقهٔ
سرخس را بارض اقدس برده بودند مراجعت نموده بآدابی شایان بصوب ولایت جام شتافت از اتفاقات
دران اوقات از شدت برودت هوا آسمان لباس سنجاب و قاقم بر سر کشیدی و پرویزن سحاب بهواره دانه‌های
قطرات منجمد و غیر منجمد بر فرق خاکیان باریدی حضرت ولیعهد فلک مهد در آن شدت برف و سرما
لشکر فیروز را چنان حرکت دادی که احدی از آحاد لشکری تعطیل را در عقب بایستادی خلاصه
در اواخر شهر رجب المرجب بمنزل محمودآباد جام رسید و در همان ساعت ورود قلعهٔ مزبوره که در تصرف کسان
محمدخان قرائی بود بلا مانع مفتوح گردید محمدخان خود را اسیر سرپنجهٔ استیلای نواب ولیعهد نامدار دانست و با آنکه
در باطن سر مخالفت داشت نمیتوانست تبیین این مقال آنکه سه قلعهٔ دولت آباد و سنگان و زاوه را قبل از وقت
تدارکی بسزا کرد و مستحفظین معتمد در آنجا نشانیده اموال اندوختهٔ خود را کلاً از تربت حیدریه حرکت داده در قلعهٔ
سنگان جمع آورد منظورش این بود که هرگاه نواب نایب السلطنه قلعهٔ تربت را بغلبه تصرف نماید مشار الیه
در یکی از آن قلاع ثلثه پناه برده شاید چندی از دستبرد لشکر منصور برآساید مهدیقلیخان و محسن خان برادرانش
که از قرار نگارش در هنگام عزیمت سرخس برکاب اشرف پیوستند بسبب مخالفتی که در باطن با او داشتند
در عجز و کمر همت باستیصال و اضمحلال او بستند بلطایف الحیل اول ایل قرائی را کلاً با او مخالف ساختند و از حسن
تدبیر در حضرت والا باظهار خدمت و صداقت پرداختند نواب اشرف پس از افتتاح قلعهٔ محمودآباد حکومت
جام و باخرز را بابراهیم خان بیگلربیگی سابق ایل هزاره مرحمت فرموده جمعی را در قلعه‌جات آن دو ولایت مستحفظ
نموده از آنجا باهمت بجانب تربت حیدریه برگشود نواب امیرزاده محمد میرزا را قراول لشکر منصور کرده معزی الیه
همه جا یکمنزل در جلو آن حضرت روی بمنزل مقصود آورد محمدخان قرائی که در تربت بود بهوای مردم را باخود
بطوری دیگر ملاحظه نمود از فرط وحشتی که او را دست داد از بلدهٔ تربت برآمده دو روزی در قلعه سنگان باقامت
نهاد عقیدهٔ ایل خود را در باطن چنان دید که هرگاه خود عازم و وارد اردوی والا نشود متعلقانش او را گرفته بادست
بسته خواهند برد و حسن خدمتی از خود در آن حضرت ظاهر خواهند آورد از اینکه دست خود را از هر گونه چارهٔ بریده
یافت

یافت لهذا با چهل و هفت سوار از قلعه سنگان برآمده در چمن هفت چشمهٔ باخرز بخدمت نواب امیرزادهٔ اعظم
محمد میرزا شتافت چون بسبب خلف وعدهٔ که در باب شرفیابی خود با جمعیت بدور امیرآباد و خبوشان
کرده بود خجالت و وحشتی کامل داشت بنا بر آن بشفاعت نواب امیرزاده روی ضراعت بموکب مسعود ولیعهد
ظفر آمود گذاشت فیما بین هفت چشمه و قلعهٔ اسکندرآباد در رکاب اشرف مشرف و از ظهور التفات شامله قرین
انواع عز و شرف شد حضرت والا را با شوکتی تمام و ابهتی مالاکلام وارد تربت حیدریه ساخت و در دو سه روزه
ورود بترتیب انواع پیشکش و طویهای دلکش پرداخت دو قلعهٔ دولت آباد و زاوه را که دو محکمهٔ سخت است
کس فرستاده بتصرف گماشتگان سرکار ولیعهد نامدار داد و در باب قلعهٔ سنگان که اموالش کلاً در آن
بود بنا را بر دفع الوقت نهاد در خلال آن احوال معتمدی از جانب جناب کامران میرزای افغان والی هرات بدربار
ولیعهد نامدار گرائید و نوشتجاتی که محمدخان بکامران میرزا در باب کار مخالفت نوشته بود برسالت فرستادهٔ
مزبور بنظر مبارک نواب اشرف رسید خلاصهٔ مضمون اینکه عزیمت حضرت ولیعهد جلالت مهد باین ولایات نه همین
منظور استیصال این صداقت آیات است بلکه منظور کلی عزیمت هرات چون ایل قرائی با من سر مخالفت دارند
چنان میدانم که عنقریب مرا بدست دشمن گذارند بهتر آنکه شما جمعی از افاغنه را بولایت تربت روان سازید که
مستحفظ قلعه‌جات متعلقهٔ بمن بشوند من هم فوجی از ایل قرائی را که از ایشان مطمئن هستم بهرات فرستاده بحراست
قلعه‌جات سرکار روند شاید باین وسیله توانیم دست تعدی گماشتگان حضرت ولیعهدی را از این دو ولایت
کوتاه سازیم و طرفین بحمایت یکدیگر بحراست ولایات خویش پردازیم بالجمله کامران فرستادن نوشتجات مزبور را
بخدمت والا نوعی از صداقت و ارادت فهمیده و بتصور اینکه شاید آن بلای ناگهان را از خود دافع آید این نوشتجات را
گسیل گردانید محمدخان از کیفیت اطلاع نواب والا از این داستان آگاه شد و از فرط وحشت و اضطراب عازم
فرار گشته قاید مخالفت را علانیه همراه آمد سرکار ولیعهد مروت آیت که بجز مرحمت درباره او منظوری نداشت بالحاح
او را گرفته بندش برپا گذاشت چون از برادران او محسن خان و مهدیقلی خان در چنین حالتی اطمینان خلاف قانون
ملکداری بود لهذا لابداً ایشان را نیز از راه مصلحت محبوس نمود قلعه سنگان را که اموال محمدخان کلاً در آن بود

تصرف کرده واندوختهٔ موروثی ومکتسبی او را که فزون از حوصلهٔ اوهام مینمود بحیطهٔ ضبط وربط درآورد وحکومت
ولایات تربت وبرشن وکدکن ومحولات وسرجام بسهراب خان غلام پیشخدمت باشی مرحمت شد واختیار کار
ابراهیم خان هزاره وولایات جام وباخرز نیز از راه حزم واحتیاط بمشار الیه عنایت آمد مصطفی قلیخان سرکردهٔ
هزارهٔ سمنانی را که خدمات شایان در آن سفر کرده بود قرین التفات کامل نموده باجان بازان سمنان ودامغان
مرخص فرمود جناب محمد حسن خان سالار بارزام که در ارض اقدس توقف داشت احضار کرده معزی الیه پس از بروز
تفقدات سرکار ولیعهدی بمقتضی المرام مرخص گشته روی سعادت بدار الخلافهٔ طهران آورد وبعد از انتظام کار آن
ولایات ومرخصی حضرات برادران محمد خان را از حبس برآورده وخود مشار الیه را محبوسا باخود برداشته عازم ارض فیض
قرین گردید ودر اواسط شهر شعبان المعظم بآن مکان سعادت تضمین رسید محمد خان قرائی را در ارگ مشهد مقدس
با رضا قلیخان ایلخانی محبوسا بحفاظ وحمرانوداشتند وکارگذاران آن سرکار شوکتمدار حسب الامر ولیعهد مروت
شعار شبان وروزان همت بر مراقبت احوال ایشان گماشتند مژدهٔ فتح قلعهٔ تربت وگرفتاری خان خیانت آیت
در اواخر شهر شعبان المعظم در دار الخلافهٔ طهران بعرض شاهنشاه اعظم رسید وضمیر خیر همایون از تدابیر جهانبانیهٔ فرزند کامران
بغایت شادمان گردید تاریخ فتح قلعهٔ تربت از کلک مؤلف ارادت آیت تراوید وبیادگار در این صحیفه ثبت گردید

لمؤلفه

حاکم تربت که محمد خان بود ÷ با غلامان در رشتهٔ صداقت انباز ÷ نفس اماره بزد راه مر او را و نمود ÷
طایر صدق وی از بام ارادت پرواز ÷ باب آن قلعهٔ محکم بجهان بست و نشست ÷ تا چه زاید پس ازین از فلک شعبده باز ÷
آتش خشم شهنشاه برافروخت زکین ÷ خصم ازین حادثه افتاد بصد سوز و گداز ÷ حکم فرمود بفرزند گرامی که کند ÷
دفع این واقعه از همت دریا دمساز ÷ نایب ملک شهنشاه ولیعهد رشید ÷ راد عباس شه آن داور انصاف طراز ÷
رفت وبگرفت در آن قلعهٔ محکم بنیان ÷ زینچنین فتح طرازنده جهان پرآواز ÷ شد گرفتار هر آنکس که محمد خان یار ÷
جمله در مجلس شهزادهٔ فرخنده نواز ÷ پشت آن ناحیه بل پشت خراسان لرزید ÷ ازچنین فتح که دارد شرف فتح حجاز ÷
فتح آن قلعه چو شد خامه ریش گفت لبلبا ÷ باب تربت زولیعهد جهان آمد باز ÷

ذکر قرار و مدار کار هرات با یار محمد خان افغان و آمدن ایلچیان خوقند وروانه شدن بدرگاه فلک پیوند

قبل ازین نگارش یافت که یار محمد خان افغان وزیر

کامران میرزای والی هرات در ورود خبوشان بدربار عز وشان وشرفیابی خدمت ولیعهد دوران شتافت
چون آمدن او از جهة انجام کار رضا قلیخان ایلخانی بود لهذا بعد از اتمام کار خبوشان وگرفتاری آن نادان رجعت
بصوب هرات را عزیمت نمود از قرار فرمایش شاهنشاه تاجدار نواب ولیعهد کامکار را منظور نظر این بود که بعد از
تمشیت امورات داخلی مملکت خراسان بانجام مهام خارجی از قبیل کار خوارزم وهرات پنجهٔ دلیری گشاید وبهر طریق که
ممکن آید فرمانروایان وحکام واهالی آن صفحات را مطیع ومنقاد نماید این یار محمد خان از امرای معتبر افغان ودر نزد
کامران میرزا وزیری نامدار وکامران بود ودر ورود خبوشان اصرار فراوان در باب مرخصی خود مینمود ومظنون
این بود که بدون رخصت بارگی مراجعت بجانب هرات راند وامورات که منظور نظر است در عقدهٔ تعویق
ماند وشاه پسند خان افغان نیز که با کامران میرزا مخالفت داشت در آن اوقات از ولایات سبزوار وفراه
روی باردوی ولیعهد جلالت همراه گذاشت بکارگذاران دربار والا چنین عرض نمود که هرگاه حضرت اشرف
والا یار محمد خان را در دربار عز وشرف موقوف دارد کامران میرزا ناگزیر است که بنائی درست در کار خدمت وصداقت
گذارد بنابر آن سواری پنجاه نفر قراول نظام در ظاهر بصیغهٔ احترام ودر باطن بسبب احتیاط از فرار آن افغان بر فرجام
بمحافظتش بر گماشتند وتا زمان مراجعت سرکار ولیعهدی از فتح تربت حیدریه مشار الیه را چه در شهر مشهد مقدس
چه در اردوی اقدس موقوف داشتند کامران میرزا که در بدایت حال داستان گرفتاری او را شنید چون ترخیص خان
وزیر را بضرب وزور در قوهٔ قدرت ندید لهذا عامل عمل تدبیر وتزویر گردید معتمدی دیگر را با پیشکشی مختصر بحضرت
والا فرستاد وحقهٔ تزویر را باین آئین سرگشاد که یار محمد خان را چون در مملکت هرات بسبب فور استیلا بر رعیت وعادت
مخل کار خود دیدم لهذا مشار الیه را ببهانهٔ معهود روانهٔ درگاه والا گردانیدم اکنون توقع دارم که مشار الیه را در آن حضرت
موقوف دارند وهرگاه ارادهٔ مراجعت نماید نگذارند منظورش ازین استدعا آن بود که حضرت ولیعهد کامکار یار محمد خان
را با کامران میرزا دشمن دانند واگر به جهة اختلال در کار هرات باشد مشار الیه را از آن دربار برانند یار محمد خان نیز مطلب باطنی
کامران میرزا را از مضمون نوشته یا از پیغام فرستاده دریافت کرد واز روی حیله وتزویر همان تمنای ظاهری کامران را
دست آویز دشمنی خود با او کرد وتعهدات در انجام کار هرات بعمل آورد وظهور این خدمت را موقوف بمرخصی خویش ساخت

ودر باب مراجعت بصوب هرات بابرام واصرار پرداخت نواب ولیعهد فطانت مهد از فرط فراست منظورات آن
امیر وزیر را از بروز این استدعای مختلف دریافت فرمود ودر محافظت خان مزبور تاکیدات زیاد بر زیاد نمود
بعد از فتح تربت حیدریه عزیمت هرات را داشت ولی بسبب شدت سرمای زمستان وکثرت برف وباران وعدم
آذوقه بجهة مصارف سپاه ظفر ارکان بنا را بوقت دیگر گذاشت پس از مراجعت از فتح تربت داستان قرار ومدار
کار هرات را با یار محمدخان بمیان آورد ومکنونات ضمیر منیر را باین سیاق بیان کرد که در ازمنه سالفه ولایات
متصرفی افاغنه همواره در تصرف سلاطین با تمکین ایران بوده وپیوسته حکام ایشان در آن ولایات حکمرانی مینموده اند
طوایف افاغنه در سلک ایلات هندوستان وجمعی از ایشان که در ولایات هرات وقندهار وکابل وغیره توقف
داشته اند باج ده وخراج گذار سلاطین ایران بوده اند پس از قتل نادرشاه افشار احمدخان ابدالی برخلاف
یاسا ونظام از روی تغلب وتزویر تمام بر آن ولایات تسلط کامل یافت ونام شاهی بر سر اسم نهاده بوادی خودسری
شتافت امرای زندیه قدرت تسخیر هرات وسایر آن ولایات وتدمیر آن جماعات را نداشتند واین کار را معوق گذاشتند
سلطان سعید شهید انار الله برهانه که قدرت همه کار را داشت تاثیرات قضا اورا از این اراده فنا نگذاشت شاهنشاه
صاحبقران هم در مدت دولت ابد ارکان بکار جهاد با کفار روسی نژاد مشغول بود که اقدامی ملوکانه در این کار نفرمود
اکنون از فیض فضل باری وبخت بلند شهریاری مهمات دین ودولت آراسته وخلافهائی که فیما بین ممالک کفر واسلام
بود از میانه برخاسته منکه ادنی چاکری از درگاه معلی هستم برحسب امر اعلی بر طلب ملک موروث کمر همت بستم علاوه
براین فقرات از ولایات کابل وقندهار فرستادگان متواتره وعرایض متکاثره بدرگاه اقدس همایون بر استدعای
تعیین چاکری از درگاه معدلت مشحون وسپاهی بنصرت مقرون فرستاده اند وشاهد این مدعا آنکه اینک حسینعلی خان
وبهادرخان جوانشیر فرستادگان قزلباشیه کابل در دربار ما بجهة همین استدعا حاضرند کوتاهی سخن باید
کامران میرزا با جمیع اهل وعیال شاهزادگان بدرگاه معجز پناه شاهنشاه فلک بارگاه را قدم از سر سازد وتخلیه ولایات هرات
وغیره پردازد یا مثل سایر فرمانروایان وحکام ممالک محروسه سلطانی مالیات وصادرات ولایات متصرفی را گردن گرفته
وسکه وخطبه را نیز بنام اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه در پذیرفته بجهة اطمینان اعیان دولت خداداد کوچ وپسر ودختر

خودرا بصیغه گروگان فرستاده در سالیان دراز انجام هر خدمت مقرره از جانب اولیای دولت جاوید طراز را
مهیا وآماده باشد تا مملکت ارکان اعظم الملوک برادری خجسته سیر آید وبسبب وفور صداقت وظهور خدمت روز بروز بر مراتب
اعتبار وشوکت بیفزاید ورنه بهیچیک از این شقوق دوگانه راه گردن نگیرد ونصیحت ناصح مشفق را در نپذیرد منتظر باشد
که عنقریب با همین سپاه ظفر نصیب بر سر هرات خواهیم تاخت واز فیض فضل جناب اقدس الهی ویمن اقبال بی زوال
شاهنشاهی بنیان شوکت اورا زیر وزبر خواهیم ساخت یار محمدخان افغان از استماع این فرمایشات غضب ارکان عنان
صبر وشکیبائی را از دست داده بخیال ام بر کار افتاد وبالاخره بعد از گفت وشنید بسیار برحسب امر نواب ولیعهد نامدار وتصدیق
آن افغان نابکار مقرر شد که یکنفر از معتمدین ومحارم یار محمدخان بصوب هرات پای استعجال برگشاید وبعد از ادای تکالیف
مقرره وصدور جواب از کامران میرزا مراتب را عرضه داشت نماید تا موافق مصلحت دولت کاری که باید بعمل آید وفرمایشات
صاحبقران معدلت ارکان را موقوف ومعطل نماید خلاصه معتمد مزبور در اوایل شهر شوال المکرم بصوب هرات پای برگشود
ویار محمدخان بطوریکه بود در دربار ولیعهد شوکتمدار توقف نمود چون مدت دوسال متجاوز بود که افواج قاهره آذربایجانی
در سر خدمت واز وطن مهجور بودند لهذا کارگذاران حضرت ولیعهدی یک فوج خاصه را نگاه داشته بقیه را رخصت وطن نمودند
نواب خسرو میرزا که همراهی ایشان مامور بود مقرر شد که در هنگام بهار بجهة یورش بجانب هرات چند فوج دیگر را تدارک دیده مباشرین
آذربایجان روانه دارالملک خراسان سازند تا بهر خدمت که مامور آیند بپردازند بالجمله قبل از مراجعت نواب نایب السلطنه
از تربت حیدریه عبدالرحمن بیک نامی از جانب محمد علیخان والی خوقند ترکستان باتفاق قاضی آن سامان بعزم سفارت دربار دولت
قاهره بارض اقدس رسیده بجهة انتظار ورود موکب مسعود چند روزی در آن دیار متوقف گردید نواب اشرف بعد از ورود
بآن ارض با عز وشرف بلافاصله ایشان را با معتمدی از خویش روانه درگاه معدلت کیش داشت وسفیر مزبور باتفاق
قاضی مذکور در اواخر شهر رمضان المبارک وارد دارالخلافه گشته بار اقامت گذاشت در روزی خاص شرفیاب درگاه
معدلت اختصاص گشته عریضه محمد علیخان والی خوقند را با دو نفر غلام وکنیز ختائی از نظر انور گذرانیدند خلاصه مطلب
اینکه خوقند ولایتی است از مملکت ترکستان ومحمد علیخان مزبور ابا عن جد در آن ولایت حکمران در سال قبل پادشاه ختا ملک
کاشغر را تصرف کرد وتسخیر ولایات ترکستان نیز دستی برآورد محمد علیخان مزبور جمعیتی از اهالی ترکستان که مذهب

اهل سنت وجماعت دارند فراهم ساخت وباسترداد ولایت کاشغر پرداخت وبر ختائیان خطاکار تسلط کامل بهم رسانید
وجمعی از ایشان را مقتول وبرخی را اسیر گردانید جمیع لشکر ختا را از مملکت کاشغر بیرون کرده وبسبب این حسن جلادت
در هر مملکت وناحیت نام برآورده خواست اهل اسلام را از وقوع تسلط خود بر بت پرستان ظلام آگاه نماید لهذا عبدالرحمن
بیگ معتمد خود را باتفاق قاضی خوقند بسفارت ایران وروم فرستاده وفقرات اتفاقیه را در عرایض خویش تفصیل داد
القصه سفیرین مزبورین بعد از عرض ارادت واکرام انعام وخلعت باتفاق بلدی این از راه آذربایجان روانهٔ
مملکت روم گردیدند وپس از چندی مراجعت کرده ایضاً از راه ایران بصوب مملکت ترکستان گرائیدند ❁

ذکر اوضاع متفرقه که در بدایت ورود ولیعهد مسعود در خراسان اتفاق افتاد وقراریکه در هر امری از امورات داد

بعد از آنکه نواب نایب السلطنة العلیه از دربار سنیه بمشهد مقدس رضویه علیه الثنا والتحیه شتافت رای
ملک آرایش بر آن تعلق یافت که برحسب امر امنای دولت عظمی نظام درستی در کار مملکت خراسان داده ابواب
رفاهیت وآسودگی بر چهرهٔ مسافرین ومجاورین آن بلاد گشاده باشد نخست در باب منصب جلیل والیگری آن مملکت
باسم نواب امیرزادهٔ اعظم محمد میرزا از جانب امنای دولت جاوید آیت استفسار وصدور فرمان همایون را استدعای عالی
نمود واعلیحضرت شاهنشاه بی نظیر وفطانت حضرت ولیعهد کشورگیر نظام کامل دیده موجب مزید دعاگوئی مجاورین
ومسافرین وخدمهٔ آن سرکار فیض آثار وزوار هر مملکت ودیار گردید حاجی میرزا موسی خان معظم الیه اهتمامات بکار برد
واملاک ورقبات موقوفات را چه در مملکت خراسان چه در سایر ممالک که از تصرف وقف بیرون رفته بود بتدابیر
صائبه باز بحیطهٔ تصرف درآورد ودر هر ولایت که موقوفات سرکاری داشت معتمدی از خدمهٔ آستانهٔ مقدسه را
بضبط وربط آن برگماشت وقرارهای مطلوب در کار نظم روضهٔ مطهره گذاشت مداخل سالیانهٔ سرکار فیض آثار را
یک برده افزوده ومخارج را نیز باندازهٔ مداخل زیاد نمود جمعیتی از علما وخدام حضرت شب وروز بر سر خدمت حاضر
وآماده گردیده ونظم کار دار الحفاظ وخزانه وفراشخانه وچراغخانه وآشخانه واطعام روزان وشبان بر فقرا وغربا
ومترددین ونظام کار دار الشفا وپرستاری مرضای هر سرزمین بسر حد اعلی رسید ووجوه نقد که از اخراجات خارج وداخل
زیاد آید همه ساله در خزانهٔ سرکار فیض آثار مخزون است وما یعرف وما یلیک کثری از اهل آن مملکت بسبب احتیاج

باستقراض در خزانهٔ سعادت نشان مرهون فقرای غریب وبومی از مجاور ومسافر هر یک وظیفه وانعام معین دارند
ومباشرین آن دربار دقیقه از دقایق را نامرعی نمیگذارند امید که همواره این نظم بر دوام واز اجر اخروی شادکام باد

ذکر بواعث حرکت نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس باستمالت ایلات فراری واوضاع اتفاقیه در آن بوادی وصحاری

در وقایع سال قبل نگارش یافت که نواب حسینعلی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس در دار السلطنهٔ اصفهان
از رکاب ظفر مآب شاهنشاه صاحبقران بصوب دار العلم شیراز شتافت در بدایت زمستان سنهٔ توشقان ئیل
بجهة انتظام امورات بنادر ودشتستانات بآن سامان روی کرده مهمات آن صفحه را قرین نظمی کامل آورد حاجی
میرزا علی اکبر قوام الملک کلانتر مملکت فارس که خلف رحمت پناه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله دیوان اعلی است ومحمد علی
خان قشقائی ایلخانی آن مملکت چون وحشتی کامل از میرزا محمد علی مشیر الملک وزیر نواب فرمانفرما در دل داشتند
لهذا در ایام غیبت موکب والا بنای خصوصیت ووصلت باهم گذاشتند میرزا محمد علی مزبور در بندر ابوشهر این مطلب را
بنوعی دیگر در حضرت فرمانفرما جلوه داد ونواب اشرف بسبب سوء ظنی که از آن دو حاصل فرمود شیخ عبدالرسول
خان دریابیگی حاکم بندر ابوشهر را با خود برداشته ایلغارکنان روی بمراجعت نمود چون وصلت ایشان منافی رای
والا افتاد لهذا اندکی با حاجی قوام الملک وایلخانی مزبور بنای بی التفاتی نهاد مشار الیهما حقیقت این مطلب را
دریافت نموده وگنجینهٔ چاره واحتیاط را سر گشودند حاجی میرزا علی اکبر بدادن پیشکش ووسایط ووسایل دلکش
طبع مبارک را بخود رایگان ساخت ودل محمد علیخان ایلخانی بسبب کثرت حب اندوخته بفکر شیطان خیال وفتنه
جوئی پرداخت پس از نوروز فیروز این سال خجسته مآل لوی ئیل که بایست بقانون استمرار ایلات فارس
از بنادر وگرمسیرات گذشته باشند برخلاف معهود اثری از حرکت آنها بسمت سردسیرات بوقوع نرسید وپس از
چندی معلوم گردید که مرتضی قلیخان برادر کهتر ایلخانی که معروف بایل بیگی بود باغوای برادر بزرگ خود ایلات را
برداشته واز گرمسیرات فارس روی بسردسیرات کرمان گذاشته است محمد علیخان ایلخانی نیز کار را بهانه ساخت
وبهمراهی علی اکبر خان ریش سفید ایل نفر وبهارلو وجمعی از محارم خود فرار را بجانب ایل تخت در حوالی بلوک فسا بمرتضی قلیخان
وایل رسیدند ومیرزا محمد حسین فسائی را که وکیل مملکت فارس واز احفاد افضل الفضلاء العظام سید علیخان شیرازی

واز طرف مادر علویه با مؤلف این روزنامچه قرابتی قریب دارد در کار مخالفت محرک گردیدند باتفاق
ایلات از بلوکات فسا و دارابجرد گذشتند و همه جا ایل را رانده داخل خاک کرمان گشتند نواب سیف الملوک
میرزا خلف ارجمند حضرت ظل السلطان که از جانب نواب ولیعهد دوران در دار الامان کرمان حکمران بود این مطلب را
غنیمت شمرده معتمدین معتبر بجذب قلوب ایشان روان نمود یورتی چند بجهة ایلات مزبوره از ولایات کرمان و بم
و نرماشیر معین آورده محمد علیخان ایلخانی ایلات را باتفاق برادران خود مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان بآن امکنهٔ
معینه فرستاده خود بهمراهی میرزا محمد حسین فسائی و میرزا آقاسیخان خلج داماد خویش روی بدار الامان کرمان
کرد بعد از ورود بآنجا باستصواب نواب امیرزاده سیف الملوک میرزا میرزا محمد حسین وکیل و میرزا آقاسیخان
خلج را با عریضهٔ ضراعت ارکان از راه دار العبادهٔ یزد بخدمت نواب ولیعهد دوران بخراسان فرستاد و خود
در دار الامان کرمان بار اقامت نهاد بالجمله چون ایلخانی مزبور مباشر مبلغی از متوجهات دیوانی مملکت فارس بود بسبب
فرار او و ایلات مال و منال دیوانی روی بنقصان مینمود لهذا نواب فرمانفرما بجهة برگردانیدن آنها لاعلاج در اواسط شهر
محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و هشت با جمعیتی کامل از دار العلم شیراز حرکت کرده روی بجانب قصبات نیریز
و دارابجرد آورد شیخ عبد الرسول خان دریابیگی را قبل از حرکت از شیراز مرخص فرموده مشار الیه در عرض راه بندر
از صدمهٔ دشتستانیان خیره سر که ادعای خونی با او داشتند مقتول گشته روی بسرای دیگر نمود نواب والا
از منزل سروستان جناب شیخ محمد امین تامی شیخ الاسلام فارس را باتفاق حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک
باستمالت فراریان مأمور ساخت و مدت چهل روز در بلوکات فسا و دارابجرد و نیریز بار اقامت انداخت معتمدی
از خود بدربار اعلی فرستاده مراتب فرار ایلات و حرکت خود را بآن صفحات عرضه داد چون مابه النزاع
ایلخانی مشار الیه وجود میرزا محمد علی وزیر بود لهذا شاهنشاه صاحبقران رضاخان سپانلوی قاجار امیر
جار را باحضار مشار الیه مأمور فرمود خلاصه نواب فرمانفرما چون از مراجعت ایلات مأیوس گردید بنا
بر آن جمعیتی دیگر از لار و سایر بلوکات آن دیار بر لشکر خود افزوده و از آن صفحات با معادل دو هزار سواره
و پیاده حرکت نموده در اواسط شهر ربیع الاول سنهٔ مزبوره بخارج قصبهٔ شهر بابک رسید از اتفاقات جناب

شیخ الاسلام

شیخ الاسلام و حاجی میرزا علی اکبر قوام که باستمالت ایلخانی خیره سر رفته بودند در آن منزل مراجعت نمودند چون نواب
متعالیه همشیرهٔ نواب فرمانفرما ملقبه بخانم خانمان که زوجهٔ مرحوم ابراهیم خان حاکم سابق کرمان بود بر حسب امر اعلی در شهر بابک
توقف داشت بنا بر آن نواب فرمانفرما جناب شیخ محمد امین شیخ الاسلام و میرزا محمد علی شیر الملک را باستعلام احوال
معزی الیها برگماشت نواب متعالیه برادر بلند اختر را بضیافت دعوت نمود و مستحفظین آن قلعه که دویست نفر از فوج
همدانی بودند بالطوع و الرغبه باب قلعه را گشوده حضرت والا بلا مانعی در قصبهٔ مزبوره نزول فرمود و دویست نفر مذکور
در حضرت فرمانفرما استدعای چاکری نمودند نواب والا آنها را با معتمدی امین روانهٔ شیراز ساخت و از تعیین مکان
و مواجب و سیورسات بر رتق احوال ایشان پرداخت بالجمله از تقریرات جناب شیخ الاسلام و حضرت حاجی قوام
چنین معلوم شد که ایلخانی مراجعت خود و ایلات را موقوف بعزل میرزا محمد علی از کار وزارت دانسته و با کمال
جد و جهد همت بر انجام این کار بسته است چون نواب فرمانفرما مراجعت از آن سفر را بی نیل مرام در قوهٔ قدرت
و غیرت نمیدید لهذا از راه احتیاط میرزا محمد علی را بهانهٔ سرکشی گرمسیرات و وصول وجوه مالیات روانهٔ دار العلم
شیراز گردانید در عرض راه رضاخان قاجار امیر جار را که باحضار او مأمور بود ملاقات کرد و چون بخشش سعادتی
نداشت عزیمت دربار اعلی را معاذیر چند گفته روی بصوب شیراز و کازرون آورد و پس از آن جناب شیخ الاسلام را
با نواب فرمانفرما مرةً بعد اولی بدار الامان کرمان فرستاده و محمد علیخان ایلخانی را بر داشته بلا عذری وارد
اردوی والا ساخت ولی نواب امیرزاده سیف الملوک میرزا بعد از رفتن ایلخانی بنگاهداری ایلات مزبوره پرداخت

ذکر شکایت اهالی کرمان از نواب سیف الملوک میرزا و تصرف نواب فرمانفرما در کرمان و اوضاع واقعه تا بهنگام ورود بدار العلم شیراز

در دوازده روزهٔ ایام توقف نواب فرمانفرما در شهر بابک اهالی دار الامان کرمان از تعدیات نواب امیرزاده
سیف الملوک میرزا شکایت گذار شدند و بعضی از رؤسا عریضه نگاشته برخی خود آمدند پارهٔ نوشتجات هم بخط
و مهر نواب امیرزادهٔ مزبور بنظر اشرف فرمانفرما رسید که بکدخدایان بلوکات کرمان مرقوم و بعضی عبارات سخیف
نسبت بعم بزرگوار ظریف معلوم داشته بود نواب اشرف از راه رعایت حرمت سرکار ولیعهد دوران اعتنائی
بعرایض اهالی کرمان و نوشتجات جلالت ارکان نفرمود و از همان شهر بابک حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک را بدار العلم

۷۱ شیراز راجع و خود محض از جهت برگردانیدن ایلات روی سعادت بجانب صفحات بم و نرماشیر نمود در عرض راه
میرزا محمّد برادر میرزا محمّد حسین فسائی را نزد نوّاب سیف الملوک میرزا فرستاد و بتحریرات متعدده ابواب نصایح
شفقانه را برگشاد و از اتّفاقات امیرزادهٔ معزّی الیه بشکار رفته بود و پس از مراجعت از شکار کرمانیان اورا
راه نداده لاعلاج روی به اردوی عم بزرگوار نمود بعد از وصول و به اردوی معلّا کرمانیان جمیعاً از صغیر و کبیر بدربار
اشرف ریختند و از تعدیات نوّاب امیرزاده ناله کنان بدامان حمایت آن سرکار آویختند حضرت والا خواست
التیامی فیما بین حاکم و رعیت دهد و خود از قید این مرارت رهد افتضاح کار از آن گذشته بود که توان حرف اصلاحی
مذکور نمود نوّاب فرمانفرما بجهت اسکات کرمانیان حضرت سیف الملوک میرزا را به بهانهٔ اینکه بفارس میفرستد
باتّفاق علی نقی خان قوانلوی قاجار بسمت بوانات فرستاد و علی نقی خان مزبور بعد از ورود بقصبهٔ بوانات
معزّی الیه را بسبب فرمایشی که نوّاب فرمانفرما در حقّ او کرده بود روی بدار العبادهٔ یزد نهاد ایلات فراری بم
بعد از مراجعت ایلخانی از حدود بم و نرماشیر برگشتند و درین سال ییلامشی در سرحدّات فارس را موقوف داشته
و مجدّداً روی بگرمسیرات گذاشته از سامان کرمان گذشتند مرتضی قلیخان ایل بیگی معادل دو هزار سوار زبده
از ایلات اتراک و اعراب فارس فراهم آورده آنها را بسرتیپی مصطفی قلیخان برادر کهتر خود روانهٔ اردوی اشرف کرد
خلاصه کرمانیان بشدّت عجز و لابه کردند که نوّاب فرمانفرما را خواهی نخواهی بشهر کرمان بردند زوجهٔ نوّاب سیف الملوک
میرزا که صبیهٔ محترمهٔ حضرت ولیعهد والاست در قلعهٔ باغ نظر ارک کرمان بود و علی نقی خان قراگوزلو سرهنگ فوج
همدانی برحسب حکم ولیعهد جلادت مبانی با دستهٔ ابواجمعی بمحافظت آن قلعه قیام مینمود کرمانیان در حضرت فرمانفرما
استدعا کردند که باید هیچ جنبنده از نوّاب سیف الملوک میرزا در کرمان باقی نماند و پس از این نامی از کرمان بر زبان
نراند منظور شان این بود که حضرت فرمانفرما متعلّقات آن امیرزاده را از قلعهٔ باغ نظر بیرون نماید و احدی را از جانب
خود در کرمان گذاشته مراتب را باعیان دولت قاهره عریضه نگارد تا حاکمی دیگر بر ایشان برگمارند و ایشان را
از تعدیات امیرزاده فارغ البال آمدند نوّاب فرمانفرما بکرّات آدمهای معتبر بقلعهٔ باغ نظر میفرستاد و در باب حرکت
ایشان پیغامات محبّت آمیز میداد و علی نقی خان قراگوزلو هم بملاحظهٔ قانون نظام هم بسبب تهوّر و بیباکی تمام که داشت

پیغامات

پیغامات آن حضرت را وقعی نمیگذاشت بالاخره باب قلعه را بر روی عابرین اردوی والا بستند و در پشت دیوار
نافرمانی نشستند روزی اهالی کرمان بدون اطّلاع و الاجمعیت کرده بقلعهٔ باغ نظر یورش بردند و حضرت فرمانفرما
نوّاب ارغون میرزا خلف سرکار حسنعلی میرزا با مصطفی قلیخان قشقائی برادر ایلخانی در ظاهر بممانعت کرمانیان
و در باطن بمداخلت در آن قلعهٔ رفیع الشّان فرستاده مستحفظین قلعه که فوج همدانی بودند آن دو جوان ناکام را
هدف مهرهٔ آتشین تفنگ نمودند بعد از وقوع این قضیّهٔ جانگداز آتش غضب و غیرت نوّاب والا زبانه کشید و این دفعه
بآئینی کامل و عزمی شامل تسخیر آن قلعه را عامل گردید مدّت پنجاه روز در شهر کرمان توقّف نمود تا بعلت قلّت آذوقه
قلعگیان قلعهٔ باغ نظر را مفتوح فرمود و بعد از افتتاح قلعه مطلقاً نامی از جسارت علی نقی خان قراگوزلو و فوج همدانی
و قتل ارغون میرزا بمیان نیاورد و صبیهٔ محترمهٔ نوّاب ولیعهد دوران را با همراهان مورد محبّت و التفات کامل داشته
بدون تعرّض بمال و حال ایشان با تدارکی شایان روانهٔ دار العبادهٔ یزد کرد اهالی دار العباده نیز بعد از فتح قلعهٔ
باغ نظر عرایض ابتهاج بدعوت حضرت فرمانفرما فرستادند و از وفور تعدیات که دیده بودند ابواب این استدعا را
برگشادند نوّاب اشرف جواب باین طریق داد که تصرّف ما در کرمان بسبب اغتشاش آن برادر خجسته سیر حضرت شجاع السلطنه
راهی دیگر داشت لیکن بدون اذنی از اولیای دولت قاهره پا بخاک یزد نمی توان گذاشت خلاصه لترجان نام
انگریز که معلّم فوج سرباز همدانی بود با اللّهوردی خان نایب توپخانهٔ سرکار ولیعهدی از چاکری سرکار فرمانفرما با التجا
و الرّغبه مباهات نمودند و از خدمت حضرت ولیعهدی گذشته با مواجب و رسومی زیاد در سایهٔ بندگی آستان فرمانفرمائی
زمان آسودند بالجمله نوّاب اشرف کیفیت وقایع آن سفر را مفصّلاً عریضه نگار و حاجی محمّد صادق خان ولد مرحوم حسینعلی خان
که بنی عم و صهر و ربیب او بود روانهٔ دربار گیتی مدار صاحبقران تاجدار داشت و نوّاب امیرزاده هلاکو میرزا که خلف
اسنّ و ارشد حضرت شجاع السلطنه است بحکمرانی کرمان برگماشت جناب میرزا محمّد حسن نظام العلما خلف ملّا علی اصغر
مازندرانی هزارجریبی ملّاباشی معلّم حضرت اعلی را که در بدایت کار محرّک نوّاب فرمانفرما بصوب کرمان و بعد از عزل
میرزا احمد علی منسوب بوزارت آن سرکار جلالت ارکان بود چندی بجهت انتظام مهام آن ولایت در آنجا گذاشت
نوّاب فروغ الدوله اباقاخان میرزا خلف دیگر نوّاب شجاع السلطنه را که برشادت معروف است با جمعیتی از فارسی

 وکرمانی احتیاطاً طاهر با باطاشمش که رسم الحدیدی کرمان است فرستاد و خود در اوایل شهر جمادی الاول با کمال شوکت
و کامرانی روی سعادت بجانب شیراز نهاد و در عشر ثالث شهر جمادی الثانیه وارد آن دیار خلد بنیان شده مشغول انتظام امور
اعالی و ادانی آمد کیفیت این وقایع در دار الملک خراسان در هنگامیکه نواب نایب السلطنة العلیه مشغول تسخیر خبوشان
بود پرده از رخ برگشود ذی الفقور محمد نظر خان مافی و بدر خان چلیلوند را با معادل پانصد نفر تفنگچی نیشابوری و ترشیزی
بامداد قلعه کیان باغ نظر روانه فرمود حضرات وقتی بدار العباده رسیدند که کیفیت فتح قلعه و مراجعت فرمانفرما را
شنیده در همانجا اقامت گزیدند چون اهالی دار العباده نیز از قراریکه ذکر شد از تعدیات نواب سیف الدوله میرزا
خلف دیگر حضرت ظل السلطان بستوه بودند لهذا این مطلب را بدربار حضرت ولیعهد نامدار عرضه داشت نمودند
حضرت ولیعهد نامدار تصور نمود که شاید بالاخره از تعدیات ایشان امر یزد مثل کار کرمان شود و از دعوت رعیت دیگری
مثل فرمانفرما بر سر یزد رود لهذا نواب امیرزاده قهرمان میرزای ولد خود را که در نیشابور حکمروا بود باتفاق محمد رضاخان
فراهانی بایالت و وزارت دار العباده فرستاد و سیف الملوک میرزا و سیف الدوله میرزا که در عرف عامه سیفین لقب
یافته بودند مأمور بمراجعت طهران فرمود حضرات مأموره در اواخر شهر جمادی الآخره بدار العباده یزد رسیدند و اهالی آنجا را
مطمئن خاطر کرده امیرزادگان مزبوره با متعلقان و متعلقات روانه دار الخلافه گردیدند بعد از آنکه این اخبار برسالت حاجی
محمد صادق خان مذکور در فوق بعرض شاهنشاه صاحبقران رسید نواب فرمانفرما را بجهة آن همه اهتمامی که در طغیان رعایای کرمان
بعمل آورده بود مورد التفات بی پایان کرده حسب علی العجاله مقرر گردید که امیرزاده هلاکو میرزا در دار الامان کرمان متوقف شود
تا بعد ازین حکم درستی در باب کرمان و کرمانی رود از قتل دو جوان کامران اعنی ارغون میرزا و مصطفی قلی خان طبع مبارک
اعلی را افسردگی برافسردگی افزود و محرر این نامه را با نشاد دو تاریخ قتل امر فرمود این است که بنظر میرسد تاریخ قتل نواب
ارغون میرزا ولد نواب حسنعلی میرزا گشته شد ارغون بکرمان از جفای روزگار * آن نبیره پاک نژاد حضرت صاحبقران * در رشادت
همسر رستم شد و اسفندیار * در عدالت همسر قاآن بد و نوشیروان * در خراسان تیغ او کرد آنچه کرد افراسیاب * محو شد
در روز کارزارش داستان هفتخوان * با سپاهی بود همسر در که جنگ و جدال * او توانا او برش بر با توانی ناتوان * فوجی از بزرگ
قراگوزلوی در باغ نظر * خود تحصن داشت از امر ولیعهد زمان * رفت ارغون میرزا ناگیر آن حصن حصین * خورد تیری از قضا

برجسم

برجسم پاکش ناگهان * پس وداع روح کرد و در زمان زآن صدمه مرد * آه آه از آن جوان کامکار کامران * شد مصیبتها
بپا در هر ولایت زین عزا * از دیار فارس تا سرحد آذربایجان * گشت غایب چونکه ماه آسمان سلطنت * کامش از شرق قمر
بیرون نیاید جاودان * جاه او افزون ز گردون بود در نزد خرد * رفت بیرون از سر جاه و شد سوی جنان * از سر جاه برون شد
چو ارغون خاوری * جاه را بیرون کن از ارغون و تاریخش بدان * تاریخ قتل مصطفی قلیخان قمصلی در باغ نظر کرمان
به تیر ترکان آن مصطفی قلیخان رفت * از آن جوان سرافراز نوجوانان حیف * ز پشت پشت بایلات فارس ایل بگی * بشد
نتیجه آن دودمان پریشان حیف * ازو رسید بسامان هزار بی سامان * برید جانش چو پیوند خود ز سامان حیف *
گه محاصره آن حصار باغ نظر * بشد نشانه تیر قضای دوران حیف * مهی نهفت درین تیره جا شبستان وای *
گلی برفت ازین باصفا گلستان حیف * ازو بخاطر هر منعم و پریشان غم * وز او بگفته هر کافر و مسلمان حیف *
چو رفت از پی تاریخ خاوری گفتا * دلا ببال که از مصطفی قلیخان حیف * ذکر آمدن میرزا ابراهیم فرستاده سردار
گرجستان و سفارت میرزا مهدی نوری مستوفی به آن سامان نیارال پیقاویچ سردار سابق گرجستان بسبب طغیان اهالی
قرال لهه بر پادشاه روسیه احضار شد و مملکت لهه را سردار آمد دعواهای نمایان در آن مملکت کرد و دشمنان دولت روسیه را
مستاصل ساخته و تسخیر آن ملک پرداخته در ممالک اروپا نام برآورد و بسبب حسن این خدمت رتبه او از پایه سرداری گذشت
و با مرتبه شاهزادگی همدوش گشت خلاصه چون وجود سرداری دیگر در مملکت گرجستان ضرور بود لهذا امپراطور روسیه نیارال بارون
رازن نامی را اسم سرداری بر سر نهاد و بقانون ایران و هند لقب فرمانفرمائی داده روانه مملکت قفقاز نمود چون موافق عهدنامه
مبارکه قرار این است که همواره در سرحدات مملکتین ایران و روس یکنفر ایلچی مختار از جانبین مقیم آمده امورات اتفاقیه را اعم از کار
دولتی و تجارتی منتظم نماید لهذا اولیای دولت روسیه یکنفر از معتبرین را که انشاء الله تعالی کیفیت احوالش در وقایع سنه
آتیه ذکر خواهد شد بسفارت برگزیدند و روانه تفلیس گردانیدند که در هنگام از امنای این دولت علیه رخصت یابد بدربار فلک مدار
شتابد نیارال بارون رازن فرمانفرمای گرجستان خواست که اولاً اعلامی در باب سرداری خود با اولیای دولت خداداد کرده
و ثانیاً در خصوص آمدن ایلچی مزبور اذن حاصل آورده باشد لهذا میرزا ابراهیم مسیحی را که آباً عن جد دبیر ولات و سرداران آن سامان
و برادر مهتر جناب معتمد الدوله ایچ آقاسی باشی سرکار دیوان قدر بنیان است با پیشکشی نمایان بدربار عیوق نشان فرستاده

مطالب خود را در عریضه تحریر داد و مشارالیه در اواسط شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و چهل و هشت وارد دار الخلافه
طهران گشت و در سرای جناب معتمد الدوله معزی الیه بار اقامت بهشت و در روز معین شرفیاب پیشگاه حضور میمون شد
و عریضه و پیشکش را گذرانیده مطالب معینه معروض رای پادشاه دشمن شکن آمد الطاف شاهانه بعنایت شامل احوال او گردید و حسب الامر
الاعلی بلقب ارجمند خانیت رسید چون اظهار اتفاق کامل درباره فرمانفرمای جدید گرجستان و تهنیت ورود او بدان سامان
ضرور بود لهذا حضرت اعلی میرزا محمد مهدی نوری مستوفی دیوان ولد محمد زکی خان امیر و وزیر سابق مملکت فارس را که مردی
معقول و زبان دان است بسفارت تفلیس نامزد فرمود یکعدد نشان شیر و خورشید الماس درجه اول که سزاوار امرای
بارتبه و محل است بسرافرازی فرمانفرمای مزبور عنایت رفت و دو طغرا فرمان عنایت نشان در جواب عریضه و العطایا
نشان صادر آمده میرزا ابراهیم خان مزبور هم دوش خلاع آفتاب طلعت و مورد انعامی جداگانه گردید در روز جمعه بیست و پنجم
شهر جمادی الاولی میرزا محمد مهدی و میرزا ابراهیم خان مزبور از درگاه عالمیان پناه عازم راه شدند و چون در آن اوقات جناب
معتمد الدوله در ولایت گیلان بود لهذا حسب الامر اعلی ملاقات او را روا شمرده آن جا گاه آمدند جناب معتمد الدوله ایشان را نوازشی
بسزا کرده با کمال خوشنودی از راه طالش و اردبیل و تبریز بصوب تفلیس گسیل آورد خلاصه میرزا محمد مهدی سفارت خود را طرزی
خاص بادا رسانیده و سردار ایلچی ماموره را از جانب سرکار همایون برسالت دربار امپراطور زمان مامور گردانید مدت بیست روز
که از موقف در تفلیس گذشت با رجعت برابر کی تعجیل بست در یوم چهارشنبه بیست و هفتم شهر شوال المکرم سنه مذکوره در رفق
وارد دار الخلافه طهران گشت ذکر وقایع واقعه در طهران اعظم از شرفیابی نواب شاهزادگان و تخفیف مالیات بر سامان
و وفور قحط غلات و کثرت سرما و التفات شاهنشاه بافقرا در این سال نواب شاهزادگان مکرم محمد قلی میرزای ملک
آرای دار المرز طبرستانات و یحیی میرزای والی گیلانات و سیف الدوله العلیه سلطان محمد میرزای حکمران اصفهان
خلد آیات بسبب وفور طاعون و ملخ خوارگی و سایر حوادث آسمانی و زمینی که تفاصیل هر یک پس از این ذکر خواهد شد
بدرگاه عالم پناه شتافتند و از ظهور تفقدات گوناگون شاهنشاه معدلت مقرون سرافرازیها یافتند مالیات ولایات
طبرستان بسبب وفور طاعون در آن سامان و اتلاف مردم پریشان بخشیده شد و بساط مطالبات متوجهات گیلان نیز بهمین سبب
برچیده آمد مبلغ چهارصد هزار تومان بسبب وفور ملخ خوارگی و ظهور بلای قحط و اتلاف و تفرقه مردم بصیغه تخفیف بدار السلطنه

اصفهان

اصفهان رسید و مهر ملک شاد که مقتضی المرام شاد کام بمقر ایالت خود راجع گردید فرامین مرحمت آیین تخفیف وجوهات
دیوانی را در هر یک از آن ولایات بر فراز منابر اسلام خواندند و اهالی هر ناحیت زبان بدعاگوئی دولت ابد مدت گشوده
بشکرانه این مواهب عظمی دامن دامن سیم و زر بعنوان نثار فرمان قضا اثر بر فرق ساکنین مرز و بوم برافشاندند و هم در این سال
شدت برف و سرما در دار الخلافه و سایر بلدان بمرتبه رسید که هیچ گوشی در هیچ عهدی نشنید از قرار تحقیق در ولایات عتبات
عالیات و گرمسیرات و بنادر و عربستانات که هرگز نام برف نشنیده بودند برای العین مشاهده نمودند در دار الخلافه
طهران از بدایت میزان تا نهایت حمل سنه آتیه ئیلان ئیل که مدت هفت ماه است علی الاتصال هوا اسنجابی لباس و زمین
کافوری اساس بود و از وفور برف و سرما در بیوتات و بازار و برزن احدی بآسودگی قعود و ورود نمی نمود در هر خانه و کوچه
از انبوهی برف گفتی که مگر جبل دماوند روئیده و سر بعیوق کشیده است کوه و وادی ویران و آبادی کلا یکپارچه یخ گردیده و نزول
برف علی وجه التحقیق به هشتاد و هشتاد کرت رسید مردم از فراز بامها و روی برف در خانه یکدیگر تردد می نمودند و در کوچه و بازار میان
برف را سوراخ کرده ابواب آمد و رفت میگشودند ابریق پر از آب در زیر کرسی چون از آتش نصفی آب بود و نصفی منجمد می نمود خانه
از قدیم و جدید نماند که بوم شوم در آن بوم آیت ویرانی نخواند معابر هر ولایت اعظم از دور و نزدیک بسته شد و رشته آمد و رفت
قوافل از هم گسسته آمد تسعیر اجناس در طهران بمرتبه کشید که قرص نانی بنرخ جانی رسید اهالی اصفهان و یزد بسبب قحط غلای
آن دو بلد در دار الخلافه طهران جمع بودند و بعلت آن اجماع روز بروز بر تسعیر اجناس می افزودند شاهنشاه دریادل ابواب خزانه و صندوقخانه
و انبارهای غله را گشاد و معادل پنجاه هزار نفس از فقرای غریب و بومی را موافق ثبت و سیاهه در آن مدت هفت ماه جیره و جا
داد و نسوان و اطفال خردسال را ماهی یکبار در اندرون همایون بردی و جیب و دامان آمال ایشان را از نقد و جنس گرانبار کردی
از فیض فضل الهی و توجه همت سرشار شاهنشاهی احدی از گرسنگی جهان را وداع نگفت و کسی در آن مدت هفت ماه از امراض وکرم هم
بر خاک هلاک نخفت اوقات مردم بخوشی بسر شد تا بعد از اعتدال هوا هر بینوائی بجانب دیار خویش پی سپر آمد این روایت را
درایت در کار است نه روایت سزاوار ع شنیدن کی بود مانند دیدن ٭ قطعه در همان اوقات از طبع مؤلف تراوید و بیادگار
ثبت گردید لمؤلفه از قحط درین دیار مردم ٭ با خاک خورند روغن زیت ٭ هر شب بفلک رود فغانها ٭ از گرسنگی ز اهل هر بیت ٭
پر طاس سپهر مانده از صوت ٭ گر گوش زمانه گشت از صیت ٭ چون قرص مه از افق برآید ٭ بر چرخ ز اهل میت یالیت ٭

الحمد لله علی کل حال **بهاریهٔ سال نیکو مآل ئیلان ئیل ترکی مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری**
و ایراد آمدن ایلچی دولت روسیه بدربار شوکت علیه و قرار توقف در تبریز در حضرت ولیعهد شوکت بهیه

بیضهٔ بیضای سیمرغ گردون و غرهٔ غرای توسن سپهر نیلگون اعنی مهر اضائت شئون در این سال میمنت مقرون بعد از انقضای هفت ساعت و چهل و دو دقیقه از شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر شوال المکرم سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری مطابق با سال فرخ فال ئیلان ئیل ترکی از بطن حوت به بیت الشرف حمل نقل نموده خسرو بهار مبارک این سال بهجت آثار بر اورنگ زمردگون چمن جلوس فرمود سفیر رومی نژاد شاخسار با تحف الوان اوراق و ازهار بدربار دارای بهار گرائید و اقامت دار السلطنهٔ گلشن را از آن دربار میمون مأمور گردید امرای ترک چشم ترکمانان زاغ و زغن مبلغی سیم و زر از سبائک الوان ریاحین ابیض و احمر در ازای قیمت خویش دادند و از روضهٔ مطهرهٔ گلزار مرخص گشته روی باوطان خود نهادند باد نوروزی که نایب سلطان بهار است بر حسب احضار به دار الخلافهٔ گلزار روی کرد و میران خیانت پیشهٔ ابرهای آزاری را که دور گرد بساط بهاری بودند تختگاه گلشن آورد امیرزادگان نهال شمشاد سبزه و خنجر بید را از مدد فغان اغصان بر تندی و تیزی می افزودند و امیرخان ابر آزار را در از آمدن آن همه جنایات مشار از صدمات بسیار ریز ریز و پاره پاره نمودند نوباوگان نهال صحیح و سقیم و دبیران اغصان جدید و قدیم در دار الایالهٔ گلشن و دار الکتاب چمن تغییر و تبدیل یافتند و خوانین بدآئین ریاح مختلف المزاج از صفحهٔ خاور بعرصهٔ باختر شتافتند و از وفور گلهای اصفر اللون اخلاط صفراوی در مزاج اشجار طغیان نمود و تحریکات صبا و شمال شان بر برودت لرزه افزود ابرهای آزاری در سرحدات دریابار سر بشورش بر آوردند و جمرات ثلثه در طبیعت الوار سرحد نشین شتا اثر بخار کام ثعبان یافته ایشان را بصحرای عدم آواره کردند باد نوروزی بدیع که نایب سلطان ربیع است امیرزادهٔ سوسن را با سپاه سنبل دشمن بتسخیر دار السلطنهٔ گلشن مأمور فرمود و خود در عرصهٔ چمن قدرت توقف نیافته بجنبش دیگر رحلت نمود شاه سنبل را از این ماتم گیسو برآشفت و بنفشهٔ سوگوار با یکجهان حسرت در خاک هلاک بخفت قرّاء خوش الحان عنادل در روضهٔ باغ زبان بتلاوت مصحف فصاحت برگشادند و شاهدان سوری از ضرب ناخن رنجوری علامت مصیبت بر چهرگان نهادند همانا سلطان صاحبقران بهار را رشتهٔ توانائی گسیخته بدامان رنجوری

آویخت

آویخت و از قطرات شبنم عرق تهار یخته از شاخهای شقایق و ارغوان خونها برانگیختند **لمؤلفه**
هوا و خاک ز تسبیب دی و بهمن بد * بهار بهر مداوای ایشان چو افلاطون *
یکی ز قطرهٔ شبنم همی بریزد خوی * یکی ز شاخ شقایق همی بگیرد خون *

جلوس همایون بعداد سنوات دولت روزافزون بر فراز اورنگ سپهر فنون زمردگون واقع شد و ایوان خلافت از چهره شاهان بهشتی طلعت مشحون از صنایع و بدایع آمد پس از انقضای بزم شیلان کیفیت عزیمت ایلچی دولت بهیهٔ روسیه بدرگاه معدلت ارکان بعرض اقدس شهریار زمان رسید بر حسب امر اعلی علی خان آدخلوی افشار نسقچی باشی نواب ولیعهد نامدار که در دار السلطنهٔ تبریز مقیم بود بمهمانداری معین گردید تبیین این مقال آنکه از قراری که در وقایع نهایت سنهٔ ماضیه نگارش یافت ایلچی مزبور که بنام گراف سیمانیچ و در رتبه از معتبرین دربار امپراطور روسیه نیکولای پاولیچ است وزیر مختار لقب یافته موافق شروط عهدنامهٔ مبارکه بسبب اقامت در سرحد این دولت ابدآیت بسفارت دربار معدلت درایت شتافت در روز ورود او بدار الخلافهٔ طهران که یوم پانزدهم شهر ذی قعدة الحرام سنهٔ مذکوره در فوق بود حسب الامر همایون امان الله خان آدخلوی افشار غلام پیشخدمت خاصهٔ سرکار جهان مدار و سلیمان خان قاصلوی ایضا سرکرده سوارهٔ مزبور که همشیره زادهٔ امان الله خان مذکور است باستقبال و شتافتند و ایلچی و همراهان او را که دو سه نفر از معارف روسیه بودند در یک فرسخی دار الخلافه با احترامی تمام دریافتند از کمال حرمت داری و احتیاط قتل گریبایدوف ایلچی سابق عمارت مرغوبی که در ارک همایون واقع در پشت دیوار حرم سرای خلافت روزافزون و از مستحدثات نواب ظل السلطان است منزل گزیدند و کالسکهٔ نواب معزی الیه بمیزبانی او اقدام ورزیدند دو روز بعد از ورود بر حسب امر صاحبقران مسعود حضرت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه و میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار روداروغهٔ دفتر قضا شعار و این بندهٔ مدحت گذار و دو سه نفر دیگر از دبیران و خوانین دربار بدیدن او مأمور شدیم و پس از ادای مبارکباد از مراتب تفقدات شاهنشاه مروت نهاد سخن گذار آمدیم فردای آن روز بآئین معهودهٔ سفرای سابق که مکرر مرقوم آمده باتفاق میرزا الکسندر نام ترجمان و میرزا محمد صالح شیرازی مهندس دربار ولیعهد دوران که بزبان روسی و فرانساوی و انگریزی آشنا و بغایت نکته دان و ایلچی را از همراهان بود شرفیاب انجمن حضور اعلی و مورد التفات بلانهایات خاطر معلی گردید و بعد از سه روز دیگر پیشکشی فراخور احوال خویش از نظر مرحمت اثر گذرانید

امنای دولت قاهره برحسب اشارت شاهره قرار اقامت او را در دار السلطنهٔ تبریز دادند و مبلغ یکهزار تومان نقد و سوای
چهار طاقه شال عمل کشمیر و چهار عدد نشان مکلل بجواهر و مزین بمینای دلپذیر و چند دست خلعت آفتاب طلعت بی‌نظیر
بجهت ایلچی و همراهان فرستادند چون نامه و هدیه بجهت نواب ولیعهد مکرم از جانب امپراطور اعظم داشت لهذا میرزا اسکندر
ترجمان خود را بعزیمت خراسان و شرفیابی خدمت ولیعهد دوران برگماشت و خود و همراهان دیگر بمهمانداری علیخان
افشار نسقچی باشی سرکار ولیعهد نامدار در اواسط شهر ذی حجة الحرام خرم و شادکام بدار الملک تبریز روی گذاشت **ذکر
وقایع فتح سرای ولایت سرخس بطبق استدعای خان خوارزم و حسب الامر شاهنشاه باحزم و حکم حضرت ولیعهد صاحب عزم
و تعهدات مقرون بحزم و عزم** ، از قراریکه در وقایع سنهٔ ماضیه نگارش یافت از یمن اقبال شاهنشاه بیهمال
و دستبرد ولیعهد دشمن مال ولایت سرخس چنان ویران شد که بومی در آن مرز و بوم آشیان نداشتی و از فرط ویرانی
احدی از همسایگان و عابرین در آن سرزمین قدم نگذاشتی اندوخته‌ای چندین سالهٔ ایشان از آشکار و پنهان
بر باد فنا رفت و قلعه و عمارت و بیوتات عالیها سافلها شد رجال و اطفال و نسوان و عیال از غریب و بومی کلاً اسیر
شدند و صیت آن خرابی و ویرانی عالمگیر آمد الله‌قلی خان توره خان خوارزم را بسبب مواحدت مذهب عرق عصبیت
متحرک گردید و جمعی از رؤسای ایلات و ایماقات ترکمانیه تکه و ساروق مرو و غیره را که همواره زکوة گذار خان مزبور میباشند
با عریضهٔ ارادتمندانه روانهٔ ارض مقدس و حضور ولیعهد اقدس گردانید خلاصهٔ استدعا آنکه ازین عزیمت سرکار
ولیعهدی تنبیهی که سزاوار بود دربارهٔ ترکمانان سالور رخ نمود سایر ترکمانان تکه و ساروق نیز ازین عزیمت حسابها
بردند و عنان توسن یغما و غارت را ازین پس بدست رایض فراموشی سپردند اکنون پنجهزار نفر اسیر سالور و غیره را
در حول و حوش ارض اقدس نگاه داشتن و ولایتی را که در عهد این دولت خجسته پیوسته آبادان بوده ویران گذاشتن
از رسوم مروت اولیای آن دولت معدلت آیت دور است و خرابی ولایتی چنین از طریقهٔ ملکداری و مرزبانی مهجور
ترکمانان تکه و ساروق ایلیت کرده اند و بامید استخلاص سرخسیان روی نیاز بآن آستان عاجز نواز آورده اند خسارت
این عزیمت را هرچه باشد بگردن میگیرند و در صورت استخلاص اسرای مزبور تکالیف آن سرکار را بجان و دل می‌پذیرند
میرزا موسی رشتی نایب مملکت خراسان واسطهٔ این مطلب گردید و چنین بعرض اشرف رسانید که نگاهداری پنجهزار نفر اسیر

مایهٔ

مایهٔ دو خسران کبیر است یکی آنکه رعایای این ولایت از عهدهٔ اخراجات ایشان بر نمی‌آیند دیگری آنکه مهمات تجارت
اسب و پوست بخارائی و سایر اجناس که بتوسط سرخسیان بارض اقدس می‌آمد و باطراف ممالک میرفت معوق مانده تجار عراق
و غیره روی بآن سامان نمی‌آیند در استخلاص ایشان هم چند خاصیت مندرج است یکی آنکه تنخواهی معتدبه در ازاء خسارت
موکب ولیعهدی میدهند و دیگری آنکه گروگان معتبر داده از قید اسار میرهند عمدهٔ خاصیت منافع تجارت است که باعث
آبادانی مملکت بالجمله حضرت ولیعهد نامدار مراتب مزبوره را معروض رای شاهنشاه تاجدار داشت و همت شاهانه خلاصی ایشان را
موقوف بچند شرط گذاشت که ذکر آن خواهد آمد بعد از اذن از دربار علیه مبلغ پنجاه هزار تومان نقد در عوض قیمت پنجهزار نفر
اسیر از رؤسای تکه و ساروق بازیافت شد و از هر طایفهٔ سالور و سرخس جمعی از رؤسا و عیال و نسوان بصیغهٔ گروگان
دریافت آمد وثیقهٔ معتبر باسم و مهر جمیع رؤسای تکه و ساروق مرو و سالور سرخس گرفتند و اسرای مزبور آستان مروت
گنجور را وداع گفته کلاً باوطان خویش رفتند شروط فرمایش امنای دولت علیه از قراریست که ایراد میگردد **اول** آنکه
طوایف سالور خود بعزیمت تاخت و تاز حوالی و حواشی بل کل مملکت خراسان پای عزیمت نگشایند **دویم** آنکه قراول در
اطراف دشت نهاده طوایف ساروق و تکه و غیره را از تاخت و تاز ممانعت نمایند **سیم** آنکه احیاناً هرگاه طایفهٔ از
طوایف علی الغفله بتاخت آیند یا کارگذاران خراسان را اعلام دارند یا آنکه اگر اسیر و مالی برده باشند خود استرداد
نموده بصاحبان برسانند **چهارم** آنکه تجار خراسان را از آن طرف تا رود جیحون و از این طرف تا آق دربند صحیحاً سالماً
برسانند و هرگاه مالی از ایشان در ولایت سرخس بتاخت رود از خود تاوان دهند **پنجم** آنکه تجار اسیر فروش را در ولایت
خود راه ندهند و اسیر شیعه را نیز نخرند **ششم** هر وقت سوار امدادی بجهت خدمت اطراف ضرور شود بقدر کفایت تدارک
دیده روانه سازند و همه ساله پیشکش از اسب و غیره داده همواره باظهار خدمت و صداقت پردازند بالجمله فواید بسیار در این
قرار و مدارات که حقیقت آن بر ارباب فراست از اهل دولت و شوکت آشکار **ذکر اجوبهٔ ترهات مانند کامران میرزا
و گفتگوی یورش هرات و احضار حضرت ولیعهد جلالت آیات بدربار معدلت سمات** در وقایع سنهٔ ماضیه نگارش یافت
که معتمدی از یار محمد خان افغان برحسب امر ولیعهد دوران مامور بولایت هرات شد در این اوقات مشارالیه برگشت و مراتب
اجوبهٔ ترهات مانند کامران میرزای والی هرات از پیشگاه ضمیر منیر والاحضین گذشت که تکالیف آن سرکار را رد کردن این ارادت

شعار بغایت شاق است و کشیدن چنین باری لا یطاق اولاً آنکه حضرت ولیعهد دوران مثل سایر برادران با ما سلوک
فرمایند و هرگاه توقع ایشان زیاده است مبلغ پانزده هزار تومان نقد بصیغهٔ باج از ما گرفته ابواب ملاطفت بگشایند
ثانیاً اگر باین خدمت متقاعد نمی‌شوند در راه تقدیر ایستاده‌ایم و جنگ و صلح هر دو را آماده نواب نایب السلطنه که سر گنج قارونی
و مخزن فریدونی بیرون نمی‌آورد از استماع این جواب ناصواب بغایت برآشفت و این کیفیت را با هواخواهان نزدیک
و دور از روی مصلحت گفت جمیعاً متفق اللفظ قرار کار را بر یورش هرات دادند و گنجینهٔ این مصلحت را بر گشادند علی العجاله
مراتب بحضرت اعلی معروض آورده مأموریت سواره و پیاده نوکر رکابی استرابادی مازندرانی و سمنانی و دامغانی را
استدعا کرد و مرعان سریع بدار الملک آذربایجان فرستاده در تعجیل نوکری که از قرار نگارش خواسته بود اصرار
نمود و سفر هرات را از روی حتم و حکم تصمیم فرمود شاهنشاه کامران نظر باستدعای فرزند کامروان دسته‌جات
استرابادی و مازندرانی را مأمور ساخت و در باب یورش هرات بفرمایش این فقره پرداخت که سفر هرات وجود
نواب امیرزادهٔ اعظم محمد میرزا کفایت است والحمدلله لشکرهای آراسته از هر طرف عازم آن مملکت چون قریب
بدو سال است که آن فرزند کامران از رکاب ظفر عنان مهجور بوده و خدمات شایان در سرحدات نزدیک و دور
نموده است اسلم آنکه سفر هرات را بعهدهٔ نواب امیرزاده واگذارد و خود شاهراه درگاه معدلت پناه را باقدام سعی بسپارد
که هم درازای آن همه زحمت رحمتی بیند و هم چندی ترک زحمت گفته در ظل ظلیل ظل اللهی استراحت گزیند آن یکنفر خان
خائن یزدی و آن دو نفر ابتر خراسانی را نیز همراه خود گسیل سازد و در آوردن ایشان بظهور خدمتی نمایان پردازد
بالجمله بعد از آنکه نواب ولیعهد دوران از فرمایشات شاهنشاه صاحبقران آگاه گردید از فرط شوق شرفیابی درگاه اعلی
بجائی رسید که از فرط خوشوقتی در پوست نمی‌گنجید فی الفور کارپردازان دربار شوکتمدار را ابتدا بکار عزیمت دار الخلافهٔ
طهران حکم فرمود و امیرزادهٔ اعظم محمد میرزا را در توقف ارض اقدس مأمور نمود که تا هنگام وصول لشکر رکابی و آذربایجانی
عزیمت هرات نماید و حضرت میرزا موسی رشتی نایب خراسان را قرار داد که با معادل پانزده هزار نفر از سواره و پیادهٔ
اتراک و اکراد و اعراب خراسان در رکاب نواب امیرزادهٔ ذیشان پای استعجال برگشاید خود جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام
و آن سه نفر خان خائن نسکتجام و محمد تقی خان عرب میش مست حاکم سابق ترشیز و مهدیقلی خان قرائی برادر محمدخان قشنه گزیر

و جعفر

وجعفرقلیخان ولد نجفقلی خان شادلو و جعلی زخدمتکاران صداقت خود را برداشته روی بدار الخلافهٔ طهران آوردند ایام
عاشورا را در ولایت سبزوار بتعزیه‌داری جناب خامس آل عبا علیه التحیة والثنا بسر برده پس از آن شاهراه درگاه معدلت پناه را
سپردند علی الرأس پسر رضاقلی خان زعفرانلو و محمدخان قرائی را در روز قبل از ورود خود فرستاده روز چهارشنبه
بیست و سیم شهر محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و نه معلولا وارد دار الخلافه شدند و نواب نایب السلطنة العلیه
نیز با جناب قائم مقام و عبدالرضا خان نسکتجام و سایر همراهان در روز جمعه بیست و پنجم شهر مزبور عازم دخول آن
دیار ارم دستور آمدند حسب الامر اعلی جمیع نواب شاهزادگان و امرا و خوانین با فر و شان و توپخانه و زنبورکخانهٔ آتش
فشان باستقبال حضرت ولیعهد دوران شتافتند و آن حضرت را در کمال فرخی بدار الخلافه با احترامی تمام در یافتند
خلاصه حضرت ولیعهدی بعد از ورود در اندرون همایون شرفیاب انجمن حضور گردید و در بدایت ملاقات التفاتی از صاحبقران
معدلت آیات دید که تاکنون گوش احدی از صریح عهدی از عهود نشنید چون ابتدای فصل تابستان و هنگام توقف
شاهنشاه عالمیان در باغ دلگشای نگارستان بود لهذا منزل نواب ولیعهد دوران را در برجی از مستحدثات شاهنشاه با فرهنگ
در حوش قریب بآن گلستان گلفروش معروف ببرج نوش است معین فرمود و رضاقلیخان ایلخانی و محمدخان قرائی را
در ارک همایون محبوس نگاه داشتند و عبدالرضا خان یزدی را در قراولخانهٔ خارج ارک اعلی غل و زنجیر بر دست و پا
گذاشتند بند بحه ذکر وقایعیکه قبل از ورود و بعد از ورود نواب نایب السلطنه در دار الخلافه دست داد تا هنگامیکه روی مبارک
بخراسان نهاد اعم از وفات و قتل رضاقلیخان ایلخانی و عبدالرضا خان یزدی و سایر وقایع اتفاقیه قبل از ورود نواب نایب السلطنة العلیه
بدربار سلطنه دعوائی فیمابین نواب امیرزادگان یزد و کرمان دست داد و کیفیت آن را کلک دو زبان بامین طریق
زبان برگشاد که نواب امیرزاده قهرمان میرزا خلف ارجمند حضرت ولیعهدی که حاکم دار العبادهٔ یزد بود جمعیتی از جماعت
یزدی و نائینی و غیرها فراهم آورده آنها را ضمیمهٔ پانصد نفر سواره و پیادهٔ خراسانی که قبل ازین نگارش یافته کرد
محمد نظرخان مافی و بدرخان جلیلوند را که سر تیپ نوکر خراسانی بودند برداشت و با جمعیت مزبور روی بولایت کرمان
گذاشت از آن طرف نیز نواب فروغ الدوله باقاخان میرزا خلف حضرت حسنعلی میرزا احتشادی از اهل کرمان نمود
و لعزیمت مقابله با یزدیان پای جلادت برگشود در قلعهٔ باغین کرمان تلاقی فریقین دست داد و دست زمانه ابواب بلا

برگشاد بیک حمله از کرمانیان قشون یزد منهزم شده خراسان پشت دادند و محمد نظرخان نافی و جمعی از آن جمعیت
در بین کمر و دار بعید بسیار درافتادند معادل دویست نفر از ایشان مقتول گردیده و بقیة السیف در جائی قرار نیافته
بدار العبادهٔ یزد رسیدند نواب فروغ الدوله در آن دعوا خود مباشر کار جدال بود و جمیع احمال و اثقال و دواب
ایشان را کیسب نمود بعد از عرض فقرات معلومه بدارای دادگر جسارت نواب قهرمان میرزا باقصی الغایه
موجب اشتعال نایرهٔ قهر قهرمانی شد و بجهة دفع مایقال فرمان و خلعت ایالت ولایت کرمان بنام نامی
نواب امیرزاده هلاکو میرزا خلف ارشد نواب حسنعلی میرزا صادر از مصدر خلافت و حکمرانی آمد بالجمله بعد از ورود
نواب نایب السلطنة العلیه بدار الخلافهٔ بهیه حسب الامر سنیه قرار ایالت دار العبادهٔ یزد را بطوری دیگر دادند و نواب
سیف الدوله میرزا ولد حضرت ظل السلطان را که سابقا در آن دیار حکمروا بود مجددا بحکومت فرستادند
نواب قهرمان میرزا و محمد رضا خان فراهانی و پانصد نفر نوکر خراسانی حسب الامر اعلیحضرت صاحبقرانی معزولا
روی بخراسان نهادند خلاصه اوضاع دیگر داستان قتل عبد الرضا خان یزدی بود که اتفاق افتاد و حقیقت آن از کلک سخندان
باین آئین عرضه داده که بعد از آنکه عبد الرضا خان نادان از قراریکه نگارش یافت مباشر آن نوع بیحرمتی نسبت باهل
و عیال نواب محمد ولی میرزا ولی نعمت خویش گردیده و نواب معزی الیه بدربار فلک مدار شتافته اقامت گزیده بجوار
درخاک پای مبارک جستند غایتش این بود که مرا آرزوئی که در قلب بی آرام است استیلای بر آن یزدی نمک بحرام است
حضرت اعلی از فرط ملاطفت بی منتها وعده های ملوکانه با و میفرمود و قلب امیدوارش را باین نوع تسلی مینمود
طالع فیروزی مطالع شهریاری یاری کرد و نواب نایب السلطنه بنوعیکه نگارش یافته آن نمک بحرام را بدست آورد عبد الرضا
خان در روز ورود بدار الخلافهٔ طهران از راه خباثت باطنی قدری تریاک خورد و بسبب تعویق در اجل موعود نمرد در کریاس
بلند اساس نیز کاردی از کمر فراشی که مستحفظ او بود کشید و بر شکم خویش زد و کارگر نگردید ظهور این دو صورت موجب
وفور غضب شاهنشاه صاحبقران گشته بوعدهٔ کریمانهٔ ملوکانه وفا نمود و آن نادان را بدست نواب محمد ولی میرزا داده
تاکیدات شدیده در باب سیاست او فرمود و نواب معزی الیه بشکرانهٔ این موهبت عظمی چندین بار روی برخاک نیاز گذاشت و آن
بیحیای نمک بحرام را با غل و زنجیر از حضور شاهنشاه کشورگیر گرفته راه سرای خویش برداشت بملاحظهٔ اینکه شاید بهمین دو زخم که خورده

درگذرد

درگذرد و راه دیار آخرت در سپرد او را بخانهٔ خود برد و علیمرادخان افغان غلام پیشخدمت و جراح باشی سرکار اقدس را
با آقا میرزا بابای حکیم باشی نواب ولیعهد مقدس بسر او آورد در عرض راه از ارک معلی تا دولتسرای شاهزادهٔ والا
هجوم عامه زیاد گشت و نواب اشرف بملاحظهٔ عصبیت عامه آن روز و آن شب از سیاست او درگذشت روز دوشنبه
بیست و هشتم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و نه هنگام طلوع فجر که زمان افول کوکب حیات آن فاجر بود
ولدان حضرت محمد میرزا و سایر اهل و عیال از سفید و سیاه که هر یک داغها از آن مردود حال تباه در دل داشتند
با آلات و ادوات جارحه از شمشیر و کارد و خنجر و تبرزین و دبوس و شش پر و مقراض و ساطور و سوزن و نشتر روی
بمنزل او گذاشتند شش نفر از نواب امیرزادگان که عبارت از چنگیز میرزا و ناصر الدین میرزا و نصر الله میرزا است
با یکنفر داماد او که بنام امامقلی میرزا و نبیرهٔ امیر بیک جان پادشاه بخارا است مباشر قتل او شدند و باقی اهل و عیال
از ذکور و اناث هر یک سیاستی دربارهٔ او بعمل آورده و از ضرب ساطور و مقراض و سوزن کالبد او را پاره پاره کرده
از حصول این مأمول آسوده و فارغبال آمدند نعش پلیدش را در معبری عام انداختند و او را عبرة للناظرین ساختند
و بعد از دو روز بکفن و دفنش پرداختند بالجمله در باب سایر خوانین خائنین خراسان دریای رحمت شاهنشاه مروت آیت
بجوش آمد و ایشان را رایت رستگاری زیور گوش شد محمد تقی خان عرب میش مست حاکم ترشیز را غل و زنجیر
از دست و پا برداشتند و از نسبت چاکری سرکار ولیعهد زمان و عزیمت دار الملک خراسان فرق افتخارش را
بر فوق آسمان برافراشتند رضاقلیخان زعفرانلو را با دو پسر کوچک و محمدخان قرائی را بنیت توقف در تبریز روانهٔ
دار الملک آذربایجان فرمودند رضاقلیخان در منزل میانج شقاقی روی بعالم باقی کرده محمدخان را صحیحا سالما وارد
دار السلطنهٔ تبریز نمودند دو تاریخ قتل و وفات عبد الرضا خان یزدی و رضاقلیخان ایلخانی از کلک مؤلف تراوید
و در این رساله ثبت گردید **تاریخ قتل عبد الرضا خان حاکم سابق یزد** آن خان پست فطرت عبد الرضای یزد ❊
از شوری نمک بحرامی زپا فتاد ❊ ماش بروز کار رقم یهود بود ❊ برزادهٔ یهود کجا باشد اعتماد ❊
شتش گره بجبهه و دستش بکاسه در ❊ آری یهود زاده خبیث است و بدنهاد ❊ با آنکه کیقباد بدی دشمن یهود ❊
خود را همی شمردی همدوش کیقباد ❊ مفعول من یراد کجا میزد همی ❊ فعال ما یرید شود در چنین بلاد ❊

۷۸ این شعر خواجه حافظ در وصف او بخوان * شاها روا مدار که مغفول من براد * اول ز شاهزاده محمدولی گرفت *
در یزد اختیار و فرو هشت انقیاد * خود بعد از آن بهم در دار العباده بست * پس در فتنه در همه اطراف برگشاد *
از فرط بدنژادی کافرنهاد شد * کافرنهادی است پی کار بدنژاد * عباس شه بحکم شهنشاه رفت و کرد *
او را اسیر پنجه عباسیان راد * آورد سوی ری بمکافات این عمل * زین کار شاهزاده ولی شد زیاد شاد *
خاقان ز وعده های ملوکانه اش بداد * بر دست پور و پور هم از روی اجتهاد * انداخت زادگان را بر جان او ز قهر *
از بسکه دیده بودند از وی ستم زیاد * شمشیر و خنجر و قمه و کارد بر تنش * افکنده و شدند بر چهره از عناد *
پاداش این نمک بحرامان چنین بود * داریم بس حکایت از رفتگان بیاد * کس با ولی نعمت خود گی کند چنین *
هرگز بروزگار از و نام هم مباد * تاریخ قتل کرد رقم کلک خاوری * عبدالرضا حاکم یزد از بلا باد *
تاریخ وفات رضاقلیخان ایلخانی زآباد در خراسان ایلخان بود * بلبل آبای او را زآن بنی حیف *
ز مرگ اوست در مضراب چنگ آه * ز سوگ اوست در لبهای نی حیف * از و اندر دل آزادنی داد *
وز و اندر لب مینای می حیف * چو بودی قطب گردون رشادت * ز مرگش بر لب قطب و جدی حیف *
بگلزارستان دهر او را گل روی * فسرد از تند باد سرد دی حیف * نبرد از زندگانی کام و او را *
بساط زندگانی گشت طی حیف * چو اندر راه آذربایجان مرد * سرایت کرد در تبریز و خوی حیف *
به ارمن بر رخ ارباب خوی خوی * بطهران بر لب اشراف حی حیف * بکش هی وای و هی افغان و هی آه *
بگو هی وای و هی بیداد و هی حیف * ازین غم جاودان باشد سزاوار * بلبل در خاوری را این پی حیف *
چو شد پای ادب داخل بشد سال * ز خان زعفرانلو گوی حیف * بالجمله در خلال این احوال نواب میرزاده
خسرو میرزا که از قرار نگارش بعقب جمعیت آذربایجانی رفته بود با افواج قاهره در رسید و دو سه روزی در خارج
دار الخلافه توقف کرده بر حسب امر اعلی و صوابدید حضرت والا با جمعیت مزبوره روانه خراسان گردید محمدحسین خان زنگنه
ایشک آقاسی باشی حضرت ولیعهدی و آقا میرزا بابای تبریزی حکیم باشی آن سرکار بصوابدید نواب معزی الیه بسفارت دولتین
روس و انگریز نامزد آمدند و بسبب طول گرانش انشاء الله المجیب عنقریب ذکر خواهد شد با نارنجات و نوشته جات روانه

دارالسلطنه

دار السلطنه تبریز شدند که در آنجا تدارک کار خود را دیده روانه شوند غافل که قرار کار نوعی دگر است بالجمله
اوضاعی دیگر که در ایام توقف سرکار ولیعهدی اتفاق افتاد یکی آمدن نواب شاهزادگان از عراق و مازندران است
نواب محمدقلی میرزا ملک آرای دار المرز طبرستان باز بسبب طاعون روی بدرگاه همایون نهاد و نواب حسام السلطنه
محمدتقی میرزا صاحب اختیار بروجرد و جاپلق نیز بعلت وفور همین بلا در آن ولا شرفیاب گشته چندی در درگاه همایون
اقامت دست داد چون در ولایات کرمانشاهان و لرستان هم بلای طاعون از حد افزون رخ داده طول کشید
لهذا نواب حشمة الدوله محمدحسین میرزا صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم نیز احضار گردید ولی در توقف
نواب نایب السلطنه رسید نواب بهاء الدوله بهمن میرزا هم از ولایت سمنان بدربار عیوق شان شتافت
و چندی چندی در آن مأمن امن و امان آرام یافت یکی دیگر از اوضاع اتفاقیه داستان عزل و نصب دو نفر میرزا
محمدتقی علیابادی و نوائی در منصب جلیل منشی الممالکی است تبیین این مقال آنکه جناب میرزا محمدتقی علیابادی که مدت سه سال
منشی الممالک دیوان قدر بنیان اعلی بود از فرط تربیت و مرحمت شاهنشاه صاحبقران روز بروز بر مراتب عزت و اعتبار
می افزود و فرمان قریه از خالصه جات بلوک شهریاری را بدون عرض حضور از دفترخانه مبارکه گذرانید و بسبب ظهور
این جنایت از آن منصب جلیل معزول گردید شاهنشاه قدردان خواست مؤلف این روزنامچه همایون را باین خدمت
بازدارد علتی بهم رسید که رای همایون اعلی الحاء منحرف گردید تبیین این مقال آنکه حضرت صدر و قدر اندرون همایون
ملقبه بخازن الدوله منسوبه انانثیه از امرای ارامنه داشت و او را در عقد میرزا اسدالله ولد حاجی میرزا رضاقلی نوائی
منشی الممالک سابق گذاشت برادر مهتر میرزا اسدالله که عبارت از میرزا محمدتقی نوائی است بسبب این نسبت و حکم
سور و ثبت دست توسل بگوشه مقنعه خازن الدوله زد و مشار الیها در سرکار اقدس با جد و جهد تمام واسطه این کار
گردید و چون بسبب کدورات نقدی و جنسی کمال احترام و اعتبار را داشت بمطلب رسید شاهنشاه قدردان
این بنده مدحت ارکان را بوزارت دار الامان کرمان وعده داده باظهار این نوع خیال سکوت من در این کار افتاد
بالجمله نواب نایب السلطنة العلیه در مدت توقف در دربار سنیه هر روز مرحمتی جدید سرافراز میگشت و لحظه بلحظه
از ظهور عنایتی سدید فرق اعتبارش از فلک دوار میگذشت از بدایت ورود تا ساعت رخصت تحقیقاً مبلغ پنجاه هزار

تومان انعام واکرام از نقد وجنس درجه او عنایت شد وخلاع آفتاب شعاع پی در پی علاوه این مرحمت آمد در نوزدهم
شهر ربیع الاول آستان همایون را وداع نمود و با کیهان حسرت عزیمت خراسان فرمود ذکر اوضاع اتفاقیه دار طهران
اعم از ناخوشی تب لرزه وتغییر مزاج همایون وآمد ورفت نواب شاهزادگان در این سال از تاثیرات اختر
شوم هوای تب لرزه باقسام مختلف در دار الخلافه طهران شیوع یافت وتحقیقاً در نفس آن بلد بیست هزار نفس از نوبه
غش وسایر نوب مختلفه روی از عالم برتافت در اکثر ممالک محروسه از عراق وفارس وآذربایجان وگیلانات
وطبرستانات نیز بهمین دستور نوب متنوعه میکردند وتقریباً معادل دویست هزار نفر در ولایات ممالک
مذکوره ازین هوای ناگهان مردند بالجمله اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از مرخصی حضرت ولیعهد دوران واتمام فصل
تابستان از باغ دلگشای نگارستان نزول اجلال بدار الخلافه طهران فرمود وپس از روزی چند مزاج
همایون از حد اعتدال انحراف نمود چندین نوبه از غب وشطر الغب وغیره عارض گردید تا بالاخره کار بنوبه
رسید ساکنین دار الخلافه اعم از متعلقان ومتعلقات دودمان خلافت وسایر مردم از نوکر ورعیت الی غیر
النهایه مضطرب شدند وهر یک علی قدر مراتبهم دعاگو وصدقه گذار آمدند ارادت وفدویت اهل عالم نسبت باین
دولت معظم در ظهور این مرض معلوم گشت که شب وروز در مساجد ومدارس وبقاع وخانهای مردم اصوات
یا الله وآمین از فلک دوار میگذشت بیت پریشانی پادشاهان دمی * پریشان کند خاطر عالمی * اطبای
حاذق کثرت معالجه را باعث ضعف طبیعت دیدند وبالاخره ناخوشی مزاج مبارک را بقانون اطبای فرنگ
معالجه گردیدند که گنه درختی است در مملکت ینگی دنیا که استعمال پوست آن بالخاصیه دافع نوب مختلفه
میباشد لاعلاج نوبه سرکار اعلی را بجوهر پوست آن درخت که هم آن جوهر از جمله اختراعات اهل فرنگ است
معالجه نمودند واز دواهای غذائی وغذاهای دوائی بر اضمحلال ضعف واستقلال قوه افزودند مردم بشکرانه
این موهبت عظمی صدقات بی منتها بفقرا دادند وابواب نشاط بر چهره غربا وضعفا گشادند نواب حشمة الدوله
محمد حسین میرزا صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب وعجم که بسبب فور هوای طاعون در کرمانشاهان وکردستان
از قرار اظهار احضار شده بود شرفیاب دربار اعلی گردید وپیشکش نمایان بشکرانه صحت ذات میمنت اقتران

از پیشگاه

از پیشگاه حضور معدلت ارکان گذرانید از وفور تفقدات شاهانه بر مراتب اعتبار افزود نواب شجاع السلطنه
العلیه حسنعلی میرزا بصوب دار الامان کرمان مرخص گردید وچون اوضاع بنادر فارس ومهمات ولایات
کوهکیلویه فی الجمله اختلالی داشت لهذا برحسب امر اعلی از راه اصفهان ودار العلم شیراز بصوب مقصد گرائید
که هم تنخواه بقایای اصفهان را وصول فرموده بخزانه عامره ایصال سازد وهم مدت دو ماه در دار العلم شیراز
مانده بصوابدید برادر خجسته خود فرمانفرما قراری در امور آن صفحات داده بعد از اطمینان بمراجعت دار
الامان کرمان پردازد ع ما در چه خیالیم وفلک در چه خیال * ذکر وقایع نواب نایب السلطنه در عرض راه خراسان ومأموریت
نواب محمد میرزا بهرات وفتح کوسویه واوضاع دیگر تا هنگام ورود بروضه علیه رضویه علیه وعلی آبائه واولاده آلاف الثناء والتحیه
قبل ازین نگارش یافت که نواب نایب السلطنه العلیه در یوم نوزدهم شهر ربیع الاول از دربار سنیه رخصت
انصراف حاصل نموده بصوب خراسان شتافت سواره دسته جات شاهسون وخمسه نیز در عرض راه برحسب
امر خسروی ملتزم رکاب نصرت مآب شدند وجانبازان سمنانی ودامغانی هم بسرکردگی مصطفی قلیخان
وغیره در عرض راه او را همراه آمدند بسبب رسیدن نوکر استراباد بسمت چمن کالپوش عزیمت فرمود ومدت
ده روز در آنجا توقف کرده پس از وصول نوکر استراباد روی سعادت بشهر خبوشان نمود در زمان توقف
سرکار ولیعهد با احتشام در ولایت بسطام نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا که از قرار نگارش در ارض اقدس بانتظار
مأموریت هرات توقف داشت حسب الفرمایش سرکار ولیعهدی روی بآن صوب گذاشت نواب خسرو میرزا
با افواج آذربایجانی وتوپخانه صاعقه بنیانی در رکاب برادر بلند اختر روان شد وملک قاسم میرزای افغان
ولد حاجی فیروز الدین والی سابق هرات وشاه پسند خان افغان که هر دو مدعی کامران میرزای والی لاحق
بودند بهمراهی موکب اشرف شتابان آمدند محمد تقی خان شادلو وسایر خوانین اتراک وغیره با سواره خود علاوه
بر افواج آذربایجانی گشتند وامیر علی نقی خان عرب نکولی وکیل خراسان وحاکم طبس وامیر اسد الله خان عرب
خزیمه حاکم قاینات با تفنگچیان اعراب در عرض راه هرات ملحق گشته در راه خدمتگذاری از سر وجان گذشتند
میرزا موسی رشتی نایب خراسان برحسب قرارداد ولیعهد دوران در آن سفر مباشر خدمات نواب امیرزاده شد واز افواج

آذربایجانی و سواره و پیادهٔ خراسانی معادل پانزده هزار جمعیت در رکاب سرکار امیرزاده آماده آمد بالجمله حضرت
ولیعهد دوران نیز بعد از حرکت فرزند ارجمند از ارض اقدس در اوایل شهر جمادی الاول از خبوشان حرکت فرموده
وارد آن روضهٔ مقدس گردید و سواره و پیادهٔ رکابی را که همراه داشت باتفاق جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام در عقب
نواب امیرزادهٔ با احترام روانهٔ هرات گردانید چون ولایات کوسویه و غوریان از قراری که سابقاً نگارش یافت
در تصرف یار محمد خان وزیر و خود مشارالیه در ارض اقدس دستگیر و متعلقان او در قلعه جات آن دو ولایت با کمال
تیقظ و تدبیر بودند لهذا بعد از وصول موکب فیروز نواب امیرزاده و متحفظین آن قلعه در سپردن حصار مضایقه
نمودند حضرت امیرزاده افواج قاهره و توپخانهٔ شاهره را حکم یورش فرمود طالع بی زوال شاهنشاه صاحبقران
آن قلعهٔ آسمان شان را در عرض یکساعت مفتوح نمود جمعی از افاغنهٔ فراغنه که در آن قلعه بودند دستگیر گشته
فوجی از پیادگان خراسانی را مستحفظ نمودند این قطعه در تاریخ فتح آن حصار از طبع مؤلف مدحت شعار زاده
و بجهة یادگار در این صحیفه ثبت گردید لمؤلفه عزم امیرزاده بکشود کوسویه ❊ داخل شد اندر آن حصن و آن حصن حصین و اوسع ❊
فزایش ولیعهد خوش آن حصار بگشاد ❊ آنکس که صاحب عزم فرمان او ست ممدوح ❊ تا آفات رست آن ملک از طالع شهنشاه ❊
کشتی است با سلامت کز ناخدا بود نوح ❊ از زمرهٔ اهالی سودی نداد کوشش ❊ پیداست تا چه مقدار جنبش ز جسم مذبوح ❊
بی قال و قیل آمد آن قلعه در تصرف ❊ یکتن نماند بجز یک تیر گشت مجروح ❊ در وادی سلامت یاران ستاده قائم ❊
در عرصهٔ سیاست خصمان فتاده مطروح ❊ بعد از گشایش حصن از حسن یاری بخت ❊ در حضرت ولیعهد شرحی نوشت مشروح ❊
پس خاوری بتاریخ پا برنهاد و گفتا ❊ از عزم آن ولیعهد شد کوسویه مفتوح ❊ بالجمله بعد از نظم ولایت کوسویه
روی بولایت غوریان گذاشتند و چون منظور کلی تسخیر ولایت هرات بود علی العجاله تجدیدی بولایت غوریان را
موقوف بوقتی دیگر داشتند کامران میرزای والی هرات از فرط بدبختی چنان اندیشید که راه سیل بی زنهار را
از خاشاکی توان بست لهذا معادل پنجهزار سوار و پیادهٔ افغان را باستقبال سپاه ظفر عنان از هرات
بیرون فرستاده خود بامید فتح ایشان در شاهراه انتظار بنشست پس از وصول موکب فیروز امیرزادهٔ اعظم
بسامان پل نقره سر فرسخی هرات غولان افغان نیز در رسیدند و نور و ظلمت با هم مقابل گردیدند از یمن اقبال بیزوال

شاهنشاهی بیک شلیک توپ صاعقه فشان و یک حرکت تیپ ظفر عنان مانند برگ از درخت ریختند
و بقیة السیف بدامان فرار آویختند سواران خراسانی آن قوم عفریت مبانی را تا دروازهٔ هرات تعاقب نمودند
و اردوی والا در نیم فرسخی شهر بار اقامت انداخته لحظه لحظه بر نظم کار سپاه می افزودند جناب قائم مقام بعد از ورود
بغوریان احتیاطا معادل دو هزار پیاده و سواره در دور قلعه بمحاصره گذاشت و خود با سایر دسته جات
راه هری برداشت بعد از الحاق دسته جات رکابی بموکب والا باز کامران میرزا اخشادی دیگر کرد و جمعیت او
بجهة جدال روی بمعسکر فیروز آورد در این دفعه کوششی دلیرانه کردند و شکستی مردانه خوردند نواب نایب السلطنه
که در ارض اقدس توقف داشت بعد از اطلاع از این اوضاع سرعی سریع السیر بدربار فلک شان برگماشت
در اواخر شهر جمادی الاولی این اخبار بهجت شمل در دار الخلافهٔ جاوید محل معروض رای شاهنشاه بی بدل شد و زیاده
موجب انبساط و سرور خاطر خورشید مثل آمد غافل که زمانه غدار است و روزگار غدار ناپایدار هر انبساطی را
انقباضی در پی است و هر بهاری را خزانی بعلاوه و دی عنقریب ان شاء الله المجیب وقایع آن مرقوم قلم خجسته رقم
خواهد شد لمؤلفه میشود بیرون ز خرگاه فریدون ایرجی ❊ یا که از ایوان گشتاسب رود اسفندیار ❊
المقدر کائن ذکر ترتیب نقوش صف سلام حضرت اعلی در محل چشمه علی واقعه در خاک ری بر سنگ و اظهار حقیقت مکنونات
خاطر شاهنشاه فلک اورنگ و تحریر قطعهٔ تاریخ آن از طبع مؤلف سلاطین سابق را از جمشید ادیان تا زمان بعثت بلکه بعد از
بعثت نیز قانون این بوده که نفوس خویش را در امکنهٔ متفاوته بر وضع مختلفه بر سنگ نقش می بسته اند
و نقاشان با صنعت و حجاران استاد صفت از فرط نیرنگ سازی رونق کارخانهٔ مانی را می شکسته اند
چنانکه نقوش عمارت تخت جمشید در بلوک خفرک و مرودشت فارس و بعضی نقوش دیگر در بلوکات
مملکت مزبور اعم از کازرون و داراب جرد و جهرم و فیروز کازرین وغیره و همچنین در ممالک عراق و خوزستان
بر ثبوت این مدعا دلیلی است واضح و برهانی است لایح شاهنشاه صاحبقران خواست مثل سایر سلاطین
از خود آثاری در روزگار بیادگار بگذارد و نقشی از گردهٔ سلاطین سلف بردارد در عرض راه دار الخلافه و بقعهٔ
مقدسهٔ شاهزاده عبد العظیم چشمه ایست معروف بچشمه علی که رودی موجود از وسط کوه کوچکی بر می آید و در آن صحرا

۸۱ جاری میشود محوطهٔ وسیعی دارد که قابل ولایق این عمل است استادان چابکدست نقاش و سنگتراش را امر
فرمود که در یک ضلع از اضلاع آن محوطه برابر جنوب صفه سلام سرکار اقدس و ملکزادگان مقدس را منقوش
و منقور سازند و با جدی کامل مراتب سحرسازی پردازند عبدالله خان اصفهانی نقاش باشی و معمارباشی
که در صنایع مهندسی و نقاشی ثانی سنمار و مانی است بانجام این خدمت کمر همت بربست و از وسط سال
ماضی تا اوایل این سال نیکو تمثال این صنعت را جلوه بروز داده از توجه خاطر همایون اعلی برقلهٔ جبل افتخار و اعتبار
برنشست باین بندهٔ مدحتگذار ارشاد شد که قطعهٔ تاریخی سرآید و حقیقت نسب و حسب این دودمان رفیع الشان را
در آن قطعه مذکور نماید بنابرآن حسب الامر همایون قطعهٔ موزون و در دو مصراع شعر تاریخ خوش مضمون بدان
مقرون ساخت و بجهة اطلاع آیندگان تحریر آن پرداخت قطعهٔ مزبور بر دور آن نقوش محرر است
و بینندگان را در نظر **مؤلفه** حضرت صاحبقران فتحعلی شاه جلیل * کش بود فرمانده روی زمین جد و تبار *
جد اعلایش بود همنام او فتحعلی * آنکه از تیغ جهانگیرش جهان جست اعتبار * جد دیگر شد حسن شاه آنکه از نیروی بخت *
ملک ایران را مصفا ساخت چون نعم القرار * شد جهانسوزش پدر چون عرش محمدشاه راد * کز وجود آن دو دارند ایل قاجار افتخار *
مرزکان مسکن و آفاقشان زیر نگین * ملک توران تا من و ایرانشان در اختیار * آن چهار از تیغ بودند افتخار کائنات *
خسرو صاحبقران شد افتخار آن چهار * باجش آمد از فرنگ و زنگ و هند و روم و چین * و ندرین دعوا بود زین کتاب روزگار *
هشتصد
قرب چل سال است کان آرایش ملک است و سریر * ملک را رونق گذار و تخت را زینت نگار * تاکنون اولاد و احفادش فزون *
از شمار
هریکی در رزم رستم دشمن و اسفندیار * بخشش ایمن از وبال و اختر آزاد از زوال * ملک بیرون از حساب و دولت افزون از شمار *
دین احمد را معین و کیش حیدر را مطیع * حق پرست و حق شناس و حق پذیر و حق گذار * بین از این سرچشمه تمثال شهنشاه و جوانان *
قصهٔ ظلمات و جم را بعد از این افسانه دار * بنگر از این صخره انوار خدائی چون کلیم * کان روایت را درایت گشته نقش شهریار *
تا زهر مصراع تاریخی دگر باشد عیان * خاوری گفتا دو مصرع چون دو در شاهوار * نقش اسکندر بود از چشمهٔ حیوان پدید *
باز پای انوار حق از طور موسی آشکار * **ذکر خاتمهٔ کار نواب نایب السلطنه در ارض اقدس و عرض مراتب قضیهٔ واقعه**
بدرگاه مقدس و ظهور التفات درباره بازماندگان و نونهالان نورس در سنه یکهزار و دویست و سی و هشت هجری مطابق

باسال

۸۲ باسال فرخ فال قوی ئیل ترکی نواب مستطاب نایب السلطنة العلیه عباس میرزا را ناخوشی مزمنی که عبارت
از ورم کلیه باشد بهم رسید و در حسب الامر اعلی جناب میرزا محمد طبیب اصفهانی احمدآبادی از قراری که نگارش یافت
بجهة معالجه آن حضرت روانهٔ تبریز گردید مدت یکسال در آن ولا توقف کرد تا الحمد لله والمنة ناخوشی مزبور روی
به بهبودی آورد چون بی احتیاطی در خلق و خلق لازمهٔ ذات انسانی است رفته رفته امراض دیگر از قبیل بواسیر
رخ داد و بالاخره حرارت کبد شدت کرده روز بروز روی در ازدیاد نهاد اطبای ایران و انگریز در معالجه ید بیضا
کردند تا مزاج مبارک آن حضرت را فی الجمله باصلاح آوردند مدت دوازده سال صحیح بحکمتهای علمی و عملی طبیعت را
بحالت خود برپای داشتند و از قوت طالع شاهنشاهی آن امراض مزمن را بحالت قوت و قدرت نگذاشتند
درین سال که ولیعهد خجسته خصال از قراری که ذکر شد از خراسان بدرگاه معدلت نشان گرائید و بسبب شدت
حرکت مرض مزمن ترگردید و درد سخت از نتیجهٔ هر دو پای مبارک تا بیخ ران بهم رسید اطبای انگریز که عبارت
از حکیم کارمل و جان مکنیل باشند بموافقت اطبای ایرانی کلا متفق اللفظ آن حضرت را منع از حرکت نمودند
و لحظه بلحظه بر انکار می افزودند جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام از فرط دولتخواهی حقیقت این مطلب را بخاکپای
اقدس عرض نمود اعلیحضرت شاهنشاه جهان نیز توسط نواب شاهزادگان و محارم اندرون همایون ولیعهد
دوران را ازین عزیمت منع فرمود و آن حضرت این ممانعت را از جناب قائم مقام دانست و در حضور والا او را
معاتب ساخت از دست رحمت بپوست و راکوبید تا توانست چون غیرتی فطری لازمهٔ ذات ولیعهدی بود
و لحظه بلحظه تسلط بر ولایات هرات و خوارزم را خیال مینمود لهذا آنهمه ممانعت را قبول نفرمود از قراری که
ذکر شد در روز نوزدهم شهر ربیع الاول با کمال شوق بدار الملک خراسان شتافت و بسبب حرکت زیاد مرض
مزبور اشتداد یافت چون حضرت آقا میرزا بابای تبریزی حکیم باشی خود را موافق نگارش بسفارت انگلند
نامزد کرده بود طبیبی دیگر هم که از مزاج مبارک بواجبی اطلاع داشته باشد در رکاب آن حضرت نبود لهذا حضرت
اعلی حکیم کارمل انگریز را بمبلغ پنجهزار تومان نقد بصیغهٔ حق القدم داده باتفاق میرزا علی نقی رکن مازندرانی خویش
و معتمد جناب آصف الدوله اللهیارخان قاجار دولو از عقب ایشان بدار الملک خراسان فرستاد و از قضایای اتفاقیه

حکیم مزبور در عرض راه گرفتار نوبهٔ غش گشته در منزل میامی بسطام قدم بعالمی دیگر گشاد و میرزا علی نقی مزبور
بارض اقدس شتافته مراتب را بحضرت ولیعهد دوران عرضه داد بعد از اطلاع امنای دولت قاهره بعد از وفات
حکیم مذکور جان مکنیل را که از قرار نگارش نایب اول و مستعد السفاره بود تکلیف بعزیمت خراسان نمودند
چون مشار الیه از کیفیت ناخوشی ولیعهد نامدار اطلاعی کامل نداشت از در انکار صرف در آمده اولیای دولت نیز اصرار را
موقوف فرمودند حکیم داود خان مسیحی را که در دار الخلافهٔ طهران بود تدارک شایان دیده خواستند روانه نمایند از اتفاقات
مشار الیه را نیز بلای نوبه عارض گشت و از عزیمت این سفر در گذشت صاحبقران اعلی مسرعی سریع السیر بدار السلطنهٔ
تبریز فرستاده حکم فرمود که آقا میرزا بابای حکیم باشی سفارت انگلتره را موقوف سازد و بجهة معالجه معجلاً بدار الملک
خراسان پردازد بمصداق اذا اراد الله شیئاً هیّأ اسبابه این تدبیرات کلاً بر خلاف تقدیر بود تا قضیهٔ ناگزیری
که قلم را در تحریرش کمال تقصیرست رخ نمود تبیین این مقال آنکه نواب نایب السلطنهٔ العلیه بعد از روانه کردن جناب
میرزا ابوالقاسم قائم مقام بصوب هرات بلافاصله بستری شد و ورمی که در اعضای سافل بود مایل ببرتری آمد با آخره
کار باستفراغ کبد کشید و علامت وصول هادم اللذات ظاهر گردید میرزا علی نقی رکن معتمد جناب آصف الدوله را
که در ارض قدس بود احضار نمود و فقراتی چند چنانکه از زبان آنحضرت در نزد او ادا فرمود که از طالع بی زوال شاهنشاهی
مرا چند فقره نشانهٔ سعادتست و علامت وصول بمدارج عزت و دولت اول آنکه از عهد صبی تا کنون که سنین
عمرم بچهل و هفت رسیده با کفرهٔ روسیه و فجرهٔ رومیه در زد و خورد بودم و از فیض سعادت ذات همایون اعلی
تمامت عمر خود را صرف خدمت جهاد نمودم دویم آنکه الحمد لله در حین خدمت شاهنشاه اسلام پناه عالم را وداع
کردم و حسرت فقدان خدمتی را در خاک نبردم سیم آنکه در چنین تربت پاکی زندگانی را بدرود گفتم و در خاک پاک
خفتم چهارم آنکه در عهد دولت روز افزون با عزتی شایان مرگ را دریافتم و در صورت رضای خدا و سایهٔ
خدا با علی فرادیس جنان شتافتم عیالم عیال شاهنشاه است و بازماندگانم خانه زاد آن درگاه تقدهم آرزوئی
در دل ندارم و با کمال شوق و انبساط روی ببساط الخطاطی آرم بالجمله در صبح پنجشنبه دهم شهر جمادی الثانیه سنهٔ
یکهزار و دویست و چهل و نه مطابق با سال ئیلان ئیل ترکی طایر روح پرفتوحش از قفس تن بال پرواز گشود

و در شاخسار درخت طوبی آشیان نمود خروش از حریم حرمت برخاست و هر تن از خاصان در این مصیبت
عظمی هنگامه ها آراست میرزا علی نقی را در همان روز وفات بعزیمت دار الخلافه برگماشتند و سه روز و سه شب نعش
شریفش را در ارک منیف ضبط کرده این قضیه را از اهل شهر پنهان داشتند پس از بروز این فقره اهالی شهر ماتمی عام
بر پا کردند و آن نعش مطهر را به آداب شایان بروضهٔ رضیهٔ جناب رضویه علیه الثنا و التحیه برده در محلی مرغوب مدفون
آوردند در یوم جمعهٔ بیست و چهارم شهر مزبور میرزا علی نقی مذکور وارد دار الخلافهٔ طهران شد و پس از دو روز دیگر
این خبر وحشت اثر بجسارت دو نفر از شاهزادگان کهتر معروض رای صاحبقران عدالت ارکان آمد کیفیت کدورت
و ملالت خاطر خطیر اعلی در این مصیبت عظمی وجدانیست نه تحریری آنچه فریدون عجم را از فقدان ایرج و شاه گشتاسب را
از سوک اسفندیار بر سر آمد این سلطان صاحبقران را در قضیهٔ آن فرزند ایرج خصال اسفندیار مثال میسر شد جمیع
شاهزادگان اعظم و خادمان حرم محترم و خاصان درگاه و وشاقان خرگاه و عموم رعیت و سپاه برسم عباسیان
ملبس بلباس سیاه آمدند و از فور خروش و ناله برهمزن بنیان ارکان هفتمین بارگاه شدند بزم تعزیت و قرائت
در سرای نواب ظل السلطان علی خان شاهزاده که برادر صلبی و بطنی اوست تا سه روز متوالی بر پا بود و هر طایفه
دسته دسته علی التوالی در آن سرا آمده تعزیه داری مینمود و علی العجاله فرامین قضا آیین با افتخار نواب امیرزادهٔ
اعظم محمد میرزا و جمیع امرا و وزرا و خوانین دربار ولیعهد غفران نشان و مملکت خراسان شرف صدور یافت و بجهة
تسلیهٔ خاطر بازماندگان آن مرحوم لاچین خان ترکمان غلام پیشخدمت خاصهٔ دربار فلک شان بدار الملک خراسان
شتافت خلاصهٔ احکام اینکه قرار کار بر همان منوال است که بود ممالک آذربایجان و خراسان از نواب محمد میرزا است
و تربیت او باقصی الغایه منظور نظر مرحمت آثار است بطریقیکه در حضرت ولیعهد مرحوم خدمت مینموده اند زیاده بکار صداقت
پردازند و در باب انجام کار هرات خود را بالقصوری راضی نسازند و همچنین آقا علی اکبر مازندرانی پیشخدمت را با احکام
لایقه روانهٔ آذربایجان و حضرات علیهٔ بازماندگان آن مملکت نیز بهمان سیاق خراسان رطب اللسان آمد
خلاصه تاریخ وفات آن حضرت از کلک مؤلف تراوید و درین رساله درج گردید **لمؤلفه** ای دریغ از کینهٔ این چرخ غم پرور
که هست * با بد و نیک جهانش عادت کین پروری * آورد از بهر دل پرورد از بهر مرگ * هان چنین داری لسپر کار فلک را

سرسری * عزم او جان کاهی است ای دل زما مپذیر با * کار او بی مهری است ای جان ز مهر خاوری * غم دو اهل جهان را
جان ستاند در عوض * عالمی را در این بازار باشد مشتری * فرق او را دور گردد از افسر ماندی * دیده کز خورشید بر فرق
مهی گرد افسری * دست بیرون کرد و با سرپنجه کین بر درید * آن گریبانی که کوی اوست ماه و مشتری * برد آن شهزاده
کاو تاج سر شاهنشهان * از سر شاه جهان برداشت تاج سروری * نایب السلطان اعظم حضرت عباس شاه *
آنکه در رسم جلالش سیرت پیغمبری * صاف العدا شکار او بر روم و روس کرد * آنچه اندر خیبر و صفین حسام حیدری * بس غزا
با کافران بودش عزیزا تیغ او * خوار تر ترسای رومی از یهود خیبری * در شکار جرگه کفار کردی پردلی * در قرار
احمد مختار کردی یاوری * خواستی فارغ شهنشه را ز حزم و عزم و رزم * شه به بزم عیش او دایم به نظم لشکری *
در خراسان تیغ او کرد آنچه کرد از اسباب * کردی بودی ز جان افراسیابش چاکری * داشت در دل عزم توران و
هری کز حادثات * در جناب شاه سن آل علی باشد بستری * کارداران قضا دست از عمل بر داشتند * روح قدسی شد ز جسم نازنینش
اسپری * نعش پاکش را در آن والا مکان کردند دفن * حبذا خوش زندگانی مجانبک اختری * بهمنی رفت از میان
اسفندیاری از جهان * ای دریغ آن یال و کوپال شکوه و سروری * زین عزا بر سر فلک را توده خاکستر است *
زین عزا در بر ملک را جامه نیلوفری * جامه عباسیان آمد شعار روزگار * لیک دایم چاک چاک از فرط ماتم گستری *
جای او را داد شاهنشه به پور را دوی * زانکه بر نوباوگان خویش دیدش برتری * این ولیعهد دوم را پادشاهی
در خور است * هان الا این داستان را خود حکایت نشمری * الغرض ز خاوری از بهر تاریخش رقم *
شد ولیعهد زمین عباس شاه از جهان بری *

ذکر مراجعت نواب امیرزاده محمد میرزا از هرات و قند کار هر گونه اتفاقات تا هنگام نوروز فیروزی آیات

قبل از وصول خبر وحشت اثر قضیه هایله ولیعهد مرحوم به نواب امیرزاده جلادت رسوم کارگذاران آن سرکار با کامران میرزای والی هرات بنای مراوده و مصالحه گذاشته میرزا موسی رشتی نایب خراسان را با نجفقلی خان کرد شادلو روانه شهر داشته بودند که قرار این کار موافقت نهاده مراجعت نمایند پس از رسیدن این خبر با میرزاده مظفر چون قحط و غلا روز بروز در اردوی ظفر اثر بیشتر و دشمن هم در پهلو خیره سر بود نواب امیرزاده بجهة چندین مصلحت میل به مراجعت فرمود میرزا موسی از شهر

هرات

هرات به اردوی شرف گرائید و نجفقلیخان بسبب گذرانیدن امور و قرار پیشکش در باب خلافت دستور در نزد کامران میرزا متوقف گردید موکب والا به آئینی شایان از دور هرات حرکت و بعد از نزول بحوالی قلعه کوسویه معادل دویست خانوار سکنه آنجا را از اناثا و ذکورا کوچانیده ایشان را با میر اسدالله خان عرب خزیمه حاکم قاینات بخشید خوانین اعراب را در همان منزل مرخص فرمود و با کمال آراستگی در رباط کافر قلعه منزل نمود دسته جات سواره رکابی را نیز در آن منزل مرخص ساخت و در آخر شهر جمادی الاخره به ورود ارض اقدس پرداخت باز ماتم زدگان عزاداری از سر گرفتند و عزاداران در هر گذرگاهی شور روز محشر را وداع گفتند پس از انجام رسوم عزا نواب امیرزاده آزاده مقرر فرمود که هشت هزار نفر پیاده نظام آذربایجانی را بسبب طول ایام سفر مرخص اوطان نمایند چون فصل زمستان و عزیمت از آنجا به آذربایجان ممتنع بود لهذا خوانین خراسان نظر بحسن خلوصی که با مرحوم ولیعهد زمان داشتند تکفل کشتند و استدعا نمودند که نوکر مزبوره در جمیع ولایات آن مملکت بقدر طاقت قسمت شود تا هنگام ظهور ایام بهار هر دسته بر سر هر خدمتی که مأمور است روند پس از چندی نجفقلی خان شادلو باتفاق معتمدی از کامران میرزا با عریضه ضراعت آمیز وارد و معلوم آمد که معزی الیه اتمام کار موافقت را قبول و یار محمد خان وزیر خویش که در مشهد مقدس بود داشته و رشته اطاعت دولت خداداد را بر گردن صداقت گذاشته است یار محمد خان مذکور با کارگذاران سرکار امیرزاده جلادت دستور چند روزی بزم مشاورت چیدند تا کار را به جائی که منظور بود رسانیدند قرار پیشکش مبلغ پانزده هزار تومان و پنجاه بسته شال کشمیری داده شد و بنای سکه و خطبه و مالیات همه ساله نیز نهاده کامران میرزا قرار یار محمد خان را تن در داد و مبلغ پنج هزار تومان نقد و جنس پیشکش را از ابتدا فرستاد یکی از پسران خود را بجهة ادای آداب تعزیت نامزد ارض اقدس کرده و معزی الیه البقیه پیشکش روی بان مکان مقدس آورد بالجمله اهالی دو مملکت آذربایجان و خراسان از وضیع و شریف و قوی و ضعیف و رعیت و سپاهی که تا در جواب فرامین مطاعه شاهنشاهی که بعد از قضیه ولیعهد مرحوم با فتخار ایشان شرف صدور یافته بود عرایض ارادتمندانه تحریر کردند و در حضرت علیه رشته اطاعت و ارادت امیرزاده اعظم را بر گردن صداقت ثابت آوردند چون از قراریکه نگارش یافت مبلغ یک کرور از جمله ده کرور خسارت دولت روسیه باقی بود و امپراطور روس در هنگام رسالت نواب خسرو میرزا موقوف بمهلتی معین نمود مرحوم نایب السلطنه پس از آن دو سال دیگر نیز مهلت گرفت و این مطلب را بنا بر مصلحت چند با امنای دولت قاهره نگفت شاهنشاه عالم تصور اینکه موعد اول گذشته و عهده ادای کرور بر او گشته است

لهذا اراده فرمود که قبل از وقت چارهٔ درین کار نماید و ابواب تقاضای وکلای دولت روس را مسدود فرماید حاجی میرزا
ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه داوطلب این مطلب شد که خود بسفارت روس رود و در بهترین مطالبهٔ یک کرور تو
شود و اگر در دولت روس این معنی تحقیق نپذیرد بدولت انگریز رفته نظر بقرارداد تنخواه امدادی که در دو سالهٔ جدال با روسیه
داده نشده این کرور را خواهی نخواهی از کارگزاران سرکار کمپنی بگیرد کارگزاران دولت علیه داوطلبی ورا پذیرفتند و آنچه
باید و شاید در انجاح این مطلب کردند و گفتند مبلغ پنجهزار تومان نقد بجهت تدارک باو داده شد و مشارالیه در پی این
کار افتاده نواب امیرزادهٔ آزاده محمد میرزا بعد از اطلاع ازین اوضاع عریضهٔ بخط و مهر خویش بدرگاه اعلی گسیل
داشت که یک کرور تنخواه خسارت دولت روسیه از قراریکه سابقاً بر ذمهٔ ولیعهد مرحوم بوده اکنون بر ذمهٔ این غلام است
و زحمت امینان شوکت قاهره درین راه موجب شرمساری این ارادت فرجام است سفیری روانه سازند نه بانفاد
هدیه و تحفه پردازند که ان شاء الله المجیب عنقریب خود از عهدهٔ این کار برمی‌آیم و موافق قراری که با کارگزاران دولت روس
داده شده خود تسلیم مینمایم عریضهٔ مزبور بجهت حجت در سرکار همایون ضبط و حاجی میرزا ابوالحسن خان مذکور از سفارت
ممنوع گشته نادم ازین داوطلبی و خبط شد مبلغ پنجهزار تومانی که بجهت تدارک گرفته بود پس داده سایر خسارتهائی
که از مال خود تدارک دیده بود بر سر این کار نهاد بالجمله حسب الامر اعلی جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام برکاب فیروزی احضار
شد که در شب نوروز فیروز شرفیاب درگاه آسمان جاه گشته امور منصب ارجمند نیابت سلطنت و قرار مهمات
مملکت آذربایجان و ساحت خراسان و تعیین سفرها را از هم گذشته باشد محمد باقرخان قاجار دولو کوتوال
قلعهٔ طهران که فال خجسته فال نواب امیرزادهٔ با جلال است تا حضرت امیرزاده محمد میرزا و سایر امیرزادگان و اهالی
مملکت خراسان را از تعزیت برآرد حسب الامر اعلی با یکصد دست خلعت آفتاب طلعت روانهٔ خراسان شد و میرزا محمدخان
ملقب به بیگلربیگی ولد جناب آصف الدوله که بطناً نبیرهٔ شاهنشاه صاحبقران است نیز با یکصد دست دیگر عازم
آذربایجان آمد که نواب امیرزادگان و اعاظم آن دو مملکت از سپاهی و رعیت در شب نوروز فیروز کلاً از عزا برآمده
و از همت سرشار خسروی ابواب بهجت و فیروزی برچهره گشایند بیت برومند باد آن همایون درخت * که در سایهٔ آن
توان برد رخت * ذکر گرفتاری ایلبیگیان ایلات فارس و برخی از عمال آن مملکت در ازای انواع جنایات و جسارت

طایفهٔ

طایفهٔ ترک قشقائی که در مملکت فارس ساکن میباشند اصل ایشان از طایفهٔ اخلاج است که در خلجستان قم
و ساوه سکنی دارند و نژاد ایشان از مغول ترکستان است که در زمان سلطان سنجر سلجوقی بمملکت روم رفته
و در ایام شاه عباس بزرگ صفوی مراجعت نمودند در اوقاتیکه جماعت خلج از مملکت روم بدار الملک ایران می‌آمدند
طایفهٔ قشقائی بسببی از اسباب از جماعت مزبوره جدائی جسته فرار بسمت مملکت فارس رفتند و باین سبب آنها را
قاچقائی گفتند که در لغت ترک بمعنی گریخته است و از کثرت استعمال قشقائی شده رؤسای این طایفه همواره اوقات
بطریق کدخدائی و فروتنی مدار میگذرانیدند و بسبب این فروتنی و کدخدائی بر سایر ریش سفیدان ایلات فارس از عرب
و ترک و غیره ریش سفید و ایل بیگی میگردیدند در سالی که حاجی میرزا رضاقلی نوائی از وزارت خراسان معزول
و بعد از زیارت بیت الله الحرام از راه عمان بدار العلم شیراز رفته بخدمت وزارت فارس مشغول شد جانی خان
قشقائی معروف به ایل بیگی که مردی نیکو روش و کدخدامنش بود با او خصوصیت کرد تا بتوسط مشارالیه بقاعدهٔ
ملک خراسان از لقب ایلخانی نام برآورد و بعد از فوت ایلخانی چند خلف از او مخلف شد و ولد ارشدش محمدعلی خان
که بطرز پدر بوئی از کدخدائی داشت ایلخانی گشت و ولد دیگرش مرتضی قلیخان لقب ایل بیگی یافته در مرحلهٔ مغروریت
و تهور از هر چه در تصور آید درگذشت محمدعلیخان ایلخانی از فرط کدخدائی و تن آسائی بتوقف شیراز پرداخته و امورات
ایل گردانی و وصول مالوجهات دیوانی و مهمات زراعت و فلاحت و گردش بهر ولایت و ناحیت را محول به ایل بیگی
یعنی مرتضی قلیخان ساخت مشارالیه در حسن ظاهری از حیثیت چهره و سیما و شانه و بالا و ریش فراخ و پوشش سلاح بی‌نظیر
بود و در محاسن باطنی از بلند عزم کامل و حزم شامل و درستی در امور و غور در مرحلهٔ غرور آوازه‌اش عالمگیر بالجمله
از فرط غرور بخیالات دراز دور افتاد و قرارهای جدید در کارها داد ریش سفیدان سایر ایلات را از اتراک و اعراب
و غیره متدرجاً در حضرت فرمانفرما منسوب بخیانت کرده دست همه را از کار کوتاه کرده جمیع اختیار ایلات فارس را
در قبضهٔ اقتدار آورد مرتضی قلی خان از شصت هزار خانوار ایلات فارس موازی دو هزار خانوار متمول زبده برگزیده
و دو هزار نفر نوکر ازین دو هزار خانوار برگزیده بجهت خویش گرفته مربی ایشان گردید این دو هزار خانوار را اعلا نام گذاشت
و آن دو هزار نفر نوکر را دایم الاوقات مسلح و متکمل با اسب و یراق بی‌بدل همواره در پیش خویش میداشت در حرکت

و سکون بطوریکه شایستهٔ شان او بود رفتار میکرد و در افراشتن خیمه‌های بزرگانه و آراستن کارخانه‌جات
امیرانه از قبیل فراشخانه و صندوقخانه و کارخانه و قهوه‌خانه و اصطبل و غیره و تربیت ارباب طرب و ترتیب هر گونه
آلات و ادوات و اسباب بدنامی تام برآورد در محفل او ارباب طرب و اشعار فارسی و ترکی او را سلطان میخواندند
و ندمای خاصش دامان استغنا بر داستان سلاطین با تمکین می‌افشاندند گاهی ایلات بختیاری را به بهانهٔ بی‌جا
می‌تاخت و زمانی بتسخیر بعضی از ولایات عراق که ایلات را ییلاق بود می‌پرداخت وقتی آن دو برادر راه کار کنان نوّاب
فرمانفرما را از زند و امیرزاده شاهرخ میرزای فرزند ارجمند او را برداشته با معادل هشت هزار جمعیت از ایلات عازم
تسخیر ولایت قمشه شدند خان خانان سلیمان خان را که نبیرهٔ دختری حضرت صاحبقران و حاکم آن سامان بود
از قمشه بیرون کردند و امیرزاده شاهرخ میرزا را در آن دیار مقیم آوردند بالاخره از حکم محکم صاحبقران عدالت ارکان
از آن ولایت دست کشیده بجنایات دیگر مشغول شدند حضرت شاهنشاه در ثانی محمد زکیخان نوری وزیر معزول آن
مملکت را نظر باستدعای نوّاب فرمانفرما باسم سرداری روانهٔ فارس فرمود و خان مزبور حسب الامر خاقان عدالت دستور
بآن ملک روانه شد و این مطلب بجدّد طغیان آن دو برادر و اعوان ایشان را بهانه آمد معادل پنج هزار جمعیت باز از ایلات
برداشته در میان حدّ فارس و عراق نشستند و همّت بر اتلاف محمد زکیخان و همراهان او بستند مشار الیه در اصفهان
میزیست تا دانست بجز مراجعت چاره نیست در سالی که موکب اعلی بدار العلم شیراز تشریف فرما شد مرتضی قلی خان
مزبور در شرفیابی حضور پر نور معاذیر آورده از بنادر فارس روی بدار العلم شیراز نکرد و ایلات را نیز بقانون مستمره
بجهت ییلامیشی بسمت عراق نیاورد از قراریکه نگارش یافت در همان سال آقا باباخان مازندرانی فراشباشی معتمد قدیم
نوّاب فرمانفرما بمنصب سرداری مملکت فارس سرافراز شد و در باطن بدان آمد برود در این حرکت مامور بگرفتن مرتضی قلیخان
فتنه انباز آمد وقایع وصلت ایشان با حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک خلف مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله سابقاً ذکر
شد شاهنشاه مروّت ارکان که رعایت احوال بازماندگان حاجی مرحوم را زیاده منظور میفرمود راضی باین مواصلت نبود
از فرط مرحمت و وفور التفات همشیرهٔ نوّاب کامران میرزا را که برادر و خواهر هر دو محبوب و محبوبه بودند بمیرزا علی محمد خان
داماد ایلخانی مزبور خطبه کرده و اقطاعی نیز در حومهٔ شیراز باو داده باعتقاد صاف خویش قوام الملک مصلحت کیش را

از این تهمت

ازین تهمت و تشویش بر آورد ایلخانی و برادرش باز از خیال بیهوده دست بر نداشتند و از قراریکه اظهار شد ایلات فارس را
برخلاف معهود برداشته روی بساحات کرمان گذاشتند از عزیمت نوّاب فرمانفرما بصوب کرمان فتنه و فسادی که
قبل ازین ذکر شد روی داد و شاهنشاه عاقبت نگر بفکر تدبیر آن تیره بختان افتاد در سال قبل که نوّاب شجاع السلطنه
حسنعلی میرزا مامور باصفهان و فارس و کرمان میفرمود در باب گرفتاری حضرات بعضی فرمایشات باو نمود نوّاب شجاع
السلطنة العلیه در توقف اصفهان فروغ الدوله اباقاخان ولد خویش را نزد نوّاب فرمانفرما بدار العلم شیراز فرستاد
و فرمایشات سرکار اقدس را پیغام داد معزی الیه نیز آقا باباخان سردار را که در باطن حکمی از سرکار عالم مدار داشت
بجهت گرفتاری مرتضی قلیخان بهانهٔ دیگر بسمت بلوک فیروزآباد روانه ساخت و خود در شیراز بگرفتاری محمد علیخان ایلخانی
و داماد او میرزا قاسم خان خلج پرداخت حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک در آن حالت مطلق العنان داشتن و او را ایلخانی خود گذاشتن
خلاف رسوم حزم و احتیاط بود لهذا امامقلی میرزا ولد خود را بجانب او فرستاده مشار الیه را که در بقعهٔ امامزاده سید علاء الدین حسین
در همان روز بعنوان بست رفته بود باقبح وجهی برآورده از میان بازار و برزن بالی اندامهای هر مدعی و دشمن برده با آن دو نفر دیگر
در یکجا محبوس نمود میرزا محمد خان کلانتر ولد حاجی میرزا علی اکبر را نیز بر آن محبوسین افزود و خلاصه آقا باباخان سردار در قلعهٔ از قلاع
فیروزآباد منزل کرده و مرتضی قلیخان ایل بیگی را که در خارج آن قلعه در میان ایل با طمطراق جلیل بود بتدابیر صائبه بدرون قلعه
آورد مشار الیه غافل از حقیقت کار چهل نفر از همان نوکرهای مسلح را که مذکور شد با خود برداشت و روی بقلعهٔ مذکور گذاشت
آقا باباخان قبل از آمدن او در خارج و داخل قلعه احتیاط کار خود را کرده بود و جمعیتی از غلامان نوّاب فرمانفرما و غیره را
در هر گوشه مخفی نمود بعد از آنکه فیما بین ملاقات واقع شد آقا باباخان در هنگام صحبت کاغذ نوّاب فرمانفرما را که در باب گرفتاری
مرتضی قلیخان نوشته بود بدست او داد و مشار الیه بعد از خواندن عربده کنان و داد و گویان با آدمهای خویش روی بدروازهٔ
قلعه نهاد و در پیش روی دروازه از خارج قلعه تفنگچیانی که احتیاطاً آماده بودند ایشان را هدف گلوله نمودند مرتضی
قلیخان و آدمهایش چون راه بیرون شدن را مسدود دیدند باب قلعه را بر روی خود بستند و در دهلیز دروازه اقامت
گزیدند تفنگچیانی که در قلعه بودند از روزنهٔ بام و دهانهٔ دهلیز ایشان را هدف تیر بلا ساختند و نوکرهای مزبوره دور مرتضی قلیخان را
گرفته و او را در میان خود پنهان کرده بمدافعه پرداختند تا آن چهل نفر یکجا در هواخواهی او جان ندادند دامان نگاهداری او را

از کف ننهادند خلاصه بعد از گرفتاری مرتضی قلیخان معلوم شد که یکپایش زخم گلوله برداشته بعد از ورود بشیراز
بفاصلهٔ چند روزی روی بعالم دیگر گذشت میرزا قاسمخان خلج بجرم جنایات بسیار از دو دیده نابینا شد و اموال
و اسباب دو گرفتاران از صامت و ناطق دست خوش غارت و یغما گردید باغی از مستحدثات ایلخانی مزبور در خارج دروازهٔ
کازرون شیراز و مقبرهٔ اموات آن طایفهٔ فتنه انباز است مبلغ شصت هزار تومان زر نقد بتدبیرات مختلفه از آن مقابر
بیرون آوردند و اضافهٔ اسباب یغمائی کردند فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله چون خمیرمایهٔ فتنه و فساد مرتضی قلیخان بود
لهذا نواب فرمانفرما بعد از هلاک او سایرین را از حبس برآورده در کار خود مشغول نمود تاریخ وفات مرتضی قلیخان مزبور
از کلک مؤلف تراوید و یادگار را در این صحیفه ثبت گردید لمؤلفه منعت میکنم که مکن تکیه بر جهان * مرگ است چونکه عاقبتش
رای رای تست * گر صد هزار سال امانی که یکدم است * تا آخرین نفس بنگر از دم نخست * جان گیرد است سپهر در آخر بصد حیل *
بر روزگار دل منه و کار سخت سست * بنهاد بر عذار بتی غازهٔ حیات * گر آب دیدگان عزادار روی شست * یکتن گلی نچید
ز گلزار روزگار * کاخر چو مرگ خاری از خاک او نرست * بنگر که هیچ نام ز دستان بود بجای * در بوستان سفر کن و بگذر
بشهر بست * خان بلند مرتبه آن مرتضی قلی * پیوند جان برید و بمینو مقام جست * در احترام یاران دل گرم بود و شاد *
در انتقام دشمن چالاک بود و چست * چون لفظ را فکندی از نام مرتضی * کن خاوری حساب که تاریخ شد درست *
بهاریه سال خجسته خصال یونت ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و چهل و نه و آمدن سرکردگان انگریزی
پلنگ شیر آهنگ و نهنگ بحر آوبا راعی مهر سپهر مدار در این سال فرخنده آثار بعد از انقضای یکساعت و سی دقیقه
از روز جمعهٔ دهم شهر ذی قعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و نه مطابق با یونت ئیل ترکی بخلوتخانهٔ حمل تحویل کرد
و دست زمانه شاهدان نوزاد باغ را بتازه آئی بروی کار آورد و خسرو گل با کبکبهٔ تجمل بزیارت روضهٔ مطهرهٔ گلزار شتافت
و از همت سرشارش طاق و رواق اغصان رعنا و نسترون از خشت زرین و مرآت سیمین گلهای رنگین آرایش دیگر
یافت عیش نوباوگان چمن را از مهای ملون در عرصهٔ گلشن چیده شد و نوعروسان سنبل و سوری در حجال عزت
و خوبی آرمیده فرنگی نژادان شکوفه از پی تعلیم سربازان اغصان باران زمین گلشن تاختند و پرستاران قوای نامیه
ناتوان خسرو زرد گل را جامهٔ نواهای ملون در صحن چمن انداختند امیرزادگان سروهای آزاد در کلاه نان تنگ چشم قاریا

امیر

امیر سر بنچهٔ رعونت نمودند کارپردازان دولت بهار سفیر روسی نژاد سمن را بدرگاه سلطان سوری بپای تعجیل برگشادند
امیرزادهٔ قوهٔ نامیه از خاور زمین طبیعت بدار الخلافهٔ گلشن شتافت و از قریب یاری شهریار بهاری منصب ارجمند نیابت
سلطنت یافت خسرو سوری مایل بگشت متنزهات چمن گشت و پس از چند روزه وقوف مزاج طراوت امتزاجش از حد
اعتدال درگذشت صدمات صرصر بهارش از تخت مرصع گلبن بر خاک هلاک افکند و دست گلچین صبا دامان نوشخندش را
از خاک تیره آگند رباعی گل صبحدم از شاخ بر آشفت و بریخت * با باد صبا حکایتی گفت و بریخت * بدعهدی عمر بین
که یک هفته ز شاخ * گل سر زد و غنچه کرد و بشکفت و بریخت * چنار را از این غم دست حسرت بر سر و غنچه را از این ماتم خون
محنت در جگر و نیلوفر را از این مصیبت جامهٔ نیلی در بر شد شهزادگان غنچه رخت صبوری چاک و بنات نبات از این غصه
بر سر خاک کردند عالم گلشن تغییر یافت و ایمنی از اقطاع چمن روی برتافت شاهزادگان سرو و صنوبر هر یک بهوای خودسری
سر با فراختند و شوکت ارادی بهشت اگه ولیعهد سلطان فروردین است بر طاق نسیان انداختند اندوختهای
سیم و زر اوراق الوان ریاحین و ازهار از دفینهٔ خاک بیرون دادند و بدره بدره انعام و تنگ تنگ احسان از آن اندوختهای
فراوان بر جیب و دامان گلچینیان نهادند رونق افزای کعبه و گنشت اعنی ولیعهد ارادی بهشت با شوکتی تازه و طراوتی بی اندازه
بتختگاه چمن خرامید و اورنگ با فر و فرهنگ گلستانش قرارگاه سلطنت گردید سرکشان سرو و صنوبر ندای اطاعت
در دادند و خطیبان عنادل و قماری بآوای خطبهٔ خلافت آن آرایش اورنگ بازیب و رنگ بهاری لب برگشادند
در دار الضرب گلشن سکهٔ سلطنت بنام آن برازندهٔ بزم طراوت بر سبایک ازهار زدند و ملکزادگان ابرهای پراکنده بهرام
و بر بهار نزهت اثر گلزار احضار شدند شاهنشاه صاحبقران و ظل الله کشورستان بسبب ضعفی که از ناخوشی پار در مزاج
همایون آثار داشت بجهت جلوس بزرگ شیلان سترک پای همایون بر پایهٔ تخت فلک رخت نگذاشت و بهمان آرایش بزم
تحویل و خلوت بهشت تجمل کفایت فرمود و آرایش محفل شیلان را بروز عید غدیر محول نمود در این سال بجهت تأمل اصلاح ستری
عید سعید الملکه موقوف ساخت و این عمل بر آن شهریار خورشید محل میمون گشته بشیلان عالی دیگر پرداخت بالجمله بعد از نوروز
فیروز سواری بیست و چهار نفر از سرکردگان و معلمین انگریز که سرتیپ ایشان کرنیل نام داشت و حسب الامر الاعلی بجهت تعلیم
سربازان آذربایجان از دولت بهیهٔ انگریز خواهش و درخواست شده بود از دار الملک هندوستان رسیدند و در خانهٔ

که تعلق به ایلچیان آن دولت است منزل گزیدند مستر لینین معلم توپخانه که سابقا احوال او اعلام شده نیز با قدری
تفنگ انگریزی فرمایشی سرکار اعلی در رسید و مشمول عواطف ملوکانه گردید خلاصه چون شاهنشاه آگاه در ایام خوشی
زیارت حضرت بضعهٔ احمدی علیها السلام را از روی نذر بر ذمت همت اعلی واجب شمرده بود لهذا در روز سه شنبه
پنجم شهر ذی حجة الحرام از دار الخلافهٔ طهران بدار الایمان قم نهضت فرمود و بعد از ورود و فیض زیارت آن حرم فردوس
نمود مقرر فرمود که به سرکاری حضرت میرزا محمد علی خان کاشانی وزیر سابق نواب ظل السلطان که از عمل معزول
و در آن مکان شریف بزیارت و دعاگوئی مشغول بود طاق پیش روی رواق عرش مساق از سقف و جدار کلا
زراندود و طلاکوب شود و اصل رواق از نصب آئینه های روسی و چینی چون آئینه خانهٔ سپهر مقرنس مطلوب و مرغوب
آید دست دریانوال برگشاد و نقود زر و سیم بقدر یکه آن کار را کافی باشد تحویل وی او غافل که روزگار ناپایدار
غدار است و عنقریب از فقدان سرکار شهریار بنیان این کار ناپایدار در خلال این احوال نواب سیف الدوله
سلطان محمد میرزا حکمران دار السلطنهٔ اصفهان برحسب احضار وارد گردید و حضرت اعلی عزیمت مراجعت را
تصمیم فرمود در روز شنبه شانزدهم شهر مزبور بمقر دولت قاهره رسید در روز دوشنبه عید غدیر نظر بوعدهٔ مقرره
در خلوت خاص بافشاندن سیم و زر در دامان کهتر و مهتر مشغول شد و هریک از چاکران انعام عام الشمول آمد

ذکر سور پرسرور نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا حکمران دار السلطنهٔ اصفهان و سایر شاهزادگان والاشان

باز جهان پیر را پیرایه از نو بستند و شعبده ان پرهنر رونق شعبده های سپهر لعبتگر را در هم شکستند جهان پر از
عیش و نشاط شد و جهانیان مایل سرور و انبساط حضرت اعلی را عزیمت طوئی بزرگ و عیشی سترگ از جهة
نوباوهٔ ریاض سلطنت نواب سیف الدولة العلیة سلطان محمد میرزا حکمران دار السلطنهٔ اصفهان تصمیم
یافت و هریک از کارپردازان دربار سلطنت انجام این مهم را از پی کاری شتافت ارباب طرب از اطراف
رسیدند و شعبده ان صنعتگر در هر گذرگاهی اسباب سحرپردازی در چیدند اسواق دار الخلافه را سر از اول الی آخره
آئین بستند و شبها از افروختن شموع و مشاعل رونق وادی ایمن و طور را شکستند پرکاری شعبده بازان پرفن
بجائی رسید که چرخ شعبده انگشت حیران بدندان گزید از آنجمله در سبز میدان خارج ارگ همایون یک راس
الاغ

الاغ سترگ را بامدادیک رشتهٔ مفتول باریک بیک تختهٔ نازک شب و روز در هوا باز داشته تعلیف و تعلیق مینمود و بر حیرت
ناظرین می افزود آتشبازان هنرپیشه در میادین خارج و داخل ارگ همایون کمال اندیشه بکار بردند و از ترتیب ترکیب اشجار
با ثمار و هیاکل حیوانات بیشمار و کاسات آفتاب و ماهتاب و سهام شهب انتساب افزون از حد نصاب زنگ غم از مرآت
خاطر ستردند طوی نواب شاهزادگان را چند و امرا و وزرا و ذیشان و اشراف و اعیان اطراف و چاکران درگاه عرش
مطاف و وضیع و شریف و قوی و ضعیف را محافل ملوکانه برپا ساختند و بجهة صرف این عیش مهمانخانات و اسواق
دار الخلافه را از جنس هر نوع مأکولات و مشروبات پرداختند نظم محافل را امیران توانا و وزیران دانا کمر خدمت بمیان
جان بستند و سرفرازان هفت کشور در محافل فردوس آثار اظهار فروتنی و مهمان نوازی را در صفوف نعال نشستند
در اندرون همایون نیز اوضاعی پرزیب تر از بیرون چیدند و در دعوت این سور پرسرور نسوان نواب شاهزادگان
و امرا و وزرا و خوانین و ارباب قلم و اشراف و اعیان نزدیک و دور را طلبیدند گفتی همانا بهشتی است پر از حور یا انکه
سپهریست مملو و مشحون از ماه و مهر گنجهای بادآورد کسروی برحسب امر خسروی پرداخته شد و کار این عیش مهنا برا حسن
وجهی ساخته عیش نواب نیر الدولة العلیة فرخ سیر میرزا صاحب اختیار ولایت همدان که برادر صلبی و بطنی نواب
سیف الدوله است با سور نواب صاحبقران میرزا سالار توپخانه و زنبورکخانهٔ مبارکه ضمیمهٔ این جشن والا گردید
و سلیمان خان افشار قاسملو سرکردهٔ هزاره افشار و حسینعلیخان ولد و ستعلیخان بسطامی معیر الممالک درگاه
سپهر مدار را نیز از شرف مصاهرت اعلی فرق اعتبار باوج ثریا رسید بالجمله در روز دوشنبه عید غدیر که بدایت
این جشن کبیر است تا مدت یکهفته تمام روزان و شبان بازار طرب گرم بود و زهرهٔ خنیاگر از صنعت سازی
و شعبده بازی شاهدان رامشگر در شرم شاهنشاه صاحبقران همه روزه طرف عصر علی التوالی دو ساعت بغروب
مانده در تالار فوقانی کریاس بلند اساس نشستی و همت ملوکانه بر افشاندن بدرهای سیم و زر و احسان و تحسین
شعبده ان رامشگر و کشتی گیران پیل پیکر و رسن بازان غلمان منظر و ارباب طرب دیگر بستی شبها سطوح
میدان و هوا از شرر افشانی آتشبازان پرفن رشک وادی ایمن بود و روزها از صدای کوس و کرنای و آواز
مطربان طرب افزای شورشی در فرق مرد و زن عموم متوطنین دار الخلافه می افزود در نهار و شام هر فرقهٔ از خواص

وعوام از خوان احسان و انعام شهریار با احتشام نعمتهای الوان خوردند و سیم و زر بی پایان بردند فی القصه
در روزی سعیدتر از عید نوروز و شبی خرم‌تر از نوروز فیروز عقد خورشید و ماه بهم بسته شد و قران زهره و ناهید
بیکدیگر پیوسته آمد پس از انقضای این جشن مهنا برحسب امر اعلی خلاع آفتاب پایه و ملبوسات گران مایه بهر یک
از نواب شاهزادگان و امراء و وزراء دیوان و سران و سرکردگان و اشراف و اعیان بلکه آحاد و چاکران
و عموم رعیت و سپاهی داده شد و هرکس فراخور احوال پیشکشی بجهة مبارکباد این جشن میمنت اتصال بر طبق
ارادت نهاده نواب سیف الدوله العلیه دو روز بعد از انقضای جشن روانهٔ دار السلطنهٔ اصفهان شد
و حضرت نیر الدوله عازم همدان گردیده و هر یک از آن دو شاهزاده کامکار و کامران بکام دل رسید تاریخ این
عیش مهنا از کلک مؤلف تراوش کرد یادگار را بتحریر در آورد **لمؤلفه** زهی سوری که از شورش فلک شد دف زنان
چون مه ♦ خهی بزمی که از سورش جهان شد نغمه ران چون نی ♦ عروسیهای بکر پیش این جشن همایون فر ♦
بسی بیسود ابتر چون بجنب نوبهاران دی ♦ زمین گردید رشک ... زبذل شاه نام آور ♦ زمان افتاد در راحت ز جود
صهر فرخ پی ♦ بیا جمشید نقد اینک بتخت شهریاری بین ♦ چرا گوئی که کی جمشید بود و همسرانش کی ♦ ببینید
این طراز مسند کی را ببزم جم ♦ سخن دیگر مرانید ای عزیزان از جم و از کی ♦ ببین این نقد و از آن نسیه بگذر ای از کم گو ♦
که قاآن زیر گستان در آمد حاتمی از طی ♦ زهی نام آوری کز فرط جود و مکرمت بخشد ♦ زشیر از آن گزین زرقان و
از ری نام آور جی ♦ جواد نامور سلطان محمد میرزا کز فر ♦ بخیل جمله ابنای ملک فروتر آمد ری ♦ همی از فیض
وارا گشت همسر با پری روئی ♦ که ماه آسمان دارد ز شرم روی رخش پر خوی ♦ برآمد تختگاه جم ز صاحب منصب و مطرب ♦
ز ملک فارس و از شهر شیراز و ز مرز خوی ♦ ایاغ مهر و مه از بهر فیض شب نشینان شد ♦ همی در بامداد و شام از راح شفق
پر می ♦ یکی از می پرستان چرخ و گردی مهر چون می را ♦ همی در شامگاهان طبع و اندر بامدادان فی ♦ چنین گنجی که اورا
شد میسر کی کسی دارد ♦ فلک با آنهمه سیم و زر آمد پیش او لاشی ♦ چنان بذل اندرین عیش مهنا کرد در عالم ♦ که امد نام آن
نام آوران قاآن و حاتم طی ♦ پی تاریخ سال سور دلکش خاوری گفتا ♦ که ای سور از سلطان محمد میرزا در ری ♦

ذکر گرفتاری ترکمانان آق دربند و بسطام و ورود فرستادگان امپراطور روسیه و سوء مزاج سرکار همایون و انقلاب دیبر دون

در اواسط

در اواسط شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و پنجاه و توسط مسرعان سرکار امیرزادهٔ با احتشام محمد میرزا والی مملکت
خراسان خبر رسید که بعد از وفات سرکار ولیعهد مغفرت آیات نواب خسرو میرزا که بحفظ محل آق دربند رفته امر آنجا را
انتظامی کامل داده بود از اتفاقات حسنه جمعی از ترکمانان تکه که بتاخت ولایات حول و حوش رفته بودند مراجعت مینمودند
نواب خسرو میرزا ایشان را ملاقات و دعوائی صعب روی داده پس از اندک کرتی از طالع بی زوال خسروی ترکمانان برخی
اسیر سر پنجهٔ تدبیر و بعضی طعمهٔ شمشیر امیرزادهٔ شیرگیر گشته روانهٔ ارض اقدس شدند نواب خسرو میرزا بعد از ظهور این خدمت
باظفا هوای زیاده سری داشت لهذا بهانه را دست آویز کرده و از برادر فرخنده اختر کدورتی بخاطر آورده و روی فرار بدار الخلافه
طهران گذاشت در یوم بیست و چهارم شهر محرم الحرام با معادل یک سوار در رسید و بسبب رعایت جانب نواب والا شان
بهیچوجه من الوجوه مورد التفاتی نگردید در دولتخانهٔ حضرت ظل السلطان منزل کرده با هزاران حسرت و محرومی از حسرت
شبی بروز و روزی بشب می آورد در خلال این احوال از ولایت بسطام نیز خبر رسید که جمعی از ترکمانان تکه بتاخت ولایت
ترشیز رفته بودند و اموال و اسیر بسیار گرفته مراجعت مینمودند نواب اسمعیل میرزا صاحب اختیار ولایت بسطام جمعیتی از سوارهٔ
ابوالجمعی خود را بسر راه فرستاده بترکمانان مزبوره دو چار و بعد از زد و خورد بسیار موازی بیست نفر از آن قوم شرارگزا را
قید اسار و پانزده نفر دیگر طعمهٔ شمشیر آبدار گردید اموال منهوبه را از صامت و ناطق استرداد کردند و تسلیم اهالی آن بلاد آوردند
سرهای مقتولین بدار الخلافه روانه و این معنی التفات دربارهٔ اسمعیل میرزا را بهانه آمد بالجمله چون فیما بین دولتین ایران و روس
بعد از ظهور مصالحهٔ جاوید مأنوس کمال خصوصیت و الفت منظور بود و روز بروز بسبب روزبارهٔ ملزومات دوستی بر مراتب یک جهتی می افزود
لهذا حضرت نیکولای پاولیچ پادشاه روسیه بعد از قضیهٔ [...] حضرت نایب السلطنه مغفور [...] عزاداری [...]
آورده استوف نامی از معتمدین درگاه را با نامهٔ تعزیت همراه بدرگاه شاهنشاه آگاه گسیل کرد و مومی الیه در اواسط شهر محرم الحرام
وارد گردیده و در زمانی باختصاص شرف حضور اعلی مشرف گشته نامهٔ دوستی ختامه را از نظر انور گذرانید و در آن نامه بعد از اظهار
تعزیت سفارشی از بازماندگان ولیعهد و از آنجمله والی الاشان خراسان رفته بود و فرستادهٔ مزبور نیز بعضی پیغامات زبانی
در این باب عرض نمود در همان اوقات شاهنشاه معدلت آیات بسبب ظهور التفات در حق جهات نواب امیرزادهٔ اعظم والی مملکت خراسان
احضار کرده و کاشته از بندگان آصف الدوله العلیه اللهیار خان بجهت این مهم روی بآن دیار آورده و فرستادهٔ روسیه پس از حصول

کام از انعام عام شهریار با احتشام با جواب نامه موافقت انجام رایج گشت و مجدداً بقانون پار مزاج مبارک شهریار تاجدار از حد
اعتدال گذشت مدت دو ماه ناخوشیهای مختلف از نوبه و ذات الجنب و ذات الصدر و بواسیر و غیره امتداد یافت و بسبب طول اضطراب
ساکنین دارالخلافه از اعلی و ادنی هرکس در پی کاری شتافت در حین ناخوشی مزاج مبارک دو سه دفعه اخبار اراجیف وحشت انگیز از اندرون
اعلی به بیرون رسید و اضطرابی عجیب در مردم دارالخلافه ظاهر گردید این اخبار وحشت آثار از اطراف مملکت گذشت و نا امنی غریب
در اوضاع طرق و شوارع اطراف ظاهر گشت خزانه دارالسلطنه اصفهان را که معادل بیست هزار تومان بود جماعت بختیاری
فیما بین منزلین سرو و قهرود و نطنز غارت کردند و از اموال تجار و زوار هرچه توانستند بردند جمیع متوطنین و ساکنین هر دیار
صدقات و نذورات بیشمار بارباب استحقاق دادند و اصحاب زهد و ورع دست دعا بدرگاه حضرت کریم علی الاطلاق برگشادند حضرت
اعلی تا خلق را اطمینان حاصل آید در عمارت مبارک چشمه که اندرون خاصه است بار عام دادی و با جسم رنجور خود را منظور اهالی
نزدیک و دور ساخته ابواب سرور بر چهره جمهور گشادی تا الحمدلله والمنه از فیض فضل الهی و سعی اطبای دولت دربار شاهنشاهی
در امراض ذات شریف ضعفی کامل حاصل و روزها در دیوانخانه همایون بعادت مستمره ایام دولت روزافزون حاضر شدی و باعث
اطمینان خاطر هر سامع و ناظر آمدی بیت از محاق قضا برون شد ماه • وز عرق قدر بر آمد شاه • **ذکر آمدن نواب
امیرزاده محمد میرزا بدارالخلافه طهران و سرفرازی بمنصب بلند ولیعهدی دولت علیه و بعد از آن عزیمت و بمملکت آذربایجان و سایر وقایع**
از قراریکه ذکر شد نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا والی مملکت خراسان بدرگاه سپهر ارکان احضار و بسرعتی از دربار
جهان مدار روانه آن دیار گردید بعد از اطلاع نواب معزی الیه از احکام قاهره حضرت قهرمان میرزای برادر صلبی و بطنی
خود را بوزارت محمدرضا خان فراهانی و حراست دو فوج از سرباز آذربایجانی در ارض اقدس نهاد و در باب نظم مهمات
آنچه باید و شاید دستورالعمل داد بقیه سرباز و سواره آذربایجانی و توپخانه صاعقه مبانی را بهمراه برداشت و باتفاق جناب
قائم مقام صدارت عظمی روی نیاز باستان رستان نواز نهاد در روز شنبه ششم شهر صفر المظفر سنه مذکوره که بجهة
ورود او مشخص شده بود شاهنشاه صاحبقران نواب صاحبقران میرزای سالار توپخانه و زنبورکخانه را با چهار عراده توپ
جلو جناب امین الدوله عبدالله خان مستوفی الممالک دیوان همایون را با ده نفر از دبیران ذیشان
که بنده مؤلف نیز از جمله ایشان بود باستقبال روانه فرمود مستقبلین مزبوره تا قریه دولاب من توابع دارالخلافه

طهران

طهران تعجیل شتافتند و نواب امیرزاده را با احترامی تمام دریافتند حضرت امیرزاده اعظم با هریک التفاتی
فراخور احوال فرمود و پس از ورود بارگاه معلی روی سعادت باندرون همایون نمود از شاهنشاه صاحبقران
چندان نوازش و التفات دید که تا آن روز گوش احدی نشنیده چون حکایت ولایت عهد و نیابت سلطنت در میان
و خسرو صاحبقران را بعادت مستمره اراده چنان که این زیبنده پسر چون آن فرخنده پدر زیب آرای مسند و ایوان نیابت
خلافت جاویدان باشد و بسبب احترام نواب ظل السلطان لازم بود که قبل از وقت رضای وی نیز درین باب بعمل آید
لهذا بعد از استیفای حظ کامل از ملاقات امیرزاده باذل مقرر گردید که حضرت معتمدالدوله العلیه منوچهر خان ایچ
آقاسی باشی نواب امیرزاده را برداشته در کشیکخانه سرکار ظل السلطان در حضور اعیان دولت ابد ارکان کیفیت
مکنونات خاطر همایون را بیان سازد و بطوریکه داند و تواند باسترضای خاطر معزی الیه پردازد در کشیکخانه سرکار
ظل السلطان بر حسب امر همایون جمعیتی از امرا و وزرا و اعیان و دبیران منعقد بود و معتمدالدوله العلیه
باتفاق نواب امیرزاده روی بآن مکان نمود فرمایشات شاهنشاه آگاه را بابلغ وجهی بیان کرد و احکام قاطعه را
چنین بر زبان آورد که تا ولیعهد غفران مآب حیات داشت از شما دو برادر یکی با منصب ولایت عهد مشغول
محافظت و محارست ثغور و سنور ایران و همواره با دشمنان دولت قاهره دست و گریبان بود یکی دیگر نایب
دارالخلافه طهران و حافظ وجود همایون شهریار زمان و حافظ خزینه و دفینه و ناموس دولت ابد ارکان
اکنون برادر بزرگ از میان رفته و صاحب خدمت نخستین از نظرها نهفته است آن فرزند ارجمند یا برادرزاده را
بجای برادر برگزیند یا خدمت خویش را باو واده و خود در عوض برادر بمسند ولایت عهد بنشیند نواب ظل السلطان
که جوهری از گوهر دانائی و آگاهی و با کمال اطلاع از مصورات و مکنونات ضمیر منیر شاهنشاهی است بعد از ادای
شکرگذاری از مراحم گوناگون شهریاری حضرت امیرزاده را در اخذ میراث پدر بزرگوارش پسند کرد و مراتب
رضای خاطر خویش را در رجوع این منصب ارجمند بر زبان آورد شاهنشاه آگاه بکمال فراست و آگاهی او آفرینها
فرستاد و نواب امیرزاده اعظم را با افواج آذربایجانی در داخل و خارج باغ دلگشای نگارستان منزل داد حضرت
صاحبقران میرزا حسب الامر اعلی مهماندار شد و اخراجات سرکار شاهزاده و همراهان از کارخانه معلی برقرار آمد

شش روز نواب شاهزادگان اعظم و امیران و وزیران و دبیران معظم بدین او شتافتندی و خدمتش را با اظهار
مراسم تعزیت و تهنیت دریافتندی روز پنجشنبه دوازدهم شهر صفر المظفر سنهٔ مذکوره در باغ نگارستان بزمی
ملوکانه برحسب امر شاهنشاه یگانه چیدند و اعاظم فضلا و علما و امرا و وزرا و ارباب مناصب و سرکردگان و اشراف و اعیان
بلدان را طلبیدند اسباب مرصعی که از ملزومات منصب جلیل ولایت عهد است از قبیل شمشیر و خنجر و زنار
و کمر و نشان شیر و خورشید مجوهر با انضمام یکدست خلعت آفتاب طلعت و فرمان قضا جریان مشعر بر رجوع منصب
نیابت سلطنت جاوید برسالت نواب صاحبقران میرزای فرشته منظر با افتخار امیرزادهٔ مظفر فرستاده شد
و در ساعتی سعید خلعت مهر طلعت را با اسباب جواهر علامت زینت بر و دوش اعتبار ساخته و فرمان همایون
چون تاج بر سر نهاده و زبان گوهربیان بشکر احسان شهریار زمان برگشود و لحظه بلحظه بر مراتب سپاس گذاری
می‌افزود و طبق طبق سیم و زر نثار آن محفل مینوفر گردید و هر تن از حاضرین را بهره و نصیبی رسید علما و فضلا
و اعیان دولت جاوید انتما مراسم تهنیت را ادا ساختند و خطبه خوانان دولت با فصح لسانی بخطبه خوانی پرداختند
حضرت نایب السلطنة العلیه با هریک از حاضرین آن انجمن علی قدر مراتبهم التفاتی جداگانه فرموده باتفاق
همان اجماع روی ارادت بخدمت شاهنشاه یگانه نمود از کلام معجز نظام آن حضرت لفظ مبارک مبارکباد شنید
و از ظهور این موهبت عظمی شاهد آرزو و کامرانی جاوید را در آغوش کشید نسبت بهریک از شاهزادگان اعظم
و خادمان حرم محترم تعارفات دوستانه کرد و هدایای مجانه تسیل آورد چاکران درگاه عرش اشتباه را
از اعالی و ادانی مورد التفات و احسانی بی اندازه ساخت و فرق اعتبار هریک را از اعطای خلاع فاخره بذروهٔ
سپهر برین برافراخت رای عالم آرای خسروانی بعد از اتمام این امر بر آن قرار یافت که نواب نایب السلطنة العلیه بسبب
نظم امور آذربایجان و گذرانیدن از یک کرور وجه خسارت دولت بهیه که از قرار نگارش بر ذمه گرفته بود بآن
سامان شتابد و فصول خریف و زمستان را در آن سرزمین از رنج سفر سالها آرامی یابد در بهار آتیه با سپاهی آراسته
بجهة انجام کار هرات بخراسان رود و در آن دیار بر جمیع بنیان دشمنان بی دین شود امنای دولت را بتدارک عزیمت
آن حضرت مأمور ساخت و حضرت معزی الیه خود نیز بتهیهٔ کار پرداخت نواب امیرزاده خسرو میرزا که از قرار نگارش
از خراسان

از خراسان فرار کرده بود در نزد امینان دولت قاهره اظهار ندامت نمود حضرت اعلی او را بتوسط نواب امام وردی
میرزای ایلخانی نزد ولیعهد نامدار فرستاد و سفارشش و را پیغامی مرحمت آمیز داد میرزا محمد خلف جناب قائم مقام
برضای پدر با احترام منصب وزارت آذربایجان یافت و از ظهور این مکرمت بسیار بر مبادی اعتبار بشتافت
بالجمله روز شنبه شانزدهم شهر صفر المظفر حضرت ولیعهد جلادت اثر با کیهان کامرانی و ظفر آستان مروت
نشان را وداع کرد و روی سعادت بدار الملک آذربایجان آورد جناب قائم مقام بجهة اتمام کار و قرار و مدار
یک کرور چند روزی وقوف یافت و روز یکشنبه بیست و یکم او نیز از عقب نواب اشرف شتافت بعد از ورود
موکب ولیعهد منصور عموم اهالی آذربایجان شادمانیها کردند و اکثری اولاد خویش را بنیت قربانی بر سر راه آوردند
نواب نایب السلطنة العلیه قلوب ایشان را که از قضیهٔ ولیعهد مرحوم جراحات بسیار داشت مرهم التفات گذاشت
و نظم امور زنگ و دور را هیچ ملوکانه کاشت مراودت پدر بزرگوار را با دولتین روم و روس تازه کرد و کوس
شوکت و عظمت خویش را بلند آوازه آورد و روز بروز بر مراتب عظمت و نصفت افزود و در باب یک کرور وجه خسارتی
دولت روس با وزیر مختاران دولت قرار چنین داد که دو ساله پانصد هزار تومان مزبور را از بابت مالیات آذربایجان
دهد و از قید این مرارت رهد چون نواب خسرو میرزا و جهانگیر میرزا و احمد میرزا و کیقباد دیگر که هر چهار برادر از یک مادر
بودند بسبب فراری که از خسرو میرزا مذکور شد قدری بی اعتدالی بی اعتنائی می‌نمودند لهذا نواب نایب السلطنة العلیه
بنابر مصالح ملکی که مبادا فسادی رخ نماید و تلافی آن دشوار آید هر چهار را گرفته محبوساً بقلعهٔ اردبیل فرستاد
و بنیان شوکت ایشان را هنوز استوار گشته شکست داد تاریخ سال ولیعهدی از کلک مؤلف تراویده یادگار را
درین رساله ثبت گردید لمؤلفه خدیو کی تمکین فتحعلی شاه ٭ که گردش خصم را باشد تبارک ٭ ز دست قدرت
دادار بیچون ٭ بفرق او بود تاج تبارک ٭ ز حد جاه او باشد که دارد ٭ گلوی دشمنش رنج خنارک ٭ بدست دوستان
از روی کرامت ٭ بفرق دشمنان از روی بلارک ٭ هر کس سید باقطاع بی حد ٭ هم از قم ساوه از روی تبارک ٭
گدایان را ازو خروار سیم ٭ بخشش در نیاید من و چارک ٭ محمد میرزا را دید افزون ٭ ز ابنای گزین اندر معارک ٭
بلی مطبوع شد میوه رسیده ٭ که خرما نی آید ز خارک ٭ پس از عباس شه گردش ولیعهد ٭ نگارش رحجا شایان و بارک ٭

۹۱ کس نبود بری بمسر بهر حال * که در شغل ولیعهدی شارک * رقم زد خاوری از بهر تاریخ * که ثانی ولیعهدش مبارک *

ذکر برخی از وقایع مملکت خراسان و حرکت شجاع الملک افغان بصوب قندهار و آن سامان و شکست آن

در اوقاتیکه نواب نایب السلطنة العلیة محمد میرزا عزیمت دربار همایون را داشت نور محمد خان قاجار دولو خال خود را
بجهة احتیاط کار در خراسان گذاشت رضا قلی خان چاپشلو حاکم دره جز که ولیعهد مرحوم عباس میرزا مشار الیه را
عباسقلی خان نام نهاده بود در قلعه جات خود قدری سرکشی مینمود نور محمد خان جمعیتی از سواره و سرباز
آذربایجان و خراسان و چند عراده توپ صاعقه فشان منتخب کرده و روی جلادت بقلعهٔ دره جز آورد عباسقلیخان
اهل و عیال خود را با اهالی قلعه را دستگیر و خویشتن را نیز اسیر سر پنجهٔ تقدیر یافت لهذا با جمیع کدخدایان و سرملوکان
قدم از سر ساخته باردوی خان شتافت زنان و اولاد خود و اعیان دره جز را بقدر یکه قبول افتد بصیغهٔ گروگان
بارض اقدس فرستاد و خان سردار و قشون نصرت شعار آنچه باید و شاید از تعارفات و سیورسات داد و بیک محمد خان
جلایر حاکم کلات نیز بسبب قرب جوار معاملهٔ دره جزی را شنیده و از بیم دستبرد سپاه منصور بهمراهی اتباع خویش وارد معسکر
ظفر اندیش گردید او نیز بقدر قوه خدمتی که باید ادا ساخت و خان سردار بعد از نظم امور مراجعت ارض اقدس پرداخت
در عشر اول شهر ربیع الاول این خبر بعرض اولیای ظفر رسید و موجب انبساط خاطر انور گردید خبر شورش شجاع الملک میرزای
افغان بولایت قندهار نیز ضمیمهٔ این خبر شد و باعث تعجب خاطر دارای داد گر آمد تفصیل این اجمال آنکه مرحوم نایب السلطنه
عباس میرزا بعد از گوشمال متمردین خراسان عزیمت تسخیر هرات را داشت و ولایات قندهار و کابل و کشمیر را هم از خود
می پنداشت کارپردازان دولت انگریز اندیشه نمودند که هرگاه ولیعهد مرحوم بآن طرف گراید شاید در اوضاع حدود هندوستان
که سرا لهامات در تصرف ایشان است اختلاف و اختلال پدید آید لهذا مستر کمیل ایلچی آن دولت حکیم جان مکنیل
نایب اول خود را که مردی امانت بود روانهٔ خراسان و خدمت ولیعهد ظفر نشان کرد که شاید بلطایف الحیل ولیعهد
آسمان محل را از عزیمت هرات مانع شود و بر سر کار دیگر رود در اوقاتیکه ولیعهد مسعود مشغول تسخیر تربت حیدریه میبود
جان مکنیل حکیم شرفیابی از خدمت رفیع حاصل نمود فقراتی چند که منظور نظر داشت در حضرت والا بطریق عرض گذاشت
ولیعهد فلک مهد مشار الیه را بدلایل مستحل و براهین مدلل ساکت فرمود و پس از یأس این مطلب میل بمراجعت نمود کار گذاران

دولت

دولت بهیهٔ انگریز را درین باب اندیشه زیاد شد و بخیالات دور و دراز افتاده تدبیر کار را آماده آمدند شجاع الملک
میرزای افغان که بعد از فوت پدرش تیمور شاه بسبب مقدمات برادران خود فرار اختیار و در سایهٔ دولت بهیهٔ
انگریز قرار یافته بود و مدت سی سال گاهی در مملکت انگلتره و گاهی در کشور هندوستان اوقات خود را بامیدواری صرف
مینمود و راه حرفی بدست آورد و در باب عزیمت ولایت افغان باعانت آن دولت قوی ارکان اصرار ها کرد امنای
آن دولت نیز صرفهٔ خود را درین دیدند و قاصد اعانت او گردیدند موازی سه هزار نفر از جمعیت هندوستانی با او
همراه نمودند و رنجیت سنگه صوبه دار مملکت کشمیر و میر غلامعلی خان والی ولایت سند هم بخواهش دولت انگریز باعانت زر
و لشکر بر شوکت او افزودند افاغنهٔ جسته و گریختهٔ اطراف نیز بر دور او جمع شدند و عازم مملکت افغان آمدند با معادل
سی هزار لشکر و توپخانهٔ بی مر از راه پنجاب و کنار رودخانهٔ سند روی بولایت قندهار نهادند و در آن حدود و سامان
صلای فتنه و فساد در داد کامران میرزای والی هرات که برادر زادهٔ شجاع الملک است از عزیمت عم خویش بقندهار
کمال اضطراب و اضطرار بهم رسانید و معتمدین چرب زبان بخراسان فرستاده مستدعی اعانت از نواب قهرمان میرزای
والی آن ولایت گردید بالجمله برادران فتح خان افغان که داستان ایشان درین کتاب مستطاب در جلد اول ذکر
شده و در قندهار و کابل و پشاور حکم گذار بودند توتمات کامل نمودند بعد از وصول رایات شجاع الملک بحوالی قندهار
و محاصرهٔ آن بحکم حصار برادران مذکور تدابیر بکار بردند و باعانت یکدیگر در خارج قلعه با شجاع الملک میرزا مقابله خشنا
کرده لشکر هندوستانی را شکست و فرار سپردند شاهنشاه صاحبقران بعد از استماع این داستان تعجبات
زیاده از حد نمود و چون شجاع الملک مزبور را مقصود حاصل نشده بود کلمهٔ این مطلب کارپردازان دولت بهیهٔ
انگریز اظهار نفر نمود کامران میرزا نیز از غم تعدیات عم رست و بر مسند کامرانی با طمینان کامل نشست **ذکر بواعث
حرکت باصفهان و ورود شاهزادگان و اوضاع اتفاقیه در آن اوان** یکی از جملهٔ بواعث حرکت موکب ظفر میثاق بسمت عراق اینکه
از قرار نگارش در سالی که جماعت الوار بختیاری مستحفظ قلعهٔ عباس آباد نخجوان بودند در نگاهداری آن حصن متین
بی اهتمامی نمودند بسعایت احسان خان نخجوانی نمک بحرام قلعهٔ مزبوره بدست روسیه بد فرجام افتاد و دست زمانه
ابواب فتنه بزرگ برگشاد شاهنشاه صاحبقران سیاست طایفهٔ بختیاری را پیشنهاد خاطر همایون فرمود و موازی

دوهزار نفر نوکر ایشان را که برابری با دوهزار سپاه کردند اخراج نمود چون خانوار نوکر مزبور در دارالخلافهٔ طهران و بلوکات
آن بکر و کان بودند بعد از اخراج شدن نوکر کروکان مزبوره را نیز بیرون نمودند چون دست آن نوکر از مداخل نوکری
باره و خانوارهای ایشان نیز از دارالخلافه آواره شد بنابرآن بدون واهمه و تشویش بنا را به راهزنی و دزدی گذاشتند
و همت قاصر بر سد طرق و شوارع گماشتند در مدت چهار پنج سال از زوال عابرین و تجار صاحب مایه و پایه گشتند و بی نوایان
آن قوم از فرط مکنت و ثروت از قارون گذشتند صاحب اختیاران ولایات عراق بغرض یکدیگر اهتمام در انتظام
این کار نکردند و چون طوایف هفت لنگ و چهار لنگ و سرلک و غیره را مجزی کرده بودند و هر طایفه را بدست
یکی از شاهزادگان سپرده لهذا هیچیک از غرض یکدیگر سر باین امر فرود نمی آوردند محمد تقی خان ولد علی خان کنورسی که
از جملهٔ معتبرین آن جماعت و سر دفتر ارباب شجاعت است رفته رفته موازی شش هزار جمعیت مهیا کرده با تدارکی
شایان و اوضاعی نمایان روی جلادت بولایت شوشتر آورد چون نواب اسدالله میرزا که از جانب برادر ارشد
خویش حضرت حشمة الدوله محمد حسین میرزا در آن ولایت حکمروا بود حریف راسخ شناخت و از روی اضطرار
با او در ساخت شوشتر و دزفول را تصرف نمود و پای تهور بجانب ولایت رامهرمز که از توابع فارس است برگشود
شاهنشاه دشمن شکن چون کارها را بدین منوال و فقرا و ضعفا و قوافل و زوار را از صدمهٔ تطاولات آن طایفه پایمال
دید مصلحت را در حرکت بسمت عراق پسندید امر دیگر که تحریک لوای ظفر را باعث آمد بی انتظامی مملکت فارس بود
تبیین این مقال آنکه چند سال قبل از این الحال اهالی بنامان کوهگیلویه و محال ممسنی و دشتی و دشتستانی
و برخی از بنادر و غیره هر یک بسببی از اسباب بنای شورش و غوغا گذاشته و لوای خودسری افراشته بودند
و میرزا منصور خان بهبهانی و ولی خان ممسنی و جمال خان خشتی بستیزش با یکدیگر پرداخته و با محمد تقی خان کنورسی
بختیاری نیز در ساخته بودند و اهمال و تهاون در ادای تنخواه دیوان مینمودند در همین سنوات نواب حسینعلی میرزای فرمانفرما
که حسب مقرب خود را بالحکومه سرداری آن ولایت فرستاد و ولی خان ممسنی بتدابیر کاملا او را بدست آورده سرش را
بر باد داد علاوه بر این اختلالات و اختلافات مدت دوازده سال کامل آفت ملخ خوارگی در سرحدات و گرمسیرات آن
ولایت بهم رسید و غلات و محصولات شتوی و صیفی از این آفت تلف گردید امراض طاعون و وبا و آفت زلزله نیز

بتدریج

بتدریج واقع شد و این بواعث انفاذ وجوه مالیات دیوان را مانع آمد معادل یک کرور و یکصد هزار تومان
که مالیات چهار سالهٔ آن مملکت است بر زمین ماند و هر کس از آن ملک تردد بدربار دولت معدلت آیت
مینمود آیت مأیوسی بگوش امینان دولت میخواند اگرچه بسبب تکسر وجود مبارک جمیع نواب شاهزادگان و خوانین
اندرون همایون و امینان شوکت ابد ارکان حرکت شاهنشاه صاحبقران را مصلحت نمیدیدند و اطبای حاذق
نیز سکون را بر حرکت بر میگزیدند ولی جناب امین الدولة العلیه عبدالله خان اصفهانی مستوفی الممالک بسبب
وحشتی که خود بجهات مختلفه از توقف در طهران و حدوث فتنهٔ ناگهان داشت مطلقا وقعی بحرف این و آن
نمیگذاشت تبیین این مقال آنکه میر هاشم نامی هندی که از علوم هندسه و اعداد و نجوم و جفر و نیرنجات با کمال
بهره بود بدارالخلافه آمده و در خانهٔ امین الدوله منزل کرده شب و روز با او مصاحبت مینمود خبر مرموز تغییر دولت را
باو داد و معزی الیه نیز بفکر چاره افتاد چون دارالسلطنهٔ اصفهان را خانه و مأمن روز تنگ میدانست عزیمت
رجوع بآن ولایت را داشت و نمیتوانست بالاخره قوام سلطنت و دولت را موقوف باین عزیمت نمود و در حضور
پرنور همایون زبان بعبارات این مطلب برگشود و بواعث مرقومه و عرض جناب امین الدوله چون بهم رسید تحریک لوای
ظفر را بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان باعث گردید فرامین مطاعه باحضار سواره و پیادهٔ عراق و مازندران
صادر گردید و مسرعان سریع السیر باطراف ایالات سایر و دایر آمد روز یکشنبه سیم شهر جمادی الاولی سنهٔ یکهزار و دویست و
پنجاه حضرت اعلی از شهر دارالخلافه بباغ دلگشای نگارستان نقل مکان فرمود و بجهة حضور لشکر منصور و اتمام تدارکات
عز یمین رکاب ظفر دستور چندی در آن عرصهٔ فردوس ظهور توقف نمود معتمدی چند باحضار نواب حسینعلی میرزا
فرمانفرمای مملکت فارس و برادرش شجاع السلطنه حسنعلی میرزا حکمران دارالامان کرمان و حسام السلطنه محمد تقی میرزا
صاحب اختیار دارالسرور بروجرد روان ساخت و بعد از انضباط امور و اجماع لشکر منصور بتحریک لوای ظفر
دستور پرداخت روز سه شنبه شانزدهم شهر مذکور که سه روز با بتدای میزان مانده بود از آن روضهٔ ارم دستور
با فر خسروی و شوکت کسروی حرکت کرد و یوم دوشنبه هیجدهم چتر فیروز زر بر فرق ساکنین دارالایمان قم سایه گستر آورد
چون عبور توپخانهٔ مبارکه از راه قهرود و نطنز متعذر بود و بعلت قلت آذوقه و کثرت ازدحام بسیار خلاف طریقه

عدالت و ملکداری مینمود لهذا نواب اماموردی میرزای ایلخانی کشیکچی باشی صاحبقران میرزای سالار آتشخانهٔ مبارکه را
با توپخانه و زنبورکخانه و بنهٔ بزرگ و جمعی از سواره و پیادهٔ مازندرانی و عراقی از راه جوشقان روانه فرمود مقرر نمود که از آن
راه با آراستگی تمام روند و در منزل مورچه خورت اصفهان شرفیاب رکاب ظفر انتساب شوند پس از سه روز توقف
از دار الایمان قم نیز عازم دار المؤمنین کاشان شده روز جمعهٔ بیست و دویم وارد عمارت فرح فزای فین گشته
مدت هشت روز در آن سرزمین فردوس قرین عیش کنان آمد بعد از ظهور انواع مکرمت دربارهٔ اهالی آن ولایت
عزیمت دار السلطنهٔ اصفهان تصمیم یافت و لوای ظفر بتعجیل هرچه تمامتر بجانب آن صوب شتافت در منزل مورچه خورت
نواب حسام السلطنة العلیه محمد تقی میرزا شرفیاب رکاب همایون گشت شاهزادگان ماموره از راه جوشقان نیز
وارد گشته و لولهٔ توپ البرز کوب از گنبد دوار در گذشت حضرت سیف الدوله سلطان محمد میرزا حکمران دار السلطنهٔ
اصفهان هم باستقبال در رسید و یوم چهارشنبه چهارم شهر جمادی الثانیه اردوی ظفر شکوه را در باغ مبارکهٔ
سعادت آباد اصفهان معروف بهزار جریب نزول اجلال واقع گردید نواب سیف الدوله با جمعیتی کامل بسرداری
جناب آصف الدولة العلیه اللهیار خان قاجار بجهة تنبیه جماعت بختیاری نامزد شدند و بجهة اطلاع از یورت
و مکان و جمعیت آن طایفه چند روزی احتیاطا متوقف آمدند نواب حسینعلی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس
روز شنبه دهم شهر مزبور با معدودی چند بخاکبوسی آستان اعلی شتافت و بسبب قصور در خدمت ادای مالیات
شبانروزی واحد مورد بی اعتنائی گشته پس از آن در عمارت مبارکهٔ سعادت آباد سعادت از شرف حضور
صاحبقران معدلت مقرون یافت در باب ادای تنخواه مالیات چهار ساله کار را بدفع الوقت میگذرانید و معاذیر
چند که در صدد حکایت مذکور شد متمسک میگردید بالاخره حکم محکم چنین صادر شد که نواب حسام السلطنه محمد تقی میرزا
باتفاق حضرت فرمانفرما بدار الملک فارس رفته محصل وصول تنخواه باقی آن مملکت شود و جناب امین الدوله
عبد الله خان مستوفی الممالک نیز بجهة تنقیح معاملات هذه السنه و تنبیه مفسدین ولایات و تنبیه مفسدین ایلات بختیاری
و ممسنی با معادل هفت هزار سواره و پیادهٔ رکابی دو روز بعد از عزیمت نواب شاهزادگان بآن مملکت رود حضرت
حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه و میرزا سید علی تفرشی مستوفی دیوان اعلی بجهة محاسبه و محصلی

باقی وجوه برافقت جناب امین الدوله از محل اردوی اعلی کوچیده بجهة نقل مکان چند روزه در عرصهٔ لسان الارض
تخت پولاد خارج شهر اصفهان متوقف شدند نواب فرمانفرما و حسام السلطنه در عصر روز شنبه هفدهم از رکاب فیروزی
انتساب رخصت یافته روان گشتند و کارداران عالم قضا و قدر در راهی که منظور داشتند قدم گذاشتند **انوری** هزار
نقش بر آرد زمانه و نبود * یکی چنان که در آئینهٔ تصور ماست * **ذکر خاتمهٔ کار شاهنشاه دوران و وفات او در دار السلطنهٔ
اصفهان و آشوب زمان** سر فتنه دارد دگر روزگار * من و مستی و فتنهٔ چشم یار * فریب جهان قصهٔ
روشن است * ببین تا چه زاید شب آبستن است * بر ارباب بصیرت و عرفان پوشیده و پنهان نیست که هر دولت را
زوالی است و هر شوکت را وبالی ذات قدیم وجود پاک خداوند کریم است و وجود قویم ذات قدیم کردگار رحیم **ع**
آنکه پاینده و باقی است خدا خواهد بود * زوال هر دولت را نشانه‌هاست و وبال هر شوکت را بهانه‌ها چند بهانه بجهة
زوال این شوکت ارجمند بهم رسید که موجب تغییر مزاج اقدس اعلی گردید و جسم مبارک را از فرط غم و غصه کاهید سه فقره
از آن جمله اکبر نوائب بود **اول** تسلط جماعت روسیه بر ولایات آذربایجان و اخذ هشت کرور تنخواه نقد از خزانهٔ دولت
ابد ارکان **دویم** وفات دو نفر از شاهزادگان عظیم الشان که ضمیر منیر اقدس را بغایت افسرده یکی حضرت دولتشاه
غفران پناه محمد علی میرزا صاحب اختیار ولایات کرمانشاهان و خوزستان و لرستان و دیگری ولیعهد جنت آرامگاه
عباس میرزا طاب ثراهما که در حقیقت دولت متین را دو رکن رکین بودند و روز بروز بر شوکت قوی ارکان می‌افزودند
سیم اختلاف نواب شاهزادگان بود که بسبب وفور اغراض نفسانی بهم افتادند و از قراری که در این کتاب مستطاب
مکرر درج شده خاقان سلمانان را بر باد فنا دادند صاحبقران معظم نظر بمحبت مفرطی که با عموم اولاد امجاد داشت
بنای درستی در کار هیچیک نمیگذاشت خار این کدورت را در دل می‌شکست و در هر حالت همت اعلی بر رضای خاطر
هر یک می‌بست جمع اضداد در حقیقت جانکاه است و جانکاستن جمع اضداد بی اشتباه بالجمله از وفور غصه و اندوه
مزاج مبارک از حد اعتدال انحراف یافت و لشکر امراض ازمنه بمیدان وجود مسعودش دو اسبه شتافت از کثرت
امراض داخلی و خارجی اخلاق کریمانه نیز تغییر پذیرفت و با هر نفسی از امین و خائن سخن از روی خشم و خشونت می‌گفت
خلاصه در سال ود ئیل ترکی مطابق با سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و شش بعد از مراجعت از مملکت فارس مرض

قولنجی صعب در مزاج همایونش بهم رسید و بالاخره از استعمال شراب ناب رفع کردید پس از آن هر ساله امراض ظاهری
و باطنی روی می آورد تا رفته رفته کبد را معیوب کرد عاقبت منجر بناخوشی سل و دق شد و ضعف بر قوت فائق آمد
اکثر از منجمین کامل استطاب و غیره خاصه میرزا محمد رضای مجوس جدید الاسلام کرمانی که خود را از احفاد استاد الکل
فی الکل حکیم الهی جاماسب بنی عم گشتاسب میدانست در خفیه رحلت مرحوم ولیعهد دوران عباس میرزا را یکسال
قبل از وفات شاهنشاه زرین لوا باو عرض کرد و این مطلب را بدلایل و براهین نجومی مسجل آورد در سال قبل که قضیهٔ هایلهٔ
ولیعهد مرحوم اتفاق افتاد شاهنشاه دانا هم از قرینهٔ حکم منجمین بهم مفاد الملوک ملهمون تن بقضای اقدس الهی از روی
یقین و آگاهی در داد در گوشهٔ جنوبی از سمت قبلی صحن بهشت قرین روضهٔ پاک حضرت معصومهٔ قم صلوات الله علیها مضجعی چون روضهٔ
فردوس بجهت خویش پرداخت و در اوقاتیکه نواب علیه صبیهٔ رضیه اش فخر الدولة البهیه فخر النسا خانم بزیارت عتبات
عالیات میرفت حسب الامر صاحبقران موازی پنجاه من تربت از اصل مرقد تابناک برگزیدهٔ خالق آب و خاک صلوات الله
علیه و علی آبائه و اولاده آورده در مضجع همایون اعلی بامانت نهاد و یک تختهٔ سنگ مرمر بجهت لوح مزار فیض پرور معین فرمود
و سطح آن را بسبع مجاران برفن از شال همایون و اشعار موزون زادهٔ از طبع وقاد حضرت میرزا محمد تقی مازندرانی علیا بادی
منشی الممالک المتخلص بصاحب منقش نمود احوال خود را که میکریست همواره اوقات متزلزل و مضطرب میزیست در اوقاتی
که از دار الخلافهٔ طهران بدار السلطنهٔ اصفهان حرکت میکرد طرح ضریحی سیمین بجهت مرقد مطهر حضرت عباس علی علیها السلام
با کمال اهتمام ریخت و مبلغ شش هزار تومان بمصارف این کار داده و میرزا هدایت الله و میرزا محمد تقی نوری مستوفیان
دیوان اعلی را بر سر این کار نهاده استادان صاحب فن را نیز در اتمام این امر برانگیخت خلاصهٔ کلام در روز دوشنبه پانزدهم شهر جمادی
الثانیه هنگام صبح قدری کباب تناول فرمود و بعد از آن باکل کباب آهو میل نمود طرف عصر همان روز از فرط غیرت سلطنت
بدون بالاپوش در کنار رودخانهٔ زاینده رود اصفهان بتیر اندازی مشغول شد و حاکم طبیعت بحکم کهولت از حفظ صحت
معزول آمد علاوهٔ ناخوشی سینه مرض قولنج و ذات الجنب بهم رسید و حاصل گشت و کار از کار گذشت حضرت حکیم باشی میرزا محمد حسین
اصفهانی در معالجه ید بیضا نمود و اندک سودی نبخشود ولی بالاخره بیحاصل بود حکیم باشی مزبور از فرط صداقتی که داشت چنین
می پنداشت که شاهنشاه صاحبقران بسبب وفور حذاقت او زندهٔ جاوید است اعتقادش این بود که آن حضرت مسموم است

دکرنه

دکرنه مرگ با این حذاقت در وجود مبارک او معدوم خلاصه در بهار دو سه روز ناخوشی بجهة اطمینان خلایق بدون امداد
محرکی بدیوانخانهٔ مبارکه باستمرار منتج امید و با کمال خودداری مشغول حل و عقد امور دولت میگردید بالجمله در روز پنجشنبه نوزدهم
شهر جمادی الثانیه سنهٔ یکهزار و دویست و پنجاه مطابق با سال نکبت مآل یونت ئیل ترکی سه ساعت بغروب مانده در عمارت
قول اوطاق هفت دست سعادت آباد واقعه در باغ هزار جریب خارج دار السلطنهٔ اصفهان از جامهٔ خواب استراحت
برخاست و پس از صرف غذای مزورانه و ادای فریضهٔ هشت گانه بدرگاه خالق یگانه تا بجهة اطمینان خلق بسرا پردهٔ همایون
خرامد قامت قیامت علامت را بلباس خلافت بیاراست در هنگامیکه ایستاده بند قبا را می بست ضعفی بمزاج همایونش
مستولی گشته بی اختیار بر زمین نشست آغا بهرام قراباغی را که یکی از خواجه سرایان محرم بود طلب کرده از فرط ضعف و بیحالی
باو تکیه نمود و نفسی چند گسیخته کشیده طایر روح پر فتوحش بر شاخسار درخت طوبی آشیان نمود شاهزادگان با شوکت
و خواتین پرعصمت و اعیان حضرت مصلحت را صبوری پیشه کردند و در بروز این مصیبت و ظهور فتنه و فساد اندیشه نمودند
تا صبح جمعهٔ بیستم این کیفیت را پنهان داشتند و افکار صائبه بکار بسته همت بر حرکت گماشتند نعش مطهر را در همان
عمارت هفت دست تغسیل و تکفین داده نماز کردند و پس از آن روی بانجام مهمات آوردند نواب عبدالله میرزا صاحب
اختیار سابق ولایت خمسه و محمد رضا میرزا والی اسبق ولایت گیلان در ساعت وفات آن حضرت بر اسبان صرصر علامت
سوار گشته هر یک با جمع خام ایالت و خودسری بطرفی شتافتند بالاخره نواب عبدالله میرزا بولایت خمسه شتافت
و محمد رضا میرزا بمملکت آذربایجان رفته در سایهٔ التفات حضرت ولیعهد دوران آرام یافت نواب سیف الدوله سلطان
محمد میرزا حکمران دار السلطنهٔ اصفهان مصلحت خود را در دخول بمحل ایالت ندید و چون یک فوج سرباز جدید اصفهانی بسرهنگی
ماهیار خان ارشی در محل چارمحال بودند معزی الیه بمعاضدت ایشان بآن مکان رفته آرام گزید دسته جات شاهسون خارج
اردو اقدری غارت کرده بعزیمت اوطان روی بر تافتند و اهالی اصفهان ابواب شهر و خانات و اسواق و مساجد
و مدارس و سایر بیوتات را کل بسته و کوچه ها را سیبه بندی کرده و آمد و رفت را با اهل اردو موقوف نموده بوادی طغیان
شتافتند حضرات شاهزادگان و امرا و امنا بر در باب عمارت هفت دست جمع گشته در رجعت بدار الخلافه نواب
رکن الدوله علینقی میرزا را که بزرگتر از شاهزادگان رکاب بود بر خود امیر ساختند و پس از آن تهیهٔ تدارک حرکت پرداختند

جناب امین الدوله عبدالله خان اصفهانی مستوفی الممالک که در لسان الارض تخت پولاد توقف داشت با جمعیت ابوالجمعی خود داخل اردو گشته ستورهٔ کبری تاج الدولهٔ العلیهٔ اصفهانیه را که والدهٔ نواب سلطان محمد میرزا و صبیهٔ محترمه‌اش الملقبه بخورشید کلاه عروس امین الدوله زوجهٔ میرزا علی محمد خان نظام الدوله ولد اوست برداشته باتفاق خود روی بشهر گذاشت یک زوج صندوق جواهرآلات تاج الدولهٔ مزبوره را که از روی ثبت سررشته جات مبلغ دو کرور ارزش داشت سربازان عراق باستصواب غلامحسین خان سپهدار از میان بارهای او بردند و در عهد دولت ولیعهد مؤید بسعی جناب میرزا نبی خان قزوینی امیر دیوان آورده سپردند و ولیعهد نامور از فرط همت وافر همه را بمحرمان و اعیان درگاه قسمت کرد بالجمله نواب علینقی میرزا اسباب سلطنت را از قبیل تاج و جقه و بازوبند و شمشیر و کمر خنجر و ختنان و غیر آن که بهر دانه از آنها خراج اقلیمی است بنواب امام وردی میرزا برادر صلبی و بطنی خود سپرده در حفظ آنها او را امین گردانید چون دواب کارخانجات همایون و اهل اردو بصحرا و چمنها رفته بودند و سوارهٔ فراری اکثری را غارت نمودند لهذا جمیع اسباب بیوتات سرکار اعلی را در همان مکان انداختند و بعزیمت طهران پرداختند هر یک از کارپردازان دولت را کاری مناسب بدست دادند و نعش مطهر را در تخت روانی زرین مرتب داشته صبح شنبه بیست و یکم با اسباب و اثاثهٔ سلطنت و توپخانه و زنبورکخانه و عقد علاقات و نواب شاهزادگان و خواتین حرم عزوشان و آنچه سپاه بکیران بهمان آیین آیات حیات شاهنشاه غفران نشان توپ و تیپ همایون را در جلو و عقب قرار داده با جمعی شایان بعزم دارالایمان روی آوردند

ذکر وقایع عرض راه و دفن نعش مطهر در دارالایمان قم و اوضاع اتفاقیه تا هنگام ورود بدار الخلافهٔ بهیه

چون راه متعارفی که بسمت دارالایمان قم بایست حرکت کرد از وسط شهر دار السلطنهٔ اصفهان بود که از دروازهٔ خواجو داخل گشته و بخط مستقیم از راسته بازار گذشته از دروازهٔ طوقچی بیرون روند و عازم صوب مقصود شوند و از قراریکه ذکر شد اهالی آن ولایت از خوف دستبرد قشون نصرت نمون دروازهای شهر و ابواب کاکین اسواق و خانات و بیوتات را بسته و سیبه بندی کرده بودند و از کثرت وحشت شبان و روزان برپشت بامها تیراندازی مینمودند لهذا عبور از وسط شهر ممکن نشد و قرار عبور را از طرق

غیر معهود

غیر معهود که برون شهر اصفهان میگردند دادند و روی براه نهادند بسبب عدم جاده و کثرت میاه و انهار و شدت گل ولای آن قلیل راه در مدت سه روز بهزار زحمت و مرارت طی گردید و دواب ایل اردو و اکثر در آن مدخل و ممر پی شد پس از آنکه براه متعارف افتادند بنای حرکت را از راه نطنز دادند دسته جات سواره و پیادهٔ استرابادی و مازندرانی که در آن سفر سرتیپ ایشان نواب اسکندر میرزای نایب الایاله خلف الصدق حضرت محمد قلی میرزای ملک آرای دارالمرز طبرستانات بود کشیک اسباب و اوضاع سلطنت را معین شدند و در حرکت و سکون بکمال تیقظ و هشیاری عامل این عمل آمدند سربازان عراق که ابوالجمع امیر نامدار غلامحسین خان سپهدار بودند چندین دفعه ارادهٔ دستبردی نمودند ولی بسبب احتیاط نوکر استرابادی و مازندرانی میسر نگشته و از یاری باری امور کشیک دستگاه سلطنت و شهریاری بخوشی گذشت بالجمله فدویت و ارادتی که در تعزیه داری در آن سفر از اهالی ولایات نسبت بآن برگزیدهٔ درگاه حضرت قاضی الحاجات دیده شد معلوم گردید که قدر و منزلت او در ایام سلطنت در نظرها چه بوده و اهالی ایران بچه اعتقاد با و خدمت مینموده اند در ورود بهر شهر و قصبه و دهکده مردان و زنان از صغیر و کبیر جامه های سیاه در بر و گریبانهای دریده تا کمر خاک برسر کنان و گل بر فرق زنان شاه گویان و شاه جویان موی کنده و مویه کنندهٔ بهیئت اجماع باستقبال محفهٔ مهر شعاع می آمدند و با اسپان کتل بسته در جلو و جل(؟) و اطفال پلاس برگردن پیشرو و علمهای سیاه بر دوش و طبلهای عزا در خروش گرد راه بفلک رسیده و فغان و آه سر بعیوق کشیده وارد میشدند علماء درگاه عرش اشتباه و سپاه نصرت پناه که ایشان را باین هیئت میدیدند بی اختیار خود را از اسب انداخته بر روی خاک می غلطیدند در حقیقت قیامت موعود در همان ایام بود که سپهر کینه ور از قضیهٔ هایلهٔ آن سلطان بحر و بر شور روز محشر برپا نمود اشهد بالله در هنگام تحریر این فقره کلک در سلک بی اختیار اشکها جاری گشت و احوال مؤلف بینوا از هر چه در تصور آید در گذشت خاقانی

گر بقدر سوزش دل چشم من بگریستی ؛ بر دل من مرغ و ماهی تن بتن بگریستی ؛
کاشکی آدم برجعت در جهان باز آمدی ؛ تا بمرگ این خلف بر مرد و زن بگریستی ؛

بالجمله در روز ورود بدارالایمان قم که روز پنجشنبه چهارم شهر رجب المرجب بود و محرر این کتاب را قدرت تحریر وضع و اوضاع آن نیست جمیع علما و سادات عمامه های سیاه و سبز برگردن انداخته و موی کنان بتلاوت و روضه خوانی پرداخته علمهای

حضرت معصومه را سیاه بسته و رجال و اطفال و نسوان شهر گلها با گریبانهای دریده و سرهای گل ولای مالیده و رویهای
از ناخن خراشیده و دلهای شکسته فریاد زنان و موی کنان و مویه کنان با اوضاع شایان باستقبال رسیدند
و با آن هیئت وارد شهر گردیدند جنازهٔ مغفرت نشان را برده و ضریح مقدس گردانیده در مضجع همایونی که ذکر شد بردند
و آن تربت با شرافتی را که از قرار نگارش از عتبات عالیات آورده بودند در دخمهٔ اعلی بترکیب قبر ترتیب داده نعش مبارک را
در جوف آن سپردند و باب آن دخمه را بآئین دخمهٔ ملوک عجم بستند و قرّاء و داود الحان با ملزومات امور معیشت بر سر مزار آن
خاقان بجوار رحمت نشستند این شاهنشاه معدلت دستگاه که بالفعل وارث بالاستحقاق جد بزرگوار است بعد از
جلوس بر مسند سلطنت قرار با دار انضباط آن مضجع شریف نهاد و طاق آن را کلاً از مرآت چینی و رومی ترتیب
داد و حاجی علی محمد دارالمرزی که در بدایت جوانی طبع نظمی داشت و در جرگهٔ اهل خلوت سرکار اقدس اوقاتی بفراغت
میگذاشت بالاخره سعادت فطرت او را دامنگیر گشته و بسبب میل بعبادات و تحصیل معاش از ممر حلال و خیرات
از چاکری دربار عرش سمات درگذشت زیارات اماکن مشرفه را بجا آورده تنها در زاویهٔ عبادت و تحصیل معرفت
سر بکرد و چند سال قبل از وفات خاقان مغفور محرمان خلوتسرای اقدس که سبقت آشنائی و دوستی با او داشتند
بلطایف الحیل مجدداً او را بدرگاه اعلی آورده لقب ملاباشی بسر او گذاشتند این دفعه بسبب وفور تقدس و ظهور تدین
اعتبارش از بدایت افزون شد و بحسب امر خاقان مغفور بزیارت بیت الله الحرام شتافته پس از رجعت زیاده
در نظر انور و مردم دیگر معتبر آمد این برازندهٔ مسند کیانی پس از جلوس بر مسند سلطانی مراتب معرفت حاجی مزبور را حاصل
نمود و فقرات میل باطنی خاقان مغفور را باو از نزدیک و دور شنود لهذا مشار الیه را در آن مضجع شریف متولی ساخت
و بجهة مخارج سالیانهٔ وجه فرش و روشنائی و ادرارات و مرسومات قرّاء و خدام آن آرایش مسندی قریهٔ علی آباد
واقعه در محال قم را تعیین فرمود و حاجی را با متعلقان و متعلقات بتوقف دارالایمان قم و خدمت آن مضجع فردوس مخیّم
امر فرمود مشار الیه نیز در عمارت احداثی خاقان مغفور که در جنب آن مرقد پرنور واقع است منزل کرد و دست همت در عقد
از آستین ارادت برآورد عمارت فوقانی که مشرف بر صحن مقدس حضرت معصومه است بر فراز آن مرقد شریف برپا ساخت
و نظم کار و ملزومات آن مرقد عالیمقدار پرداخت اکنون آن مضجع شریف بارگاه جمیع عابرین و زائرین روی زمین گشته

و مراتب احترام که ادیبهای خلق از هر چه نویسم در گذشته است حاجی مزبور میزبان اهالی نزدیک و دور است و محفل وی
شبان و روزان مرجع ارباب شوکت و عزت و سرور بالجمله نواب رکن الدوله علی نقی میرزا و همراهان آن نعش مغفرت لوا
سه روز و سه شب متوالی شیلان عزاداری ملوکانه کشیدند و کافهٔ رعایا و برایای اطراف و اهالی آن بلدهٔ کعبه مطاف
بحظّی وافر و احسانی متکاثر رسیدند بعد از فراغ از امور کفن و دفن و تعزیه داری تعلقان و متعلقات سلطنت را
برداشتند و روی بدار الخلافه طهران گذاشتند جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار بانتظار موکب حضرت ولیعهد
سلطنت مدار در دارالایمان قم مقیم شد و حضرت غلامحسین خان سپهدار افواج سرباز عراقی را رخص کرده خود بصوب سلطان آباد
که از که مقر حکومت و از مستحدثات والد مغفرت آیت اوست رفته چندی مستقیم آمد خلاصه عمر مبارک خاقان مغفور بموافق تحقیق
هفتاد سال بود و خود در ایام حیات بقانون متداوله کمتر از این میفرمود و این بندهٔ مؤلف از بس حسرت فقدان آن مغفرت
نشان را داشت شب و روز اوقات خود را صرف تاریخ نگاری کرده این چند قطعه و غزل و رباعی را بیادگار گذاشت **غزل**

خاقان چو رفت از غم او دربدر شدم * ایام را پسر شد و من بی پدر شدم * گفتم که سهل در غم او آب چشم تر *
از سر گذشت آب چو من با خبر شدم * بدتر ز مرگ در غم او گشته زندگی * او مرده پیش از من و من مرده تر شدم *
از فیض او نهال وجودم ثمر گرفت * شد باغبان و چون شجری بی ثمر شدم * از من نیافت خدمتی از بعد وی ظهور *
جز اینکه در مصیبت او نوحه گر شدم * او در بلیه ام سپری بود پیش روی * بر تافت روی از من و من بی سپر شدم *
پروازم از هوای تو ای شاهباز قدس * رفتی تو در فراق تو بی بال و پر شدم * از فر قدرت تو که بازو فر بدم *
در چشم همت تو که صاحب نظر شدم * چون بی نشان شدی تو مرا نام گشت گم * بگذشت آن زمان که بعالم سمر شدم *
گوشم ازپی شنیدن حرف تو بود و بس * خاموش چون شدی تو من از گوش کر شدم * ماند از طلوع کوکب اقبال خاوری *
از خاوران گذشته سوی باختر شدم * **قطعه در تاریخ وفات** دریغا ز فتحعلی شاه راد * که مرد و ز ایام نیکی ببرد *
ز شاهان گیتی ندانم کسی * که با او برابری توانم شمرد * بایوان یکی نور افزای شید * بمیدان یکی نام بردار گرد *
بعهد خود از صیقل عدل و داد * ز آئینهٔ دهر ظلمت سترد * بسنجیده ام عقل او با جهان * جهان خرد سالی و او سالخورد *
بملک سپاهان جنت مثال * که آرایش مرز کیست خرد * بیاراست قامت که آید بکار * بآرایش لشکر زرگ و گرد *

بکام خرامیدن از پا نشست ٭ چو آتش که از آب بر جا فسرد ٭ بزد آهی و تن به بستر نهاد ٭ بشد شاهی و جان بجانان سپرد ٭
شهی را که بد دست و پای هنربر ٭ که پایداری دم و دستبرد ٭ نه قدرت که دستی تواند فشاند ٭ نه قوت که پائی تواند فشرد ٭
چه جانها که گیتی ازین غصه داد ٭ چه خونها که دوران درین قصه خورد ٭ بهر کام شکر چه زهر زهر ٭ بهر جام صهبا همه درد درد ٭
بتاریخ او زد رقم خاوری ٭ بصد آه فتحعلی شاه مرد ٭ **ایضا قطعه** علی حق فتحعلی شاه آنکه بود ٭ با مخالف در جدال و در نزاع ٭
آنکه در هر صبح و شام انداختی ٭ مهر را از چهر در تحت الشعاع ٭ کشوری او را مرید و او مراد ٭ عالمی او را مطیع و او مطاع ٭
داوری هر روز بودش بر مزید ٭ خسروی چل سال بودش بی نزاع ٭ چون نمودی جا بی در ایوان جواد ٭ چون نهادی پای در میدان شجاع ٭
اختر خصمش بدی در انحطاط ٭ کوکب بختش بدی در ارتفاع ٭ بی نوایان را بهی میداد مال ٭ کاین تجارت را بسی بود انتفاع ٭
رونق است از دار دنیا بیشتر ٭ در دیار آخرت او را متاع ٭ آن سری کز تاج بیضا داشت عار ٭ از اجل آخر رسید او را صداع ٭
خلق دهر از هجر او اندر ملال ٭ اهل خیر از وصل او اندر سماع ٭ خاوری کرد از خواص محرمان ٭ چون وداع آخرینش استماع ٭
از پی تاریخ سالش زد رقم ٭ با جهان فتحعلی شه در وداع ٭ **تاریخ اربعه در یک شعر** فتحعلی شاه از تخت شد خاوری آنکه
هر پاره زین دو مصراع تاریخ فوت سلطان ٭ کیخسرو دوم شد آلت نقش ایران ٭ سلطان ز تخت افتاد و ارونه گشت ایران ٭
تاریخ دیگر فتحعلی شاه چه شد وای وای ٭ خسرو آگاه چه شد وای وای ٭ رونق آفاق برفت آه آه ٭ زینت خرگاه چه شد وای وای ٭
مهر جهاندار کجا حیف حیف ٭ شاه فلکجاه چه شد وای وای ٭ تاج سر مهر چسان آخ آخ ٭ نور رخ ماه چه شد وای وای ٭
آنکه همی بود بجیش ظفر ٭ بدرقه راه چه شد وای وای ٭ آنکه همی بود بملک جلال ٭ مرتبه کاه چه شد وای وای ٭
خاوریش از پی تاریخ گفت ٭ فتحعلی شاه چه شد وای وای ٭ **رباعی در تاریخ** شد فتحعلی شاه ز خرگاه افسوس ٭
تا مهر بشد ناله و تا ماه افسوس ٭ زد خاوری از برای تاریخ رقم ٭ کو جان جهان فتحعلی شاه افسوس ٭

ذکر وقایع و اوضاع نواب شاهزادگان و طغیان بعضی از ایشان در برخی از ولایات ایران تا هنگام جلوس ولیعهد دوران بر تخت سلطنت جاویدان

بعد از قضیه خاقان مغفور نور الله مضجعه نواب شاهزادگانی که در اطراف دار الملک ایران بودند اکثری بسبب متابعت حکم وصیت و ولیعهدی نواب شاهزاده اعظم محمد میرزا قبل از رحلت در محل ایالت منتظر لطیفه غیبی نشسته حرکتی برخلاف قانون نمی نمودند مگر دو سه نفری از ایشان که هر یک بسببی از اسباب حرکتی مذبوحانه کردند ولی بالاخره بجز ندامت و خسارت سودی نبردند

یکی ازآنجمله

یکی از آنجمله نواب حسینعلی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس بود که از قرار نگارش یکروز قبل از قضیه ناگزیر خاقان مغفور اتفاق نواب حسام السلطنه محمد تقی میرزا از دار السلطنه اصفهان عزیمت دار العلم شیراز را نمود در محال قمشه این خبر را شنید و حسام السلطنه را بدار الشوکه بروجرد فرستاده خود عازم شیراز گردید بعد از ورود بلا فاصله بر تخت سلطنت دو روزه تکیه کرد و از خواندن خطبه و زدن سکه نام بر آورد یکی دیگر نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که در دار الامان کرمان این مراتب را شنید و در بدایت احوال قاصد تسخیر دار العباده یزد گردید و لد خود هلاکو میرزا را باسعدودی بآن ولایت فرستاد و شجاع الملک میرزا ولد نواب ظل السلطان که از جانب برادر خود سیف الدوله میرزا در آن ولایت بود و بدون آسیبی دار العباده را نهاده بعزم دار الخلافه براه افتاد شجاع السلطنه خود بنیت غضنفر گذاری برادر فرخنده سیر بدار العلم شیراز شتافت و میر شیر آن دولت گشته اعتباری تمام یافت یکی دیگر نواب ظل السلطان علی خان شاهزاده است که در دار الخلافه طهران حکمروا بود و همواره اوقات این خیال را در باره خود مینمود با آنکه بعد از وفات مرحوم نایب السلطنه مغفور عباس میرزا طاب ثراه در باب منصب ولیعهدی بکنایه ها ارادت و بسبب عدم رای خاقان مغفور نور الله مضجعه از سر این تقاضا برخاست باز بعد از ظهور قضیه خاقان خلد آشیان که نواب علینقی میرزا باتفاق شاهزادگان و خوانین حرم عزم و شأن و اسباب و اسباب سلطنت و آنچه لشکر با جلادت بدار الخلافه رسید نواب ظل السلطان بطمع سلطنت جاوید طالب چاره گردیده اولیای دولت از ابتدا انکاری داشتند و کردن در زیر این بار نگذاشتند چاره که بخاطرش رسید سه چیز بود یکی آنکه دستخط مهر خاقان مغفور و خط نواب ضیاء السلطنه العلیه حشمة الممالک اندرون عصمت دستور بر وزن داد که اسم ولیعهدی باو داده و ولیعهد سلطنت جسیم الالقاب نایب السلطنه بر سر نهاده است یکی دیگر آنکه ابواب خزانه اندرونی را گشاده موازی دو کرور نقد بجهت مصارف این کار بیرون فرستاده مردم بطمع زر بر دور او جمع شدند و بزم شوکت چند شبانه را پروانه شمع آمدند چاره سیم آنکه جناب حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه که بطن طمعش از اطعام عام و انعام ما لا کلام مملوتر از گلخن حمام بوده بجهات چند از جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام واهمه مینمود که بعد از ظهور سلطنت نواب ولیعهد دولت نایب وزارت معزی الیه در مملکت ایران چگونه توقف نماید و آنچه اندوخته و ذخایر و اقطاع و سایر را گذاشته بکدام طرف پای فرار بر گشاید لهذا وثیقه مجعول از پیش خود نوشت که در دولتهای خارجه از قبیل روم و روس و فرنگ وصیت سلطان متوفی در تعیین ولیعهد معتبر نیست بلکه عمده شرط درین باب رضای جمهور است و با وجود عدم رضای جمهور ولیعهد مستحق السلطنت نامیسور پس از مهر کردن آن وثیقه شاهزادگان و امنا و امرا و وزراء در باره علما و فضلاء بر دیار

وسایر اهالی و سکنهٔ دار الخلافهٔ جاوید مدار بسبب طمعی که از نواب ظل السلطان داشتند هر یک خط و مهر خود در آن وثیقه گذاشتند
حضرت ظل السلطان شبی را که ساعت سعد در آن شب بود برگزیده پای بر تخت سلطنت نهاد و از آن تنخواه موجوده هر که
هر چه خواست داد و هر بینوائی از بخشش بجایی و بنوائی کامل رسید و حضرت ظل السلطان بسبب این همت بی پایان و طعن
ظرفای زمان بعادلشاه معروف گردید او نیز چون نواب فرمانفرما مباشر خطبه و سکه گشت و مدت بیست روز از ایام سلطنت
عاریت او نگذشت تا از قراریکه انشاء الله المجیب عنقریب ذکر خواهد شد سرکار شوکتمدار ولیعهد سلطنت شعار جلوس مختصری در دار السلطنهٔ
تبریز کرده و پس از آن دو اسبه بدار الخلافهٔ طهران روی آورد و مستر کمپل ایلچی دولت بهیهٔ انگریز که در تبریز بود بمبلغ هشتاد هزار تومان
بجهت تدارک حرکت پیشکش نمود و حضرت معتمد الدولهٔ العلیه حاکم گیلان در ولایت خمسه شرفیاب رکاب گشته بمبلغ چهل هزار تومان نقد
بر آن پیشکش افزود و حضرت ظل السلطان هر یک از شاهزادگان و کارپردازان دولت ابد ارکان را با تدارکات لازمهٔ مقابله
داد و با جمعیتی زیاد و توپخانهٔ صاعقه بنیاد متدرجا بدفع عزیمت سرکار سلطنت فرستاد و هر کس که بآن اردوی ظفر شکوه رسید
و آن همه جلال و استقلال را دید از روی طوع و رغبت مطیع گردید بالجمله شاهنشاه با فطانت از عرض راه بامیر نامدار محمد باقرخان
قاجار کوتوال قلعهٔ دار الخلافهٔ طهران که خال خجسته فال اوست حکم محکم بگرفتاری ظل السلطان و وزیرش محمد جعفرخان کاشانی
که با کرامت منظر و لحیهٔ از دم گاو و خر افزون مجبوب و بود صادر ساخت و معزی الیه با امتثال این امر پرداخت حاجی میرزا
ابو الحسن خان که بمباشر چنان خیانتی بزرگ شده بود بدار الایمان قم گریخت و بدامان محافظت آن مأمن امن و امان آویخت
شاهنشاه فیروز بخت بسعادت و اقبال بدار الخلافه رخت کشید تا الحمد لله و المنه بر مسند جلوس جاوید آرمید تواریخ چند
در عزل و نصب سلاطین شعرای فصاحت پیوند سابق براین بنظم در آورده اند ولی هر یک اسم مبارک سلاطین با نگین را بی ادا
تخفیف ذکر کرده اند جناب صباحی حاجی سلیمان کاشانی بیدگلی در سلطنت جعفرخان زند فرموده **صباحی** نوشت
کلک صباحی ز قصر سلطانی ❊ علیمراد برون شد نشست جعفرخان ❊ و همچنین مرحوم صبا اعنی فتحعلی خان ملک الشعرای
کاشانی در جلوس خاقان مغفور ادا نموده و اسم مبارک را از دست داده همان لقب شریف را ذکر فرموده است **صبا**
ز تخت آقا محمد خان شد و بنشست باباخان ❊ اگرچه این بندهٔ مدحتگذار کمتر خوشه چینی از خرمن فصاحت آن دو بزرگوار است
ولی طرز فصاحت از این دو سه قطعه که ایراد شد آشکار است **لمؤلفه خاوری** از پس فتحعلی شه شد محمد شه بتخت ❊

رفت

رفت سلطان جلیل و خسروی آگه نشست ❊ خاوری بنوشت تاریخش که از تخت شهان ❊ شد برون فتحعلی شه پس محمد شه نشست ❊

عزل ظل السلطان رفت از ایوان علیشاه و محمد شه نشست ❊ خاوری سال جلوسش را چنین آگاه شد ❊

چون علیشه ای دل ز خرگاه دولت شد برون ❊ بعد از آن با قلب شاد آنجا محمد شاه شد ❊ **تاریخ براسه**

دو فروردین بعالم ظاهر از قدرت سبحان ❊ ز فر بخت سلطان و ز فیض ابر نیسانی ❊
بنازم بخت سلطان را که آمد ثانی مانی ❊ سقی الله ابر نیسان را که باشد مانی ثانی ❊
زهی سلطان که از او مانده برپا عدل دارائی ❊ خهی نیسان که از وی گشته خرم کشت دهقانی ❊
مهی آمد بجمشیدی که جمشیدش بجان ریزی ❊ شهی آمد بدارائی که دارائیش بدربانی ❊
فریدون کو که آموزد باو رسم فریدونی ❊ سلیمان کو که فرماید باو طرز سلیمانی ❊
ببخشش حاتم طائی بکوشش رستم دستان ❊ چه کوشش عزم هندستان چه بخشش ملک قاآنی ❊
پس از فتحعلی شه خسروی ملکت ایران ❊ محمد شاه را حاصل ز تائیدات یزدانی ❊
بسی کس مستعد و منتظر بودند شاهی را ❊ باو این رتبهٔ مشکل مسلم شد بآسانی ❊
اگرچه پنجمین شاه از صف قاجار شد لیکن ❊ محمد شاه اول را ز اسم و رسم شد ثانی ❊
رقم زد کلک طبع خاوری از بهر تاریخش ❊ محمد شاه ثانی بانی ایوان سلطانی ❊

ذکر شمهٔ از احوال خسرو بیهمال بعد از جلوس بر اورنگ سلطنت لایزال بطریق اجمال

اگرچه از قراریکه بکرات عرض و اظهار شده این بندهٔ مدحتگذار قرار داده که تاریخی جدید در ذکر وقایع
این دولت سدید ترتیب دهد و هرگاه ودیعهٔ حیات عاریت چندی یاری کند انشاء الله تعالی تفصیل آن
در جلد دیگر ذکر خواهد شد ولیکن تا رشتهٔ کلام از هم نگسلد مختصری از کلیات را درین صحیفه درج نمود بعد از آن
که مسند سلطنت و فرمانروائی از فر ذات با برکات این زیبندهٔ اریکهٔ کشور خدائی آرایشی تازه یافت از یمن
طالع همایون و فر بخت روزافزون در مدت سه ماه سرکشان اطراف و شاهزادگان اکناف از سعی کارگذاران
این شوکت جاوید اتصاف هر یک بسزای خود رسیدند و در گوشهٔ انزوا و مسکنت آرمیدند نواب حسینعلی میرزا

۹۹ وحسنعلی میرزا که در دار العلم شیراز لوای خودسری افراشته بود نداز مأمور تیب جناب معتمد الدوله منوچهرخان و منصورخان
سرتیپ فراهانی ومیجر ال لنسین انگریز توپچی باشی با دو فوج سرباز آذربایجانی و توپخانهٔ صاعقه بنیان گرفتار گشته در دار الخلافه
طهران در زاویهٔ مسکنت غنودند چند نفر از اولاد آن دو بزرگوار در بین این گیرودار نقدینه و زرینه و جواهر آلات بسیار
برداشته بسمت عتبات عالیات رفتند و هریک رسومی از دولت علیهٔ روم حاصل کرده در آن اماکن مشرفه آرام گرفتند
نواب حسنعلی میرزا بسبب سوء مزاجی که داشت در دار الخلافه روی بدیار آخرت گذاشت نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا
بدون اطلاع شاهنشاه زرین لوا بسعایت جناب میرزا ابو القاسم اتابک اعظم از دو دیده نابینا شد و در گوشهٔ بطالت
مشغول انزوا آمد شاهزادگان دیگر از قبیل نواب شیخ الملوک شیخعلی میرزا و حشمة الدوله محمد حسین میرزا از العزیمت
جمعی از هواخواهان از ملایر و کرمانشاهان آوردند و برخی دیگر از قبیل ظل السلطان علیشاه و رکن الدوله علینقی میرزا
و امام ویردی میرزای ایلخانی و حسام السلطنه محمد تقی میرزا و محمود میرزا و امیرزادهٔ استراباد و مازندران سلطان
بدیع الزمان میرزا روانهٔ دار الارشاد اردبیل کردند نواب ظل السلطان و علینقی میرزا و امام ویردی میرزا از محبس مزبور
نقبی بخندق خارج قلعهٔ مذکور زده شب هنگامی از قلعهٔ مذکوره فرار و آذوقهای معهود ایشان در خارج شهر با اسب
و اسباب بسیار با آنها دوچار و از آنجا سوار گشته بسمت سالیان و انزلی و لنکران نزد روسیهٔ متحفظین آن سرزمین
فرار جستند و بالاخره بعضی بدولت روم و برخی بدولت روس و انگریز رفته در پناه هریک نشستند چند نفری هم
از فرزندان مرحوم فرمانفرما با اسباب زرینه و نقدینه خود را بسمت عتبات عالیات کشیده و از دولت روم
ستمریات گذرانیده در آنجا متوقف شدند بعد از مقدمهٔ فرار نواب ظل السلطان وغیره از اردبیل بقیهٔ شاهزادگانی
که در آنجا بودند همه را بسم گروکان بدار السلطنهٔ تبریز فرستادند و مخارج هریک را بقدر کفایت قراری دادند
جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام از قراری که محقق آمد با نواب ظل السلطان در جزو داستان طغیان چیده بود
بالاخره پس از مدت شش ماه از وزارت سر را در سر این خیال بیهوده بدرود نمود جناب فخر الاسلام والمسلمین
حاجی میرزا آقاسی بیات ماکوئی ایروانی که از بدایت حال در سر کار سلطنت ادیبی با جلال بوده مشیر عالم شد
و کار گذار امور جمهور بنی آدم آمد این لطیفهٔ غیبی در اطراف جهان مشهور گردید که شاهنشاه با توان در مدت

سه ماه مملکت و سلطنت ایران را با وجود یکهزار شاهزادهٔ عظیم الشأن در ید تصرف در آورد و خارستان روزگار را
از آبیاری ابر همت سرشار رشک گلستان ارم کرد امید که جاودانی بر دولت و کامرانی بر اریکهٔ سلطنت شاهانی برقرار و دارا
کامل الصفاتش بجهة آرایش جهان پایدار باد این قصیده از طبع مؤلف بعد از فتح غوریان در مدح شاهنشاهی
تراوید و یادگار را ثبت گردید **لمؤلفه**

طریقت ملک جاوید و محمد شاه سلطانش * چه سلطان عرصهٔ ملک حقیقت زیر فرمانش *
شریعت با طریقت جمع شد در بی قرین ذاتی * که در ملک حقیقت نیز میخوانند سلطانش *
چو از علم الیقین پی برد در عین الیقین آسان * هم از عین الیقین حق الیقین گردید آسانش *
کلامش باشد آن رمزی که ذات انست تفسیرش * وجودش باشد آن رکنی که بنیاد است بنیانش *
چو در ملک غنا در ملک فقرش نیز سلطانی * گدا این فقر آن کالفقر فخری مهر عنوانش *
کمال از وارا با جلال سلطنت مایل * ولیکن گوشه گیری باشد اندر صدر ایوانش *
حقیقت خواهی ار دانی محمد را بود ثانی * ببین برهان بود کافی که باشد تیغ برهانش *
قضا رمزی ز نیرویش قدر زوری ز بازویش * ازل روزی ز آیامش ابد دوری ز دورانش *
ببین تاج کیومرثی بفرق از فر دادارش * بجو فر فریدونی ز چهر از مهر یزدانش *
امیر روم حیا باشد ز دل ممنون انعامش * عزیز مصر میگردد ز جان محبوس زندانش *
ببین کاین روز و شب همچون غلام رومی و زنگی * نیاز آرند بر درگه ز گردون مهر و کیوانش *
دگر خیل قطار بختی ابر جهان پیما * نثار آرند از دریا بکوهان در و مرجانش *
دو اسبه تاخت تا آذربایجان زی تختگاه کی * عراق و فارس شد مفتوح تا مرز خراسانش *
ز فر ایزدی شد کشور موروث را صاحب * حمایت نز فلان آمد بکار و نی ز بهمانش *
فریدون از ایزدی فر یافت در ملک جهان شاهی * حدیث کاوه را بگذار با آن چنگ و سندانش *
بحمد الله سامانی ز یزدان یافت در شاهی * که سامانی کنند ایدون هر که آل سامانش *

۱۰۰ بروئین تن زدستان گشت رستم غالب دارا ٭ ببرد از یادها روئین تن و دستان و دستانش

کسی کش دعوی شیری زسهم شاه شیراوژن ٭ کنون چون روبهان سرگشته بیند در بیابانش

دو خسرو را زعمان وز کرمان کرد آواره ٭ بنام ایزد سپاه با نظام و رزم میدانش

کسی را کاژدهای تیغ خونریز اژدها افکن ٭ چه باک از کرم کرمان است و ازخرچنگ عمانش

نبیرهٔ بود خاقان را در میدان سربازی ٭ ز ابناء ملک کیتی نبودی مرد میدانش

اگر خاری چو نشتر کی توانی خواندنش نشتر ٭ و گر خاکی چو انسان کی توانی گفت انسانش

پس و پیش جهان را نیستم اگه همی دانم ٭ که در این آفرینش آفریدهٔ نیست همشانش

پی عزم جهان گردی و نظم جیش پیغامی ٭ سروش از عالم غیبی بگوش آورد آسانش

گرفت آن نیزهٔ خطی جهاند آن توسن ختلی ٭ از آن رمح و از آن توسن بغم توران و ختلانش

علم از ملک خاور زی جنوب آورد و از مردی ٭ به آمد پشت خنک از خوابگه اندر شبستانش

بزحمت دادتن تا راحت آرد بهره ایران را ٭ که بادا برخی جان جان ایرانی و ایرانش

بود تنگی بزرگ و راحت آسود کی زیرا ٭ که از خردی به آسایش نبودی میل چندانش

زعیش بزم به آمد بجنبش آرایش رزمش ٭ زشوق رزم نرم آمد بپا خار مغیلانش

تزلزل در ملوک ترک از یک عزم سردارش ٭ تطاول در ملوک هند از یک کام کیرانش

رسید از قندهار و کابل و پیشاور کشمر ٭ بلشکرگه امیران و رسولان فراوانش

دگر از اندخود و باد غیس و فاریاب از جان ٭ بسی گردن فراز آمد بباب فتح دربانش

یکی بر لب کلام افتتاح مرز هندستان ٭ یکی بر کف کلید فتح باب ملک تورانش

چو سبزار و فراه و غوریان و کرخ بس کشور ٭ همی بودند کوی آسا بزیر خم چوگانش

بر و بوم ولایات عدو یکسر مسخر شد ٭ ولیکن ماند بر جا چار دیواری ز ارکانش

یکی غول اندران ویرانه متواری شد از آن رو ٭ که با اعمال شیطان رهنما گردید شیطانش

چو عالم

چو عالم زیر پرطی کرده شهباز جهان پیما ٭ چه غم گر بوم شوم آورده در ویرانه سامانش

ز بس از باورانش کشته کان در خارج و داخل ٭ بسی در قرنها زین پس دو دو دامند مهمانش

کسی کاو روی خود بر تافت از این نور یزدانی ٭ نباشد لایق نیرنگ غیر از نار نیرانش

برآر از غوریان دود از بجواهی سال فتح آن ٭ که توپ خسروی برداشت دود از بیخ و بنیانش

شهنشاها فلک جاها جهانگیرا خداوندا ٭ که باشد بنده جاهت را سپهر و چار ارکانش

غلامی پیر همچون خاوری استاده بر درگه ٭ ولی باشد اسیر پیر گرگ غم گریبانش

بسی سال اندرین در بوده با جمعیت خاطر ٭ پس از چل سال خدمت آسمان دارد پریشانش

نظر کن لحظهٔ از خشم بر این چرخ دون پرور ٭ که شاید از پریشان ساختن سازی پشیمانش

نوشتم قرنها تاریخ آثار نیاکانت ٭ کنون دارم بکف آثار شاه و رسم دیوانش

چنین چاکر روا نبود پریشان خاصه در وقتی ٭ که ظل رافت شاهی بود بر سر نگهبانش

مرا مستغنی از احسان خود کن تا شوم فارغ ٭ ز قرض و خرج و تیمار عیال و ظلم و طغیانش

اگر خود مالک دینار دارد درد مسکینی ٭ بود در روزگاران شربت دینار درمانش

بود تا رسم احسان بر غنای فقر اصرارش ٭ بود تا رسم مسلم با طواف کعبه پیمانش

حریم درگه سلطان مطاف زمرهٔ انسان ٭ بزیر بار احسان فرقهٔ گبر و مسلمانش

بالجمله در جلدوی این قصیدهٔ غرا مبلغ سیصد تومان انعام مرحمت فرمود و روز بروز بر مراتب
التفات باطنی و ظاهری افزود اللهم خلد بنیان دولته
و سلطنته الی آخر الزمان بحق محمد و آله الاخیار الابرار
آمین آمین یا رب العالمین

بعون الله و توفیقه باتمام رسید این کتاب مستطاب از نسخه که بخط مرحوم میرزا فضل الله خاوری مؤلف ...
در ماه صفر المظفر سنه ۱۳۲۶ یکهزار و سیصد و بیست و شش هجری ... بامر جناب مستطاب علام ... ادام الله ...